ت ص ۴۲۰

ذخیرہ

ТИПО-ЛИТОГР. В. М. ИЛЬИНА ВЪ ТАШКЕНТѢ.

مقامات امیر کلال

ТИПО-ЛИТОГР. В. М. ИЛЬИНА ВЪ ТАШКЕНТѢ.

Marfat.com

53425

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله الذی نور اسرار الاخیار باشراق شارق مشارق الانوار وطهر نفوسهم
عن شوائب ظلمة الانکار واشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له واشهد ان
محمداً عبده الباری ورسوله المختار صلی الله علیه وعلی آله الاخیار وسلم دائما کثیرا
اما بعد صحائف ضمیر منیر طالبانی که از فیض انوار وآثار مشایخ کبار منور گشته اند پوشیده
نباشد که جمعی از جمعهٔ حیات خاندان حضرت شیخ الشیوخ رئیس ارباب التصوف
سلطان الطریقه برهان الحقیقه مرشد السالکین وسید العارفین وشرف المصطفوین
وزین الوارثین المحققین حضرت بارفعت اعنی سید امیر کلان سوحاری المعروف بین
الخلایق امیر کلال قدس الله تعالی روحه ونور ضریحه ازین فقیر التماس میکردند ومیگفتند که
مرا از برای تتمیم از مناقب وجزوی از مراتب حضرت بارفعت سید امیر کلان علیه الرحمة
والرضوان چند سخنی بر سبیل اختصار بنویسید از برای آنکه دانستن انیمقدار از لوازم
راه مریدان است که در جمیع حالات از مقامات شیخ خود از ابتداء تا انتهاء واز واردات

Marfat.com

واز واردات غیبیه وکمالات قدسیهٔ اناء اللیل واطراف النهار گذشته است در زمان
ایشان از بیان سلسلهٔ ایشان واقف باشند که تا سبب مزید اعتقاد طالبان
باشد خواستم که بزبان اعتذار بعجز واضطرار خود اقرار کنم وبگویم که ای یاران اعتقاد شما
در حق من بطریق تقلید است واقلید وانیمعنی در دست من نیست چندانی شغل بار
تکلیف دارم که اوقات من بشغل این تألیف نمیرسد تا گاه وقت سحر گاهی بود که ندای
واشارتی از حضرت امیر علیه الرحمة وجد این فقیر قطب الاولیا شیخ الدنیا مظهر کلمة
ہی العلیا سلطان عارفان وبرہان محققان غواص دریای ملکوت وقطع کنندهٔ
بیداء جبروت اعنی امیر حمزه علیه الرحمة والرضوان که فرزند امیر کلال بوده اند نور الله مرقدهما
ورحم الله عبداً قال آمیناً بگوش من رسید وہم بدین معنی اشارتی فرمودند واہتمام
بلیغ بجای آوردند بس من فقیر کم بضاعت ترک عذر گفتم وبرین مہام قیام نمودم وبدین
سوال باتمام رسانیدم از یمن ہمت ہمه دوستان انشاء الله تعالی مقبول ہمه دلها
گردد وہو الملہم للصواب اکنون بدان ای طالب غالب که حضرت سید امیر کلال علیه الرحمة
از جملهٔ آن سیدانند که در سیادت ایشان هیچ قصوری نیست ہم در حسب وہم در نسب
وبحقیقت سید آن کس میباشد که در گفتار ودر رفتار متابعت رسول علیه الصلوة
والسلام میباشد چنانکه حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم حنین میفرمایند که کل نقی وتقی
فهو آلی وہم حنین فرمودند که حسن الادب یشفع قبح النسب **بیت** هزار خویش که بیگانه
از خدا باشد ۵ فدای یک تن بیگانه کاشنا باشد قوله تعالی فانه لیس من اهلک
اشارت بہمین معنی دارد وحضرت امیر کلال علیه الرحمة بجهت آنکه دایم الاوقات متابع
شریعت مصطفوی علیه السلام می بودند که ایشان را حضرت خداوند تبارک وتعالی
بانواع کرامات وولایات وخصال حمیده وصفات پسندیده موصوف گردانیده که
در نخبت وصف واصفان در نمی آید چنانکه منقول است از کبار اصحاب ایشان که روایت

Marfat.com

روایت میکنند که والدهٔ حضرت امیر کلال طیب الله ثراها وجعل الجنة مثواها یعنی آن وقتیکه
خداوند تبارک وتعالی ایشان را در وجود بطن موجود کردانیده بود که اگر ناگاه لقمه یا شبهه
واقع میشدی در درون من دردی یا هیبت پیدا گشتی چنانکه من از هوش بیهوش شدمی
و ما را از خود خبر نماندی چنانکه ازین قضیه بسیار واقع میشد بعد ازان مرا معلوم شد که این
معنی بما به برکت اقدام این فرزند است **بیت** نشان آنکه من فرزند پاکم ٥ پدرهم پاک
مادرهم عفیفه ٥ دلم پاک است دامن پاک دارم ٥ طریق راست راه بوحنیفه ٥ از راویان
معتمد که دران وقت که حضرت والد ایشان در قریهٔ متبرکه فشنه ساکن می بوده اند بعد از
آمدن از مدینه منورهٔ حضرت مصطفی علیه الصلوة والسلام که حضرت سید اتا با جماعتی از کبرا
اصحاب ایشان بدان موضع گذر کرده اند و درمیان حضرت سید اتا و حضرت والد امیر کلال
عهد برادری بوده است و هر باری که حضرت سید اتا ببخارا نزول میفرموده اند اولا با یکدیگر
ملاقات میکرده اند بعد ازان ببخارا می آمده اند روزی سید اتا با فشنه آمده اند و حضرت
سید تا والد سید امیر کلال را فرموده اند که ای برادر شما را حق سبحانه وتعالی فرزندی
کرامت خواهد کرد که جهان را سرتاسر خدمت خواهد گرفت زینهار را امیر کلان نام فرمایند
و چون ازین مدت چند سال گذشته است سید اتا باز بهمان قریه نزول فرموده اند
بعد از ملاقات فرموده اند که ای برادر فرزند خود را پیش ما بیارید و چون ایشان حضرت
امیر را بیاوردند حضرت سید اتا امیر را در کنار گرفتند و دعا نمودند و بیک روایت حضرت
امیر درمیان کودکان بودند ولی بازی میکردند چون حضرت سید اتا را دیدند فی الحال
روانه شده به پیش سید اتا آمده اند و سلام کرده اند و حضرت اتا ایشان را گرفته
بخانه آمده اند و در کنار خود نشانده اند و عمامهٔ مبارک خود را برداشته دو تاه کرده اند
یکی نیمه را بر سر مبارک خود بسته اند و آن نیمهٔ دیگر را بر سر حضرت امیر بسته اند و چون ساعتی
بگذشته و امیر ببازی رفته بوده بوده اند که حضرت سید اتا فرموده اند که امیر کلان را

Marfat.com

کلان را به نزدیک ما بیارید و چون ایشان را بیاوردند آن نیمهٔ دستار را که با امیر بود با نیمهٔ خود
برابر کرده اند آن نیمه که بدست امیر بوده سه شبر زیاده آمده ست و بعضی میگفته که سه بار
برابر کرده اند و هر باری که برابر میکردن یکی شبر زیاده میآمده ست چون سید انا این حال را
مشاهده کرده اند گفته اند که از ارواح طیبه مشایخ رحمهم الله همچنین معلوم شد که مرتبه او بسیار
عالی خواهد شد و از من نیز زیاده خواهد بودن و این نظر در ششصد هشتاد سه بوده است
از هجرت **نقلست** که روزی والدهٔ حضرت کلال ماهی روغن جوشی کرده
و در پیش هر یکی بنهاده اند یک ماهی از روغن جوشی مانده بوده اند آنرا نیز به نزد حضرت امیر
نهادند حضرت امیر تفکر کرده نخورده اند و با خود میگفته اند برادر ما یاوری کلان بوده اند
ولیکن ایشان بزیارت خانهٔ کعبه رفته اند و والدهٔ حضرت امیر فرموده اند که چرا تناول
نمیفرمایید حضرت امیر فرمودند که من چون بخورم که شما برادر مرا خبر نمیدهید فی الحال والدهٔ
ایشان چند ماهی از روغن جوشی بمانده گفتند که اینک نصیبهٔ برادر شماست حضرت امیر
فرموده اند که نصیبهٔ برادرم را با من بدهید تا من به برادر خود بدهم والدهٔ ایشان فرمودند که
برادر شما بخانه کعبه رفته اند شما چگونه میروید امیر فرمودند شما بخش برادرم را با من بدهید
تا من برادرم را بدهم چون والدهٔ حضرت امیر آن نصیبه را با امیر دادند و امیر گرفته برفته اند
و در همان ساعت باز به پیش والده خود در آمده اند والدهٔ امیر فرمودند که روغن جوشی
ها را با که دادید ایشان فرمودند که ببرادرم دادیم و در همان زمان تاریخ نوشته اند چون
وقتی که برادر ایشان به بخارا آمده اند ملاقات کرده حال پرسیده اند همان روز و همان
ساعت بوده ست و این واقعه در ایام طفولیت بوده است چنانکه حضرت رسول صلی الله علیه وسلم
میفرمایند **بیت** دولت همه از خدای چون آید ۵ تا در حق هر بنده نظر چون آید ۵ آنرا که
خدای دولتی خواهد داد ۵ ناگاه ز سنگ خاره بیرون آید **نقلست** که حضرت امیر
کلال را تا سال ایشان به پانزده رسیده بود که بگوشتین گرفتن مشغول میبوده اند ولیکن

Marfat.com

ولیکن در میان کار چنان در کار میبوده اند که حدی نمیبوده است و میگفته اند هر چه حاصل میشود
مرا در گمنامی حاصل میشود **بیت** هر کرا روی در نکونامی است ٥ طمع عاشقی ازو خامی است
رو تو بدنام باش در ره عشق ٥ کین سعادت همه ز بدنامی است ٥ و چون روزی حضرت امیر
کلال در میدان بگوشتین گرفتن مشغول میبوده اند جماعتی که ایشان را صفای باطن نبوده است
بغیبت حضرت امیر مشغول شده اند که چرا باید که چنین سیدزاده بزرگ در چنین کار بدعت مشغول
میباشند و با خودها چیزها را مخمر کرده بودند تا بایشان در میان آرند که بناگاه همین مردمان را در همین
مجلس خواب بر ایشان غلبه میکند می بینند که عرصات قیامت آشکارا شده است و این جماعت می
بینند که در لای معصیت افتاده اند و هر چند دست و پای میزنند بهیچ نوع بیرون نمی توانند
بیرون آمدن که بناگاه حضرت امیر را می بینند که رسیدند و دستهای ایشان را گرفتند و از لای
بیرون آوردند و چنین میفرمودند که ما اینچنین کار را از برای اینچنین جایها میکنیم که درمانده را
بعنایت حق تعالی بیرون آریم زینهار بدگمان مباشید و بچشم حقارت نظر نکنید **نظم** گر آفتاب ملکی
گر سایهٔ اله ٥ در هیچکس بچشم حقارت مکن نگاه ٥ دل را بآب صبح صفا ده که گفته اند ٥ آیینه
دلیست چو روشن شود بآه ٥ خواهی که چشم اهل دلی بر تو اوفتد ٥ افتاده باش در ره غربت چو خاک
راه ٥ چون ایشان از خواب سر برداشته اند می بینند که حضرت امیر در این مجلس بدوران کردن مشغول اند
چون امیر به نزدیک ایشان رسیدند گوشهای ایشان را گرفته گفته اند که ای برادران ما این آدمی
گیریها از برای آن روز میکنیم که اگر کسی در لای معصیت در عرصات قیامت درمانده باشد بعنایت ذوالجلال
بیرون برآریم و شما نیز در حق درویشان بدگمان و بی اعتقاد مباشید و منکر مشوید چیزی را که حقیقت
آن را ندانید چون آن مردمان اینحال را مشاهده کرده اند همه توبه کرده از مردان راه حق شده اند
نقلست که روزی امیر کلال علیه الرحمه در حالت مجردی با جمعی اتفاق کرده بودند که تا جامهای
خود را بشویند و یاران در باغی از باغهای رامتین رفتند و چون جامها شسته شد خواستند که جامها را خشک
سازند حضرت امیر فرمودند که ای یاران پیراهن خودها بر خار دیوار پهن بکنید تا خار نشکند و بر درختان نیز میندازید

تا شاخها خم نکرد و بر زمین پهن مکنید که تا علف چهارپایان خراب نشود یاران همه عاجز گشتند و گفتند که
ای امیر پس شما چگونه خشک میسازید بعد از آن حضرت امیر فرمودند که من جامهٔ خود را در پشت
خود پهن میسازم و بسوی آفتاب میدارم تا وقتی که خشک شود بعد از آن حضرت امیر فرمودند که
ای یاران من اگر پارهٔ از دیوار افتد و یا شاخ درختان بشکند و یا علف چهارپایان خراب
شود خداوند این باغ را چه عذر میگوئید و زنهار عمل نامشروع هر چند که خرد باشد خوار مدارید که
آدمی بجهت خوار داشت گناه بدوزخ میرود از برای آنکه حضرت رسول علیه السلام چنین
فرموده اند که لا صغیرة مع الاصرار و لا کبیرة مع الاستغفار و هم حضرت امیر میفرموده اند که
راه خدای تعالی بر کسی نمیگشاید مادامی که او تقویر اشعار روزگار خود نمیگرداند و این حالات
ایشانرا در زمانی دست داده بود که هنوز ایشان را حضرت خواجه محمد بابای سماسی بفرزندی قبول
نکرده بوده اند **لطیفه** روزی حضرت امیر کلال در قریهٔ رامتین کلان بگوشتین
گرفتن مشغول می بوده اند و خواجه محمد بابا در سایهٔ دیواری ایستاده بوده اند و مستغرق حال
گشته یکی از محرمان خواجه محمد بابا گفته است که ای مخدوم درین مردمانی که همه ببدعت مشغول اند شما
چرا متحیر گشته اید حضرت خواجه محمد بابا فرموده اند که ای یاران درین میدان مردیست و درین
دامگاه صیدیست که همه کاملان از صحبت وی بهره مند خواهند بودن ما منتظر این مردیم بسیار
مرغ بلند پرواز است و مقامات ایشان را بلند مشاهده کردیم خواجه محمد بابا در همین مقالات
بودند که بناگاه حضرت امیر را چشم بر خواجه افتاد و صید دل ایشان در کمند خواجه افتاده عنان
اختیار از دست امیر بشد و در همان روز ایشان را بفرزندی قبول کرده اند و بعد ازین
تاریخ هیچکس حضرت امیر را در معرکه و میدان و در بازار ندیده است تا وقتی که ایشان
در عالم حیات بوده است روزی یکی مردی از اصحاب خواجه محمد بابا پرسیده است در
مبداء حال از امیر علیه الرحمه از کرامات اولیا و ولایات ایشان حضرت امیر علیه الرحمه
فرموده اند که کرامات اولیاء حق و راست است هم بعقل و هم بنقل و از مشایخ طبقات

Marfat.com

طبقات بسیار منصوب رحمهم الله تعالی علیهم مشهور است و معروف و در وی هیچ شکی نیست
و هر که او دیده بصیرت بنور ایمان منور است و معتقد است بظهور کرامات اولیا و ایشان
و قصه وزیر حضرت سلیمان پیغمبر را صلوات الله علیه و سلامه گفته اند که وی گفت من تخت بلقیس را حاضر
کنم در مجلس شما تا شما چشم بر هم زنید و حالا نکه وی پیغمبر نبود و حدیث امیر المومنین عمر خطاب رضی الله عنه
خود معروف است بر منبر حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و سلم خطبه میخواند در میان خطبه گفتند که یا سارية
الجبل یعنی کوه بر آو بر میان آواز امیر المومنین عمر رضی الله عنه و حالا نکه اصحاب ایشان بعراق بودند
و نه یعنی جز کرامت نبوده اگر کسی الکان بوده که انکرامت کم از معجزه باشد چرا که تفضیل ولی بنبی
میشود و مقرر است که هیچ ولی با نبی برابر نمیشود و در اینست که باشد جواب این سوال گفتند مشایخ
رحمهم الله تعالی علیهم که هر کرا کرامتی در حق میدهد ایشان از اولیا اند لیکن معجزه پیغمبر است علیه السلام
و هر امتی را همچنین واقعست از برای آنکه ولی هرچه میبیاید بر تصدیق نبی میبیاید و بمتابعت شریعت او
میبیاید که اگر انبیا صادق القول نبودندی همان ایشان بسبب متابعت ایشان انکرامت حاصل
نیامدی اما اینقدر باید دانست که هیچ وجهی وجه اولیا بدرجه انبیا برابر نمیشود و باتفاق علمای اسلام
رحمهم الله علیهم اجمعین و حضرت ابو یزید بسطامی رحمة الله علیه میفرمود که از کرامت ایشان چنین
فرمودند که صد انبیا خواهند از حضرت باری تبارک و تعالی مثال اولیا چون آن بقطره که از مشک سرد شده
می آید و با ولیا رسیده بلکه آن نمی بایست که از مشک ظاهر گشته است اما آنچه در مشک است و خاصه ایشان علیهم
الصلوة و السلام اکنون شاید که انکرامات از برای اجابت باشد بسببی ظاهر و یافتن آب بوقت تشنگی
یا راه دراز بریدن بوقت ماندگی و غیر اینها یا بدانچه خلاف عادت خلق بود در کار ها چنانکه منقول است
از حضرت امیر کلال علیه الرحمه که روزی ایشان را اتفاق افتاد که بنوربرو ندچون بر لب دریا رسیدند
دیدم از دریا گذشتند ساعتی توقف کردند حضرت امیر در تفکر بودند و بعد از زمانی سر بر آورند
و گفتند که ای یاران علی صوفی آمد و حالا نکه علمی یکی از خادمان با عقیده
ایشان بوده است او را در انجا گذاشته بودند و در خدمت یاران

Marfat.com

درخدمت یاران همه تعجب کردند از نیمعنی که اورا درآنجا کداشته بوده اند ناگاه می بینند که علی صوفی بر روی آب چون باد میگذرد که قدم او تر نمیکرد و چون بگذشت و به پیش حضرت امیر آمد امیر او را عتاب کردند و گفتند که از منزل چه وقت بیرون آمدی علی صوفی گفت ایخداوندم مرا اشتیاق شما چنان غالب شده که مرا هیچ اختیاری در خود نبود و من چون چشم بگشادم خود را در این مقام می بینم و مرا هوای جناب شما چنان مستغرق گردانیده که هیچ از خود خبر نمانده بود بعد ازان حضرت امیر علیه الرحمه فرمودند که همچنان که آمدی باز رو و بر در خدمت باش که تا بیاییم علی صوفی بانشارت حضرت امیر قدم بر روی آب مانده چون باد روانه گردید و همان زمان بخدمت رسید آری کسی را که مریدان او را این مرتبه دهند تا بداند که کار و مرتبهٔ اولیا چه مقدار و چه مرتبه بوده باشد **لعل** سه کرت حضرت امیر علیه الرحمه بهیت بخارا هوسته نماز شام دوشنبه و اذینه را در سوخاری میگذارده اند و نماز خفتن را در سماسی ادا میکرده اند که هیچکس را بر احوال ایشان اطلاع نمی بوده است **رباعی** گر شهره شوی بخلق شرا الناسی ۵ گر گوشه نشینی شو ز همه وسواسی به زان نبود چه حضر چه الیاسی ۵ کس نشناسد ترا تو کس نشناسی **لعل** سه کرت روز بر جمعه عنی از اهل تصوف بعد از نقل حضرت امیر از بین عالم فانی بدیدن حضرت میرآمده اند بعضی از مکه و بعضی از مدینه منوره و بخارا رسیده اند و قریهٔ سوخاری را طلب کرده اند و مردم بخارا فرموده اند شما از کجا آمده اید و کرا طلب میسمایید ایشان گفته اند که ما بدیدار حضرت امیر کلال آمده ایم تا ایشان را دریابیم مردم بخارا گفتند حضرت امیر از بین عالم فانی بدار باقی رحلت نموده اند و آن عزیزان آه کشیده فرموده اند که بار این مدعا میسر نشد اولادا ایشان را دریابیم و چون بسوخاری آمده واولا حضرت امیر را دریافته اند از ایشان پرسیده اند که شما حضرت امیر را چگونه میدانید که حضرت امیر هرگز بمدینه منوره و مکه معظمه نرفته اند و ایشان نیز همچنین فرموده اند که ما هم هرگز بدین جایگاه نیامده بودیم و لیکن ما از مریدان حضرت امیریم و تمام مردم مکه و مدینه بیعت با حضرت امیر داده اند مدت سی دو سال است که طواف خانهٔ کعبه را در قدم مبارک ایشان طواف میکنیم و حج میگذاریم اما

Marfat.com

اما درین وقت و درین سال ایشان نیامدند اشتیاق بآنحضرت غالب شد بیامدیم تا جمال مبارک
ایشان دریابیم آنهم میسر نشد بقبر حضرت امیر برفتند و خاک بر سر میکردند و خیرباد کردند **بیت**
خیرباد ای همنشینان این سرای آب و گل ۵ وز حقوق صحبت دیرینه میخواهم بحل ۵ **رباعی** ای دوستان
چو بر سر خاکم گذر کنید ۵ در خاک من بدیدهٔ عبرت نظر کنید ۵ ای عاقلان رباط جهان منزل فناست
زینحال غافلان جهانرا خبر کنید ۵ و از همهٔ اولاد حضرت امیر اجازت گرفته روان شده اند
و آن عزیزان میگفته اند ایدریغ که کسی درین ولایت قدر و مرتبهٔ حضرت امیر را نمی دانسته اند
و مرتبهٔ ایشانرا در ولایت ما میدانند و کمال ایشانرا مردمان مدینه و مکه میدانند که تا چه غایت است
بیت قدر زر زرگر شناسد قدر جوهر جوهری ۵ قدر گل بلبل بداند قدر قنبر را علی ۵ **رباعی** قدر گل
باده پرستان دانند ۵ نی تنگدلان تنگدستان دانند ۵ ای بیخبر از بیخبری معذوری سیریست
درین شیوه که مستان دانند **نقلست** که روزی حضرت امیر کلال در معرفت مستغرق گشته
بوده اند و قصهٔ مناسک حج با یاران بیان میکرده اند چنانکه حضار مجلس متحیر بماندند و بعضی
از منازل خبر میداده اند و آنچه علما را دران اتفاق و اختلافات است همه را بیان میکرده اند یکی
دران میان بوده و از خاطر گذرانیده است که حضرت امیر کعبه را کی دیده اند که بیان میکنند
باید کسی که این معنی بیان میکند وی آنرا دیده باشد چون ساعتی نگذشته بوده است که حضرت امیر بیرون
آمده اند و دست آن شخص را گرفته اند و گفته اند که ای نادان چشم خود را بگشا و ببالا نظر کن
تا بو بینی چون آن مرد نظر کرده می بیند که خانهٔ کعبه بر سر مبارک حضرت امیر طواف میکند و چون آن مرد
اینحال را مشاهده کرد و در قدمهای ایشان افتاده توبه کرد بعد ازان حضرت امیر فرمودند که ای نادان
چون کسی را در خود چیزی نباشد در گمان او این است که هیچکس را چیزی نیست تا وقتی که چشم دل گشاده
نگردد تو چیزی را نمی بینی **رباعی** این دیده بپوش تا دلت دیده شود ۵ زان دیده جهان دیگری دیده شود
گر روزن دل بذکر حق بگشایی ۵ در بام فلک هرچه بود دیده شود ۵ و این قصه در مسجد آن مرشد الخلق
الی الحق منبع رسول الله فی القول والعمل اعنی خواجه ابوبکر حفص کبیر بخاری نور الله تعالی مرقده واقع شد

Marfat.com

شده بوده ست که حضرت امیر با جمعی از اصحاب خود دران مسجد نشسته بوده اند که چون آن مرد توبه کرده
واز مقبولان راه حق شده **نقلست که** روزی حضرت امیر با جماعتی از اصحاب خود
ذوق آن شد که بمزار فائض الانوار حضرت بطواف روند چون پارهٔ راه رفتند معلوم شد که
در همان دشت شیر بیامده بوده ست و بر سر راه ایشان استاده و بهیچوجه دور نمیشد اصحاب
بحضور شدند و چون امیر علیه الرحمه بدانجا رسیدند و اینحال را مشاهده کرده اند فی الحال بشیر رسیدند و گردن
شیر را گرفتند و از راه بیرون آوردند و بماندند و چون اصحاب بگذشتند می بینند که شیر سر خود را
فرود آورده است و بر زمین نهاده چنانکه کسی مر کسی را تعظیم میکند چون اصحاب مشاهده کرده اند
از حضرت امیر سوال کرده اند که ای مخدوم این چه حال ست که دیدیم حضرت امیر فرموده اند که ای یاران
بدانید و آگاه باشید که هر که از خدای تبارک و تعالی بترسد بظاهر و هم بباطن خدای عز و جل همه چیزها را
از وی میترساند **بیت** تو هم گردن از حکم داور مپیچ ٥ که گردن نه پیچد ز حکم تو هیچ ٥ چو خسرو
بفرمان داور بود ٥ خدایش نگهبان یاور بود ٥ و نیز فرمودند که حضرت باری عز اسمه بر آدمی هیچ
چیز را مسلط نمیگرداند که بترسد بلکه آنهمه چیزها از آدمی میترسد بشرط آنکه او از خدای عز و جل بترسد
و دایم الاوقات از حضرت حق تعالی ترسان میباید بودن و آزار خود از همه چیز نگاه میباید داشتن
تا بسبب آن نجات و درجات حاصل گردد **بیت** بترس از خدا و میازار کس ٥ ره رستگاری
همین ست بس ٥ و هم حضرت امیر فرمودند که اگر شما را چنان واقع شود که در بستانی در آیید
و در آنجا درختان بی شمار باشد و بر هر درختی شاخهای بسیار و برگهای بی شمار باشد و در هر برگی
مرغی نشسته باواز بلند و فصیح بگوید که السلام علیک یا ولی الله زینهار می باید که دران ساعت
غره نشوی و ترس حق سبحانه و تعالی را در ظاهر و باطن جای دهی و ترسان باشی و میفرموده اند که بنده گاهی
از قهر خدای عز و جل چنان ترسان باشد که دوزخ را از بهر من آفریده اند و گاهی برحمت خدای تعالی شادمان
باشد و گناه تمام عالم در پیش نظر او هیچ ننماید و اصل در همه کارها خدا ترسی ست **بیت** مرغ
ایمان را دو پر خوف و رجاست ٥ مرغ بی پر را به پرانیدن خطاست ٥ **نقلست که** روزی امیر علیه الرحمه

Marfat.com

در سماسی بوده اند بحضرت خواجه محمد بابا و جماعتی از مردمان همان قریه با یکدیگر نزاع کرده بوده اند و در میان ایشان و دندان یکه تکیه شده بوده بست اینجماعت میخواسته اند که به پیش اهل حرمت بروند و دندان را از ان شخص بستانند یکی از ان میان گفته است که روا نیست که بی اجازت خواجه محمد بابا علیه الرحمه از خود کاری بکنیم اولا بایستی عرضه داشتم آنچه ایشان فرمایند عمل نمایم و چون آن جماعت به پیش خواجه علیه الرحمه آمده اند و تقریر حال کرده اند و حضرت خواجه فرموده اند که شما دندان را پیش ما بیارید و چون بیاورند و بدست خواجه علیه الرحمه تسلیم نموده اند حضرت خواجه دندان را دیده و بامیر داده فرموده اند که ای فرزند شما کاری بکنید که نزاع از میان ایشان برخیزد حضرت امیر آن دندان را گرفته بر همان جایگاه خود نهاده اند و از ارواح مشایخ استمداد طلبیده اند و دعا کرده اند فی الحال آن شخص برکت آن تبرک مراد بدعای ایشان متحکم گردیده است صاحب دندان منجر مانده از خصومت درگذشته و چون این معنی را مشاهده کرده از توبه کرده از مردمان راه حق شده اند **ما عی** آنها که دل از آلایش مبرا آوردند جان را زعدم قریب بدست آورده اند از دیده قدم نهاده اند بر سر جان ۵ تا بکمال ایمان بدست آوردند **لطیفه** که روزی یکی از برادران امیر علیه الرحمه در قریه اوره از دون کلان یکی غزنوی بجوار حضرت حق پیوسته بود وصیت کرده بوده است که جنازه مرا حضرت امیر کلال گذارنده و جماعتی از کبار مشایخ جمع شده بوده اند حضرت امیر و اسوی و مولانا شمس الدین و مولانا تاج الدین خواسته اند که بحضرت امیر عرضه دارند شیخ صوفی غاد شونکی علیه الرحمه گفته اند که شما را کسی فرستاده است یا حاجت خود خواهید آمد از برای آنکه ایشان را اصدقای باطن بی غایت خواهند آمد و چون از این میان سخن کرده بوده است که حضرت امیر را از اجازت روانه شوال خواهیم کرد تا که ایشان را اجازت از شیخ دهر شما نیست بناگاه حضرت امیر پیدا شده اند و چون خلق بسیار را حاضر دیده اند همه با استقبال حضرت امیر بیرون آمده اند و بکمال ایمان مطلق شده اند بعد ازان که جنازه آن عزیز را گذارده اند و بخاک دفن کرده اند آن جماعت بمسجد جمعه شده اند و جنازه بغایت انبوه شده بوده است از ناگاه این دو عزیز بسوال درمیان آورده اند که

Marfat.com

آورده اند که یا امیر ما گفتیم مر یکدیگر را که شما را اجازت نیست و ایشان گفتند که مر شما را اجازت
یعنی امیر داشوی و مولانا شمس الدین مر امیر داشوی را و مقصود ایشان آنکه از اجازت
داشارت امیر علیه الرحمه این را وقوفی شود که ناگاه حضرت امیر فرمودند که ای برادر امیر داشوی
خود سید ایشان اند دروغ نمیگویند و حضرت مولانا شمس الدین هم دانشمندند هم دروغ نخواهند گفتن
و ایشان در آینه دل شما خود را مشاهده می بینند و واقع این ست که شما هر دو را از هیچکس اجازت
نیست از بهر آنکه حضرت رسول علیه الصلوة و السلام چنین میفرمایند که القلب الی القلب فقشاهد یعنی
دل با دل مشاهده میکند و دیگر از حضرت رسول علیه السلام نیز هم منقول ست قلب المومن مرآت المومن
یعنی دل مومن آینه مومن ست و حضرت رسول علیه السلام چنین فرمودند که کل ینفق بما عنده یعنی
در کوزه همان چیز تراود که در ست و مولانا بعد از ان حضرت امیر کلال علیه الرحمه چون این عبارت در میان آوردند
همه خلق بکمال حال ایشان مطلع شدند و همه گفتند که ما همه از کمال ایشان بیخبر بودیم بعد از ان یکی
از ایشان و عزیز گفتند که قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اولیائی تحت قبابی لا یعرفهم غیری لا یعرفونهم غیری
خواندند بعد از ان حضرت امیر فرمودند که این عبارت همچنین از حضرت امیر منقول نیست و ابنای این
عبارت بر زبان ایشان گذشته ست که این عبارت همچنین هیچکس را بر الفاظ حضرت نبی علیه الصلوة
و السلام چون محرم نساخته باشند او را بر اسرار نبی محرم میسازند چون این نفس در میان آوردند
مولانا تاج الدین از حضرت امیر الرحمه این التماس کردند که میباید که این شکسته درست شفقتی در این حدمت
کاری قبول فرمایند دست استغفر میخواهیکه در دامن دولت شما باشد حضرت امیر فرمودند که ما را این وظیفه
آن نیست که بحد متکاری قبول بکنیم باری شما را بفرزندی قبول میکنیم و در همان ساعت در زمان فرمودند
اینکه حضرت حق جل جلاله و عم کبریاه و علمه و معرفت روزی میکرده اند همه مقاصد و مطالب میسر میشود هر کرا علم
و عقل هدایت است هر کرا اهدنا صراط المستقیم نصیب است تا علم با ید تا عمل کنجور بود از انکه بیند اثر عمل رنجور بود و باز از اک اصل در همه
کارها علم ست و با عمل کسر مطلوب و مقصود نمیرسد هر کرا علم نیست در دنیا و عقبی از همه چیز خسران بیش است اری علم ما هیکه آدمی را
رساند زیرا که علم آنست که راهبری کند و نه راه بزند و علما چند فریق شدند مقصود از همه علمها علم خداشناسی ست
و چون علم خدای را عز و جل بیکتا شناخت و در یکتا

الرحمن علم القرآن چیزی تعلیم کرد و آموخت او علم باشد و عالم مستحق همه نظرها میگردد و بهمه مطالب
و مقاصد میرسد و میرساند بعنایت حضرت خداوند تبارک و تعالی چنانکه حضرت رسول علیه السلام
میفرمایند که الناس عالم و متعلم و سائر الناس کالا صدق رسول الله **منقولست که**
روزی از مریدان امیر کلال علیه الرحمه بخدمت مولانا جلال الدین کیشی در ولایت کیش نشسته بوده اند
و سخن اهل تصوف و از کرامات و ولایات مشایخ میگفتند و مولانا جلال الدین میفرمودند که حالا درین زمانه همچنین
کسی که بر جادهٔ شریعت مصطفی صلی الله علیه و سلم باشد که او را ازین حالات میسر شده باشد کم است یکی از اصحاب
امیر علیه الرحمه فرموده است که ای مخدوم درین زمانه ما مردمانی هستند که در همه صفات آراسته اند و کمال
ایشان در مرتبهٔ باشد که در یک طرفة العین از شرق تا غرب عالم را سیر کنند حضرت مولانا فرمودند که
اینچنین مرد کجا باشد آنمرد اصحاب امیر فرموده است که ای مخدوم اینچنین کسی که گفته شد شیخ و سید من اند که ایشان را
امیر کلال می نامند مولانا گفته اند که توانی که مرا بنزدیک صحبت ایشان ببری که تا من خاک قدم ایشان را
کحل دیدهٔ خود گردانم آنمرد گفت که شما را حاجت رفتن نیست و اگر شما در توجه صادقید و متوجه بایشان
شوید خود ایشان در همین جا حاضر میگردند چون مولانا متوجه شدند در همان زمان امیر علیه الرحمه حاضر گردیدند درین مجلس
آنمرد فی الحال برخواسته و در قدمهای امیر شد و چون مولانا اینحال را مشاهده کردند گفتند که ای مخدوم
شما را چه چیز باعث شد بآمدن بدین ولایت حضرت امیر فرمودند که ما را طلب شما بدین دیار حضرت
پروردگار رسانید از برای آنکه هر که در طلب صادق و ثابت قدم باشد هر چه طلبد حق تعالی بوی رساند
بیت هر که او در عشق صادق آمده است ۵ بر سرش معشوق عاشق آمده است ۵ بعد از آن حضرت
مولانا فرمودند که میخواهم که این فقیر حقیر را به بندگی خود قبول فرمایند و دست من در دولت شما باشد
حضرت امیر فرمودند ما شما را بفرزندی قبول کردیم و ایشان را در همان ساعت بانواع نظرها مشرف گردانیدند
در آنحال آنمرد اصحاب فرموده که ای مخدوم ما را مدت مدید و عهد بعید است که در خدمتکاری عمر بسر برده ایم چون که
ایشان در یک ساعت با چنین نظرها مشرف گردیدند بعده حضرت امیر فرمودند ای عزیز شما کار خود را بکار
ایشان برابر مکنید که ایشان کارها کرده اند و رهها رفته اند و کار ایشان موقوف بیک اشارت مانده است همچنانکه قطب

Marfat.com

قطب هروی جابر بن عبدالله انصاری رحمة الله علیه فرموده است که رحمت حق نزول بر دل آگاه
آمد پس کسی که وجود خویش را در بادیهٔ ریاضت باخته و در بوتهٔ علم گداخته و در تحصیل علوم دینیه
عمر خود را صرف کرده و پیروی شریعت مصطفوی راهها رفته و از جوا به سری رسیده
چرا باید که این زمان بی بهره ماند تؤتی الملک لمن تشاء **بیت** تا در صدف شریعت
نشود ٥ جانی مخزن اسرار طریقت نشود ٥ ولی بسیار اهل علمند که زبان ایشان عالم
نیست و ایشان استحقاق نظر اهل الله نیست چنانکه قطب العارفین مولانا جلال الدین
رومی فرموده است **بیت** آه از آن زشتان که خوبی مینمایند از نقاب ٥ از برون شان آفتاب
وز درون شان کاهتاب ٥ عالمان آنانند که خدای عز و جل را نیک می شناسند بصفات
سزاوار همچنانکه مینمایند همچنانکه باشند و چنانکه باشند نمایند چنانکه حضرت رسالت علیه
الصلوة والسلام میفرمایند که مرد آن است که بود او بهتر از نمود او باشد و این مشهور است که روزی
سلطان العارفین و برهان المحققین سلطان بایزید بسطامی بر سر پلی رسیده بودند که مخنثی
خود را آراسته است سلطان روی مبارک خود را از وی بگردانیده اند و آن مخنث از سلطان
اینحال مشاهده کرده گفته که ای بزرگوار دین وای دانندهٔ راه یقین **بیت** ما همچو که هستیم
نماییم بخلق ٥ تو نیز چنانکه مینمایی هستی ٥ و نیز بعضی صلحاء سالکان گفته است که عالم آنانند که
گفتار ایشان بهتر از رفتار ایشان باشد و عارف آنانند که کردار ایشان بهتر از گفتار ایشان باشد
و مراد از همه علمها علم خداشناسی است و عمل کردن است بآنچه میداند **بیت** خندهٔ دیو است
دانش بی عمل ٥ سخرهٔ شیطان بود مرد دغل ٥ گر عمل با علم تو پیوند نیست ٥ جبه و دستار دانشمند
نیست ٥ و هم از معارف حضرت امیر کلال است که میفرموده اند که عمل با علم و علم با عمل است مرد
عامل خود را برضای خدای تعالی مشرف میگرداند **بیت** طاعت از بهر خدا شرک خفی است
یا خدا را باش یا عقبی طلب ٥ و علامت خداشناسی آنست که از خدای بترسد بظاهر و هم بباطن که
چون خدای را دانست از و بترسد و چون خداترس شد در بهشت در آید قوله تعالی ذلک لمن یخشی ربه یعنی

Marfat.com

یعنی این بهست که شنیدی از ان ترسکاران ست بس معلوم شد که هر کو بس کار ست
و هر که ترسکاری را پیشهٔ خود کرد اید و بهمه مقاصد و مطالب برسد و دیدار حق را می بیند
و اگر همهٔ کتابهای روی زمین را بخواند و همه محفوظ او باشد و چون بان عمل نمیکند او را
هیچ نشرمند که نباشد رباعی علمی ست که نافع ست در سینه بود ۵ ور سینه بود هر انگه در سینه بود
صد خانه کتاب خوان سودت ندهد ۵ آن به که کتاب خانه در سینه بود ۵ و علم نافع آن ست که
آدمی را از هر چه غیر حق ست عزوجل باز دارد و از هوا و هوس باطل دور کرداند رباعی علمی که
هم زلال و نعم برهاند ۵ و زدر دسر معلمت برهاند ۵ یک منع بتوجیه بکن نفس ترا ۵ تا از همه
لا بسلمت برهاند ۵ زنهار صحبت با کسی داری که صحبت او با او بود بلیت صحبت
بدوست دارد و کرنیت طاقت ۵ با آن کس بدار که با اوست صحبتش ۵ و چنین مذکورست
در وصایای حضرت سلطان العارفین و برهان المحققین و مرشد السالکین خواجه عبد الخالق
غجدوانی رحمة الله علیه که وصیت کرده اند و گفته اند از صوفیان جاهل دور باشید که ایشان
دشمنان دین اند و راه زنان مسلمانان و چون خواهید که در راه در آیید تا از قطاع
طریق در امان باشید چنانکه حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم میفرمایند که الرفیق
ثم الطریق و چنانکه آن عارف نیز فرموده ست رباعی یکی بندی دهم ای عارف دین ۵
یکپند دل آویز خوش آیین ۵ دلخشین به بهلوی حریصان ۵ که جان کرکین بسوزد از جان
کرکین نفس ست که حضرت امیر فرموده اند که خوشا دولت و سعادت آن کسانرا که در ملازمت
و خدمت حضرت رسول علیه الصلوة والسلام بوده اند چون آن میسر نشد بارے در صحبت تابعین
بودی که ایشانرا نیز شرف بزرگست نزدیک حق سبحانه و تعالی و چون انجماعت هم در نقاب
کشیده اند در میان خلق خفته اند تا هر شده و مردان بیکدگر مخالفت نکنند و دعوی همچشمی پیدا نکرده اند
و خویشتن را از زاهدان و عابدان می نمایند تا خاطر حق سبحانه و تعالی آسوده گردد که صاحب رسول
علیه الصلوة والسلام بکنند و بر مذهب اهل سنت و جماعت زندگانی نمایند و یکقدم از شریعت

Marfat.com

بیرون ننهند و تنها خود را بر خدمت حق وقف کنند و دلها را از پردهٔ غفلت نگاه دارند و دائم الاوقات
بتلاوت کلام الله عمر گذرانند و چنانکه اسمای اهل تصوف کیانی بودند و اهل تصوف کیست و چنانکه در تعریف
شیخ الطریقه و کاشف اسرار الحقیقه خواجه ابوبکر اسحاق کلابادی قدس الله روحه العزیز مذکورست که نزد ارباب
یقین مشهورست اگر بالقاب هر یک مشغول میگردیم اینکتاب مطول میگردد و اینمسوده تحمل آن ندارد اما چندکسیکه
بمعرفت ایشان محتاجیم در آخر اینکتاب بتحقیق همت بهمت ارباب ذکر کرده شود ان شاء الله تعالی از برای آنکه
دور باخر رسیده است و مردمان را درین دنیای دنی رخت ایشان زیاده شده است و اینمعنی در میانی خلق مانده است
و هم نمیدانند و هم نمی پرسند و دوری از حق بواسطه بیعملیست و محبت دنیاست چنانکه آن سالک فرموده است
رباعی تا خانهٔ دل خالی ز اغیار نه بینی ٭ خلوتگهی جان در حرم یار نه بینی ٭ باز آخر تو طائفه منتظرانند ٭ تا جمله نگردند
تو دیدار نه بینی ٭ و تا وقتی که روی دل از دنیا و اهل او بکلی نمی گردانی مقصود حقیقی روی نمینماید بیت نی یار هر کسی را
دیدار می نماید ٭ نی هر حقیر دل را رخسار می نماید ٭ دائم الاوقات حضرت امیر علیه الرحمه فرمودند که بیت تا در نزنی بهر چه
داری آتش ٭ هرگز نشود حقیقت وقت تو خوش ٭ و اکثر اوقات مر اصحاب را میفرمودند که اگر پشت شما در عبادت
خمیده شود همچون کمان و تن شما چون زه کمان باریک شود بجلال و عزت آفریدگار هرگز بمقصود
نرسید و اصل در همه کارها پیروی اوست ٭ خلاف پیمبر کسی ره گزید ٭ که هرگز بمنزل نخواهد رسید ٭ و ثیابک
فطهر ٭ نیز مقوی این سخنست اگر بعضی مفسران گفته اند که مقصود ازین پاک داشتن جامه است و
بعضی گفتند که خلق نیکو داشتن است که آدمی را هیچ چیزی بهتر از خلق نیکو نیست
بیت چو عیسی باش خندان و شگفته ٭ که خر باشد ترش روی گرفته ٭ که
خلق نیکو آدمی را خاصه کسی را که قدم در راه حق نهاده است آدمی بهر مقصود و بهر مرادی که
می رسد باین سبب می رسد از برای آنکه حضرت نبی را علیه الصلوة
والسلام صفات بسیار بوده است و همه نیکو اما خداوند عالم جل ذکره و لا اله
غیره هیچ صفت ایشان را

Marfat.com

صفت ایشان را عظیم و خلق ایشان را عظیم گفت بس معلوم میشود که خلق نیکو از همه
نیکوتر است نقل است که روزی جماعتی از مردمان ترکستان بشهر بخارا آمده بودند از
مقامات حضرت امیر کلال علیه الرحمة با مردمان بخارا میگفته اند مردمان بخارا از ایشان
پرسیده اند که شما امیر کلال را چه میدانید که ایشان هرگز ازین مقام بولایت شما نزول
نکرده اند آنجماعت گفتند که حضرت امیر کلال علیه الرحمة در ولایت ما چنان مشهور اند که
آنرا نهایت نیست و ما همه مریدان ایشانیم و بیعت با ایشان داریم باین سبب که
هرجا که ما را مهمی پیش آید بهمت ایشان خدای تعالی کفایت میکرداند و همچنین
بسیار واقع است و ما از ایشان سوال کردیم که اسم مبارک شما چیست ایشان چنین
فرمودند که ما را امیر کلال مینامند و ما همه دست در دامن ایشان زدیم و مریدان ایشان شده ایم
و دست بیعت بایشان داریم و چندان از اوصاف امیر نقل کردند که حاضر مجلس
متحیر ماندند و هم از حضرت امیر علیه الرحمة منقول است که در معارف میفرموده اند که حق
سبحانه و تعالی را بندگانی میباشند که از شرق تا غرب عالم را در یک طرفة العین سیر
میکنند چنانکه هیچ آفریده کار بر احوال ایشان اطلاع نمیباشد ترکستان خود چه
مقدار است نقل است که روزی حضرت امیر کلال علیه الرحمة بعد از گذاردن نماز جمعه از مصلی
بخارا متوجه خانه خود شده چون بکلاباد رسیدند می بینند که در سبزه زاری که در میان
فتحاباد و کلاباد است جماعتی نشسته اند و صحبت مشروعی میدارند و در میان ایشان
از مقامات درویشان سخنی میرفته است از ولایات و کرامات اولیاء الله نقلی
کرده اند و در این جماعت امیر تیمور بوده اند حضرت امیر کلال علیه الرحمة با جماعت خود
میگذشته اند چون چشم امیر تیمور بایشان جماعت افتاده است پرسیده گفته که این جماعت
چه درویشند یکی از آن میان گفته است که ایشانرا حضرت امیر کلال میگویند و چون
امیر تیمور دانستند فی الحال جوانی باد حضر بنزد یک امیر علیه الرحمة آمده اند و نیازی پیش

Marfat.com

آوردند چنین فرموده اند که ای بزرگوار دین وای رهنمای اهل یقین توقع از کرم شما چنین
در خاطر دارم که مرا کاری بفرمایید که تا سبب تسکین خاطر درویشان باشد بعد از آن
حضرت امیر علیه الرحمة فرموده اند که سخنان درویشان مخفی میباشد و ما را وظیفه
آن نیست که از خود سخنی گوییم از روحانیت عزیزان اشارت نمیشود چیزی نمیگوییم چونکه
جد ما هرگز از خود چیزی نگفته اند اما شما منتظر باشید که در پیش کار شما روشنائی عظیم
می بینیم و چیزی با شما خواهد رسید و چون حضرت امیر کلال علیه الرحمه بخانه خود رسیدند
و در زاویهٔ خلوت در آمدند و بعد از آن بیرون آمدند و نماز خفتن بود که از روحانیت
مشایخ قدس الله تعالی ارواحهم چیزی بایشان رسید و یکی از محرمان خود که شیخ منصور
نام داشت و او از قرامان میبود طلب کردند و گفتند که زود بزود امیر تیمور را بگوی که
هیچ توقف نکند اگر نشسته باشد برخیزد و اگر ایستاده باشد ننشیند که ارواح طیبهٔ
مشایخ رحمه الله تعالی علیهم اجمعین همچنین اشارتی فرمودند که تمام مملکت را سرتاسر
با شما و فرزندان شما دادند و چون خارزم در تصرف شما شود متوجه سمرقند شوید و چون
شیخ منصور با میر تیمور رسیدند می بینند که امیر تیمور ایستاده اند و منتظر سوال بوده اند
و چون شیخ منصور آن خبر را بتمام و بکمال تقریر کردند امیر تیمور بی توقف روانه شدند
و چون پارهٔ راه برفتند و جماعتی بیامدند و گرداگرد خیمهٔ امیر تیمور را بگرفتند و هر چند
طلب کردند نیافتند و هیچکس هم نشان نداد همان بود که حضرت خداوند تبارک
و تعالی مملکت را بایشان داد و از خوارزم مظفر و منصور باز گشتند و بسمرقند باز آمدند و ساکن
شدند دیگر همان بود که کار ایشان روز بروز ساعت بساعت زیاده میشد و کار او بالا
میگرفت منقول است که حضرت امیر تیمور بسمرقند ساکن شدند قاصدی ببخارا بنزدیک
امیر بزرگ فرستادند که اگر حضرت علیه الرحمه لطف فرمایند و بدینجانب بیایند که همهٔ
ولایت بمقدم شریف ایشان مشرف شود و اگر عنایت فرمایند که آنجا رویم جماعتی

Marfat.com

در تشویش میشوند که ان الملوک اذا دخلوا قریة افسدوها جماعتی باین سبب منتظرند و دیگر ایشان جالکند هر نوعی که میفرمایند همچنان میکنیم وچون این قاصد خبر نزدیک حضرت امیر کلال علیه الرحمه رسانیدند حضرت امیر عذر درمیان آوردند و چنین فرمودند که ما در اینجا بدعا مشغولیم و مارا وظیفه آن نیست که بجالی رویم و یکی از فرزندان خود را که امیر عمر نام بود ایشانرا بطریق عذر خواهی روانه ساختند نزدیک امیر تیمور و فرمودند که ای فرزند اگر میخواهید که شمارا در راه خدا تعالی جایی باشد زنهار تقوی و عدل را شعار روزگار خود کردانید و دیگر آنکه اگر امیر تیمور اگر شمارا نذر و نیاز بسیار خواهد کفت قبول نکنید و اگر قبول کنید نزدیک ما نیایید از هر نوعی که باشد در قبول کردن مخالفت جد خود نکنید و دیگر آنکه در ولایتها دایم الاوقات بدعاء مؤمنان مشغول میباشید و اگر بدنیا میل میکنند دعای ایشان در حجاب میماند چون امیر عمر را این وصیتها بکردند بعد ازان روانه ساختند و چون بنزدیک امیر رسیدند چند روز امیر تیمور ایشان را توقف فرمودند بعد ازان که امیر عمر اجازت طلبیدند امیر تیمور بطریق نیازمندی فرمودند که تمام ولایت بخارا نیازمند شما باشد امیر عمر فرمودند که اجازت نیست بعد ازان امیر تیمور فرمودند که همان شهر بخارا را قبول فرمایند امیر عمر فرمودند که دیرا هم اجازت نیست بعد ازان امیر تیمور فرمودند که باری همان قریه که شما در آنجا ساکنید قبول بکنید هم نکردند بعد ازان امیر تیمور فرمودند بس ما چه چیز بفرستیم که مناسب ایشان باشد و مارا در آنحضرت قربی باشد چون امیر تیمور این سخن در میان آوردند امیر عمر فرمودند که والد بزرگوار انچنین فرموده اند مر شما اگر میخواهند که ایشان را در دل اهل الله جایی باشد ایشان تقوی و عدل را شعار خود کردانند که سبب قرب بحق سبحانه و تعالی همین است و این معنی را قبول همه دلها کرده اند **بیت** نظر آنها که نکردند برین مشت خاک * الحق انصاف توان داد که صاحب نظرند * مازاغ البصر و ما طغی مقوی همین معنی بیت و در حدیث حضرت رسالت

صلی اللہ علیہ وسلم آمدہ ست کہ فقراء امت محمد بیشتر از غنیا بہ نیم روز از انجہانی در بہشت
میدرسند کہ نیم روز از انجہان بمقدار بیست و پنج ہزار سال انچہان میباشد باعتبار
روزہای دنیا بس درویش میباید کہ در نیمغزی تامل فرماید و با دنیا و اہل آن مغرور نشود کہ
سبب بعد بہشت **نقلست** کہ روزی امیر تیمور با شیخ شمس الدین کلال کبیر علیہ الرحمہ
یکشب بدیدن حضرت امیر کلال علیہ الرحمۃ آمدند و در راہ یکی مردی کوسفندی گرفتہ
آنہم بدیدن حضرت امیر علیہ الرحمہ میآمدہ چون نزدیک آن دیہہ رسیدند ہیچکس را
نمیافتند کہ ایشانرا بمنزل امیر برد ناگاہ حضرت امیر کلال آمدند و ایشانرا گرفتہ
بخانہ خود آوردند و چون دانستند کہ حضرت امیر ایشان بودہ اند و در قدمہای
ایشان افتادہ اند و فرمودہ اند کہ ای مخدوم ما را معذور فرمایید کہ ما ندانستیم حضرت
امیر فرمودند کہ ای برادر کسیکہ متوجہ درویش میشود اورا راہ را غلط نمیکنند پس آن مرد
کوسفند را در پیش حضرت امیر بکشید کوسفند از دست آن مرد برمید و روان شد
آنمرد نیز دوان شد حضرت امیر فرمودند کہ ای برادر شما خویشتن را تشویش مدہید کہ
او خود میآید ہنوز شیخ شمس الدین و امیر تیمور این حال را مشاہدہ کردند و بکمال ایشان
معترف شدند و دست در دامن امیر زدند و امیر ایشانرا بفرزندی قبول کردند و ہمان
زمان ایشانرا رخصت و اجازت بفرمودند و امیر تیمور را بشیخ شمس الدین سپارش
کردند و ہمان نگاہ ہدایت نفس امیر بمرتبہ رسید کہ او را نہایت نیست نقل ست کہ

Marfat.com

روزی حضرت امیر علیه الرحمه بمسجد جامع بخارا میرفتند باصحاب خود شخصی بزراعتکار خود بغلام خود کاری میکرد آن غلام از خواجه پرسید ست که اینها چه کسانند که می آیند خواجه گفته ست که اینها ندرخوار انند چون آن شخص با غلام خود این گفته ست حضرت امیر علیه الرحمه فرمودند که ای یاران حضرت خواجه ما خواجه عبدالخالق غجدوانی رحمة الله علیه چنین فرموده اند که هر کسیکه بدرویشان بچشم حقارت نظر کند تا کر کین نشود از دنیا بیرون نرود و یاران همه متحیر بماندند چه بود که بر زبان مبارک حضرت امیر گذشت امّا مریدان ایشان ازین واقعه واقف نبودند و چون از مسجد جامع باز گشتند و بدانجا رسیدند و آن شخص را دیدند که آتش در درون او افتاده بود و هیچ آرامی و قراری ندانست و در آنحال چشم او بحضرت امیر افتاد و دانست که این تیر از کمان ایشان خورده ست و فرمود که مرا به نزدیک امیر برند که مزید گفته ام چون بنزدیک امیر آوردند حضرت امیر فرمودند که این عزیز تیر از کمان خود خورده ست علاج پذیر نیست او را از انجا بخانه باز گردانیدند هنوز بخانه نرسیده بود که ازین عالم نقل کرد بیت زینها ازین قوم هراسان میباش ۵ صد سر ببرند که در میان دست نبود ۵ آری هر چه اهل الله را دست میدهد بواسطه آن ست که دست از دنیا کوتاه کرده اند و روی از دنیا گردانیده اند نقلست که روزی خواجه بهاء الدین علیه الرحمه در پیش پادشاه قضای سلطان بجلادی مشغول میبودند یکی مریدی را بجهت گناهی گرفته و به پیش پادشاه آورده اند که قضای سلطان بکشتن او حکم کرده اند و او را نشانیده تیغ برکشیده اند و صلواة فرستاده اند و شمشیر بر گردن آن زده اند شمشیر کار نکرده پس بار دوم هم تیغ زدند کار نکرده ست بار سیوم خواجه در خشم گشتند بغیرت تمام شمشیر زده اند هم نبریده است و لیکن خواجه بهاء الدین واقف شده اند بهر گاه که شمشیری برآورده اند گمان او میچنبیده ست بعد ازان خواجه فرموده اند که ۲

53425

Marfat.com

فرمودند که بعزت آنخدای که جان همهٔ مخلوقات در قبضهٔ قدرت اوست
بیا بگوی تو چه میخواهم شمشیر در تو کار نمیکند آن مرد گفت که من هیچ ضرر نمی خوانم
لیکن دست در دامن شیخی زده ام و شیخ خود را شفیع میآرم بعد ازان خواجه
بهاء الدین گفتند که شیخ تو کیست آن مرد گفت شیخ من حضرت امیر کلال اند علیه الرحمه
و خواجه بهاء الدین نیز شنوده بوده اند حضرت امیر کلال را دعوا چون اینحال را مشاهده
کردند شمشیر از دست بیفتاد و روی توجه بحضرت امیر آورده اند و گفتند چرا باید که در صحبت
اینچنین مردی نباشم که بدین کار نارسیده مشغول باشم کسی که مرید را در زیر شمشیر نگاه
میدارد از کرم و عنایت خداوند هیچ عجیب نباشد که از عقوبت آخرت نیز نگاهدارد

بیت مردان خدا خدا نباشند ☆ لیکن ز خدا جدا نباشند ☆ و یقین بدانند که
هیچ کاری بی امر خدا تعالی کفایت نمیشود چنانچه تا رسولی بی فرمان او کند و
نمیشود و سبب آمدن خواجه بهاء الدین این بود که بحضرت امیر علیه الرحمه آمدند
و دست در دامن دولت امیر زدند و از مردان راه خدا تعالی شدند نقل است که
روزی حضرت بهاء الدین که یکی از اصحاب امیر بوده اند بدین حضرت امیر کلال
آمدند و حضرت امیر در قریه خواجه مبارک بوده اند و حضرت امیر در خمدان آتش
کردن مشغول بوده اند چون خواجه بهاء الدین رسیدند حضرت امیر کلال فرمودند
ای فرزند بهاء الدین نیک آمدی و در محل رسیدی و چون دست خواجه بهاء
و باتش کردن مشغول ساختند چون هوا گرم بوده است و خواجه را یک پوستینی بوده
در وی جانوران بسیار جمع شده بوده اند و چون تف آتش بآنها رسید جمله جانوران
در حرکت آمدند و خواجه را در اضطراب میدیدند و خواجه بیطاقت شده اند و آن پوستین را از خود بیرون
کرده اند و دور انداختند چون خواجه آن عمل را کرده اند حضرت امیر آگاه شده اند و فی الحال بیرون
آمده اند و عتاب کرده اند و خواجه فرموده اند بد کردم و شما عفو فرمایید امیر

Marfat.com

امیر فرمودند که بآتش درای و پوستین بیرون آر خواجه بهاء الدین گفتند ای مخدوم اگر
پوستین از سنگ و آهن بودی بگداختی بعد از آن حضرت امیر فرموده اند که ای بهاء الدین
ندانستید که چیزیکه بر ظاهر درویشان سالها بوده باشد و در آتش شوق حق سوخته باشد
این آتش را چه زهرهٔ آن باشد که ویرا بسوزد از برای آنکه مصراع کس سوخته را دوباره
بریان نکند ۵ ای بهاء الدین اگر بخود خود بآتش در آمدی هر آینه بآفتی نرسیدی و چون
حضرت امیر علیه الرحمه مرده را گفتند که زنده شو آن مرده فی الحال بفرمان خدای تعالی
زنده شد و برخواست و سلام کرد بیت چو آمرزگارش فریدون بود ۵ از آن
پر هنر بی هنر چون بود ۵ آری هر کاری که باشارت باشد نیز کرده میشود کار آنست که اگر پیر گوید
بکنی بکند و اگر پیر گوید مکن نکند تا کار او مردانه شود و او را در آن کار هیچ رنجش خاطر نباشد
نه در دنیا و نه در آخرت نقلست که حضرت امیر علیه الرحمه هر روز بودی صحبت با آدمیان
داشتندی و هر شام درون در آمدندی بمردان غیب صحبت داشتندی و ازین
حال هیچکس را اطلاع نبوده است وقتی یکی از اصحاب را ذوق آن شده بود که چون شب خلوت
میشود بخدمت ایشان بودمی تا باشد که حضرت امیر کاری بفرمایند تا سبب نجات آخرت
من شود اکنون یک شب در آمد بصحبت ایشان او می بیند که جماعتی انبوه در خانه نشسته اند
چنانکه هیچ جای در آمدن نیست ساعتی سر فرو کرد و بنشست می بیند که هیچکس نیست و حضرت
ایشان نیز تنها نشسته اند بعد از آن حضرت امیر فرمودند که اکنون درای و مر ترا مژده
باد که آنچه مقصود تو بود باو رسیدی ولیکن زینهار این سخن با کسی در میان نیاری آن عزیز
میگوید که از حضرت امیر پرسیدم که ای مخدوم اینها کیانند که هیچ وقت اینها را من ندیده
بودم حضرت امیر فرمودند که اینها مردمان غیب بودند از وقتی که خواجه کلان خواجه عبد
الخالق غجدوانی در حیات بودند ایشان در ملازمت و خدمت ایشان بودند و چون خواجه
از دار فنا رحلت نمودند بمراتب ملازمت مینمایند آنکسانی را که در ظاهر و باطن در خدمت حق

Marfat.com

حق تعالی باشند و در متابعت شریعت مصطفوی میباشند و برخصت عمل نکنند که ایشان
از اصحاب رخصت دورند و ذکر برخصت عمل کردن کار ایشان نیست و باید که شما نیز بدین
نوع خدمت و متابعت کنید که شما را از صحبت ایشان بهره مند خواهید بودن نقل است که
روزی خواجه بهاء الدین را در خاطر همچنین گذشته است که مدت مدیدست که بر ملازمت
حضرت امیر کاری میکنم و از ما هم بسیار کار در وجود آمده است و در حال بخاطر خواجه این
عتاب در گذشته است حضرت امیر خواجه بهاء الدین را فرموده اند که ای نور دیده بهاء الدین
زود برخیز و بشهر بخارا روانه شو که آنجا سعی پیش آمد و چون حضرت امیر روانه گردیدند
خواجه بهاء الدین را فرمودند که ما را نیز بشهر میباید رفتن و چون خواجه پیش روان شده اند
و نزدیک نفسی باو رسیده چون می بینند که تمام ارواح طیبهٔ مشایخ رحمهم الله علیهم اجمعین
سوار شده می آیند و چون خواجه بهاء الدین جمع را بدیدن از اسب زود فرود آمدند
و این جمع را تعظیم کردند خواجه ایشان را پرسیدند که ای عزیزان شما بدین نوع بکجا میروید
ایشان گفته اند که ما باستقبال حضرت امیر کلال علیه الرحمه میرویم که ایشان میآیند ناگاه
در همین زمان حضرت امیر رسیدند و تمام ارواح فرود آمدند و حضرت امیر همان نوع
سواره بوده اند و زمانی با ارواح صحبت داشتند و همان زمان مراجعت نمودند بعد از مراجعت
خواجه بهاء الدین علیه الرحمه فرمودند که ای مخدوم سبب آمدن شما بدینجا چه بوده است که
من ندانسته ام امیر فرمودند که ای فرزند بهاء الدین ما از برای آن آمده ایم که تا شما دیگر بار
بر خود نظر نکنید و هنوز شما را کار بسیار میباید کردن که ارواح طیبهٔ مشایخ بتعظیم شما بیرون
آیند و شما را بتعظیم ایشان تعظیم کردن که تعظیم ارواح بر همه واجب است بیت این دیده
بپوش تا دلت دیده شود ۵ زان دیده جهان دیگرت دیده شود ۵ اگر افروخت
بدانست در بالای قاض مانند در پیش ایشان گذارید که تا نصیبهٔ خود را بآن کارد
نخورید که ایشان از ما اینچنین خواسته اند و چون این قاضان را قسمت کرده شد

Marfat.com

شد همهٔ اکابر متحیر بماندند و بکمال حضرت امیر معترف شدند و خاوند شاه کاردرا برگرفت
و میخواست که بر قاضی زند و قاضی را پاره سازد چنان کارد بر دست ایشان
رسید که آنرا نهایت نبود و خون بهیچوجه ساکن نمیشد ناگاه حضرت امیر علیه الرحمه درآمدند
و گفتند ای کول بدر کسی در وقت را امتحان نکند و بهمان نقص امیر لقب کولی بر ایشان
قرار گرفت بعد ازان امیر فرمودند که ای عزیزان شما این معنی را از من ندانید که این
قاضیان را امیر حمزه گرفته است و نزدیک شما آورده تا شما در بارهٔ او نظر فرمایند چرا که
اکابر طریقت را سنت این بوده است هرچه هنرست از غیر میدیده اند و خود را در
میان نمی آوردند و هرچه عیبست از خود می بینند بیت عیبست عظیم بر کزیدن
خود را ۵ و ز جملهٔ خلق برگرفتن خود را ۵ از مردمک دیده بباید آموخت ۵ دیدن همه
کس را ندیدن خود را ۵ و درین زمان قضیه ما برعکسست و مردان کسی را میگویند که
بینای عیب خود باشد و حضرت امیر علیه الرحمه فرمودند که ای عزیزان بدانید که بعد ازما
ظهور این خانواده او خواهد بودن و در همان مجلس نظر کلی در حق ایشان فرمودند ربا عی
دولت همه از خدای بیچون آید ۵ تا در حق هر بنده نظر چون آید ۵ آنرا که خدای دولتی خواهد
داد ۵ ناگاه ز سنگ خاره بیرون آید **نقلست** که روزی حضرت امیر کلال علیه الرحمه
با جماعتی از مریدان خود در خانه نشسته بودند که یکی جوان خوبروی از در در آمد و سلام نکرد
و نسبت و هیچ سخن هم از و صادر نشد و حضرت امیر هم خبری نگفتند بیت تو با همه
آنکار چشم همه کور ۵ تو با همه در حدیث کوش همه کر ۵ تا که بعد از زمانی حضرت امیر علیه الرحمه
سر بر آوردند و گفتند تمام شد الجوان مرد فرمود که یک کدا که مانده باشد آن نیز بوشیده
شده باشد بعد از زمانی توقف کرد و بیرون آمد چون از در جماعت خانه بیرون شد سفی
بحال او را گفتند ای جوانمرد ما از شما عجب کاری دیدیم که چون بنزدیک حضرت امیر در آمدید
چرا سلام نکردید و سخن نگفتید بجز انکه یک کدا که مانده بود آنهم تمام شد و بعد از بیرون

Marfat.com

بیرون آمدن اجازت هم نطلبید ید این از شما لایق نبود و میباید که ما بدانیم که شما از کجا شید
و بکجا آمده اید آن جوان مرد گفت که از ولایت رومم و دیروز حضرت امیر مرا فرموده بودند که
چون مسجد تمام شود فردا ما را خبر کنید چند روز بود که حضرت امیر بعمارت مسجد مشغول بودند بعد
ازان بعضی مردمان گفتند که چون است که حضرت امیر علیه الرحمه بولایت روم نیامده اند
ازان سبب خبر کردیم باز آنجوان گفت که ما همه از مریدان حضرت ایشانیم و بیعت با ایشان
داریم و هر روز آدینه در قفای ایشان نماز میگذاریم بعد ازان گفتند که پس در جماعت خانه
در آمدید چرا سلام نکردید و چون باز گشتید اجازت نطلبیدید آن مرد گفت ما سلام بدل کردیم
و امیر هم بدل جواب گفتند و ما هر چه گفتیم بدل گفتیم و بدل شنودیم و ما یانرا احتیاج بزبان نبود
باز آنمرد گفت که ما را دران ولایت هر مهمی که پیش می آید همان زمان حضرت امیر میآیند
و مهم ما یانرا کفایت میکنند و ایشان در ولایت ما مشهورند که در ولایت شما نیستند
و قدر مرتبهٔ شانرا مردمان آنجا بهتر میدانند از شمایان بیت ولی و والی ملک ولایت
میر کلال ۵ یقین ز دائرهٔ اولیاست میر کلال ۵ وی است مرشد کامل و قطب این عالم
مقرر از ازلی پادشاست میر کلال ۵ مظهر است منور بباطن و ظاهر ۵ یقین که مظهر لطف
خداست میر کلال نقلست که روزی یکمردی پیش امیر علیه الرحمه آمده است و درخواست
کرده که ای مخدوم میخواهم که قدم مبارک شما بکلبهٔ این فقیر حقیر برسد که ببرکت قدم شریف
شما مزین و منور گردد بیت هر جا قدوم اهل سعادت درون شود ۵ وز اندرون خانه
کدورت برون شود ۵ و من باجازت جناب شما میخواهم که طعام مهیا گردانم حضرت امیر
فرمودند که برو و چون وقت شود آنزمان بو بینیم آن عزیز رفت و سه شبانه روز طعام
بسیار و گوشت بسیار راست ساخته است بعد ازان آمده است تا که امیر را و جملهٔ
اصحاب را بخانهٔ خود بیاورد و حضرت امیر فرمودند که مگر طعام راست شده است آن
عزیز فرموده است که آری ای مخدوم همه چیزها مهیا گشته و موقوف قدوم مبارک شما شده ایم

حضرت

Marfat.com

حضرت امیر فرمودند که اولاً بروید این درویش ما را اینک سیر سازید اشارت بمولانا عارف
کردند بعد ازان بیایید تا ما بو بینیم آن مرد گفته است که ای مخدوم چندانی طعام پخته ام که
همچنین صد ولیست کس نتوانند که عشر از عشیر آن طعام بخورند حضرت امیر فرمودند که باری
روید و او را اینک شاد سازید آن مرد خدمت مولانا عارف را گرفته برده است و مولانا
عارف فرموده اند که مرا دران خانه درارید که آنجا طعام بسیار باشد و من او را بینم که
چه مقدار است آنمرد مولانا را در آورده است می بینند که گوشت بسیار و از هر نوع طعام
مهیا کرده و مولانا فرمودند که ما را اجازت بدهید تا این طعام بخورم آن عزیز موده است که
چه احتیاج اجازت است آنمقدار که شما را میباید بخورید خدمت مولانا بخوردن مشغول
شده اند چنانکه در یک زمان تمام گوشت ها خورده شده است و بنزدیک طعامهای دیگر
رفته اند آنهم خورده شد تا مادامی که از هیچ نوع طعام نمانده است آن عزیز صاحب
طعام متحیر شده نظر بشکم مولانا میکرد که هیچ نوع از انکه بود فربه تر نشده بود و مولانا
فرمودند که دیگر طعام از برای ما چرا نمی آرید آنمرد فرموده است که من هرچه فرموده بودم
همه این بود که شما خورده اید و دیگر چیزی نمانده است پس مولانا برخواستند و آنمرد هم
بنزدیک حضرت امیر آمدند و آنمرد در پایگاه جماعت خانه امیر بایستاد و از شرمندگی سر بالا
نمیکرد حضرت امیر علیه الرحمه فرموده اند که ای عزیز اکنون تو شادمان میباش که حضرت
حق سبحانه و تعالی آن طعامهای شما را همه نور گردانیده است و مقبول درگاه گشته
بیت ز خود بینی حذر کن گر بو بینی ٥ ورا بینی اگر خود را نه بینی ٥ بیک ره نیست
کن دعوی هستی ٥ بدان از حق برستی خود پرستی ٥ چو مردان باش اگر مرد خدایی
رها کن زرق سالوس ریایی ٥ حضرت امیر کلال علیه الرحمه مر امیر حمزه را فرموده اند که
بروید اول بصید مرغان مشغول گردید و بعد ازان بصید دلهای عزیزان تا که روزی
امیر حمزه دام نهاده بوده اند و دانه پهن کرده اند هیچ مرغی بدام ایشان نمی آمده است

Marfat.com

نمیآمده است بعد ازان بنزدیک حضرت امیر بزرگ رفته اند و گفته اند که ای مخدوم دانه
پر کرده ایم و دام نهاده ایم هیچ مرغ بدام نمی در آید و نمیدانم که سبب چیست حضرت امیر فرمودند
سبب آنکه شما در کازه غافل می نشینید و دام را بی یاد حق سبحانه و تعالی مینمائید میباید که شما
از وی بهیچ وجه غافل نباشید و بی یاد حق سبحانه و تعالی دم نزنید و خود را بتمام و کمال با یاد حق
سبحانه و تعالی در دهید تا که آنچه شما را در خاطر باشد در دام شما در دهند بیت دلا همواره
تسلیم رضا باش ٭ بهر جایی که باشی با خدا باش ٭ خدا را خوان خدا را دان بهر حال ٭ مدان
تو یاور انرا به از و یار ٭ ترا کز هر دو کیتی برگزیده است ٭ هم آخر بهر کاری آفریده است ٭ و چون درین
امور اقدام نمودند کار ایشان بدرجه رسید که غایت و نهایت نبوده است چنانچه دانه هم نبوده است
و آنچه ایشانرا در خاطر میبوده است بدام ایشان میآمده است چنانچه حضرت رسول علیه السلام
فرموده اند که مَنْ کَانَ لِلّٰهِ کَانَ اللّٰهُ لَهُ صدق رسول الله نقلست که روزی جماعتی
از مریدان حضرت امیر کلال علیه الرحمه در ولایت کرمینه از بازار قیزیل رباط میآمده است
و از نقل مشایخ هر کسی از مرشد خود سخنی میگفته است و هر کس مرشد خود را تعریف میکرده اند
هیچ شیخی مثل شیخ من نیست بعد ازان یکی از مریدان حضرت امیر کلال علیه الرحمه گفته است که
هر چه شما گفته اید نیک گفته اید هیچکس بمرتبه و منزلت بحضرت امیر کلال علیه الرحمه نمیرسد که
ایشان سید اند و هم ولی یکی ازانجماعت سر بالا کرده است و همان زمان یکی چند قاضان
بر هوا میگذشتند و آن مرد گفته است ما حضرت امیر کلال را آنزمان مسلم داریم که اگر یکی
ازین قاضان بر زمین بیفتد ما همه مقر گردیم بعد ازان آن مرید حضرت امیر کلال علیه الرحمه
گویان فریاد بر آورد و گفت یا امیر یکی ازین قاضان را بیندازید چون آنمرد اینچنین
گفته است در همان لحظه یکی ازان قاض در پیش اینجماعت بیفتاده است آن مردمان
فرود آمده اند و آن قاض را بگرفتند و همه مسلم داشتند و این قصه مشهور است که بعد از
فوت امیر واقع شده بوده است نقلست که روزی یکی صیادی در ولایت کرمینه دام

وام نهاده ست و نذر کرده گفته ست که اگر ازین جماعت قاضیان بدام من اندر آید
قاضی نذر حضرت امیر کلال علیه الرحمه باشد و چون دام نهاد آنهمه قاضیان بدام وی گرفتار
شده اند از آنجمله دو قاضی را نذر حضرت امیر کلال است و بعد از چند ماه یکی از حاکمان آن
ولایت بخانهٔ آن شخص فرود آمده ست و این قاضیان را دیده ست آن مرد حاکم را
صیتی دو مرید حضرت امیر کلال علیه الرحمه را گفته ست که این قاضیان را بکش که بسیار فریب اند
و بهتر از کوسفندست آن مرد گفته ست من از آنِ قاضیان حضرت امیر کلال ست علیه الرحمه
و مرا زهرهٔ آن نیست که اینها را توانم کشتن آنحاکم گفته ست که یکی نذر امیر را هرچه باداباد
ما میخوریم و فرزندان ایشانرا بوبینیم از ایشان عذر بخواهیم و چون قاضیان را بکشته اند
و بخته اند و نزدیک آن حاکم آورده اند همچنین تف کرد این قاضیان بروی رسیده ست
و هر دو چشم او فی الحال پوسیده شده ست هیچ چیز را نمی دیده ست و چون این حال واقع
شده ست فی الحال یک اسبی نذر حضرت امیر کرده ست و بعد از چند روز دیگر چشمان
او بهمان اصل آمده ست تا بدانکه هرگز با اولیاء الله گستاخی نمی باید کردن نقل ست
از خواجه خواجگان خواجه عبد الخالق غجدوانی رحمة الله علیه که ایشان چنین فرموده اند چون
نرد بانرا وقت سوختن میشود بدیوار خانه درویشان میمانند و چون یکرا می اندازند
بدرویشان حامی در اندازند بیت
با درد بیا زچونی دوای تو منم ۵ در کس منگر
جز آشنای تو منم ۵ در کشته شوی بر سر کوی عشقم ۵ شکرانه بده که خون بهای تو منم ۵
نقلست روزی حضرت امیر علیه الرحمه مر خواجه بهاء والدین گفته اند که ای بهاء
الدین بروکه دیگر ما را نمی آیی خواجه را ازین سخن در خاطر غباری واقع شده ست در دل
گفته ست که من نیز بروم و خدمت در جای دیگر بکنم و چون خواجه بآنراه رفته اند بخاطر
ایشان افتاده که برگردم و بر در خدمت باشم که با یکی از در راندن از چنین در برنگردم
چون باز بیامدند حضرت امیر باز در غضب شدند و باز فرمودند که دیگر برین در میا که گاه

Marfat.com

کار تو برین در نمی براید خواجه باز اینچنین غضب بدیدن گفتند اکنون بروم و دیگر نیایم بعد از آن
خواجه بر قمار خانهٔ افتاد که دو کس با یکدیگر قمار میکردند و یکی مر دیگری را بتمام چیزهای او را برده است
و هیچ چیز نمانده تا بچندانی که برهنه مانده بوده و هنوز از وی وی دویی میطلبید آن مرد قمار باز
گفته است که چون هیچ چیز نداری اکنون چه چیز را می بازی آن برهنه گفته باشد مر یار خود را که
ای یار شیرین روی اکنون جان خود را میبازم رباعی ای داده رخ تو ماه را زیبایی ۵ خاک
قدم تو دیده را بینایی ۵ در خدمت تو جان و دل و دیده و تن ۵ می در بازم قبول میفرمایی ۵
چون خواجه این جواب از وی بشنید و چون ماری در زمین بر خود بپیچید و گفت که ای بهاء الدین درین ره
از قمار بازی کمتر آمدی برو و روی خود را بران آستانه بنه و سر از آن خاک در مبر دار رباعی
تا جان دارم بزنگ غمت آمیزم ۵ تا اشک بود بر سر کویت ریزم ۵ چون صبح قیامت بدمت
با عشقت ۵ از خاک درت نعره زنان برخیزم ۵ بعد از آن خواجه بهاء الدین چون باد صرصر روی
بآستانهٔ حضرت امیر آوردند و خواجه را عادت آن بود که آب طهارت حضرت امیر را نگاه میداشتند
بهمان عادت خود آب طهارت حضرت امیر را در اندرون بغل خود نگاه داشته بودند و سر
بر آستانهٔ جماعت خانه امیر نهاده در آن شب همچنان برف آمده بوده است که خواجه در ته برف
پنهان شده بوده اند و چون صبح سعادت بدمید حضرت امیر علیه الرحمه پای از در جماعتخانه میخواستند که
بیرون نهند پای مبارک حضرت امیر بر سر مبارک حضرت خواجه آمد و بعد از آن حضرت امیر
علیه الرحمه فرمودند که ای فرزند بهاء الدین برخیز که همچنانکه قدم ما بر سر تو آمد سر همه خلق
بر قدم تو آیند و کار حضرت خواجه در آن شب بکمال رسیده بود بیت بکوش تا بکف
آری کلید گنج وجود ۵ که بی طلب نتوان یافت گوهر مقصود ۵ بر آستان سعادت که
سر نهاد شبی ۵ که لطف دوست بر ویش دریچه بگشود ۵ نقلست که روزی حضرت
امیر علیه الرحمه در قریهٔ خواجه مبارک بوده اند و کوک اتا در ولایت نسف بوده اند روزی
کوک اتا بنزدیک حضرت امیر علیه الرحمه آمدند و فرمودند که ای بزرگوار دیرم مرا دعوتی

Marfat.com

مراد عوتے در میدان پست میخواہم کہ بقدوم شما آن مجلس منور گردد حضرت امیر فرمودند کہ
ای اتا مارا وظیفہ آن نیست کہ ما بجایی برویم ولیکن دعوت شما خوب ساختہ شود مایک
کسی را از یاران خود بفرستیم از برای خاطر شما چون دعوت را مہیا کردانیدند
حضرت امیر خواجہ بہاوالدین را گفتہ اند کہ ای فرزند شما را بدعوت کوکا تا میباید رفتن کہ
شما را در آنجا نصیبہ خواہد بودن خواجہ بآن نفیس حضرت امیر روانہ شدند و بدعوت کوکا
اتا رسیدند چون کوکا اتا دعوت را باہر کسے تقسیم کردند و مر خواجہ را ازین دعوت ہیچ
چیز ندادند و چون دعوت بسر آمد کوکا اتا خواجہ را فرمودند کہ اینک من نصیبہ شما باشم
خواجہ فرمودند کہ من نیز بگرفتم نصیبہ خود را کہ دادید و روانہ شدند و چون زمانے بگذشت
اتا در خود نظر کردند کہ ہیچ چیز در خود ندیدند فریاد برداشتند کہ نقدینہ مرا بتمام و زد برده ست
فی الحال اپسی پیش اتا کشیدند اتا سوار شده زود بہ نزدیک حضرت امیر آمدند اتا
فرمودند کہ یا امیر آن دزد کوا امیر فرمودند کہ چہ چیز شما را دزدیده ست اتا فرمود کہ چکوم
ای امیر حال دل با تو چون دانا کہ من بیمارم و تو خوب تر میدانی بس فائدہ نیست حضرت
امیر فرمودند غم مخورید ما سوای حق بکلمۂ لا نفی کنیم یعنی نیست ہیچکس غیر خدا تعالے معبودے
و سزاوار مسجودی و بکلمۂ الا اللہ اثبات ذات اللہ بکنیم یعنی آن خدایی کہ مستغنی است
از والد و ولد و معونت و مدد و چون این را دانستید مؤمن کامل باشید و معنیٔ
این کلمہ ہمان ست کہ پذیرفتم دین مسلمانی را و آنچہ در وی ست و بیزارم از کفر کافری
و آنچہ در وی ست و بعضے گفتہ اند کہ گردیدم آنچہ محمد رسول اللہ گردیده ست و بیزارم
از آنچہ محمد رسول اللہ از وی بیزار ست و نیز این کلمۂ شریف را معانی بسیار ست کہ
در کتب مدون آید و باز بعضے چنین گفتہ اند کہ معنیٔ این کلمہ قبول ہمہ چکہا ست و رد
ہمۂ باطلہا ست چون بمعنیٔ این کلمہ رسید و عمل کنید و ذکر گویید شما ذاکر باشید و شما را
صوفی میتوان گفتن و بدانید کہ جامہ را آب پاک میکند و زبان را ذکر خدای عزوجل و دین شما را

Marfat.com

شمارا نماز دایم گذاردن پاک میکند و مال شمارا زکوة پاک میکند و راه شمارا خشنودی
خصمان پاک میکند و تن شمارا از شرک پرهیز آوردن پاک میکند رباعی قومی
بگذاف در غرور افتادند ۵ اندر طلب جور و قصور افتادند ۵ آن روز که پردها
ز رخ برگیرند ۵ معلوم شود که دور دور افتادند نقلست که روزی حضرت امیر
علیه الرحمه مر یاران خود میگفته اند که ای یاران اخلاص ورزید تا خلاصی یابید و ترسکاری
ورزید تا رستکاری باشید بیت میازار مور و میازار کس ۵ ره رستکاری همین است
بس ۵ و بدانید که پاکی دل و زبان میکنند از لقمهٔ حلال از برای آنکه معدهٔ آدمی را چون
حوض دانند که در وی آب پاک ست روان هر گل و میوه که از آن آب و خاک حاصل شود
آنهمه پاک بود و با منفعت باشد چنانکه حضرت رسول صلی الله علیه وسلم فرموده اند که هر که
چهل روز لقمهٔ حلال خورد خدای تعالی چشمهای علم و حکمت را بر دل و زبان وی گشاده
گرداند و دلش را روشن میگرداند و این آن وقتی حاصل و میسر میشود که او تقوی را
شعار خود میگرداند هر که در دنیا رستکار است و در آخرت نیز رستکار است و نیز خوف
و خشیت و اخلاص تمام در طاعت و عبادت و کرم و صبر و سخاوت لازم این راه
و روش باریافتگان همین درگاه ست بیت مردی مردمی نکویی بخاص و عام ۵
مرد آنزمان شوی که شدی در روش تمام ۵ و دیگر میباید که تائب باشید که توبه
سر همه طاعتهاست و توبه این است که در دل پشیمان شوید از گناهان کرده و نیت
آن کنید که دیگر بر سر آن گناه نروید و دایم از حضرت عزت ترسان باشید و گناهان
خود را آمرزش خواهید و خصمان خود را خشنود گردانید و ناله و زاری کنید چندانکه اثر
توبه را در خود مشاهده کنید تا نام تائبی بر شما راست شود و باید که غم روزی از دل خود
بردارید و غم آخرت را بخورید و در ادای بندگی بکوشید که اصل در همه کارها این است
و هم حضرت امیر علیه الرحمه میفرموده اند که ارادت چیست جواب ارادت خواست حق

Marfat.com

حق تعالی ست و ترک عادت ذمیمه ست و وفا بعهد و ادا امانت ست و ترک خیانت
و دیدن تقصیر خود ست بیت از مردمک دیده بباید آموخت ۵ دیدن همه کس را
ندیدن خود را ۵ دایم و مداومت بذکر خداوند تبارک و تعالی مشغول باشید و هیچ
کاری را بی نام او تعالی آغاز نکنید تا از آن کار شما را بقیامت شرمنده کی نباشد
و چون کاری آغاز خواهید کردن اولاً بیندیشید و بعد از آن کار آغاز سازید
بیت سخن دانسته گو چیزی که گویی ۵ خود آن دانسته بهتر گر نگویی ۵ بمیدان فصاحت
گر گرایی ۵ مران پس گرم تا در سر نیایی ۵ و در گذاردن فرمانهای خدای تعالی
متواقع باشید و در هر کجا باشید دست از طلب علم دور مدارید و اگر شما از دریاهای
آب و آتش باید گذشتن بگذرید و علم بدست آرید رباعی در بادیهٔ علم دویدن چه
خوشست ۵ و ز هر عالم سخن شنیدن چه خوش ست ۵ صد بار باتفاق با دل
گفتم ۵ از صحبت نا اهل بریدن چه خوشست ۵ در همه حال امر معروف و نهی منکر بجای
آرید و دایم منکر نامشروع و بدعت باشید ازین آیت قوله تعالی یا ایها الذین آمنوا
قوا انفسکم و اهلیکم نارا وقودها الناس والحجارة اندیشه کنید تا در قیامت در نمانید
آورده اند که فضیل بن عیاض رحمة الله علیه میگوید که روزی هوا سرد بود عتبة الغلام
با جامهٔ نیک ایستاده بود و عرق از جبین نازکش میریخت فضیل میگوید که پرسیدم که
ای شیخ این عرق شما چیست گفت از آن ست که روزی در اینجا امر معروف بود
میدانستم که آنرا بکنم نکردم مرا این اضطراب از آن ست که مرا بقیامت ازین گناه
بچه نوع خلاص یابم و تدبیر آن کار چگونه سازم اکنون شما با خود اندیشه بکنید که
هر روز از ما چندان امر معروف ترک کرده میشود هم در حق خود و هم در حق دیگری
رباعی ای سر نفس صد گنه از من دیده ۵ وانکه بکرم پردهٔ من ندریده ۵ ور من
بترم هر که بعالم بتر ست ۵ ای لطف تو از من بتر آمرزیده ۵ و دیگر آنکه در اعمال

Marfat.com

اعمال خود را بر محک شریعت مصطفی علیه الصلوة والسلام باید زدن اگر نیک آید قبول کردن
واگر نی رد کردن واصل در طریقت نگاهداشت شریعت ست وحدودی که حضرت باری
تبارک وتعالی فرموده است اما عاقل میباید که با خود اندیشه کند که حدی که در میان بندگانست
چندین وعید نازل شده است پس حدی که در میان بنده وخداوند ست تبارک وتعالی باشد
چه حال باشد وآن حدود در زمانی ودر مکانی بود ودر نظر ودر گفت وشنود بود ودر رفتن
وآمدن بود ودر خوردن وآشامیدن بود ودر نفقه وصدقه بود ودر ماندن ودر گرفتن بود
ودرین کارها رعایت اینها میتوان کردن که جای عمل ست وفرصت را غنیمت باید
شمردن وکاری که سبب نجات بود باید کردن رباعی دلا امروز کاری کن که فریادت
رسد فردا ۵ چه باشی طالب چیزیکه او شورش بود سر را ۵ بخوان از علم دین چیزیکه عالم بهتر از جاهل
بوبین از راه حق راهی که بینا به ز نابینا ۵ ودیگر آنکه روزی خود بکسب آرید وروزی خود را
از کسب حلال حاصل سازید بطریق عفاف وکفاف نه از برای لاف واسراف وروی
بنفقه آرید بر وجه شرع نه بطریق اسراف وبخل بلکه میانه را اختیار سازید که قبول حضرت
رسالت پناه صلی الله علیه وسلم همچنین ست که خیر الامور اوسطها وباید که از وجه حلال کند
بیت زر بعقبی ده ار حلال بود ۵ دل بدانجا بود که مال بود ۵ هرچه زینجا بری نگهدارند ۵
بقیامت همانت بسپارند ۵ وباید که چیزی که بخری از زاد آخرت در زنده خود بخری
وهم بحکم شرع بخری بیت خور وپوش وبخشای وراحت رسان ۵ نگه می چه داری ز بهر
کسان ۵ در توکل باش وبی اعتقادی مکن واعتقاد بر کرم او کن واگر خواب روی آنمقدار
رو که طاعت شما را قوت پیدا شود ولیکن بی یاد حق تعالی بخواب مرو که حضرت رسالت
صلی الله علیه وسلم چنین فرموده اند که نوم العالم خیر من عبادة الجاهل وبدانکه اینچنین
خواب عبادة است بیت خواب بیداری ست اگر با دانش ست وای بیداری که

Marfat.com

بیداری که با نادان نشست ۵ و دیگر حفظ حدود روزه است و این در هر سال یکبار است
بشرطی که از صبح صادق تا شبانگاه از خوردن و آشامیدن و با حلال خود نزدیکی کردن خود را
نگاه دارد بر وجه مشروع و این نگاهداشت ظاهر روزه است اما نگاهداشت باطن روزه آن است که
نفس خود را از حرام دیدن نگاهدارد و گوش خود را از حرام شنیدن و دست خود را از حرام
گرفتن و پای خود را بحرام رفتن نگاهدارد و اینها نگاهداشت باطن است اما حقیقت
روزه آن است که دل خود را از کبر و حسد و طمع و ریا و نفاق و کینه و عجب پاک دارد در
جمیع احوال و خاصه در وقت روزه داشتن بیت کبر و حسد و بخل و نفاق و کینه ۵
اوصاف بس طبیعت دیرینه ۵ هرگز بمقام هیچ مردی نرسی ۵ تا زین همه ها پاک نداری
سینه ۵ و دیگر باید که در دادن زکوة سعی بلیغ نمایی که یکی از حدود این است که حضرت
رسالت صلی الله علیه وسلم چنین فرموده اند که هر که زکوة مال ندهد نماز و روزه وی
و حج و جهاد و هیچ کار وی مقبول نگردد و دیگر فرموده اند که بخیل دور است از رحمت
خدای تعالی و دور است از دلهای بندگان و دور است از بهشت و نزدیک است بدوزخ جوانمرد
نزدیک است برحمت خدای تعالی و نزدیک است بدلهای بندگان و دور است از دوزخ
دیر بانید که هیچ چیزی دین آدمی را چنان بصلاح نمی آرد که خلق خوش و جوانمردی
و حضرت میر علیه الرحمه این وصیتها فرموده اند و گفتند میخواهیم که ختم کار ما و یاران ما بر نگاه
داشت این وصیتها باشد و اکثر مشایخ ما تقدم مریدان خود را برین وصیت فرموده اند
و ایشان بجای آورده اند و من نیز امید میدارم که حق سبحانه و تعالی توفیق را رفیق
یاران گرداند و باز امیر علیه الرحمه فرمودند که بدانید که ای یاران ما که مردمان از وصول بران
سبب دور میباشند که وصول راه را فرو گذاشته اند و بدنیای دنی مانع شده اند
ولی صوفی میباید که اعتقاد خود را در معرفت توحید باری تعالی درست دارد و از ضلالت
و بدعت دور باشد و در اعتقاد خود مقلد نباشد و هر حرفی را دلیلی و برهانی آماده دارد

Marfat.com

دارد وقتیکه ویرا حاجت آید از عهدهٔ آن بقدر وسع و امکان بیرون آید وای یاران هیچ
چیز زشت تر از آن نیست که شما را سخن از مذهب گویند و شما آنرا ندانید و این دلیل غفلت
شماست از برای آنکه اگر دیگران را غیبت است این طائفه را کشف است و آنچه از معرفت
دیگرانرا مقصود است که ایشانرا از حق تعالی موجود است چرا که دیگران اهل استدلال اند
این طائفه اهل وصال اند چه قیاس باشد این طایفه را با آن طایفه و بدانید که ای یاران
در هیچ عصری نیست که حضرت جلال خداوند سبحانه و تعالی در میان این طایفه دوستی
از دوستان خود را پیدا نمی گرداند که ببرکت آن خدای تعالی همه را از نکبات نگاه
میدارد زینهار ای یاران شما نیز طالب اینچنین مردم باشید تا دولت هر دو سرای شما را
باشد و میباید که خدمت عالمانرا ملازمت نمایید و تقرب بایشان بکنید از برای آنکه
ایشان چراغ دین امت محمد اند صلی الله علیه وسلم و وارثان حضرت رسالت اند علیه الصلوة
والسلام چونکه حضرت رسول در حق ایشان این عنایت فرموده اند که العلماء ورثة الانبیاء
و زینهار ای یاران دوستی علم و علما را از دل خود بیرون نکنید تا از رستگاران هر دو سرای
باشید از برای آنکه حضرت رسول علیه السلام اینچنین در حق این عزیزان فرموده اند من
احب العلم والعلماء لم تکتب خطیئة مادام حیوته رباعی ز نادانی نمی ارزد جنانی ۵
ز دانایی دمی ارزد جهانی ۵ نیرزد صد نفر نادان بنانی ۵ مگر کز صحبت دانا زمان ست ۵ اگر یابی
ز عمرت حاصل آن ست ۵ در آن کن جهد تا دانش پذیری ۵ ز نادان خیز از نادان بمیری
و با اهل دنیا صحبت مدارید و از جاهلان زود بگریزید بیت ببر از جاهلان ار خویش
باشد ۵ که رنج او ز راحت بیش باشد ۵ بدانکه صحبت نادان آدمی را از حق تعالی
دور میدارد و می باید که در مجلس سماع رقصان حاضر شوید و با ایشان منشینید که
این طائفه دل را میراند از برای آنکه این طایفه را حال نمیباشد و صاحب حال آنرا
میگویند که اگر در حالت سماع کاردی در وی بخلانند او را خبر نباشد چون اینچنین

اینچنین واقع باشد او را صاحب حال توان گفتن بیت سماع آسان بود بر صوفی کرم
چو آتش نیست جوشیدن چکار است ۵ واز رخصتها دور باشید و تا بتوانید بعزیمت
عمل کنید که برخصت عمل کردن کار ضعیفان است واگر زیاده ازین مطلبید در وصایای
قطب العارفین و برهان المحققین و مرشد السالکین خواجه عبد الخالق غجدوانی رحمه الله
مطالعه فرمایید که رونده راه را همین مقدار کفایت باشد العاقل یکفی الاشارة
بیت ازین بنصیحت نکویت کیست ۵ اگر عاقلی یک اشارت بست ۵ مصراع
تو مرد زیرکی ایجان ترا یکحرف بس باشد ۵ چون حضرت امیر علیه الرحمه که امیر کلال
اند این وصیتها بکردند و در حالتی که اکثر اصحاب ایشان حاضر بودند و اولاد ایشان
نیز حاضر بودند و همه بمقام مقتدائی رسیده بودند و حضرت امیر علیه الرحمه را چهار
پسر بوده است همچون خلفای اربعه و فرزند کلان ایشانرا امیر برهان نام بوده است
و ایشان را بحضرت بهاء الدین سپارش نموده بوده اند و فرزند دوم را امیر شاه
نام بوده است و ایشانرا بحضرت شیخ یادگار سپرده اند و فرزند سیوم ایشان را امیر
حمزه نام بوده است و ایشانرا بمولانا عارف الملة والدین ده ریک کرانی سپرده اند
و فرزند چارم ایشانرا امیر عمر نام بوده است و ایشانرا بمولانا جمال الدین دیهه
آسیابی سپرده اند نظم دلا یاری طلب گر میتوانی ۵ چنان یاری که بروی جان فشانی
ترا گر یافت شد ما را خبر کن ۵ وگرنه این حکایت مختصر کن ۵ چو دست دوستی سختش نگهدار
بسستی دامنش از دست مگذار ۵ بعد از آن امیر کلال علیه الرحمه فرمودند که ای فرزندان
کدام از شما خدمت یاران را اختیار خواهید کردن و خدمت بندگان خدا را
کدام تو بر خود میگیرید حضرت امیر برهان و امیر شاه و امیر حمزه و امیر عمر رحمه الله تعالی
علیهم گفتند ای بزرگوار دین و ای راهنماینده راه یقین ما را طاقت این کار
و ملازمت این کردار نیست اما هر که این کار قبول میفرماید ما همه خدمتکاری او

Marfat.com

او میکنیم بیت خدمت بجان کنیم اگر باشدت قبول ۵ این دولت سعادت ما گر قبول تست ۵
چون این فرزندان انجمن گفتند حضرت امیر علیه الرحمه سر بجیب مراقبه فرو بردند و بعد از ساعتی
سر برآوردند و اشارت بخدمت امیر حمزه کردند و چنین فرمودند که ارواح مشایخ علیهم الرحمه
همه اشارت با شما کردند امیر حمزه عذر پیش آوردند و گفت ای مخدوم من طاقت
این بار ندارم و خویشتن را قابل این کار نمی بینم حضرت امیر علیه الرحمه فرمودند که این فرزند
این معنی را در شما ودیعت نهاده اند اگر شما قبول کنید و خواه قبول نکنید این امر باختیار
نمی باشد و آن زمانکه وقت میآید شما را با خود اختیار نمیماند بعد ازان امیر علیه الرحمه
فرمودند بیت اختیار نیست ما را اگر تو میگویی که هست ۵ ما بدست یار دادیم
اختیار خویش را ۵ بعد ازان حضرت امیر علیه الرحمه اجازت و اشارت بایشان کردند
و آن زمان در زاویهٔ خلوت درآمدند و مدت سه شبانه روز با هیچکس سخن نفرمودند
و چون سه شبانه روز برآمد سر برآوردند و خدای را حمد بسیار فرمودند حضار مجلس
سوال فرمودند که ای مخدوم درین زمان حمد بسیار گفته شد و بر ما معلوم نیست که
سبب حمد بسیار چیست حضرت امیر علیه الرحمه گفتند که سه شبانه روز در تفکر بودم
و در دریای حیرت فرو رفته بودم تا حال ما و حال یاران ما چه خواهد بود ناگاه هاتفی غیبی ما را
این ندا فرمود که ای امیر کمال ما بر تو و یاران تو و دوستان تو و بر کل آنکه مطیع تو
بر ایشان بسته باشد ما بر همهٔ ایشان رحمت کردیم و سیات همه را بکذاشتیم ربا عی
شادم که زمن بر دل کس باری نیست ۵ پس راز من کار من آزاری نیست ۵
گر نیک شمارند و گر بد گویند ۵ با نیک و بدی هیچکس کاری نیست ۵ و خدای تعالی
بفضل و کرم خود رحمت خواهد کردن و از شما خواهد در گذرانیدن بمنه و کرمه و بهمان
روز بجوار رحمت حق سبحانه و تعالی خرامیدند و این واقعه در وقت الفجر الصادق
در یوم الخمیس ثامن من شهر جمادی الاول سنه اثنی و سبعین و سبعمائة بوده است

Marfat.com

بوده است انا لله وانا الیه راجعون رباعی این مزرعه را بسی کسان کاشته اند ۵
ناکام گذشته اند بگذاشته اند ۵ رفتند یکان یکان کنون میدروند ۵ هر نیک
بدی که در جهان کاشته اند نقلست که چون حضرت خواجه بهاوالدین
از خانه کعبه بطوائس فرود آمده اند حضرت مولانا عارف قاصدی نزدیک
خواجه بهاوالدین فرستاده اند که بروید و خواجه را بگویید که ایشان از برای
ما میآیند یا ما برای ایشان رویم و از کلمات خواجه چیزی از برای ما بیارید
تا به بینیم چون آن قاصد نزدیک خواجه بهاوالدین آمده است خواجه درین سخن بودند که
ما را هیچ حجابی نمانده است چون آن قاصد این سخن شنیده است هیچ توقف نکرده چون
باد صرصر نزدیک حضرت مولانا عارف آمده است و گفته است که ای مخدوم من از زبان
خواجه این نوع سخن شنیدم مولانا عارف فرمودند که این شام آن دو اسبی که از ولایت
عرب خواجه آورده اند آن هر دو را دزد می برد و در همسایگی خواجه پنهان میکرداند چون
شام در دست در آمد اینچنین حال واقع شده بود و چون سحر اعلا شد آخته چی بیامد و بخواجه
عرض کرد خواجه فرمودند که اسبان دیگر را بکشید که از برای مولانا عارف میرویم که مصلحت درینجا
باشیدن نیست و چون نزدیک مولانا عارف بیامدند ایشان فرمودند که وقتیکه شما را
حجاب نمانده است پس اسبان که از انجا آورده اید آنها کجا یند خواجه فرموده اند بیت
گهی در طارم اعلا نشینم ۵ گهی بر پشت پای خود نه بینم ۵ مولانا فرمودند که اسبان شما در خانه
فلان کس است آن مرد همسایه خواجه بوده است در طوائس بعد از ان حضرت مولانا فرمودند که
ای خواجه بهاوالدین چون است که حضرت امیر علیه الرحمه نقل فرموده اند از عالم و شما غافل
نشسته اید برخیزید و محل آن نیست که توقف فرمایید خواجه و مولانا هر دو بیرون آمده اند و خواجه
اسبی به پیش مولانا کشیده اند که اولاً شما سوار شده روید و هیچ توقف نکنید که ما هم بقدم
شما خواهیم آمدن چون حضرت مولانا پیشتر از خواجه بهاوالدین بسوخاری رسیده اند در محلی که

Marfat.com

درمحلهٔ جنازهٔ حضرت امیر را بیرون آورده بوده اند مولانا فرموده اند که اگر یک زمانی توقف
فرمایند خواجه بهاوالدین نیز باین دولت مشرف گردند چون زمانی بگذشت خواجه هم
حاضر گردیدند و بخاک سپردند مولانا عارف و خواجه بهاوالدین چونکه وصیت امیر این بوده است
بیت درعالم خاک پاک باشیدم ورفت ۵ صد دشمن و دوست بر تراشیدم ورفت ۵ بانیک
بدی زمانه ام کاری نیست ۵ دارنده چنانکه داشت باشیدم ورفت فقیست که چون حضرت
امیر علیه الرحمه بعالم بقا خرامیدن سید امیر حمزه باوجود اجازت وارشاد در ملازمت برادر
خود بود مدتا وقتی که ایشان در قید حیات بودند و چون ایشان بجوار رحمت حق تعالی خرامیدند قدس
الله ارواحهم بعد ازان اصحاب جمع شدند حضرت سید امیر حمزه را گفتند که حضرت امیر بزرگ
اجازت کلی بشما کرده اند شما را بر در خدمت و ملازمت میباید کردن حضرت امیر حمزه فرمودند که
ای یاران امشب هر کس متوجه مزار خواجه گان شوم تا ببینم که اجازت و اشارت بکه میشود چون
اصحاب متوجه شدند ازان میان چهار مرد معتمد چنین مشاهده کردند که چهار مرد چهار کوشه
گرفته بمبارک بادی حضرت امیر حمزه میآیند و چنین میگویند که ما را حضرت خواجه خواجگان خواجه
عبدالخالق غجدوانی با جمع خلفای خود بحضرت امیر کلال رحمة الله علیهم اجمعین آمدند و میگویند که برخیزید
و هریکی از شما کوشه گرفته بمبارک بادی سید امیر حمزه بروید که ایشان را بر در خدمت نشانده ایم
و همه مشایخ را نظر بایشان ست و چون این چار مرد آمده اند و آنچه مشاهده کرده بودند تقریر
کردند حضرت امیر حمزه فرمودند که آنچه دیده اید اگر ظاهر میکنید من قبول نمیکنم و ایشان در همین
مقالت بودند که این چار کس کوشه گرفته بداشتند باستعداد تمام و بخانهٔ امیر حمزه
رسیدند و بحضرت امیر درآمدند و آن همه را به نزد امیر حمزه نیازمندی کردند و چون اینحال را
مشاهده کردند همه را یقین شد که اجازت کلی بایشان بوده و بعد ازان هیچکس را
اشتباه نمانده بود بعد ازان ازین چار کس سوال کردند که منازل شما ها در کجاست
یکی مرد فرمود که منزل من در خیرآباد است و دیگری فرمود که منزل من در طوس است

Marfat.com

در طوایس ست و آن دیگر فرمود منزل من در باغ خواجه کلانست از ایشان پرسیدند که شما چگونه
جمع شدید گفتند چون بنزدیک این قریه آمده بودیم که یکدیگر را در همین جا دیدیم و بیکدیگر
جمع شدیم و از روان شدن یکدیگر خبر نداریم این بود که بصحبت شما رسیدیم و باین دولت
واصل گشتیم رباعی دولت همه از خدای بیچون آید ٥ تا در حق هر بنده نظر چون آید ٥
آنرا که خدای دولتی خواهد داد ٥ ناگاه ز سنگ خاره بیرون آید ٥ بعد ازین واقعه
حضرت امیر حمزه بخدمت ملازم شدند چنانکه همه عالمان و عارفان از صحبت ایشان
بهره مند میبودند و اگر هر یکی از فرزندان امیر کلال علیه الرحمه را باوصاف مشغول کردی هر یکی
مجلد دیگر میباید و هنوز تمام و منتهی نمیشود اما شمه از هر یکی و رمزی از اوصاف هر واحد از ایشان
در بیان آریم بر سبیل اختصار تا از حال ایشان مر اصحاب را معلوم باشد ان شاء الله تعالی
بیت اجازت یافت از لطف الهی ٥ گزین اسرار بگزین هر چه خواهی ٥ نقل ست که
حضرت امیر برهان که فرزند کلان حضرت امیر کلال اند علیهما الرحمه و ایشان را وظیفه
آن بوده ست که هرگز با خلق اختلاط نمیکرده اند و ایشان را هرگز با کسی انسی نمیبوده ست
و دائم الاوقات منزوی میبوده اند بیت کسی کو ذوق عقبی یافت با دنیا نیارامد
بچشم جان جمالش دیده با عقبی نیارامد ٥ و حضرت امیر کلال علیه الرحمه بارها در حق ایشان
این تشریف فرموده اند که این فرزند برهان من ست بیت دلیلانی بینایان
راهند ٥ سریر سلطنت را پادشاهند ٥ دو کون ار در نظرشان عرضه دارند ٥ نظر
از جانب حق بر ندارند ٥ نهاده نام خود هر یک گدایی ٥ دو عالم را زده هم پشت پایی ٥
و از کمالات فرزند دوم ایشان حضرت امیر شاه بوده اند ایشان کسب حلال میکرده اند
و بخدمت بندگان خدای تعالی صرف میکرده اند و از هیچکس چیزی تصرف نمیکرده اند
و میفرموده اند که بیت قناعت کن بنان گوشه خویش ٥ چو کردی از بروت سفله
مندیش ٥ و دائم الاوقات در کفایت مهمات درویشان سعی بسیار مینموده اند و کفایت

Marfat.com

تا کفایت نمیشده تسکین نمیشده اند بیت بکار افتاده کار آموز میباش ۵ بهر دل
سوخته دل سوز میباش ۵ علاج دردمندان کن بهر درد ۵ که هر کس کو جراحت کرد
بدکرد ۵ چو مرهم خسته را راحت رسان باش ۵ بستر چاره بیکارگان باش ۵ و انبیه سعی
ایشان از برای رضای حق سبحانه و تعالی بوده ست و منت بر جان خود نهاده ندری و عذر
خواستندی و دایم الاوقات در یافت دلهای بندگان خدای تعالی بودندی و سعی بلیغ
نمودندی و حرفه ایشان این بود که نمک آوردندی و با نمک خلق خدای تعالی را خدمت
کردندی بنابران بهمین معنی همه کار ایشان نمکین بود رباعی ای آنکه بجود و لطافت
نمکی ۵ بر برگ گلی تازه چکیده نمکی ۵ تو شیرزبان ملاحت نمکی ۵ بعالمبری ای نگار
لیکن نمکی ۵ و از کمالات جد این فقیر حضرت امیر حمزه یکی آن بود که حضرت امیر علیه الرحمه هر گز
ایشان را بنام نخوانده بوده اند بجهت آنکه ایشان را نام پدر خود کرده بوده اند از برای
این معنی دایم ایشان را پدر میگفته اند و بنام نمیخوانده اند بجهت رعایت والد خود
و ایشان را بصیادی امر کرده بودند روزی از روزها نزد یک والد بزرگوار خود آمده
بوده اند گفتند که ای مخدوم ما هیچ صیدی بدام ما نمیدراید سبب چیست حضرت امیر
فرموده اند که اگر شما را می باید که همه جانوران در دام شما درایند و چون جانهای
خود ها را فدای شما کردانند در کارزه غافل نباید بودن و دایم بذکر حق تعالی و تقدس
مشغول میباید بودن که تا همه طیور در دام شما درایند و چون پروانه بشمع وجود شما
جانهای خود را فدا کنند و چون ایشان بامر والد خود اقدام نمودند همان مقدار
صید بدام ایشان آمد که آنرا نهایت نبود و همه بندگان خدای عزوجل بهمین صیادی
خدمت ایشان کردندی و از همه زیاده آمدی و هر جانوری که مهمان را بایستی
خبر بدام گرفتار شدی آری هر کار که خدای را عزوجل چنان بکند که خدای خواهد خدای
تعالی همه کارهای او را چنان بساز د که او بخواهد مثنوی ترا کرد و کیتی بر کنار ست

Marfat.com

بمرکزیده ۵ هم آخر بهر کاری آفریده است ۵ از تو بجز بندگی کردن نشاید ۵ گر و هم جز خداوندی نشاید ۵
حدیث جنت و دوزخ رها کن ۵ پرستش خاص از بهر خدا کن ۵ نقل است که روزی
مولانا شمس الدین محمد خلیفه که یکی از خلفای حضرت امیر کلال اند در قریهٔ تمرق بوده اند که
و در تنهائی معرفت خود چنین فرموده اند که در این زمان کسانی هستند که هر جا باشند
و هر چند دور باشند بمجرد توجه کردن ایشان بایشان حاضر میشوند و آن سید امیر حمزه
اند که شیخ زادهٔ این دعا گویند جماعتی از ممتحنان گفتند که این دعوی را معنی میخواهیم
در همان حال مولانا محمد خلیفه فرمودند که یا امیر حمزه و یا امیر حمزه و سیوم تمام نگفته بودند که
حضرت امیر حمزه لبیک گفتند و در خانه در آمدند و فرمودند که ای مولانا همان یکبار
بسنده بود شما سه بار آواز داده اید چونکه اصحاب و ارباب دران جماعه ممتحنان این حال را مشاهده
کرده اند و بکمال حال ایشان معترف شده اند و حضرت امیر حمزه دامن مبارک خود را
زده بوده اند دیگی تیغ در میان خسته بودند و حضرت مولانا گفتند که شما کجا بودید
و بچه کار مشغول بودید حضرت امیر حمزه فرمودند که ما بدان طرف کول کوراک بصیادی
مشغول بودیم در بناگاه حضرت جلال خداوندی سبحانه و تعالی آواز شما را بسمع ما رسانید ما خود را
در نظر شما بنیم آری که نظر اهل الله چون کبریت احمر است بر مس وجود میرسد زر خالص
میشود البته کاران بلگنید که خویشتن را بصحبت اهل الله جاری سازید که فائده وجود شما
باشد و دل هر چه یافت از نظر مرحمت تو یافت نقل است که مرد اهیت دیگر که
بعد از فوت امیر کلال علیه الرحمة بعد از چند سال راه بوسیده بود و مولانا شمس الدین محمد خلیفه
آمدند و مولانا عارف را فرمودند که ای مخدوم خلیفه حضرت شما بیدو این معنی در شما هست
مولانا فرمودند که التفات را که شما در طلبیده اید فرزندان امیر حمزه هست بیت هر که
دل در یافت او صاحب دل است ۵ از دل او هر چه جویا حاصل است ۵ دل مقام خالق
الاشیا بود ۵ گر خدا جویی خدا آنجا بود ۵ اکنون تمام بیاید تا برویم از ایک درخواست کنیم

Marfat.com

بکنیم که قبول فرمایند و چون همهٔ اصحاب بیامدند و درخواست کردند ایشان فرمودند که اکنون
بارواح مشایخ و بروحانیه حضرت خواجگان متوجه شوید تا بو بینیم چه ظاهر میشود و از آن
عزیزان چه اشارت میشود و چون شام در دست در آمد هر کسی متوجه بارواح شدند
می بینند که جماعتی گوسفند گرفته میآیند یکی از آن جماعه پرسیده اند که شما هان بکجا میروید
آن جماعه فرموده اند که ما این گوسفند را گرفته بمبارکباد امیر حمزه برویم که ایشان را در خدمت
نشانده اند چون اینحال را به پیش امیر حمزه عرض فرموده اند امیر فرموده اند که ما نیز
همین معنی را اختصار بکنیم چون ازین سخن ساعتی بگذشته بود که جماعتی گوسفند
آوردند امیر علیه الرحمه فرمودند که ای عزیزان آنچه شما فرمودید ما قبول کردیم و بر خود گرفتیم
بعد از آن بر در خدمت چنان ملازم شدند و کار خود را در آن کار بجائی رسانیدند که
در آن عصر مثل ایشان کسی نشان نمییافت بیت حرف عشق از سر زبان دور است
مدعی کی رسد بدعوی عشق ٥ تو بحرص و هوا کمر بسته ٥ طالب نام ازین نشان دور است
نقلست که روزی حضرت امیر حمزه را در خانه هیچ چیز نبود از معاش جماعتی از
اطراف بدیدن ایشان آمده بوده اند ازین جهت خاطر مبارک ایشان پریشان شده
از برای آنکه روز بیگاه بوده است **مصراع** زحمت بود درویش را بیکه چو مهمانی در رسید
و از غایت بیحضوری بسوی خانه روان شده اند می بینند که اهل خانهٔ ایشان نماز میگذارند
چون از نماز فارغ شدند حضرت امیر را مقبوض یافتند فرمودند که یا امیر چه شد شما را
ایشان فرمودند که جمعی بمهمانی ما آمده اند و ما در فکر ما حضر ایشانیم و حرم ایشان فرمودند که
یا حضرت امیر خدمت درون خانه را ما قبول کردیم و خدمت بیرون را شما قبول کرده
اید شما بآن امر بیرون قیام نمایید ما بدرون قیام نماییم **مثنوی** عیسی نفسا دمی
بیارام ٥ شوریده مباش همچو ایام ٥ بسیار دویدهٔ درین کوی ٥ آخر چه شنیدهٔ تو بر کوی
این بادیه را کجاست منزل ٥ زین رفتن آمدن چه حاصل ٥ و چون امیر بیرون رفتن

Marfat.com

رفتن و ساعتی توقف کردند باز بتفحص خانه آمدند می بینند که نان و آش بسیار پخته اند و ایشان
بر جای نماز سجده کرده اند و مر خدای را عز و جل مناجات میکنند چونکه از سجده سر بر آوردند حضرت
امیر میخواستند که از ایشان سوال بکنند که آن صالحه این عبارت در میان آوردند که ای امیر
اگرچه امت محمد صلی الله علیه و سلم بسبب دوستی و متابعت او بجائی میرسند که اگر مریم نمیشوند ولی صفات
مریمی در ایشان حاصل میشود مثنوی که چندین پرده ها از بهر سازیست ۵ خدا را در دل هر بنده
رازیست ۵ از آن روید گل خار اندرین باغ ۵ که هم طوطیش می بایست هم زاغ ۵ اگر بینی
بدو نیکی مزن دم ۵ که هم ابلیس میباید هم آدم ۵ و این نیز در کلام حق تعالی مذکور است و مشهور است
و چون خادمة الفقرا و المساکین این عبارت در میان آوردند حضرت سید امیر حمزه فرمودند که
همان ساعت حق سبحانه و تعالی غم روزی را از درگاه ما بکلی برداشت رباعی از لطف تو هیچ
بنده نومید نشد ۵ مقبول تو جز مقبل جاوید نشد ۵ مهرت بکدام ذره پیوست دمی ۵
کان ذره به از هزار خورشید نشد ۵ و هر آینه هر که کار خود را بخدای تعالی تفویض میکند
بیشک همه کار او را حضرت حق سبحانه و تعالی بقدرت خودش کفایت میکند چنانکه مشهور است
و معروف است که بکوشیدن روزی زیاده نمیشود و امکان زیاده شدن هم ندارد و بارها
حضرت امیر حمزه میفرمودند که این حدیث رسول علیه السلام مَنْ کَانَ لِلّٰهِ کَانَ اللّٰهُ لَهُ
نظم ز راه بیخبری گفت بوالفضولی دی ۵ مرا چو دید که جز میل بر وفا نبود ۵ چه گفت
گفت که چون روزگار میگذرد ۵ ترا که وجه معاش ز هیچ جا نبود ۵ جواب دادم گفتم که این مپرس
ز من ۵ از آن مپرس که او بندهٔ خدا نبود ۵ ترا که خدمت مخلوق میکنی مالست ۵ مرا که خدمت
خالق کنم چرا نبود ۵ و کسی که او را خدای تعالی به بندگی قبول کرد همه دنیا و آنچه در دنیاست
در جنب این معنی کمی میکند و هر که خدمت خدای عز و جل را چنان بکند که خود را از میان بردارد
حق سبحانه و تعالی همه چیزها را طفیل او میگرداند بیت هر باده که از حضرت الله دهند
بی منت ساقی سحرگاه دهند ۵ خواهی که کمال معرفت دریابی ۵ از خود بگذر تا بخود مست راه

راه دهند ۵ **نقلست** که روزی از جماعت اکابر بخارا وجماعتی از اکابر واعیان نزد بیارست امیر حمزه آمده بودند و هریکی در خاطر خود خضر مخمر کرده بودند که اگر امیر حمزه را ولایت باید می باید که از برای ما ماهی پخته و کوشت بریان و کرنج در پیش ما حاضر سازند و خضر خواجه محمد پارسا در آنجا حاضر بود چنین فرموده اند که درویشان را با چنین چیزها میل مقصود حقیقی باز میمانید خداوندزاده ابوالقاسم و مولانا جلال الدین را بگفت خود ها این کوسفند را بریان سازند که ما را کرنج و بریان میباید خواجه پارسا باز فرموده اند که ای عزیزان دل خود را از نهاد خالی سازید و از این نیت در گذرید که نیک بنباشد این در نگذشتند و چون بحضرت امیر حمزه رسیدند در منزل قرار گرفته اند حضرت امیر ما هم بسیار نیز دیک کابر حاضر کرده اند و در پیش هر یکی طبقی نهاده و خدمت خواجه پارسا فرموده اند که شما از این نخورید که نصیبه کما در راه است و بعد ازان حضرت امیر در نظر اکابر کوسفندی آورده اند و خواجه پارسا فرموده اند که ای برادر من خواجه پارسا خداوندزاده ابوالقاسم و مولانا جلال الدین را بفرمایید که بجهت خود ها این کوسفند را بریان سازند که ما را در بریان بختن دستی نمیباشد چون این حال را مشاهده کردند همه خجل شدند و چون ماهی نخوردند همه را اندرون بدر آمد از کردهٔ خود خجل گشتند خواجه پارسا سوال کردند که احوال این مردمان بدین نوع گشته است بیت چون آباد است آنچه میان تو و ماست ۵ کر عالم بر سر خراب است رواست بعد ازان خواجه پارسا فرموده اند که

رباعی آنچه از کرم تو من کم میخواهم ۵ افزون ز هزار بار شاهم میخواهم ۵ هر کس بدری حاجتی میخواهند ۵ من آمده ام از درتو میخواهم ۵ آنجماعت نزدیک آمده اند که در معرض تلف افتاده اند آن میخواهم ز بکرم عمیم خود این گناه جماعه درگذرند فرموده اند که بیت طمع از جمله بستهای پستی ۵ جود است از جمله بستها بستی رو کز همه بستها توان رستن ۵ همچو نتوان ز دوستان بارستن ۵ به نیکی کوش و انگه در آب انداز ۵ چون بدی خواهی یکبس از غم نکاهی ۵ بهر بس نیک خواه از نیک خواهی ۵ حضرت امیر فرموده اند که هر که دعوی دوستی فقرا میکند و از اینها غیر رضای خدا تعالی چیز دیگر میخواهد همان چیز را خدای عزوجل بلاء او میکند تا بعد ازین با ما نبندد کار نکند و درویشان را نرنجاند و لیکن تا ما داعی که بریان را نمی نرند ایشان را نمیگذاریم حضرت خواجه پارسا فرموده اند که اکنون برخیزید و به بریان بختن مشغول شوید که خاطر حضرت امیر همچنین میخواهد خداوندزاده ابوالقاسم در خاطر گذرانیدند که اینجا روستاست استعداد و آلات اینجا حاصل نمیشود حضرت امیر فرموده اند که ای برادر عقل این

امسال ما ربا بیستی و این فکر شما را در راه بایستی کردن و لیکن از این کار شما را چاره نیست البته مشغول
میباید شدن بعد ازان خاوند شاه عجم گشتند و گفتند ما را چه زور با بیگربا بین ما نشکار نکنیم و من بعد
توبه کردیم شما بکرم خود عفو فرمایید بیت بیستی در دویان نیایی بیست ما نگویند انچه در رکهای
تست بعد از حضرت امیر حق ایشان فاتحه خواندند در میان عسکر از بحضور ایشان خلاص یافته اند و هم حضرت
امیر فرمودند که ای برادران در همچنین محلها در دشمنان را مرنجانید با متجان تا نرنجید اگرچه این خانواده
ما را مرنج و مرنجان میگویند بیت بشنو تو حدیث ما مرنجان ما از کس تو مرنج پس مرنجان ما
مرنجان مخواهش عذر در پس ما که بدکار بود آزار او کس ما برنجانید کس هست آنرا ما بدست آورد
بنود ازان پیان ما از برای انکه شاید که محلی باشد ما خاطر دوکان بجای دیگر باشد و بآن امور قیام
نتوانند نمودن و باین سبب شما با اعتقاد شوید بی اعتقادی در حق ایشان علامت بد بست و زنهار در حق درویشی
با اعتقاد مباشید و بر کار با ایشان اعتراض مکنید مکر نامشروعی باشد و در کوشه شرع او رحجتی و برهانی نباشد
و بعد ازان اگر اعتراض کنی شاید بیت آنچه بر طبع تو نیاید در آن ما چون ندانسته مکو که خطا بود ما
باشد در ضمن آن کار روی چیزی باشد در بظاهر معلوم شما نباشد نقلست در روزی جماعتی از
مریدان حضرت امیر حمزه بسفر رفته بودند بجهت تجارت و زدان بیامدند و در راه ایشان را غارت کردند
انجماعه متوجه بحضرت امیر شدند و چون ساعتی نگذشت آن دزدان بیامدند و همه چیزهای ایشان را باز دادند
و بایشان تسلیم نمودند و از ایشان پرسیدند که شما با ما را چه شیخ و مرشد هست آنجماعت گفتند که آری هست
آن دزدان گفتند که شیخ شما را صورت و قد و قامت چنین هست آن مریدان گفته اند همچنین هست آن
دزدان گفتند که شما گواه باشید ما بان شیخ شما بیعت کردیم و ما هم مریدان ایشان شدیم و از ان
کار توبه کردیم و شما ایشان نیز بسلامت روید و شما با ما را برادر خود خواندیم و چون این را مراجعت شد بحضرت
امیر آمدند و از ایشان پرسیدند که شما را دزدان در راه تشویش نداده باشند ایشان گفتند که
ای مخدوم وقتی که همت شما با ما یار بست هیچ دزدی و بیگانه بر ما ظفر نمی باید صد چو ایشان را که باشد
چون تو کشتی بان ما چه کسا از موج بحر آنرا که باشد نوح کشتیبان ما میرحمزه فرموده اند که آن دزدان هم

Marfat.com

همه توبه کردند و از مردان راه حق شدند آری شیخ چنین باید که تا از همه احوال مریدان او را وقوفی باشد
تا او را شیخ توان گفتن و این همه بواسطهٔ پیروی شریعت مصطفی ست علیه السلام که حضرت خداوند جل جلاله ایشان را
باین تشریف مشرف میگرداند نقلست که جماعتی از مریدان حضرت امیر حمزه بسفر رفته بودند و بر لب
دریا رسیده و چون در کشتی نشسته اند و چون بمیانه دریا رسیده اند که ناگاه باد مخالف پیدا گردیده است
و در کشتی مردم بسیار بوده اند و نزدیک آمده بود که کشتی غرق شود بناگاه این جماعت پارهٔ زر و پارهٔ صابون
نذر امیر حمزه بسته اند و فریاد برآوردند که یا امیر حمزه بیکبار باد ساکن شد و کشتی بر کناره دریا رسید
و مردم از دریا بسلامت بیرون شدند و چون بازگشتند و ببخارا رسیدند و نزد حضرت امیر حمزه آمدند و آنچه گفته
بودند بتمام نیاورده بودند حضرت امیر کتف مبارک خود را بگشادند و بمردم نمودند و گفته اند که ای یاران ما مفت
خوار نه ایم می بینند که کتف ایشان همچون خط خط بریده شده بوده است حضرت امیر حمزه فرموده اند که آن زمان که
آواز شما بما رسید ما بعنایت پروردگار خود طناب در کشتی انداخته بودیم و بر لب دریا کشیده بودیم اینک
نشانهای طناب که هنوز شیخ او نرفته است شما گمان می برید که ما اینها را رایگان میخوریم آنچه گفته اید بیارید
آن جماعت برخواستند و بتمام همه را بیاوردند و توبه کردند بعد از آن حضرت امیر فرمودند که بیت دلا معاش چنان
کن که گر بلغزد پای ۵ فرشته ات بدو دست دعا نگهدارد ۵ ۵ وای یاران ما را مقصود آنست که
فردای قیامت شما را از دروغ گویان نگرداند نقلست که روزی حضرت امیر حمزه را از مریدان بوده بسفر رفته
بوده اند و در میان کوهسار فرود آمده اند ناگاه دزدان آمده اند و مرکبان و یکی غلامان ایشان را برده اند و هر چند
طلبیده اند نیافته اند در آن حال متوجه بحضرت امیر حمزه شده اند و پارهٔ زر نذر حضرت امیر کرده اند و چون ساعتی
نگذشت همه را بیافتند مگر یک مرکب بیار غایب بوده است و چون بحصار رسیده اند و در کاروان سرائی
فرود آمده اند و امید منقطع کرده اند چون شب در آمد و پارهٔ از شب گذشته بود که آواز آن مرکب بگوش
در آمد بیرون بر آمدند می بینند که همین مرکب سلامت استاده است کاروان سرای بان گریان است پرسیده
اند که سبب گریهٔ شما چیست سرای بان گفت همچنین مرد خوش قدی و خوش شکلی بیامد و دست
بر در زد در گشاده گردید من بر آن مرد سلام کردم جواب سلام من دادند و مرا گفتند که زینهار

Marfat.com

زینهار با کسی بکوی و نانوایی بوده ست بر در سرای آنمرد همچنین تقریر میکرد و چون جماعت این بشنیدند
و گفتند که این نوع آدم که شما میگویید ای شیخ مایند و ما همه مریدان ایشانیم و چون از آنجا باز گشتیم
سرای بان و نانوای بیامدند حضرت امیر را بدیدند و بشناختند و چون آن نذر که کرده بودند
پیش حضرت امیر نهادند امیر علیه الرحمه فرمودند که یکشنبه روز باذ با ما کرده ایم تا این مرد ما را داده باد
و ما مرد مفت خواره نه ایم و مرد چنین میباید تا کار او نخته آید و دایم الاوقات در رمضان میسر نبوده
اند که هر که از شریعت برخصت آید او را بیازار برند و بفروشند که از و هیچ چیز ناخوش نیاید
بیت تا بر در مصطفی نیاید ۵ هرگز بدر صفا نیاید ۵ مثال این بسیار است اگر بشرح او مشغول
شویم مطول میگردد نقلست که روزی یکی مردی بر یکی روزگاری بحضرت امیر حمزه
بیعت کرده بوده ست و بعد از مدتی آن مرد بهمان عادت خواست که بنا مشروعی اشتغال
نماید بنا کار او از حضرت امیر حمزه بتمام و کمال شنوده ست که هی باین کار دست مکن
چون برخواسته و هر چند تفحص کرده هیچکس را در خانه و بیرون خانه نیافته ست و باز بهمان کار
شروع نموده نشده بار دیگر بهمان صفت آوازی شنیده ست اگر باین مانند کار میکنی در ورطهٔ
هلاک می افتی برخواسته در باز کرد بیرون و پشت بام و درون خانه را دید هیچ ذاتی را نیافته
و با خود اندیشه کرد که اکنون نکنم و چون ساعتی بگذشته باز بهمان کار نا مشروع شروع کرده ست
اکنون باز آوازی دهنده پیدا شده بر قفای سر او چنان زده هست که این مرد تا سه ماه صاحب
فراش گشته و حال آنکه این مرد در کوفه بوده و حضرت امیر در بخارا بوده اند و چون صحت
یافت این مرد بنزد یک حضرت امیر آمده ست حضرت امیر فرموده ست اگر باین مانند کار میکنی
در ورطهٔ هلاک می افتی بیت ملبیت میبایدت مشرعش بجان و دل بر بندی ۵ بدو التفات مکن
از دو رخش نجات بود ۵ چو کند خدای بهشت شفیع محشر اوست ۵ اگر ز صدق نمانی
چگونه نجات بود ۵ نقلست که روزی حضرت امیر حمزه در موضع سمامی بوده اند و جماعتی از
ممالک آن در نظر امیر علیه الرحمه حاضر بوده اند و در آن میان معرفت حضرت امیر یکی را غضب

Marfat.com

غضب کرده اند حاضران همه تعجب کرده اند حضرت امر فرموده اند که ای یاران یکی از شما این مار را کرک
دیوانه میخواست که بگیرد و او را نگذاشتیم و بگشتیم بعنایت پروردگار خود جل و علا یکی از بی اعتقادان
دران میان بوده ست فرموده که زهی مجال کاری که کسی در سماعش باشد و سخن از سوء خاطر گوید
بیت از بی صاحب نظران ست کار ۵ هیچ نیندیشد از راه غم از روزگار ۵ این شخص همان سخن را در خاطر
خود راه داد فی الحال شکم او آماسید و نزدیک هلاکت رسید **بیت** این سخن با دل ست
نه با قالب ۵ زین سخن با سر ست نه با دست و سار ۵ جوان بی اعتقاد بر سر حرف خود بماند
و انپک **بگفت** تا او کیا خدا تعالی از بین حال خالی نمیباشد گفت که ما را نزدیک امیر حمزه ببرند
من در حق ایشان بد گمان کرده ام و چون او را نزدیک امیر حمزه آوردند حضرت امیر در حق او
بودند سر برآوردند و گفتند **بیت** هان ای ناوان بر آنکه بمیدانت ۵ بد مکنی و بلطف میخوانست
روز روز زمین زیر و زبر زمین ۵ تا نگردی بر زمین روی نکرد اند ای ناوان دانسته و آگاه
باش که خدای عزوجل را بندگانی باشند که از شرق تا غرب عالم ریک چشم زدن سیر میکنند توجه کامل بر یکه
این بساط خانه خواهد ماندن اکنون تو برو یکی که بفرستند بر مزار پر انوار حضرت خواجه محمد بابای سماسی قدس
بسا زنا از بین بیماری خلاصی یابی که ترا بروح ایشان حواله کردم آن شخص همان زمان که سفندی بیاورد چنانچه
فرموده بودند نمود خدا تعالی او را صحت کرامت کرد و همان روز بسوی خانه آمدند آن شخص هم با ایشان
آمده بود و آن حال همچنان بود که یکی از مزندان آن کرک را کرکی دیوانه متوجه شد ولیکن هیچ
ضرر نتوانست رسانید نسم دیوانه همان ساعت کرک را بگشتند و آن مرد توبه کرد و بر در خدمت چنان
ملازم شد که در وصف نمیاید و یکی از مردان راه خدا تعالی شد **بیت** ای بیتو حرام زندگانی
و بیتو کدام زندگانی ۵ هر زنده که جز بتو باشد همه مرگ ست بنام زندگانی ۵ **نقل** ست که روزی
حضرت میر حمزه را گذار بقشلاق غدر افتاده بود که یکی از قریهای بخارا ست و مردمان آن قریه
مریدان ایشان بوده و چون خبر یافته اند که حضرت امیر از آنجا میگذرند همه آن قریه باستقبال امیر علیه الرحمه
بیرون آمده اند بطمع آنکه حضرت امیر فرزند خواهد شد چون حضرت امیر فرمودند که دیوانه

Marfat.com

دیهه شما هیزم خشک اگر یافت شود فرود آییم و الا فرود نمی آییم آن مردمان گفته اند که هیزم خشک
یافت نمیشود بجز آنکه بر سر مزار درخت توتی هست که خشک گشته است و هیچکس از وی نمیتواند که یک
دندان گاوی بگیرد و حضرت امیر فرمودند که بروید و تمام شاخهای وی را بشکنید که وی بزودی سبز
خواهد شد و چون اجازت و اشارت یافتند چنان ساختند که در وی هیچ شاخی نماند و در همان
بهار حضرت خداوند سبحانه و تعالی چنان سبز گردانید که هیچ وصف نمیتوان کرد و حالا نیز آن درخت
سبز است آری نظر اولیاء الله چون کبریت احمر است که بر هر چه رسد سبز میگردد بیت
درخت سبز داند قدر باران ۵ تو خشکی قدر باران را چه دانی نقلست وقتی همچنین واقع
بوده است که مدت سه شبانه روز باران آمده بوده است و هنوز میآمده است که جماعتی
از مردمان همان دیار آمده اند و از حضرت امیر التماس کرده اند که ای مخدوم سه شبانه روز است
باران میآید و ساکن نمیشود و اگر شما عنایت فرمایید شاید که از نفس در ربار شما باران ساکن شود
و ما میدانیم که دعای شما بحضرت پروردگار عالم روا میشود حضرت امیر فرمودند که ای عزیزان وقت
وقت ایستادن باران شود خود بخود خواهد ایستادن آن مردمان بسی مبالغه کردند بعد از آن
حضرت امیر فرموده اند یکی از خادمان خود را که بیرون رو و باران را بگوی که ساکن شود و حال
آن خادم بیرون شده است و گفته است همان زمان باران ساکن شده است بیت
ای مقصد همت بلندان ۵ مقصود دل نیازمندان ۵ و همچنین است که هرگاه که کار خدا
بظاهر و باطن بخدای تعالی راست میگرداند حق سبحانه و تعالی همه کار او را چنان میگرداند که او خواهد
چنانکه از حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم منقول است که من کان لله کان الله
نقلست که روزی حضرت امیر حمزه را اتفاق افتاده بود که بنور بروند و چون بر کوه بابا
دوغی رسیدند بناگاه از طرف قبله ابر سهمگین بر آمده است چنانچه هوا تاریک شده است
و باران یکان یکان افتادن گرفته است و رعد و برق جسته است و همه مردمان در
شده اند که مگر قیامت قایم میشود حضرت امیر دیدند که احوال مردمان دیگرگون شد

Marfat.com

شد رباعی سیمابی شد هوا زنگاری دشت ۵ ای دوست بیا و بگذر از هرچه گذشت ۵ گر عزم
وفاداری اینک دل جان ۵ ور قصد جفاداری اینک سر و طشت ۵ حضرت امیر حمزه برگشته اند
و رو بسوی قبله کرده مشغول شده اند و بانگشت خود اشارت کرده اند همان زمان ابرها دو پاره
گشته است بعضی بطرف شمال و بعضی بطرف جنوب روان شده است که مگر قیامت شده
حضرت امیر فرموده اند که ای یاران اگر شما خواهید که همه کار شما بمراد دل شود میباید که
یکدم بی یاد خدا تعالی نباشید و یکدم از شریعت محمد علیه الصلوة والسلام بیرون ننهید
و ترک هوا و هوس بکنید چنانکه در قرآن مذکور است که و اما من خاف مقام ربه و نهی
النفس عن الهوی فان الجنة هی المأوی رباعی تا کم نشوی کمتر از کم نشوی ۵ اندر صف
عاشقان تو محرم نشوی ۵ تا رد نشده جمله عالم نشوی ۵ در مجلس خاصه کان تو همدم نشوی
نقلست که روزی یکی از مریدان حضرت امیر حمزه که ایشان را بابا ملک نام بوده است
و ایشان مرد قلندر بوده اند و سر و ریش را دایم می تراشیده اند چون روزی بحضرت امیر آمده
بودند امیر فرموده اند که ای بابا ملک دیگر بار ریش را نتراشی که این ریش از آن ما شده است
چون بیعت بما کرده اید باین مانند کار نکنید و بعد از آن موی بابا ملک بسیار و تازه
شده است و بجهت امتحان هرچند دو کارد می نهاده اند نمی بریده است نقلست که
روزی خواجه محمد پارسا با جماعتی بدیدن حضرت امیر حمزه آمده بوده اند و شام هم در آنجا
باشیده اند و چون شب خلوت شده است خواجه را در خاطر آمده بوده است که اگر یکی از مریدان
حضرت امیر اینجا بودی تا با وی صحبت داشتمی چه نیکو بوده است و چون در خاطر حضرت
خواجه محمد در گذشته است حضرت در زاویه خلوت بوده اند یکی خادم خود را فرموده اند که
زود بیرون شو و محمد خواجه قشلاق عذرائی را طلب کن خادم بیرون رفته است و سه بار
محمد خواجه را آواز داده است و در آمده هنوز ننشسته بود که محمد خواجه از در در آمده است
و سلام کرده است حضرت امیر فرموده اند که ای محمد خواجه حضرت خواجه محمد پارسا در جماعت خانه

خانه نشسته اند شما بروید و با ایشان صحبت دارید چون محمد خواجه بنزد یک خواجه بازسا در آمده ست خواهر فرموده بهت شما از قشلاق عذر ما چه وقت برآمده اید محمد خواجه فرمودند همین زمان بود که آواز آمد که ای محمد خواجه ترا حضرت امیر طلب میکنند چون چشم خود را باز کردم و چون بگشادم خویشتن را در این مقام می بینم و چون خواجه ایشان را مشاهده کردند بکمال حال ایشان معترف شدند تا بدانی که مریدان و معتقدان این خانواده را بمقام قرب و منزلت ایشان مقدار بوده ست تنبیه را باعتقاد نباشد تا خود را در ورطهٔ هلاکت نیندازی **نقلست** که روزی یکی از مریدان بابا محمد سماسوی بزیارت حضرت چمزه آمده بود و شبی در همان منزل امیر ساکن شده بوده اند هوا بغایت سرد بوده و چون وقت برآمده ست و بجمل آفتاب رویه شده هست حضرت امیر خادم خود را فرموده اند که در بیرون چیزی اندازید تا با یاران خود زمانی صحبت داریم و چون گلیم انداختند و تکیه نهادند حضرت امیر را بیرون آورده و بنشاندند چندان امیر بیرون برآمدند و چون زمانی صحبت داشتند وقت مراجعت از حضرت امیر اجازت طلبیدند و امیر خادم را فرموده اند که جامهای نو بکبه بدو دهید تا بپوشد و بخانه برود چون آفتاب برآمد و ایشان را بچشمه رفتن نزدیک بوده اند و برجا بگاه آمده بنشستند بعد از زمانی ماه شهریور بخارا آمدیم و آنچه میبایست کردن همه را مهیا ساختیم و بنجا نگاشتیم چنان برکت در خانه ما پیدا شد که از نهایت بخود از برکت آن غبار نقل ست که روزی مولانا کمال الدین بابا بدیدن حضرت امیر چمزه میآمده اند که او را یک فرزند خورد بوده ست و آن روز هم همراه بوده ست آن فرزند خود را گرفته نزد یک امیر آورده تا در چون در جماعت خانه امیر در آمده آن فرزند لغزیده ست و در تنشوی افتاده اند و مولانا فرمودند که فرزند بر خیز بدید حضرت امیر فرمودند که ای مولانا این فرزند شما در خانوادهٔ ما افتاده ست و در خانوادهٔ ما افتادن او مبارک بوده ست و آن نشانهٔ نیک بختی بود بهمت آن از او بندگی قبول خواهد شد و خوم تنی که خاک در مقبرهٔ خواهد کرد ناچار هر که در خط فرمان کامل ست که آن بهمت او کامل خواهد شد و بعد از آن که مولانا راه وفات رسید شاه محمد را ذوق آن شد که بزیارت خانه [illegible]

Marfat.com

شد و حیدل این بگفت و بخسبید و شد و مدتها در ملازمت شیخ میبود و هفت بار بطواف خانهٔ کعبه رفته
بوده اند و در نیمدت چند بار همچنین واقع بوده ست و حضرت شیخ زین الدین بجایها رسیده بوده است که
در میانه موقوف بخطبه و نماز ه ست که بنا کاه آن کار بر انداخته شده ست تا وقتی که حضرت شاه
محمد را ذوق ولایت بخارا داده بوده ست و از شیخ اجازت کلی حاصل کرده اند و بخارا رفته اند
و از نبیرهٔ با کی امیر کلان که فرزند امیر برهان بوده نسبت افتاده بهمان نفس حضرت امیر حمزه علیه الرحمه

نقلست که روزی یکی از مریدان امیر حمزه علیه اگر را شتری در لای مانده بوده ست هر چند که سعی کرده اند
نتوانسته اند بیرون آوردن تا آنکه عاجز گشته اند نزدیک آمده ست که شتر هلاک شود و تو حضرت
امیر حمزه کرده در تفکر فرو رفته بوده اند که یکباره شتر از لای بیرون افتاده ست آن وقتی که
این مرد عاجز متوجه امیر شده بوده ست حضرت امیر در جماعت خانهٔ خود با جمعی در معرفت بوده
اند که بنا کاه بسر عصای خود یکی حمله کرده اند حاضران متحیر بمانده اند حضرت امیر فرموده اند که ای
یاران فلان کس مار اشتر در لای مانده بود بعنایت حق تعالی از لای بیرون آوردیم بیت
اسرار ازل را نه تو دانی و نه من ۵ این حرف معما نه تو خوانی نه من ۵ هست از پس پرده گفت
گوی من و تو ۵ چون پرده برافتد نه تو مانی و نه من **نقلست** که روزی که سید علم که برادر خورد
حضرت امیر حمزه بوده اند و میخواسته اند در قصهٔ خلوت نشستن سوال بکنند از امیر که اکثر
درویشان خلوتی میباشند و شما باین روش چرا مقید نمیشوید حضرت امیر فرموده اند که آری ما خلوت
می نشینیم ولیکن همراه و همصحبت نمی یابیم تا با وی بنشینیم مردمی گفته ست ما با شما خلوت
می نشینیم حضرت امیر فرموده اند که شما چه نوع خلوت می نشینید آنمرد فرموده ست که یک کوزه آب میاریم
و چهل موی را چهل روز باین موی قناعت میکنیم و با آن آب طهارت میسازیم و نماز میکنیم
تا باب دیگر احتیاج نمیشود امیر فرموده اند که خلوت ما نوع دیگر ست آنمرد فرموده که خلوت شما چه نوع ست
امیر فرموده اند که اول طهارت میسازیم و نماز میگذاریم و بخلوت می درآییم و هر روز یکی کوسفند
و یک دیگ آش و یک سفره نان میخوریم و با همان وضو نماز میکنیم و بطهارت دیگر احتیاج نمیشود
آنمرد فرموده ست که باری این دعوی را بوبینیم که معنی هست یا ما اینهمه میتوانیم بسر بردن حضرت امیر

Marfat.com

امیر فرمودند تا دو گوسفند را پخته آوردند یکی را بنزد خود نهادند و دیگری را بنزدیک آن مرد حضرت امیر تمام
گوسفند را خورده از جای خود برنخواسته اند و آن شیخ هنوز ربعی را از گوسفند نخورده بوده است که
بیک بار شکمش را درد عظیم پیدا شده است و در مرتبه از خود بیخود شود در حال بقدمهای امیر افتاده توبه
کرده است حضرت امیر بهمان نوع مدت هفت روز نشسته اند و هر روز گوسفندی را میخورده اند
بعد از آن آن شیخ و بعضی مردمان بیامدند و از حضرت امیر درخواست کرده اند که یا امیر خلوت
همین باشد هیچکس را تحمل این کار و طاقت این بار نیست بعد از آن امیر خلوت را بگذاشتند
و بدرخواست تمام بیرون آمدند حضرت امیر فرمودند که ای یاران بحال خود نماندید چون نیت
خلوت کرده بودیم باری یک چله نشستمی تا از ما خلوت نشستن هم بماندی **نقلست** روزی
یکی مردی از مریدان سید امیر حمزه بمنزل امیر آمده بوده است و حضرت امیر بطرف کول کوراک
رفته بوده اند او نیز بدانجا رفته است و چون نزدیک کول کوراک رسیده است و دو گرگ
ظاهر شده یکی بدین طرف مرکب و دیگری بدان طرف مرکب میرفته است و چون این مرد
آن گرگان را بدیده است و بترسیده است بناگاه حضرت امیر از کار صیادی بیرون آمده اند
فرمودند که شما هیچ مترسید که این سگان ماست پیش مرکب ما آمده اند و مرکب ما را نگاه میدارند
بکازه صیادی درآمده اند می بینند که در دام ارج بسیار درآمده است بعد از آن آن ارجان را
گرفته بطرف مرکب آمده اند بعد از آن حضرت امیر گرگان را اجازت داده اند ایشان برفته اند
و امیر و آن مرد روی بخانه خود آوردند **نقلست** که روزی حضرت امیر را ذوق آن شد که بولایت
کرمینه بروند قضا را گذر ایشان در طوالیس افتاد یکی از مریدان بر سر راه فالیز کشته بوده اند و آنرا
حضرت امیر بدیدند و بقدمهای ایشان افتاده گفت ای مخدوم من این فالیز را به نیت آن
کشته ام که اول خربزه که پزد بنزدیک شما برم ایکاشکی که این خربزه پخته بودی تا من بقدوم
شما آوردمی امیر فرمودند ما نقد را به نسیه نمیکنیم زود باشید خربزه برارید آن مرد میگفته است ای مخدوم
هنوز بچه نینداخته خربزه از کجا یافت میشود امیر فرمودند ترا هیچ چاره نیست میباید درآمدن و خربزه بیرون
آوردن آن مرد قدم بفالیز نهاد می بیند که بفرمان خدای آن مقدار خربزه پخته است که آنرا نهایت نیست

Marfat.com

نیست آنمرد از آن خربزه ها بیرون آورد جماعتی که بایشان بودند همه سیر بخوردند و آن خربزه بهمان
نوع بجای خود استاده بود و آنمرد صاحب فالیز میگفته است که بقدوم حضرت امیر برکت
یافتم مرا دیگر بار احتیاج نماند و خوشوقت گشتم نقلست که وقتی امیر عمر که برادر خرد امیر حمزه بودند
علیهما الرحمه در ولایت نسف فالیز کاشته بوده اند و مردمان آن دیار همه اتفاق کرده اند که اول آبرا
بفالیز امیر بمانیم تا فالیز ایشان آب خورد بعد از آن در میان یکدیگر قسمت نماییم مگر یکی شخصی بوده است که
بآن راضی نشده است بیامده آبرا از فالیز امیر برداشته است و مردمان میخواسته اند که یا امیر
او را منع کنید که آبرا ماند امیر فرمودند که ای یاران شما خاطرهای خود را جمع دارید که آب آتش را
پست میگرداند و چون او نمیماند بخواهد سوخت و هر چند آنمرد را گفتند که از سر این آب در گذر که
نیکو نیست و از حضرت امیر این سخن صادر شد نباید که بنفس حضرت امیر ترا المی رسد آنمرد گفته است که
هر چه بادا باد که من این آب را نمیمانم و مردمان از این حالت پریشان گشتند حضرت امیر عمر مردمان را
اجازت دادند چون برفتند حضرت امیر فالیز را گذاشتند و برفتند مثنوی همه آزادگان از
رخنه جستند ۵ زیان خویش بیهوده خلق جستند ۵ هنرمندی که راه پا سپردید ۵ ز خود عیب ز بیگانه
هنر دید ۵ حکیمانی که دور اندیش گشتند ۵ دوای خلق درد خویش گشتند ۵ درخت بارکش را
بیخ بر تافت ۵ سعادت را کجا هر بی هنر یافت ۵ چون شب شده است غلام این شخص بجهت
پختن طعام بطلب آتش بیرون آمده است و آتش بیاورده بنزدیک در خانه رسیده است
و آنمرد را بر در خانه ساباتی بوده است و آن آتش در دست غلام در گرفته است و شعله او
بسابات رسیده است و در غلام و در خانه آنمرد آتش افتاده است و بتمام بسوخته است مگر
آنمرد که او در خانه نبوده است و چون آنمرد بخانه آمده و مشاهده اینحال نموده از گفته خود
پشیمان شده است و در پای مردمان افتاده است که ای عزیزان شما بآن تدارک کار من
نمی کنید کار من اینقدر نخواهد ماندن و آن مرد و جمله مردمان بطلب حضرت امیر عمر روانه
شدند و بجستن امیر عمر بیرون آمدند و امیر را در نسف کهنه یافتند و در یکی ویرانه مستغرق
گشته بوده اند و چون اینجماعت رسیدند حضرت امیر روی بایشان کرده اند و گفته اند که ای

Marfat.com

ای یاران ما گفتیم که آن فالیز قوت طاعت مطیعان گردد چون راضی شدید فدای شما باد ولیکن
اینمقدار باید دانستن که دل بدست آوردن کار آسان ست همین که از خود بگذشتی
و بمراد خود مشغول نشدی بمقصود رسیدی بیت تا دل دوستان بدست آری ۵ بوستان
پدر فروخته به ۵ و در بند آن مشوید که یکی را از خود برنجانید و چون برنجانیدن دل رضا داری
خود را رنجیده میگردانی چنانچه حق سبحانه و تعالی در کلام مجید خود فرموده ست ولا یحیق المکر السیئ
الا باهله قطب هروی قدس سره درینمعنی اشارت فرموده ست که چون گاو را وقت سر بریدن میآید
بر خرمن این طایفه میگذارند و هر کرا دیدهٔ باطن بینا بود باین طایفه متعرض نمیشود
رباعی نابینا را ز چشم باطن چه خبر ۵ وز عربدهٔ شر چه خبر دارد کر ۵ وندر همه عمر خود
نخوردی کاهی ۵ کز لذت گوزینه ندانستی خر ۵ نقلست یکی از مریدان امیر عمر که
در موضع ارقود قشنه بوده ست دعوتی عظیم ساخته امیر عمر را طلب کرده بود ست و مردمان
موضع خود را نیز طلب کرده یکی از آن مردمان گفته ست مرین صاحب الدعوة را که اینمقدار از برای امیر عمر
رنج می برد بسیار از ایشان هیچ ولایتی دیدهٔ آن مرد گفته ست که مرا حد آن نیست که از این نوع
چیز را طلب کنم و مرا در خاطر این چیزها نمیآید مرا بخدمت خود کار بار است بیت اشکم
چو قبول میکند یار ۵ ای مردم دیده مردمی کن ۵ آن مرد گفته ست که اگر تو نمیخواهی
مرا باید که انگور علی کاکی تازه از برای ما حاضر گرداند و چون این مرد در بیرون خانه این
نوع سخن بخاطر خود راه داده و بعد از آن بنزدیک امیر عمر آمده و بنشسته ست و حال
آنکه زمستان بوده و هوا بغایت سرد بوده ست امیر عمر مر این مرد خداوند خانه را فرموده
اند که زود در باغ شوی و از دو قطار بگذری و بر سر قطار سیوم شوی و آن آش که بر سر
قطار ست بردار و آن مقدار انگور میتوانی برداشتن که تا این مردمان بخورند چون این
مرد بآن امور اقدام نموده است و بهمان نشان رفته ست همان مقدار انگور آورده ست که
حاضران متحیر مانده اند امیر فرموده اند که شما اکنون بخورید و از خانه بیرون آمده اند
و همان زمان بسوخار رسیده اند بعد از آن امیر را هر چند طلب کرده اند هیچکس نشان

Marfat.com

نشان نیافته اند و آن صاحب الدعوة زود دلبسوخاری آمده گفته ست که ای مخدوم دعوتها مهیا
گشته است و مردمان منتظر نشسته اند موقوف قدم شما اند حضرت امیر فرمودند که بروید و آن
دعوتها را نگاهدارید که ما فردا خواهیم آمدن و چون آن مردمان برفتند همان شب یکی از سب قیمتی
بوده ست آنرا که انگور طلبیده بوده است همان شب برده است و چون روز شده ست
وخاوندش هم مرده است بعد ازان امیر رفته اند و نماز جنازه گذارده اند **حکایت** ای آنکه
زمشک نافه برخورداری ۵ بر کوش که خاطری زخود نازاری ۵ کل قاصد آزار دل بلبل بود ۵
از عمر ازان نیافت برخورداری **نقلست** که حضرت امیر عمر اکثر اوقات بشغل احتساب
مشغول میبوده اند که روزی در شهر گشت میکرده اند که یکی مردی سبز و یک امیر آمده ست که ای
مخدوم از اتراک مریدان اسماعیل اتا آمده اند و انواع نامشروعات در میان ایشان در وجود میآید
و میباید که شما ایشان را منع فرمایید و چال آنکه این خبر کننده ازان قوم بوده است و آنجماعت
اتفاق کرده بوده اند که اگر سید عمر نزدیک بیایند ما ایشان را شهید میسازیم و چون امیر عمر ایشان را
میبیند چون از امیر عمر این خبر نامشروع را شنیده اند به توقف روان شده اند و هیچکس با ایشان
همراه نبوده ست مگر یک کسی که امیر او را نیک بخت میگفته اند و آن نیکبخت عرض کرده ست که
ای مخدوم آن مردمان اگرچه در ولایت مسلمانند ولیکن مسلمانی را نیک نمیدانند و بغایت
بیوه اند نباید که شما را الی رسانند حضرت امیر فرموده اند که ایشان چندکس باشند آن مرد
فرموده ست اگر جمع میشوند هزار کس بیشتر میآیند حضرت امیر فرمودند که باکی نیست تو بود عنایت
حق ۵ از خصم دو صد هزار مندیش ها بانجه شیر پنجه میزن ۵ وز کام نهنگ و مار مندیش ۵
البته اگر عنایت خدا تعالی مرا باشد از امثوه ایشان هیچ غم ندارم چنانکه آن قطب زمان خواجه عبد الله
انصاری فرموده اند که بیت تو خدایی که کل عالم دریاست ۵ بخدا گر سر موئی قدمت
تر کردد ۵ چون امیر عمر بدره عمری در میان آن مبتدعان در آمدن آنجماعت هم متوجه حضرت
امیر شدند و آن رئیس ایشان خواست که تا دست در گریبان حضرت امیر زند امیر دست او را گرفته
دلبوی بست بردند و گفتند با مردم دوست نشاید که با بیش اینچنین عمل نکنی فی الحال

Marfat.com

فی الحال هر دو دست او به پشت چسپیده گشت و آنهمه مبتدعان متحیر بماندند و در قدمهای حضرت امیر
افتادند و توبه و زاری میکردند و از راه ضلالت باز گشتند بعد از آن حضرت امیر فرمودند که
دستهای تو بعد از سه روز نیک میگردد اگر شما باخلاص توبه کرده باشید بعد از گذشتن سه روز
حضرت امیر دعا کردند خدای تعالی دستهای او را چنان کردانید که اول بود بیت اگر تیغ عالم
بجنبد ز جای ۵ نبرد رگی گر نخواهد خدای ۵ تا بدانی که هر که فرمان خدای عز و جل را باخلاص
میکند و متابعت رسول علیه السلام باخلاص تمام نماید از همه مهالک خلاص یابد و دعای او رد
نمیشود حضرت امیر عمر رحمه الله در بند آهنین بجوار رحمت حق تعالی خرامیده اند در سال هشتصد و سه از هجرت
و بعد از یکسال ایشان را بنجارا آورده اند و در دیهه سوخاری در جوار حضرت امیر بزرگ تسلیم نمودند و بهمان
چوبی که ایشان را آورده بوده اند آن چوب را بر سر قبر ایشان علم نهاده اند و حالانکه آن چوب قریب بدو
سال در خانه رنگ ریز بوده بعد از آن حضرت امیر را بآن چوب آورده اند نیز دیگ دو سال سبز بوده
و شاخها بر آورده و مردم بنظاره او میآمدند بعد از آن یکی از مریدان ایشان در تک آن درخت
جایی ساخته آب ریخته است و در همان وقت خشک شده و آب ریزنده هم کور گشته اگر همه اوصاف
ایشان را بکنم و بکمال حال ایشان مشغول گردم عشری از اعشار او نکرده باشم و باین مقدار اکتفا
کرده شد تا یادگاری باشد و مر معتقدان این خانواده معلوم گردد که کاتب این مسوده مولانا
شهاب الدین بوده اند نبیره حضرت سید امیر حمزه و بحقیقت فرزند ایشان کسی باشد که در همه احوال
و اعمال در متابعت ایشان بوده باشد و چون بعضی از مناقب و مراتب ایشان گفته شد اکنون وصیت
هایی که مر اصحاب خود را حضرت امیر حمزه کرده اند این است میفرموده اند که ای یاران اول قدمی که
در راه حق می نهید بصدق تمام باید تا بناء کار شما اصلی باشد چنانکه والد ما فرموده اند و همه
اهل الله برین اند که مردمان از وصال بدان سبب دور مانده اند که وصول شرع را گذاشته اند
و اول میباید که اعتقاد خویش را درست گردانند از شک و شبهه و بدعت و ضلالت و دل خود را
از جمیع نامشروعات خالی گردانند بیت تا بیخ حرص برنکنی از ضمیر دل ۵ از شاخ دین خود
نتوانی که برخوری ۵ و در اعتقاد خویش مقلد نباشید و هر چیز را که تعلق باین راه دارد آنرا حجتی

Marfat.com

حجتی و برهانی آماده دارید تا چون شما را حاجتی افتد از عهدهٔ آن بیرون توانید آمدن که هیچ چیزی
زشت تر از آن نیست آدمی را که سخن از مذهب گویند آنرا نداند و آن علامت جهل او باشد
فرد اگر فرزند سلطانی و خانه ۵ چو دانش نیست کمتر از سگانی ۵ چرا که این راه روشنترین
همهٔ راه هاست میباید که دلائل ایشان روشنترین همهٔ دلائلها باشد و مذهب ایشان
درست باشد و حضرت امام نجم الدین عمر نسفی ره چنین فرموده اند که اهل تصوف کیست
و تصوف چیست اولاً بباید دانست که تصوف پاکیزه گردانیدن دل است از غیر خدای
تعالی و آراستن تن است بفریضهای خدایتعالی و بسنتهای پیغامبر صلی الله علیه وسلم
مگر در زمان ما ایشان دوازده فرقه گشته اند یازده ایشان در راه ضلالت و بدعت اند
و نامهای ایشان این است اول حبیبیه و اولیائیه و شمراخیه و ناجیه و حالیه و حلولیه و حوریه و واقعیه
و متجاهلیه و متکاسلیه و الهامیه و بباید دانست که هر یکی ازینها بر چه مذهب اند و اعتقاد هر یک بچه
نوع است اما مذهب حبیبیه آن است که ایشان میگویند که چون بنده بدرجهٔ محبت رسید
و خدای عزوجل را بدوستی گرفت قلم تکلیف از وی برخواست و خطا و عبادت از وی برداشته
شد و حرام بر وی حلال گشت و ماندن نماز و روزه بر وی مباح باشد و ایشان عورت خود را
نپوشند و این کفر محض است و ایشان را نتوان شناخت مگر بافعال و زینهار سالک راه
از صحبت این طائفه گریزان باشد تا در ورطهٔ کفر نه افتد اما مذهب اولیائیه آن است که
میگویند که چون بنده بدرجه ولایت رسید خطاب امر و نهی از وی برخواست و میگویند ولی
از نبی فاضلتر است و این اشد کفر و ضلالت است نعوذ بالله من ذلک و اما مذهب شمراخیه
آنست که میگویند که چون صحبت قدیم شود امر و نهی از وی برخیزد و بآواز دف و نی و طبل و سماع
خوشوقت شوند و ایشان زنان خود را مباح دارند و میگویند که زنان ما ریاحین اند که
بوییدن گل مباح است و این قول عبدالله شمراخی است بصورت صلاح در عالم میکردند
و فساد میکنند و ریختن خون ایشان مباح است در شرع و اما مذهب ناجیه آنست که میگویند که
ما را ولایت باز داشتن خود نیست و از دیگری چگونه باز داریم ایشان امر معروف و نهی منکر

Marfat.com

منکر بجای مانند و مالهای و فروج غیر را حلال میدارند و کفر گویند و باک ندارند و میگویند
امر معروف و نهی منکر کفرست و ایشان بدترین خلق اند اما مذهب حالیه آنست که
رقص سماع کردن و دست بر دست زدن را حلال میگویند و در میان سماع بیهوش شوند
و حال آرند چنانکه در ایشان حس و حرکت نماند و آنها که مریدان ایشانند میگویند که شیخ ما
حال آورد و این خلاف سنت و بدعت است و ضلالت اما مذهب حلولیه آنست که ایشان
میگویند که نظر بروی شاهد و زن صاحب جمال و پسر امرد حلال است و در آن حال از شادی رقص کنند
و میگویند که صفتی از صفات خداوند تعالی بما رسید و ما را بدان صفت معانقه و مباینه حاصل
آمد و این نیز کفر محض است و اما مذهب حولیه همچون مذهب حالیه است و نیز میگویند که بر حال
بیهوشی حوران آیند و دماغ و طی حاصل آمد و چون بهوش آیند غسل آرند و این نیز باطل است
اما مذهب واقعیه آنست که میگویند خدای عز و جل بحق المعرفة نتوان شناخت و بنده از شناخت
حقیقت وی عاجز است و این مصراع میگویند ترا تو دانی بس ترا نداند کس ۵ و این نیز
کراهیت است و اما مذهب متجاهلیه آنست که ایشان لباس فاسقانه میپوشند و گویند که ما را مراد
دفع ریاست از تن خویش است و این نیز ضلالت است اما مذهب متکاسلیه آنست که
ترک کسب کنند و روی بدرهای مردمان آرند و در زندگی به بندگی تن و شکم میان بندند
و زکوة اموال مردمان و ریم دل ایشان میخورند و از قرآن آموختن روی گردانیده باشند
و متابعت کتب حکمت مبتدعان کنند و گویند علم حجاب راه است و ابیات و اشعار جمله حکما را
طریقت نام نهاده اند و عمرهای خود را بآموختن اشعار و ابیات صرف میسازند و این هم
ضلالت است و طریق باطل اما مذهب حق آنست که ایشان متابعت کنند بسنت رسول
الله صلی الله علیه و سلم و فریضهای حق سبحانه و تعالی را در وقت خود گذارند و از شعر و سماع
پرهیز کنند و از شاهد بازی اعتراض نمایند و از لقمه حرام پرهیز کنند و در میان خلق خود را
مانند خلق سازند و بار خلق کشند و بر کس بار خود ننهند و اگر خلق ایشان را بشناسند
ایشان از خلق گریزان باشند و بر مسلمانان رحم کنند و با ایشان مدارا کنند یعنی حلم و نرمی

Marfat.com

ونرمی کنند ودایم الاوقات از حق تعالی ترسان باشند وگناهان خود را از حق تعالی آمرزش خواهند
وغیبت کس نکنند وبدنیا وبآرایش دنیا تکیه نکنند ودل بدنیا نه بندند ودل به بندند بسیرت
نیک مردان وصالحان وبتابعان صحابه روند ومشایخ گذشته را انکار نکنند واین قوم
برحق اند زینهار دوستی ایشانرا از دل خود بیرون ننهید ودوستی ایشان رضای حق تعالی است
ودشمنی ایشان دشمن خدا ورسول خداست چنانکه حق سبحانه وتعالی میفرماید قوله تعالی اولئک الذین
امتحنا الله قلوبهم للتقوی لهم مغفرة واجر عظیم وچون از حال این طایفه معلوم کردی میباید که
ایشانرا تعظیم کنی ودر متابعت ایشان باشی وبا ایشان صحبت داری بیت زدانایی دمی ارزد
جهانی ٥ نیرزد صد سر نادان بنانی ٥ واز ان یازده فریق که اهل بدعت وضلالت اند پرهیز
بکنی وبا ایشان صحبت نداری بیت چه خوش گفت آن خردمند سخن دان ٥ که روی از
صحبت نادان بگردان ٥ درخت نفس نادان برنیارد ٥ حضورش جز کدورت برنیارد ٥
کسی چون عمر بر نادان بسر برد ٥ بدان نادان ونادان مرد چون مرد ٥ ودر اهانت ایشان
سعی بلیغ نمایی که تا وعدهٔ صاحب شریعت غراء محمد رسول الله را بجا آورده باشی من اهان صاحب
بدعة امنه الله تعالی من فزع الاکبر وحضرت امیر حمزه نور الله مرقده فرموده اند که ای یاران
شما را وصیت میکنم که دایم الاوقات منتظر آن باشید که وقت نماز شود وطهارت را پیشتر
از وقت میباید ساختن ونماز را با حضور وخشوع بگذارید ودر وقت گذاردن نماز
بهیچ کاری مشغول نشوید چنانکه حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وسلم همچنین فرموده اند که
عجلوا بالصلوة قبل الفوة وعجلوا بالتوبة قبل الموت ودایم الاوقات بتوبه مشغول باشید
چنانکه حضرت رسول علیه السلام فرموده اند که التائب من الذنب کمن لا ذنب له ودیگر مرد
نیکو آن بود که سخنش بضرورت بود تا تواند نگوید وخویشتن را بنماز وروزه راست زند چنانکه
گفته اند رباعی خود را بنماز وروزه بگداخته گیر ٥ سجاده بروی آب انداخته گیر ٥ چون حجرهٔ
باطنت صفایی بگرفت ٥ بر نقش نگار حجرهٔ ساخته گیر ٥ ومیگفته اند که تا بتوانید هیچکس را
بچشم حقارت نظر مکنید که شاید که او را بنزد حق تعالی مرتبهٔ او از شما نزدیکتر باشد بیت

گر آفتاب ملکی و گر سایهٔ آله ۵ با هیچکس بچشم حقارت مکن نگاه ۵ خواهی که چشم اهل دلی بر تو اوفتد
افتاده باش در ره غربت چو خاک راه ۵ بزرگی میگفت که حق سبحانه و تعالی سه چیز را در سه چیز
پنهان کرده ست رضای خود را در طاعت پنهان کرده ست و دوستی خود را در میانهٔ خلایق پنهان
کرده ست تا یکدیگر را دوست دارند به نیت آنکه باشد که او از دوستان خدای تعالی باشد
و شما بدانید که این عمل در راه طریقت اصلی بزرگ دارد و میباید که باین معنی سعی بلیغ نمایید
و هیچکس را بجهت دنیا تعظیم نکنید که دین شما بجهت دنیا نرود که دنیا بنزدیک حق سبحانه
و تعالی حقیر ست و دوستی دنیا نیز از همه حقیرتر ست و دین خود را فدای دنیا مکنید که هیچکس
جاهل تر از آن نیست که دین خود را برای دنیای دیگران بفروشد و بهمین سبب از رحمت خدای تعالی
باز ماند و اینچنین کسی در هر دو سرای خوار میشود و هر که رضای خلق طلبد و فرمان حق را گذارد
همچنان باشد که خشم خدای عز و جل را اختیار کرده ست و هر که از برای رضای خدای تعالی از خشم
خلق باکی ندارد خدای تعالی نیز از وی راضی باشد و اگر کسی با شما خصمی کند با وی مشغول مشوید که خصومت را
پایان نباشد و نباد اکه دین شما بر سر خصومت رود و بدوستی خلق نیز مغرور نگردید که آن
دوستی ایشان را بنا که پایداری نباشد طمع و مزه از خلق بریده دارید که با آنچه خدای با شما ارزانی
داشته باشد قانع باشید که طمع کین همیشه غمگین ست و قانع همیشه شادمان **بیت** مرا بعز قناعت
خدای کرد عزیز ۵ از آن بگرد طمع دامن دلم پاک ست ۵ طمع ز خلق بریدم از آنکه میدانم ۵ که هر سه
حرف طمع را میانه کاواک ست ۵ و در طاعت عجب میارید و نماز را چنان بگذارید که دایم میگذارید
در خلا و در ملا و در پیش مردمان آهسته تر و در خلوت سبکتر مگذارید و میباید که طمع از مال مردمان
و جای ایشان بردارید و از مددکاری ایشان خود را بریده دارید که اینچنین کس در نظر مردمان خوار و بیمقدار مینماید
و هر که طمع از خلق بریده دارد در هر دو جهان عزیز و مکرم میگردد و هر که شما را مددکاری بکند شکر بگویید
و اگر تقصیری بکند شکایت مکنید و عذری از خویشتن بخواهید و دایم عذر جوی باشید و هیچکس را عیب
جوی مباشید و منافقان را نصیحت مکنید تا آنگاه که او را قابل نصیحت نه بینید و اگر او را
ملامت کنند نشنوید که دشمن شما گردد **بیت** کسی را که بینی ز حق برکران ۵ منه با وی

Marfat.com

بادی ای خواجه حق در میان ۵ چو وی بر نگیرد عدو داندت ۵ برنجد بجان و برنجاندت ۵ نگین خصلتی
دارد ای نیک بخت ۵ که در موم گیرد نه در سنگ سخت ۵ و اگر کسی خطا گوید در مجلس زینهار وی را هیچ مگویید
مگر در خلا و اگر دانید که قابل نصیحت است بگویید و اگر نه مگویید مگر چیزیکه تعلق بگناه دارد و آن زمان هم
بلطف باید گفتن بیت گر نصیحت کنی بخلوت کن ۵ که جز این شیوهٔ نصیحت نیست ۵
هر نصیحت که بر ملا باشد ۵ آن نصیحت بجز فضیحت نیست ۵ و اگر رنجی بشما رسد از خلق عفو کنید
و بسزای آن سعی منمایید اگر کسی شما را تعظیم نکند زینهار در خاطر خود چیزی ندارید که فلان
کس مرا تعظیم نکرد و زینهار خود را ازین سخنان نگاه دارید و اگر کسی شما را تعظیم کند و شما را نیک
گوید شما در خاطر آنرا مدارید و خود را مغرور مگردانید که من مرد نیکم و مرد عزیزم یا من مرد
مالدارم و زینهار بمدح مردمان و بذم ایشان خود را یکسان دارید تا در ورطهٔ هلاکت نه افتید
و اگر بر شما بیماری رسید و یا پیش آید زینهار از خدای تعالی راضی باشید و بشکر آن مشغول شوید و بدانید که
آن بیماری گناهان شما را کفارت میشود که هیچ بلایی نیست که بر بنده نازل نمیشود تا بآن بلای غمی و گناهی را
دفع نمیکند و اگر در میان مردمان باشید و هر چه از شرع بگویند که بشنوید و اگر از باطل گویند مشنوید و اگر
نیکی از خلق بشما رسد بآن تازه روی مشوید و اگر شما را بد گویند که زبان خود را کوتاه دارید و انصاف
بدهید و انصاف مخواهید و هم حضرت امیر حمزه میفرمودند که با همه مردمان پیشانی گشاده دارید و رعایت
بجای آرید و پرهیزکار باشید و زبان خود را از مردم نگاه دارید و تکبر نکنید و فروترین باشید نه چنانکه
خوار شوید و در همه کارها میانه باشید که حضرت رسول صلی الله علیه وسلم فرموده اند که خیر الامور اوسطها
و خویشتن را منگرید و بهر جانب منگرید و بهر جایی که مردم بسیار باشند بایشان بر پا ایستید و اگر سخن
باید گفتن بضرورت آهسته بگویید و اگر با شما سخن گویند نیکو شنوید و فرو گذاشت نکنید و سخنی که
از آن مردم رنجیده شود زینهار مگویید و اگر بضرورت از مردم چیزی بخواهید مبالغه مکنید و هیچ
ذاتی را بر ظلم و گناه دلالت نکنید و در خاندان خویش خوش خلق باشید و اگر با شما درشتی کنند
شما زبان خود را نگاه دارید و سخن را از سر اندیشه بگویید و اگر از اهل حرمت شما را با خود نزدیک گرداند
بآن مغرور نشوید و از دنیا و اهل آن گریزان باشید و دنیا را بر خود عزیز مدارید و تا بتوانید صحبت

Marfat.com

صحبت با عالم عامل بدارید و یکقدم از طلب علم دور مباشید که عامل بی علم دستمال شیطانست که علم اگرچه اندک
بود و بآن عمل کند آن بسیار باشد لیکن هرچند علم و معرفت بیشتر درجهٔ آن بیشترست و دیگر هیچ نعمتی از ایمان
بهتر نیست و مشغولی بهتر از خداپرستی و خداشناسی نیست و هیچ عبرتی بهتر از مرگ نیست و بدانید که
دنیا کشت زار شماست باید که در دنیا عمل آخرت بکنید تا رستگار باشید چنانکه حضرت رسول صلی الله
وسلم میفرموده اند که الدنیا مزرعة الآخرة **بیت** کنونت که دستی ست تخمی فکن ٥ وگر کی براری تو دست
از کفن ٥ بیاید پس ماه پروین خور ٥ که سر بر نداری ز بالین گور ٥ و میباید که از عجب و ریا و تکبر و حسد و غیبت
و بخل و کینه و عداوت و نفاق خود را نگاه دارید که اینها در آدمی علامت بدست نعوذ بالله منها **بیت**
ریا و عجب کوه آتشین ست ٥ نمیدانی که کوه دوزخ ست این ٥ و علم از برای جاه و قبول خلق میاموزید که حضرت
پیغامبر فرموده اند که من تعلم العلم لغرض الدنیا لم یجد ریح الجنة صدق رسول الله و میباید که علم را از برای
آن طلب کنید که تا یگانگی خدای عز و جل را بدانید و در بندگی عالم باشید چنانکه حضرت رسول صلی الله علیه
فرمودند که طلب العلم فریضة علی کل مسلم و مسلمة و میباید که دایم الاوقات بطهارت دل مشغول باشید تا باطن
خود را از پلیدیها پاک کنید و بمقصود برسید و نیز فرموده اند میباید که در دنیا کار آخرت بکنی و بدنیا دل
نه بندی که دنیا جای راحت نیست بلکه دنیا جای عبرت ست که رسول علیه السلام چنین فرموده اند که
الدنیا دار العبرة لا العمارة **رباعی** دنیا چو رباط ما از و بگذاریم ٥ تا ظن نبری که ما در و مینمانیم
در هر دو جهان یکی خدا ماند بس ٥ باقی همه کل من علیها فانیم ٥ و میباید که از دنیا بقدر حاجت
قناعت بکنید همان مقدار که در طاعت شما قوتی حاصل آید از برای آنکه حضرت رسالت صلی الله علیه
فرموده اند که لابد من الموت کما لابد من الفوت و اگر ازین زیاده بدنیا مشغول شوید خویشتن را
در هلاکت میاندازید و بر شما باد که کم خورید و کم خواب روید که مرگ در کمین ست و معلوم نی که چه
وقت خواهد رسید و زینهار ازین غافل مباشید و بر شما باد که با حرام خواران و بدکرداران منشینید که
چنانکه گفته اند **بیت** پسر نوح با بدان بنشست ٥ خاندان نبوتش گم شد ٥ سگ اصحاب
کهف روزی چند ٥ پی نیکان گرفت مردم شد ٥ و گفته اند که هر که یک لقمه از حرام بخورد تا چهل
روز عبادت وی در حجاب میماند و دیگر ملبوس هر کرا یک رشته حرام در آید طاعت و عبادت وی

Marfat.com

وی قبول نمیشود تا مادامیکه آن رشته در خرقه او میباشد تا مادامی که لقمه و خرقهٔ خود را پاک نمیدارید
نماز و روزه و جهاد شما قبول نمیشود و کسی که در راه شریعت محرم شما نیست با وی همنشینی نکنید
رباعی با بدمنشین باش بیگانه او ۵ در دام افتی اگر خوری دانهٔ او ۵ تیر از پی راستی کمان را
کج دید ۵ نیکو که چگونه جست از خانهٔ او ۵ چون این وصیتها را بفرمودند و در زاویهٔ خلوت
در آمدند و سه شبانه روز سر در جیب مراقبه فرو بردند و چون سه شبانه بگذشت سر بر آوردند
و گفتند که الحمد لله رب العالمین که همچنان والد بزرگوار ما را مژده رسیده بود ما را نیز بهمان نوع
مژده رسیده و ایشان فرزندان خود را بهر کسی که سپارش نمودند و این فقیر را بمولانا حسام
الدین الشاشی سپارش نمودند و چنین فرمودند مر حاضران را که ای یاران و برادران این فقیر را
از حضرت باری تعالی این مژده رسید که بعد ازین هر که از روحانیت تو چیزی طلب کند بمراد و مقصود
رسد و این معنی در میان آوردند و همان زمان خیرباد کردند مر جمیع اصحاب **بیت** الوداع ۲
ای دوستان ما بار خود برداشتیم ۵ بر شما بادا مبارک آنچه ما بگذاشتیم ۵ ما گمان بردیم کین باغ و سراها
زان ماست ۵ زان ما نابود بود است ما غلط پنداشتیم ۵ و همان زمان بجوار رحمت حق خرامیدند
انا لله و انا الیه راجعون تاریخ وفات امیر حمزه علیه الرحمه در غره شوال سنه ثمان و ثمانمائه نور الله مرقده
و حضرت امیر حمزه امیر کلان را که فرزند امیر برهان که برادر کلان امیر حمزه بودند و ایشان را دو پسر
بوده است یکی را امیر خورد نام و یکی را امیر کلان نام اولاً اشارت بامیر خورد کرده اند ایشان قبول
نکرده اند بجهت آنکه ایشان در زهد چندان میکوشیده اند که آنرا نهایت نبوده است چنانکه در روی
هیچ مردی نظر نمیکرده اند چه جای بر روی ضعفا و دائم الاوقات محجوب میبوده اند و با خلق انس
نمیکردند بعد از آن امیر کلان را اشارت فرموده اند و ایشان در ملازمت اصحاب و بندگان
خدای عز و جل میبوده اند و لیکن از حضرت امیر حمزه یک فرزند دختر نیه مانده بوده است خاتون
کلان نام که والدهٔ مولانا شهاب الدین که کاتب این میبوده بوده اند و لیکن در حق خاتون
کلان حضرت امیر حمزه میفرمودند که ما آخرت را بادی دادیم و دنیا را با دیگران و دیگر در حق ایشان
میفرموده اند که هر که میباید که ما را دریابد گو ملازمت خاتون کلان بباید اگر همه مردمان بفرزندان

Marfat.com

بفرزندان پسرینه فخر میکنند ما باین فرزند دخترینه خود فخر میکنیم ولیکن ایشان چنان بودند که
دایم الاوقات بتلاوت کلام الله مشغول می بوده اند وچون شب در دست در آمدی ایشان بنماز
مشغول میشده اند خانهٔ ایشان چنان روشن میشده ست که محتاج بچراغ نمیبوده است وچون
دوک میرشته اند دوک پر میشده است وریسمان خود از دوک میافتاده است وچون ایشان
بنماز مشغول میشده اند چرخ ایشان خود بخود میگردیده است وچون روز میشده تمام باغهای
ایشان خود رشته میشده است وازین حال محرمان ایشان واقف میبوده اند واز واقعات
ایشان باین مقدار اختصار بکنیم وچون خواجه محمد پارسا علیه الرحمه را ذوق آن شد که بزیارت
خانه کعبه بروند اولا بمزار سید امیر کلال آمده اند واز ایشان اجازت حاصل کرده اند وچون
از مزار حضرت امیر کلال روانه شده اند خواجه فرموده اند که ما را می بایست که اکنون بمنزل سید
امیر حمزه رفتمی واز فرزند ایشان اجازت طلبیدمی که حضرت امیر حمزه را در بارهٔ ایشان نظر بسیار بوده
ومیگفته اند که اگر مردمان به پسران خود فخر میکنند من باین دختر خود فخر میکنم وچون بمنزل
سید امیر حمزه رسیدند ودر جماعت خانه حضرت امیر فرود آمده اند ما حضری نزد حضرت خواجه
بیرون کرده اند بعد ازان خواجه محمد پارسا مر خادم ایشان فرموده اند که ای خادم ازان صالحه
مستورهٔ ما را اجازت حاصل سازید وآن خادم در آمده ست واین سخن را بنزد ایشان عرض کرده
ایشان فرموده اند که یکی طبق بیارید ودران طبق باغنده پر ساخته اند وبخادم داده اند
وفرموده اند که خواجه را بگویید که این ها را با خود همراه بو برند که آنجا کم حاصل ست وچون خادم
بیرون بر آمده وطبق باغنده را به پیش حضرت خواجه نهاده ست جماعتی که بخواجه همراه بوده اند
هر کسی را بخاطر میگذشته که باغنده چه مناسب خواجه محمد پارسا ست وچون خواجه این طبق را
دیده اند بمراقبه فرو رفته اند بعد از زمانی سر بر آورده اند وگفته اند که ای عزیزان ما خبردار
شدیم از احوال خود اکنون این باغنده ما را محکم نمایید که با خود میبریم وخواجه محمد پارسا چون
بخانه کعبه معظمه رسیده اند وطواف کرده اند بعد از طواف کاروان سالار آمده ست وخواجه را
گفته که اکنون اجازت ست که تا فردا روانه شویم خواجه فرمودند که دو سه روز صبر میباید کرد

چون کاروان ساکن شده است و یک روز بگذشته خواجه فرموده اند که بیارند آن پاغنده ها را که
ما را فردا بکار خواهد آمدن خواجه آن پاغنده ها را بدست خود کرده اند و تمام چیزهایی که خود را در کار است
همه را مهیا کرده اند و چون روز سیوم نو شده است خواجه برحمت حق سبحانه و تعالی خرامیده اند و بارها سید
امیر حمزه میفرموده اند که آنچه حق تعالی بما عنایت کرده بود ما باین فرزند خود سپارش نمودیم و ایشان را
فرزندی بوده است که مولانا شهاب الدین نام نهاده بوده اند و چون ایشان کلان شده اند
ایشان را بمولانا حسام الدین سپارش کرده بوده اند بجهت آنکه در اول خردی ایشان حضرت امیر
حمزه بمولانا حسام الدین سپارش کرده بوده اند و مولانا شهاب الدین مدت سه سال در ملازمت
حضرت مولانا میبوده اند درین مدت خداوند کریم ایشان را چندانی علم و کمال روزی کرده است
بعد از آن مولانا حسام الدین مر مولانا شهاب الدین فرموده اند ای شهاب الدین شما را اکنون بمنزل
جد خود میباید رفتن و در همانجا میباید بودن که خیریت شما در این است بعد از آن بنفس خود
حضرت مولانا بسوخار آمده اند و بمنزل جد خود شده به نصیحت خلق مشغول گشته اند و روزهای
جمعه نماز را در همان موضع میگذارده اند و دایم الاوقات بعالمان و صالحان صحبت میداشته اند
روزی مر خلق نصیحت میفرموده اند و بعد از نصیحت گفته اند که ای عزیزان میخواهم که شما را وصیتی بکنم
و شما یان آنرا بکار دارید تا باید که روز قیامت شما را از آن فایده باشد چنانکه سرور کائنات و خلاصه
موجودات بلفظ دربار شکر نثار خود چنین فرموده اند که عجلوا بالصلوة قبل الفوت و عجلوا بالتوبة
قبل الموت و دیگر شما را وصیت میکنم که در گذاردن فرمانهای خدای عز و جل بهیچ روی تقصیر نکنید چنانکه
حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم فرموده اند که الصلوة عماد الدین فمن اقامها فقد اقام الدین
و من ترکها فقد هدم الدین و قال النبی علیه السلام من ترک الصلوة عمدا متعمدا بقی فی النار ثمانین
عقبا و قال النبی علیه السلام من ترک الصلوة بامر الدنیا فتح الله تعالی فی قبره سبعون بابا من النار
و قال النبی علیه السلام من ترک الصلوة عمدا متعمدا فقد کفر و دیگر مر شما را نصیحت میکنم که در ملازمت
و مادر تقصیر را راه ندهید و کاری نکنید که در خاطر ایشان غباری پیدا شود و خاطر ایشان از شما رنجیده شود لعنه الله
چنانکه حضرت رسول الله فرموده اند که رضا الله تعالی فی رضاء الوالدین و سخطه فی سخط الوالدین صدق

صدق رسول الله بیت جنت که رضای مادران ست ۵ زیر کف پای مادران ست ۵ توفیق ده
ای خدای ما را ۵ کاری که رضای مادران ست ۵ آنجا که رضای مادران ست ۵ حقا که رضای ما
دران ست ۵ و چون این وصیتها بکردند بعد از ان فرمودند که شما ما را روز جمعهٔ دیگر نخواهید یافتن
و کسی که تعزیت ما را دارد هم نخواهد بودن امروز آن روز ست که ماتم خود را خود خواهیم داشتن
فغان از خلق برآمده آن روز تا نماز دیگر نصیحت فرمودند و ایشان را یک فرزند خورد مانده بود که امیر
حمزه نام نهاده بوده اند فرمودند که امیر حمزه را بیارید چون بیاوردند در کنار خود نشانده اند
و فرموده اند که ای عزیزان شما گواه باشید که ما این فرزند خود را با خدای عز و جل سپاریدیم و آنچه از روحانیت
عزیزان بما رسیده بود باین سپارش نمودیم رباعی هرگز فلک اندیشهٔ کارم نکند ۵ در هیچ مراد
کامکارم نکند ۵ لب تر نکند بشربت آب مرا ۵ تا خون دو دیده در کنارم نکند ۵ چون روز پنجشنبه نوشد
همان روز ازین عالم بدان عالم رحلت نمودند در تاریخ سنه اربعین و ثمانمائه بود و بعد از وفات امیر حمزه علیه الرحمه
حضرت امیر کلان که فرزند امیر برهان علیه الرحمه بوده اند باشارت و اجازت سید امیر حمزه بملازمت اصحاب
قیام مینموده اند چنانچه گذشت و کمال حال ایشان بمرتبهٔ رسیده بوده ست که مدت سی سال والله اعلم
یا کم و بیش بطهارت نماز بامداد نماز خفتن را میگذارده اند و ایشان بدهقانی مشغول میگشته اند
و ایشان را خادمان میبود در دهقانی در حین کار چون هوا گرم میشد خادمان را اجازت میداده اند
و خود بکار میدرآمده اند نباید که ایشان را المی رسد و مشقت آنها فزون تر گردد و چون بر سر سفره
می نشسته اند غلامان و کنیزکان خود را بر سر سفره می نشانده اند و در چیز دادن هیچ تفاوتی
نمیکرده اند و دایم الاوقات در مهمات درماندگان سعی بلیغ مینموده اند و نیکویی از خلق دریغ می
داشته اند بطریق وصیت میفرموده اند رباعی ای دل ببدی گر آیدت نیکی کن ۵ از بد چه کسره
گشایدت نیکی کن ۵ نیکی و بدی چو مونس گور تواند ۵ گر مونس گور بایدت نیکی کن بیت کار
درویش مستمند برآر ۵ که ترا نیز کارها باشد ۵ نقلست که روزی جماعتی را ذوق آن شد که
بزیارت امیر کلان بیایند چون روانه شدند نور شیخ نام یکی مردی را در راه ملاقات واقع شده
او را بحال خود نمانده بتکلیف روانه ساخته اند از برای آنکه او را باین خانواده اعتقادی نبوده است چون

Marfat.com

چون این جماعت به بخارا درآمده اند آنمرد گفته بوده ست که اگر شیخ شما را بنزدیک خداوند تعالی
قربی و منزلتی باشد میباید که ما را بشوا از بیرون آیند آنمردمان گفته اند که زینهار این چنین سخنها را
از خاطر دور میباید کردن و بنزدیک درویشان بخلوص نیت میباید رفتن و چون آن عزیز
ازین سخن بگذشته و میآمده است چون بقریب کوراک رسیده می بینند که حضرت امیر آمده اند
و بر لب آب ایستاده اند و چون اینجماعت اینحال را مشاهده کرده اند همه بقدمهای حضرت امیر
افتاده اند و حضرت امیر فرموده اند که ای یاران زیان نمیدارد و شمایان اینمقدار راه آمده اید اگر
پارهٔ راه باستقبال شما بیرون آییم زیان نمیدارد و این بگفتند آن جماعه را بخانه خود درآوردند
بیت ای مقصد همت بلندان ۵ مقصود دل نیازمندان ۵ بعد ازان آنمرد بیعت بحضرت
امیر کرده ست و از معتقدان ایشان شده چنانکه دائم الاوقات میفرموده ست که چه خوش باشد
کسی را که در میان ذکر گفتن جان دهد که بر روی بستر پای دراز کرده جان دادن نیکو نمیباشد و مرا این
آرزوست و عاقبت الامر کار آن نیکبخت بهماع نوع که گفته بوده است جان داده ست **نقل** که
روزی جماعتی از غدیوت که قریهٔ بخارا ست بطواف مزار خواجه بهاء الحق والدین علیه الرحمه آمده اند
و طواف کرده اند و دران زمان خواجه بهاء الدین که نبیرهٔ خواجه بهاء الدین بوده اند خواجه بایشان
فرموده اند که ای یاران هوا گرم ست یکزمان در سایه های درختان باستراحت مشغول شوید تا ما
از برای شما طعامی مهیا سازیم آنجماعت برخواسته اند و بسایهای درختان آمده اند با یکدیگر مخمر
کرده گفته اند که از خواب رفتن هیچ چیز حاصل نمیشود برخیزید که سیر مزار پر انوار حضرت امیر کلال را طواف
کنیم و بعد ازان بیاییم تا وقت طعام شود آنجماعت برخواسته اند و بمرقد حضرت امیر آمده اند و طواف
کرده اند و در همان زمان روانه شده اند و باز بهمان سایهٔ درختان آمده اند و ساکن شده اند
و چون ساعتی نگذشته بود که خواجه بهاء الدین آمده اند فرموده اند که مگر شماهان خواب نرفته اند آنجماعت گفته اند
آری بطواف مزار حضرت امیر کلال رفته بودیم خواجه فرموده اند که شمایان خام رفته و خام آمده اید
شماهان این مقدار نمیدانید که اولاً اهل قلوب را میباید دریافتن و بعد ازان اهل قبور را
آنجماعت بازگشته بمزار امیر علیه الرحمه رسیده اند می بینند که امیر کلان میآیند چون نزدیک شده اند

Marfat.com

شده اند فرموده اند که ای یاران شما ها نزا خواجه بهاء الدین سرکردان ساخته ست فی الحال
دیست در بغل کرده اند و یک تاه نان کرم بیرون آورده بایشان داده اند و فرموده اند که
اکنون بطواف حضرت امیر علیه الرحمه بروید که اکنون بخته آمده اید و بخته میروید و چون انجماعت
باز طواف کرده اند و مراجعت نموده اند و نزدیک خواجه بهاء الدین رسیده اند و آن تاه نان را
پیش حضرت خواجه نهاده اند خواجه فرمودند که **بیت** صوفی نشود صافی تا در نکشد جامی ۵
بسیار سفر باید تا پخته شود خامی ۵ **نقلت که** روز حضرت امیر کلان بعمارت مسجدی
مشغول بوده اند و خلق انبوه در جماعت آمده بوده اند و روز بچاشتگاه نزدیک رسیده بوده که
حضرت امیر بخانه رفته اند مردمانیکه در کار کل بوده اند از خاطر گذرانیده اند که اگر امیر را ولایتی باشد
بهر یکی مایان یک تاه نان کرم بدهند که تا آتش در نمیشود چون بعد از زمانی حضرت امیر آمده و بمیان مردمان
در آمده گذشته بر جایگاه خود نشسته اند در بغل و در دست ایشان هیچ چیز نبود مردمانیکه نان
کرم طلبیده بوده اند با یکدیگر گفته اند که یاران ما آنچه از حضرت امیر طلب میکردیم درین ولایت
نبوده ست بناگاه حضرت امیر علیه الرحمه برخواسته اند و نزدیک آنمردمان آمده اند و فرموده اند که
ای بی تحملان اینک بگویید و آنچه میطلبیدید و دست در بغل کرده و تمام این خلق را بتمام نان
کرم داده اند همه بکمال حال ایشان معترف گشتند و بعجز خود مقر آمدند و توبه کردند بعد ازان
امیر فرمودند که ای یاران شما یان آخرت طلبید و ترک هوای نفس بکنید که شما را در آخرت
شرمنده گی نباشد و آگاه باشید که هیچ مرغی بدام هیچ صیادی گرفتار دام نمیشود مگر وقتی که نفس
خود مشغول میشود و از ذکر خدای تعالی غافل ماند بعد ازان بدام بلا گرفتار میشود بارها امیر کلان
علیه الرحمه میفرموده اند که ای دریغا که عمر بآخر رسید و یک کس نیافتیم الا بدنیا و بکار دنیا در مانده
و بنفس خود گرفتار شده و راه آخرت را فرو گذاشته **رباعی** ای داده بباد عمر از نادانی
توقیر عمر خویش نزد انی فردا که بزیر خاک تنها مانی گویی که کنم توبه ولی نتوانی **نقلت که**
روزی حضرت امیر کلان با جماعتی از مردمان خود بگذاردن نماز جمعه بنجارا میآمده اند
و حضرت امیر بغت مشغول بوده اند ناگاه در میان معرفت فرموده اند که ای یاران شیخ

Marfat.com

شیخ محمد آقای بازرگان در ولایت بلخ وفات یافت حاضران ازین سخن تعجب کرده گفته اند که
امیر در ولایت بخارا استاده سخن از ولایت بلخ میگویند حضرت امیر فرمودند که ای یاران
دانسته و آگاه باشید که خدای عزوجل را بندگانی میباشند که کار خود را در بندگی او و در متابعت
رسول او محمد صلی الله علیه وسلم بجایی میرسانند که چه در مشرق و چه در مغرب است در پیش
نظر ایشان ظاهر است و بلخ خود چه بعید است و چه مقدار راه است و چون تاریخ بنوشتند همان
زمان و همان روز واقع شده است **نقلست** که روزی یکی از فرزندان کوک اتا با جماعتی بزیارت
حضرت امیر کلان آمده اند و آن عزیز را یک فرزند خورد بوده است و حضرت امیر اینجماعت را
در مهمانخانه قرار داده اند بعد از آن برخواسته ماحضری مهیا کرده به پیش مهمانان حاضر
کرده بوده اند چون زمانی بگذشت دیگر باره امیر برخاسته مر خادم را فرمودند که بمهمانان یکر
طعام بیارید که روز بیگاه است و چون طعام مهیا گشته است خادم مر حضرت امیر را
گفته است که اجازت باشد تا طعام را بیاریم حضرت امیر فرموده اند که یکزمان توقف بکنید که
تا من بروم و بو بینم و چون حضرت امیر بطرف مطبخ روان شدند آن نبیرهٔ خرد کوک اتا
با امیر در مطبخ در آمده است می بیند در مطبخ حضرت امیر یک دیگی در غایت خردی نهاده اند
و آن فرزند با خود گفته است که آنچه درین دیگ است مرا و پدر مرا بس نمیآید و این مردمان
دیگر گرسنه خواهند ماندن امیر فرمودند مر خادم را که اولاً یک کاسه آش من بکشم بعد از آن
دیگ را شما میدانید بعد از آن امیر بسم الله الرحمن الرحیم گفتند و یک کاسه آش بکشیدند و سفره را
روانه ساختند و آن پسر را حضرت امیر فرمودند که شما را همچنان طعام میباید خوردن
به پیش مهمانان همان مقدار آش نان بیرون آمده است که هیچ نهایتی نبوده است و از آن
دیگ هیچ کم نشده و در تنور چنان نان پر بود که گوییا تا نانی بیرون نیاورده اند چون
پسر آنچنان بدید برخواست و بنزدیک پدر آمد و فرمود ای اتا یکی دیگی خرد است که اگر کسی آن دیگ را
پر کرده پزد میتواند که طعام او بدو کس بتمام و کمال نمیرسد و این مقدار طعامی که بنزدیک
شما آورده اند از آن دیگ گوییا یک کاسه آش بیرون نیاورده اند از آن دیگ و این

Marfat.com

واین مقدار نان که نزدیک شما آورده اند هنوز نان آن تنور بر استاده است و معلوم
نیست که ازین تنور یکتاه نان بیرون آورده باشند یا نی چون فرزند اتا از پسر خود
این سخن بشنید با جماعت برخواستند و به پیش حضرت امیر آمده التماس نمودند که ما یان
میخواهیم که بمطبخ خود راه دهند حضرت امیر فرمودند که درآیید چون فرزند اتا با جماعت درآمده اند
وازان حال واقف شده اند حضرت امیر فرموده اند که ای یاران ازان باز که حضرت
امیر حمزه علیه الرحمه باین فقیر خدمت یاران را اجازت واشارت فرمودند مطبخ وجای
آش و نان همین است و هر چیزیکه بما سپارش نمودند بهمان نوعیست که هیچ نقصانی
درو نمیباشد و چون فرزند اتا اینحال را مشاهده کرده اند و فرموده اند که میخواهیم که ما را و یاران
ما را بخدمت کاری خود قبول فرمایند تا ما را و یاران ما را ازینجا نصیبه باشد حضرت
امیر فرمودند چون شما را در خاطر این میگذرد باری فرزند شما را بفرزندی قبول کردیم
بعد ازان فرزند اتا شادمان شده با برادران خود روانه شده اند و آن نبیرهٔ اتا را
شیخ شیخ نام نهاده اند و بعد ازان حضرت امیر فرمودند که این همه بواسطهٔ آن است که
هر که حق سبحانه و تعالی را باخلاص تمام بندگی کند حق تعالی نیز کارهای او را چنان کفایت
گرداند که او خواهد **نقلست** که روزی سلطان الوغ بیک را ذوق آن شد که نماز
جمعه را بسوخاری گذارند و مولانا شهاب الدین بنصیحت خلق مشغول بوده اند و چون
سلطان الوغ بیک بمسجد درآمده و نظر بسقف مسجد میکرده اند و حضرت مولانا
قصهٔ سلیمان پیغامبر علیه السلام میگفته اند و چون مولانا دیده اند که سلطان نظر
بجای دیگر دارد و فرموده اند که حضرت سلیمان بآن عظمت استماع کلام مورچه میکردند
تو هر چند برتری از سلیمان پیغمبر برتر نه و من هر چند ضعیفم از مورچه کمتر نه ام تو یک زمان
گوش هوش بمن دار فی الحال سلطان برخواسته اند و بدزانوی ادب نشسته اند و چون
نماز را بگذاردند اشارت بخانهٔ امیر کلان کردند و چون بجماعت خانهٔ امیر درآمدند و ساکن شده اند
و حضرت امیر همان آش وظیفهٔ خود را حاضر گردانیدند تا بمقداری که از تمام لشکر زیاده آمد

Marfat.com

آمد بعد از ان سلطان بخانه خود رفتند با میر بایزید با میر کلان یک همیان تنکه
فرستادند و یکی تنکهٔ سفید را نشان کرده اند و گفته اند که اگر امیر کلان را ولایتی باشد این تنکه
سفید را برای ما فرستند و چون امیر بایزید این همیان را بنزدیک حضرت امیر کلان بماندند
و حضرت امیر مولانا شهاب الدین را بفرمودند که ای مولانا اگر این را بگیریم مخالفت امیران
کرده باشیم و اگر نگیریم پس این مرد رنجیده شود و بی اعتقاد گردد تدبیر این کار چیست حضرت
مولانا فرمودند که بگیرید و در صرف کار خود بکنید بعد از ان بگرفتند و بگشادند و همان تنکه را
بگرفتند و با میر بایزید تسلیم نمودند که ای بایزید این تنکه را بو برو بسلطان الغ بیک تسلیم
نمای و بگوی که این تنکه را در خزینه خود اندازد تا خدای تعالی در خزینه او برکت پیدا کند
و حضرت امیر کلال علیه الرحمه فرموده بودند که هر که از برای روح ما دیناری یا درمی یا تاه سوزنی
بدهد خدای تعالی مراد وی را برارد ان شاء الله تعالی بدانکه سلسلهٔ خانوادهٔ خواجگان بر سایر خانوادها
فضائل بسیارست از برای انکه این خانواده کل ست چرا که هر چه طالبان را مشکل شود از شریعت
و طریقت و حقیقت درینجا حاصل ست و دیگر هم بظاهر و هم بباطن بحضرت رسالت صلی الله علیه وسلم
می پیوندد در اقوال و هم در افعال متابع رسولند علیه السلام منقولست از کبار مشایخ رحمه الله
تعالی علیهم که هر فردی از افراد که در حرم ایمان محرم گشته ست و داعیه طائری پیدا کرده و شاهباز
شرف را سزاوار شده و آتش محبت در جانهای او انداخته شده واجبست بر آنها که
اسانید مشایخ را بدانند بلکه نزدیک محققان خاص الخاص فرض عین و عین فرض است
خاصه آن کسی را که ازین برگزیدگان او را محبتی و ارادتی باشد که در توجهات و مراقبات و مواصلات
روحانی و فیض فضل ربانی از پرتو روحانیت ایشان در نسبت خود مشاهده کرده اند و میکنند بنا برین
خواستیم که خانوادهٔ سلطان الطریقه و برهان الحقیقه قطب المحققین و رئیس السالکین صاحب
مشاهدات الروحانیه و مکاشفات الجسمانیه مرشد الخلق الی الحق و حجة الحق الی الخلق اعنی خواجه
عبد الخالق غجدوانی نور الله مرقده و نیز معلوم شود هر کسی که دست در دامن مردی زده است او را
از دانستن سلسلهٔ خانواده چارهٔ نمیباشد اکنون بدانکه ارادت کاتب الحروف بان

Marfat.com

بآن ملجاء الفقراء والمساکین وارث الانبیاء والمرسلین ناصح الملوک والسلاطین
اعنی مولانا وسیدنا حاجم الدین الشاشی وارادت ایشان در اول حال بآن
قطب الاقطاب شیخ محمد سوختی بوده ست ولی بعد از ارادت تربیت واجازت
واشارت از جد این حقیر اعنی سید امیر حمزه شده بوده ست وارادت امیر حمزه
باحضرت والد ما حضرت امیر کلال علیه الرحمه بوده ست ولی ایشان را بایکی
خلیفه خود مولانا عارف ده دیگران حواله کرده بوده اند اما ارادت مولانا عارف
بحضرت امیر کلال بوده وارادت ایشان بآن رکن یمانی خواجه محمد بابا سماسی
بوده ست وارادت ایشان بآن سالک مسالک طریقت خواجه شیخ علی
غزنوی بوده ست وارادت ایشان بخواجه محمود انجیر فغنوی بوده ست وارادت
ایشان بخواجه عارف ریوگری بوده ست وارادت ایشان بخواجه عبد الخالق
غجدوانی بوده ست وارادت ایشان بحضرت شیخ یوسف همدانی بوده ست وارادت
ایشان بشیخ ابو علی فارمدی طوسی بوده ست وارادت ایشان بشیخ ابو الحسن
خرقانی بوده ست وارادت ایشان بآن سلطان العارفین وقطب الواصلین
بشیخ ابو یزید بسطامی بوده ست وارادت ایشان بآن امام المتقین وقطب
الواصلین سلطان الطریقه وبرهان الحقیقه سادات العظام وامام الانام
جعفر صادق بوده ست رضی الله عنهم اجمعین وارادت ایشان بحضرت
قاسم بن حضرت ابو بکر الصدیق بوده ست رضی الله عنهما وحضرت قاسم بتوسط ارادت
بسلمان فارسی بوده ست رضی الله عنهم وارادت ایشان بآن یار غار ویاور
ملک جبار حضرت امیر المؤمنین ابو بکر الصدیق رضی الله عنه بوده ست وارادت
بسید السادات وسند السعادات بنی آدم حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه وسلم
بوده ست واما حضرت امام جعفر را انتساب بعلم باطن بدو طرف ست نسبت دیگر
به پدر خود امام محمد بن جعفر باقر بوده وامام محمد باقر را به پدر خود امام زین العابدین

Marfat.com

العابدین رضی الله عنهم اجمعین اما ارادت شیخ ابوالحسن خرقانی بسلطان العارفین بایزید
بسطامی بعد از فوت سلطان با دویست سال بوده است و او چنان بوده است که چون
سلطان را وقت بآخر رسیده است و کبار اصحاب ایشان حاضر بوده اند اما حضرت
سلطان در زاویهٔ خاص مدت سه روز معتکف بوده اند و هر یکی را توقع اجازت و اشارت
بوده است بناگاه حضرت سلطان سر برآورده است و فرموده اند که ای یاران هر چند جهد
کردیم که خرقه و عصای ما بیکی از شما یان حواله شود نشد و این نصیب را با خرقانی دادند که
بعد از دویست شصت سال ظاهر خواهد شد و چون وفات سلطان در سنهٔ خمس
و خمسین و مائتین بوده است و بعضی گفته اند در سنه خمس و ستین و مائتین بوده است
و قول اول صحیح است و انابت شیخ ابوالحسن در سنه ثمانه و عشرین و اربعمائه بوده است
و چنین منقول است که شیخ ابوالحسن در میان خرقان و بسطام راه زنی میکرده اند
ناگاه سحرگاهی بوده است که هاتفی آواز داده یا ابوالحسن رسید و آن وقت بیامد که آشتی
کنی و بر سر حرف آیی شیخ ابوالحسن جواب داد که آمدم و همان زمان توجه بمرقد سلطان
کرد و مدت ده سال بر تربت سلطان بیدار میبود که ناگاه سحرگاهی از روضهٔ ایشان آوازی
بگوش ایشان رسید که یا ابوالحسن ترا مقام مقتدایی دادیم اکنون خلق را بخدای تعالی دعوت بکن
ابوالحسن در جواب گفت من نمیدانم که این آواز رحمانی است یا نی بیکبار مرقد مبارک سلطان در حرکت
آمد و بشکافت و صورت سلطان ظاهر شد بحکم ارواحنا و اشباحنا و دست ابوالحسن بگرفتند و خرقه
بپوشانیدند و تاج تشریف کرامت کردند اما مشایخ عصر زبان طعن دراز کردند که اکتفا کردن
بروحانیت روا نیست اگر بود بروحانیت نبی علیه السلام بسنده بودی با وجود آنکه مظهر ارواح
مشایخ روحی از ارواح ایشان است و خواهد بود بنابرین معنی تجدید عهد و بیعت با شیخ بوعلی رودباری
طوسی کرده اند اما بنزدیک محققان این راه بیعت همان است که در اول بوده است و آن عین اجازت
و اشارت خداوند است جل و علا اما خلفای شیخ ابویوسف همدانی چهار بوده اند مقدم خواجه عبدالله
برقی و دویم خواجه حسن اندقی سیوم خواجه احمد یسوی چهارم خواجه عبدالخالق غجدوانی و خلفای خواجه عبد

Marfat.com

عبدالخالق نیز چهار بوده اند اول خواجه احمد صدیق وابکنی دویم خواجه اولیای کبیر سیوم خواجه عارف
ریوگری چهارم اولیای غریب ومزار مشترک ایشان درحجه ست اما خلفای خواجه عارف
خواجه محمود انجیر فغنوی وخلیفه خواجه محمود خواجه شیخ علی رامتنی ست ومرقد ایشان درخوارزم ست
وخلیفه دیگر ایشان امیر حسن وامیر حسین وابکنی واما خلیفه امیر حسن خواجه علی ارغندانی وحضرت
خواجه محمود افضل واکل خلیفهٔ خواجه عا. ف ریوگری بوده اند وباوجود بیکسب وکاری پرداخته اند
وازان ممر وجه معاش میساخته اند وچون از خواجه بنابر تاکید بارشاد اجازت یافته اند بدعوت
خلق مأذون شده اند بنابر مقتضای وقت ومصلحت حال طالبان راذکر علانیه افتتاح کرده اند
اول بارکه مشغول بذکر جهریه شده درحرض موت خواجه عارف بوده ست نزدیک زمان تسلیم روح
ایشان دران محل فرمودند که ازغیب اشارتی رسید که ذکر رابلند گوی وقتی خواهد آمد که
طالبان بنابر مصلحت حال ذکر جهر خواهند گفت بعد ازنقل ایشان خواجه محمود درمسجدی که بدروازهٔ
وابکنی ست بذکر علانیه مشغول شده اند مولانا حافظ الدین کی از کبار علماء وقت بوده اند وجد علای
خواجه محمد پارسا اند دربخارا از خواجه محمود سوال کردند وجمع کثیر از ائمه علما حاضر بودند وگفتند
شما ذکر علانیه رابچه نیت میکوئید تا خفیه پیدا شود درجواب گفتند غافل آگاه وروی براه آرد ودر
وانابت درآید وشاید باستقامت وطریقت برقرار باشد مولانا حافظ گفتند نیت شما صحیح است
الکن از خواجه محمود التماس نمودند که ذکر علانیه راجد فرمایید تا بآن جد حقیقت از مجاز ممتاز
گردد وبیگانه از آشنا جدا شود خواجه فرمودند که ذکر علانیه کسی راسلم ست که زبان او پاک باشد
از دروغ وغیبت وخلق او پاک باشد از حرام وشبهه ودل او پاک باشد از ریا بعد ازان
از زمان خواجه محمود تا زمان سید امیر کلال ذکر علانیه راد خفیه راجمع ساخته اند واما خلفای
خواجه شیخ علی رامتنی چهار نداول خواجه محمد بابای سماسوی اند ومرقد ایشان درهمانجاست ودیگر
خواجه محمد کلاه دوز که درخوارزم اند وخلیفه دیگر خواجه ابراهیم عزیزان که فرزندایشان نیند اما
خلفای خواجه محمد بابای سماسوی مقدم ایشان حضرت امیر کلال اند وخواجه صوفی ودیگر
مولانا دانشمند وپسر ایشان خواجه محمود اما خلفای حضرت امیر کلال بسیار ند از کبار اصحاب

Marfat.com

اصحاب بالیشان که صد و چهارده بوده اند مقدم مولانا عارف دیهیئه دیکرانی و خواجه بهاء الدین
نقشبند و خواجه جمال الدین دیهیئه آسیابا و شیخ یادکار و خواجه شیخ وراز و نی و مولانا
جمال الدین گیشی و شیخ شمس الدین کلال و دیکر چهار فرزندان ایشان سید امیر برهان و سید
امیر شاه و سید امیر حمزه و سید امیر عمر و مولانا طاهر و مولانا محمد خلیفه و مولانا بهاء الدین
طوالیسی و پهلوان محمود حلاج سمرقندی و شیخ بدر الدین میدانی و خواجه محمد اتیکنوی و شیخ
امین شاه کرمینکی و مولانا سلیمان کرمینکی و غیرایشان و اکر بتقریر هریک مشغول شویم این
مسوده مطول میکردد و اکتفا بهمت چند عزیزان کرده شد اما خلفاء جداین فقیر حضرت
امیر حمزه نیز بسیارند مقدم مولانا حسام الدین شاشی و مولانا کمال الدین میدانی و امیر کلال
و امیر خورد که فرزندان سید امیر برهان اند و دیکر شیخ مبارک بخاری و شیخ عمر سوزنی
و شیخ علا کرکی و شیخ احمد خوارزمی و مولانا عطاء سمرقندی و مولانا مبارک کرمینکی
و مولانا حمید کرمینکی و مولانا نور الدین کرمینکی و سید احمد کرمینکی و مولانا حسن کرمینکی
و شیخ احمد کرمینکی و شیخ حسن نسفی و خواجه محمود خمونی و مولانا سیف الدین کرمینکی
و شیخ سید سماکوی و شیخ جلال الدین پانابی و غیرایشان و اکر باسامی هریک ذکر
کرده شود این مسوده مطول میکردد و بنابران اختصار کرده شد بارها حضرت امیر حمزه
میفرموده اند که سلوک مشایخ قدس الله ارواحهم دو قسم اند یکی قسم ظاهر اند که
در جمع احوال حدود شرع را نکاه میدارند و بقدر وسع و امکان در محافظت آن
میکوشند و از نواهی اجتناب مینمایند و هوای نفس را مخالفت میکنند و اعضا
و جوارح خود را از نامشروعات و منهیات پاک میدارند و در صفای باطن میکوشند که
اصل در تصوف و اصل همه کارها این ست اما آن قسم که سلوک باطن ست
آنست که در طهارت باطن و در محو صفات ذمیمه نفسانی بسعی بلیغ نمایند و در ذکر دل
بسیار کوشند تا وقتیکه دل کویا شود چنانکه کفته اند **بیت** دل ز ذکر دوست

Marfat.com

دوست چون گویا شود ۵ رو خدا را خوان که وقتت خوش شود **رباعی** تا دل ز بد و نیک
جهان آگاه ست ۵ دستش ز بد و نیک جهان کوتاه است ۵ زین پیش دلی بود هزار
اندیشه ۵ اکنون همه لا اله الا الله ست ۵ چون دل گویا شود بمرتبه رجال لا تلهیهم تجارة
ولا بیع عن ذکر الله رسید و او را آنگاه اهل دل میتوان گفتن و بدان که در ابتدا
تلقین از رسول علیه السلام بدل حضرت ابی بکر الصدیق رسید و همچنین از دل ایشان
بدل حبیب عجمی رسید و از دل ایشان بشیخ داود طائی رسید و از دل ایشان
بشیخ معروف کرخی رسید و از دل ایشان بشیخ سری سقطی رسید و از دل ایشان بشیخ
جنید بغدادی رسید و از دل ایشان بشیخ محمد مرتشع رسید و از دل ایشان بشیخ
ابو العباس قصاب رسید و از دل ایشان بشیخ رحمک الله رسید و از دل ایشان بشیخ
یوسف همدانی رسید و از دل ایشان بخواجه عبد الخالق غجدوانی رسید و از دل ایشان
بخواجه عارف رسید و از دل ایشان بخواجه محمود انجیر فغنوی رسید و از دل ایشان
بشیخ علی رامیتنی رسید و از دل ایشان بخواجه بابای سماسی رسید و از دل ایشان بسید امیر کلال
رسید و از دل ایشان بهمه خلفاء رسید بقدر همت ایشان قدس الله ارواحهم **مصرع**
تا بخت کرا بود کرا دارد دوست ۵ اما در رساله قدسی حضرت مخدومی خواجه محمد پارسا
نور الله تعالی مرقده چنین منقول ست که حضرت خواجه بهاء الدین علیه الرحمه را خواجه محمد
بابای سماسی بفرزندی قبول کرده بوده اند اما نسبت و ارادت و تربیت و صحبت
و علم آداب شریعت و طریقت و تلقین ذکر بطریقه ظاهر و باطن و جمیع آداب اهل
تصوف ایشان را از خدمت سید امیر کلال رسید

والله تعالی اعلم

Marfat.com

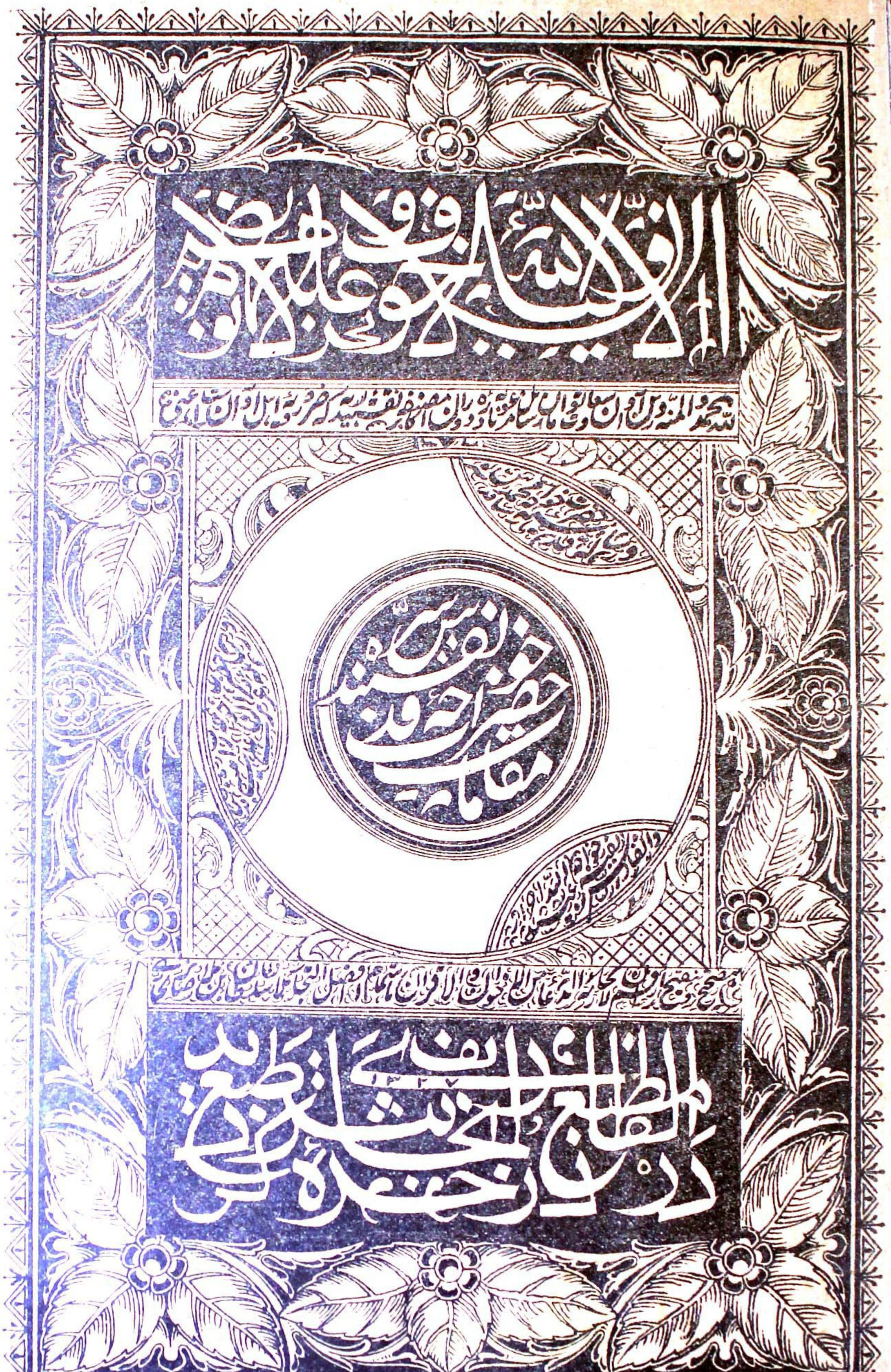

Marfat.com

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله رب العلمین الذی رفع اعلام الشریعة بمیامن بیان ائمة الدین ونور با
بانوار التجلیات مشکوة قلوب العارفین والصلوة والسلام علی سیدنا محمد
الهادی الی صراط المبین وعلی آله الطیبین واصحابه الطاهرین وخلفائه الراشدین
وعلی من تبعهم وتبع تابعهم من الاولیاء والاصفیاء واهل الکشف من المؤمنین
اجمعین **اما بعد** میگوید این فقیر حقیر ابو المحسن محمد باقر بن محمد علی غفر الله
ذنوبهما وستر عیوبهما مدتی در خاطر شکسته این بود که رساله نویسد در بیان
مقامات ومعارف وکرامات وخوارق عادات حضرت خواجه بزرگ قدوة العارفین
وامام ارباب الکشف والیقین المؤید بتائیدات القدس فی زمرة الواصلین المعتکف
فی مقام الانس فی رهط السالکین شهوار السابقون السابقون اولئک هم
المقربون فارس معرکه الا ان اولیاء الله لا خوف علیهم ولا هم یحزنون شیخنا و
سیدنا ومولانا بهاء الحق والملة والدین محمد بن محمد المعروف بنقشبند البخاری قدس
الله سره العزیز که مقصد اقصی ومطلب اعلی از جمع این اوراق ذکر آنحضرت مع
شرح احوال وآثار واطوار وخوارق عادات ایشان ادام الله تعالی فیوضات
برکاتها علی رؤسنا ورؤس کافة المؤمنین المخلصین که آن از کتب معتبره منقول
از ائمه ثقه از خلفاء ایشان مثل حضرت خواجه علاء الدین عطار وجناب حضرت قطب

این رساله انفاس نفیسه از حضرت خواجه عبید الله احرار
بسم الله الرحمن الرحیم
بدان ارشدک الله تعالی فی الدارین
ای طالب صادق وای مرید عاشق
هرگاه که حق سبحانه بنده را بمحض عنایت
خود بمضمون حدیث نبوی صلی الله علیه
وسلم که التائب من الذنب کمن لا ذنب
له ست مشرف گرداند باید که همه همت
مصروف بران دارد که هیچ لحظه بلکه
لمحه بی یاد آنحضرت جل ذکره نباشد
ودایم عمر در طاعت وعبادت او صرف
کند وبیاد او مشغول باشد بیت
نخست موعظت پیر صحبتم اینست
که از مصاحب ناجنس احتراز کنید
بدانکه ناجنس جماعتی اند که در طریق این
کس نباشند یا کسانی اند که روی
از خدا گردانیده دنیا را قبله خود ساخته
اند ایشان را نیز احمق مینامند

قطب الاولیا اعنی جناب حضرت خواجه محمد پارسا قدس الله تعالی اسرارهما که
بی واسطه یا بواسطه نقل کرده اند دران رساله ایراد یابد تا که برکات انفاس قدسیه
ایشان از روضه وحدت الوهیت بوی بمشام جان مطالعه کنندگان برسد که اگر
خفته ست بیدار گردد و اگر بیدارست در کار در آید این خاطر بسبب عوایق زمان و کثرت
آفات دوران چندی در تاخیر افتاد تا درین آوان که سال بر سنه اربع و ثمان
مائه هجریست توفیق رفیق آمده شروع افتاده صورت اتمام پذیرفت امید آنکه اهل
حقیقت را پسندیده آید و رجا از مکارم اخلاق و مراسم اشفاق مکاشفه کننده
گان از میامن انفاس طیبه این طایفه و از برکات فیوضات ارواح اهل این
سلسله علیه آنکه این حقیر باعث این جمع و تالیف را از گوشه خاطر فرو نگذارند و بدعای
خیر یاد آرند رَبِّ اَوْزِعْنِی اَنْ اَشْکُرَ نِعْمَتَکَ الَّتِی اَنْعَمْتَ عَلَیَّ وَعَلٰی وَالِدَیَّ وَاَنْ اَعْمَلَ
صَالِحًا تَرْضٰیهُ وَاَصْلِحْ لِی فِی ذُرِّیَّتِی اِنِّی تُبْتُ اِلَیْکَ وَاِنِّی مِنَ الْمُسْلِمِیْنَ وَالَّذِی اَطْمَعُ
اَنْ یَّغْفِرَ لِی خَطِیْئَتِی یَوْمَ الدِّیْنِ رَبِّ هَبْ لِی حُکْمًا وَاَلْحِقْنِی بِالصَّالِحِیْنَ التکلان فی جمیع الاحوال علی
الملک المهیمن المتعال این کتاب مشتمل ست بر یک مقدمه و سه مقاصد و یک خاتمه
مقدمه در بیان ولادت و نسبت سلسله حضرت ایشان تا بجناب حضرت رسول
اکرم صلی الله علیه وسلم مقصد اول در مبادی احوال حضرت خواجه بزرگ قدس
الله تعالی سره و مقصد دویم در بیان سلوک حضرت ایشان و مقصد سوم
در بیان کرامات و خوارق عادات ایشان و خاتمه در ذکر وفات آنحضرت قدس
الله تعالی سره و مقدمه در بیان ولادت و نسبت سلسله حضرت خواجه بزرگ قدس سره
بدانکه ولادت حضرت خواجه بزرگ اعنی خواجه بهاء الحق والدین در محرم سنه ثمان
عشر و سبع مائه بوده ست در عهد عزیزان و گفته اند در شهور سنه احدی
و عشرین و سبعمائه بوده باشد مولد و مدفن ایشان قصر عارفان ست پوشیده

Marfat.com

نماند کہ حضرت خواجہ ما را قدس اللہ روحہ العزیز نسبت طریقہ و تعلیم و کرار خضر
سیّد امیر کلال ست قدس سرہ و ایشان را از خواجہ محمد بابای سماسی و ایشان را
از خواجہ علی را میتنی و ایشان را از خواجہ محمود انجیر فغنوی و ایشان را از خواجہ عارف
ریوگری و ایشان را از خواجہ عبد الخالق غجدوانی و ایشان را از خواجہ یوسف ہمدانی
و ایشان را از شیخ ابو علی فارمدی و ایشان را از شیخ ابو القاسم گرگانی و شیخ
ابو القاسم را انتساب در علم باطن بدو جانب ست یکے بشیخ ابو الحسن خرقانی و ایشان را
بشیخ ابو یزید بسطامی و ولادت شیخ ابو الحسن بعد از وفات شیخ ابو یزید ست
بدو تربیت شیخ ابو یزید او را بجذب باطن و روحانیت ست نہ بظاہر و صورت و
نسبت ارادت شیخ ابو یزید بحضرت امام جعفر صادق ست رضی اللہ تعالی عنہ بنقل صحیح
ثابت شدہ ست کہ ولادت شیخ ابو یزید بعد از وفات حضرت امام ست و تربیت
امام وی را بجذب روحانیت بودہ ست و حضرت امام جعفر صادق را در علم
باطن بدو جانب نسبت ست یکے بواسطہ بزرگوار خود امام محمد باقر و ایشان را بواسطہ
خود امام زین العابدین و ایشان را بواسطہ پدر خود امام حسین و ایشان را بواسطہ خود
حضرت امیر المؤمنین علی رضوان اللہ علیہم اجمعین و ایشان را بحضرت رسالت پناہ
صلی اللہ علیہ وسلم و مشائخ طریقت قدس اللہ اسرارہم سلسلۂ شریف اہل بیت را
از جہت شرفی کہ دارد سلسلۃ الذہب نام کردہ اند و نسبت دیگر امام جعفر صادق
بقاسم بن محمد بن ابی بکر صدیق ست رضی اللہ تعالی عنہم اجمعین و حضرت
قاسم ہم در ما در را امام جعفر صادق ست و او را فقہائے سبعہ ست رضی اللہ تعالی عنہم
و وی را نسبت ارادت بسلمان فارسی ست و وی را با وجود شرف صحبت رسول اللہ
صلی اللہ علیہ وسلم نسبت از امیر المؤمنین ابی بکر صدیق ست رضی اللہ تعالی عنہ بعد
از انتساب بحضرت رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم و باز شیخ ابو القاسم گرگانی را نسبت

Marfat.com

نسبت ارادت باطن بشیخ ابو عثمان مغربی ست وی را بابو علی کاتب و وی را
بابو علی رودباری و وی را بجنید بغدادی و وی را بسری سقطی و وی را بمعروف
کرخی و وی را بداود طائی و وی را بحبیب عجمی و وی را بحسن بصری و وی را بامیر
المؤمنین علی کرم الله وجهه و ایشان را بحضرت رسول الله صلی الله علیه وسلم و علی
آله واصحابه اجمعین **مقصد** اول در مبادی احوال حضرت خواجه ما قدس سره
بسم الله الرحمن الرحیم **نقل** کردند حضرت خواجه علاء الدین عطار عطر الله مرقده از لفظ
مبارک حضرت خواجه ما قدس سره العزیز که میفرمودند یکی از عنایات حضرت حق سبحانه وتعالی
در حق این فقیر آن بود که در ایام طفولیت بنظر مبارک شیخ بزرگوار خواجه محمد بابای
سماسی قدس سره مشرف شدم و مرا بفرزندی قبول کردند و پیشتر از ولادت من
بارها که بر قصر هندوان میگذشته اند میفرموده اند که از اینجا بوی مردی میآید زود باشد
که قصر هندوان قصر عارفان گردد و تا روزی از منزل خدمت سید امیر کلال که از
خلفای ایشان اند بطرف قصر عارفان متوجه شده فرموده اند که آن بوی زیاده شد
گرگ نام مرد متولد شده ست بعد ازان بقصر عارفان نزول نموده اند سه روز
از ولادت حضرت خواجه ما گذشته بوده ست جد خواجه ما از محبان خواجه محمد
بابای سماسی بوده اند و در خاطرشان گذشته که این فرزند را بنظر مبارک ایشان
برم این معامله در خاطر ایشان گذشته بنیاز تمام بخدمت ایشان برده اند
و حضرت خواجه محمد بابا فرموده اند که او فرزند ماست و ما او را قبول کرده ایم توجه
باصحاب کرده گفته اند این آن مرد است که ما بوی آن میشنیده بودیم امید است که
مقدار روزگار شود و سید امیر کلال را فرموده اند که در حق فرزندم بهاء الدین
شفقت و دریغ نداری و ازالجل نکنم اگر تقصیر کنی بعد ازان آن نور و باطن
مبارک ایشان سرریز شده ست و در خورد وی عجایب و غرایب مشاهده میشده ست

Marfat.com

والحمد لله که این زمان اثر نفس مبارک ایشان بظهور آمد نقل کردند از
والده خواجه ما که قدس الله سرهما چون فرزندم بهاء الدین چهار ساله شد گفت
که این فراخ شاخ ما کو ساله مهجه هیشانی خواهد آورد از قضا بعد از چند روز
بهمان صفت کو ساله آورد همه تعجب کردند و گفتند که اثر نفس مبارک
حضرت خواجه محمد باما ظاهر شد نقل کردند از حضرت خواجه ما که فرمودند که سن
ما بهژده رسید خواستم که متاهل شوم جد من مرا بسمرقند نزد حضرت خواجه فرستادند
که برکت قدم مبارک ایشان باین سر منزل رسد و این امر خیر در نظر شریف ایشان
باشد چون بلقاء مبارک ایشان مشرف شدم اول کرامتی که از ایشان
مشاهده کردم آن بود که در آن شب نیازی و تضرعی از برکت صحبت شریف
ایشان پیدا شد برخواستم و در مسجد شریف ایشان در آمدم و دو رکعت
نماز گذاردم آنگاه سر بسجده نهادم و ببنیازی تمام بر زبان من گذشت که الهی
قوت کشیدن بار بلای خود و تحمل محنت محبت خود مرا کرامت فرمای چون باز
بحضرت خواجه رسیدم فرمودند ای فرزند در دعا چنین میباید
گفت که الهی آنچه رضای حضرت تو در آنست این بنده را دران دار که حق
سبحانه و تعالی بحکمت خود بدو سر بلا فرستد بعنایت خود آن دوست را
قوت کشش آن بار دهد و حکمت آنرا بر او ظاهر گرداند باختیار طلب بلا و شوخی
گستاخی نباید کرد و بعد ازان طعام حاضر شد چون طعام خوردیم قرص بمن دادند
که نگاهدارد در خاطر من گذشت که اینجا سیر خوردیم همین ساعت بمنزل خواهیم رسید
این قرص را چه کار آید خواجه فرمودند که قبول کن کار آید چون روان شدند
من در رکاب ایشان بنیاز تمام میرفتم و اگر تفرقه در باطن من پیدا میشد
ایشان بسوی من نظر میکردند و میفرمودند که خاطر را نگاه میباید داشت

Marfat.com

داشت در راه بمنزل یکی از درویشان ایشان رسیدیم آن نیازمند
به بشاشت و نیاز تمام پیش آمد چون نزول نمودند دران فقیر اثر اضطرابی پیدا
شد خواجه فرمودند که حال را برای بازنمای آن نیازمند گفت سر شیر حاضر
ولی نان نیست خواجه توجه بمن کردند و فرمودند آن قرص را بیار که آخر لکار آید حق
مرا از مشاهدهٔ این احوال محبت زیاده شد چون بقصر عارفان رسیدند در
منزل جدمن نزول نمودند جدمن قصهٔ اهل مرا در حضور خواجه عرض کردند
ایشان فرمودند که خیریت تمام میباید کردن جدمن عرض نمودند که در حضور خواجه تمام
شود اما پدر من خواست که تکلف کند چنانکه رسم و عادتست خواجه فرمودند
که نان غنیمت ست و تکلف حاجت نیست تا خیر نمیباید کرد پدر من آن محل را شتاب
خلاف نفس خواجه کرد خواجه رفته خواستگاری نمودند آن مردم نفس شان را قبول
کردند و پدر من بجهت ترک نفس ایشان در اندک فرصتی منفعل المحال شد و او را
قوهٔ تکلف رسمی نماند و چون خواجه محمد بابا هیر شدند جدمن مرا بسمرقند بردند و
هر کجا که درویشی میبود مرا بصحبت او برده نیازمندی بجد میکردند بعد ازان
مرا بنجا آورده نسبت اهل مرا تمام کردند و من در قصر عارفان میبودم در آن
اثنا از عنایات بی غایات الهی آن بود که کلاه مبارک عزیزان حضرت خواجه علی
رامیتنی قدس الله سره بمن رسید و حال دیگر شد و من قوی امیدوار شدم و هم در
اثنا حضرت سید امیر کلال تشریف حضور فرمودند گفتند که مرا خواجه محمد پارسا
کرده اند که در حق فرزندم بهاء الدین شفقت دریغ نداری و ترا الجل بکنم اگر تقصیر
کنی فرمودند که مرد نباشم اگر در وصیت حضرت خواجه محمد بابا تقصیر نقل کردند
که حضرت خواجه فرمودند که من و پدرم بکسب کمخا فی مشغول میبودیم و بر سم
جوانان مجرد خوانده و اشنیم شبی بخواب دیدم که حضرت حکیم اتا قدس سره که از کبار

Marfat.com

مشایخ ترکند مرا بدرویشی سپارش مینمایند چون بیدار شدم صورت آن درویش
در خاطر من بود و مرا جده صالحه بود آن خواب را بایشان گفتم فرمودند که ترا
از مشایخ ترک نصیبه خواهد بود پس دایما طالب ملاقات آن درویش میبودم
تا روزی از دروازه آهنگران بیرون می آمدم مرا با آن درویش ملاقات واقع
شد مویها داشت بر شکل مولهان کلاه هزار بخیه در سر و عشر عادی در دست
بر عقب او روان شدم با من هیچ التفاتی نکرد و من همچنان میرفتم تا بکوی
مرغ کشی رسید و در خانه در آمد من باز گشتم تا شبی یکی از آشنایان آمد
و گفت شیخ زاده ترک خلیل نام ترا میطلبد به بشاشت تمام برخواستم فصل
تیرماه بود از نعمتهای بخارا دست آویزی گرفتم در رفتم و در آنجا خانه بود در کنج
آن خانه نشسته و جماعتی پیش وی بود سلام کردم و نشستم بمن داعیه پیدا شد
که آن خواب را بگویم با من بترکی گفت که اولکیم سنینک کونکلینک دور اوزی بیزکا
عیان دور ایت باقی نه حاجت و در حال دیگر شد میل خاطرم باو زیاده
شد در ملازمت او می بودم و احوالهای شگرف در ملازمت او مشاهده
می افتاد بعد از شش سال دیگر او را پادشاهی ماوراء النهر میسر گشت
و او را سلطان خلیل میگفتند و در آن وقت حالهای بزرگ از وی
مشاهده میشد مدت شش سال دیگر در وقت سلطنت وی ملازم وی
بودم و آداب خدمت پادشاهان آموختم و آداب حرمت او مینمودم در
خلا محرم صحبت خاص او من بودم بعد از آن بآن طریق اولیاء الله را
خدمت کردم و با من شفقت بسیار میکرد گاهی بعنف و گاهی بلطف
بعد از آن وی را دشمنی پیدا شد و وی مغلوب شد و در لمحه دیدم که تمام کار
بار سلطنت وی هبا منثورا گشت تمام کار بار دنیا در دل من سرد شد

شد بخارا آمدم و در ریوزتون ساکن شدم نقلست از حضرت خواجهٔ ما که میفرمودند که
سبب توبه و انابت و مبدأ آگاهی و انتباه من آن بود که در خلوة بایکه که باو میل
خاطر داشتم التفات مینمودم و آوازی بگوشش من رسید که گوینده میگفت
که وقت آن نیامده که از همه باز گردی و روی بحضرت ما آری بیت عمریست که
ناز ان خوبشرا این وقت کنون از ان ما باش ؛ ازان آواز حال من
دیگر شد بیقرار شده بیرون آمدم و در آن نزدیکی جوی آبی بود و فصل تیره ماه بآب
در آمدم و غسل تازه کردم و جامه ها را شستم و در آن حالت بشکستگی دو رکعت
رکعت نماز گذاردم سالهاست در آرزوی آنم که چنان نماز توانم گذاردن اما میسر نمیشود
در رساله حضرت سید امیر کلال نوشته شده ست که روزی حضرت خواجهٔ ما را در
وقتی که ملازم سلطان خلیل بوده اند آواز سلطان گویند بجلادی مشغول
فرموده بوده ست یکی را بتهمت گرفته آورده بوده اند سلطان خلیل را
حکم بکشتن کرده بوده ست چون حضرت خواجهٔ ما او را نشانده اند و تیغ
برکشیده و صلوات فرستاده بر گردن او زده اند شمشیر کار نکرده ست
بار دوم و سیوم نیز زده اند کار نکرده ست حضرت خواجهٔ ما واقف شده اند که
هر جا که تیغ زنند لبان او می جنبیده ست خواجه فرموده اند بغرت آنخدای که جان
همه در قبضهٔ قدرت اوست بگوی که تو چه میخوانی که شمشیر کار نمیکند آنرا گفته ست که من
هیچ نمیخوانم ولیکن شیخ دارم که درین زمان او را شفیع میآرم حضرت خواجهٔ ما فرموده
اند که شیخ تو کیست آنرا گفته ست که سید امیر کلال خواجهٔ ما ازین بشنیدن سید امیر
کلال را میدانسته اند از مشاهدهٔ این حال یقین ایشان زیاده شده ست کسی
که مرید خود را در دنیا از شر شمشیر نگاه دارد امیدست که از آتش دوزخ هم نگاه دارد
بیت مردان خدا خدا نباشند ولیکن ز خدا جدا نباشند نقلست که

Marfat.com

حضرت خواجه ما فرمودند که چون بتوبه موفق شدم در ریورتون میبودم و ملازمت
جماعت میکردم یک نماز از من فوت شد دانشمند متقی مولانا سیف الدین رامیتنی
که دران مسجد امام بود مرا گفت ما ترا درین میان صفدر میدان طاعت تصور میکردیم
اما علی الحقیقه توصف شکن بوده گفتم شما چنان تصور فرمودید که من صفدر
میدان طاعتم اما علی الحقیقه مس قلب روی اندودم بر زبان آن بزرگوار گذشت
که بیت روی اندودند نستانند در بازار عشق ؛ خالص باید که از آتش برون آید سلیم
ازین سخن ایشان دردی در باطن من پیدا شد و ساعتی آتش در باطن من شعله میزد نقل
کردند که حضرت خواجه ما میفرمودند که در بدایت جذبه مرا گفتند که درین راه
چون میدرائی گفتم باین طریقه که هرچه میگویم و میخواهم آن شود خطاب مستطاب
رسید که هرچه ما میگوییم آن میباید کردن گفتم طاقت آن ندارم اگر هرچه من
میگویم آن شود درین راه میتوانم قدم زدن و اگر نمیشود نمیتوانم چند کرت باین
طریقه سؤال جواب شد بعد ازان مرا بمن گذاشتند تا مدت پانزده روز احوال
من خراب شد و تمام خشک شدم بیت گر کششیست ناگهان تا نبری
بخود گمان ؛ پیک قبول ماست آن جانب مات میکشد ؛ بعد از نومیدی خطاب
شد که هلا هرچه تو میخواهی گو باش شعر آنرا که در پذیرد معبود لا لعله ؛ او را
چه حاجت آید رنج چهار چله نقلست که حضرت خواجه ما میفرمودند که در مبادی
احوال و غلبات جذبات و بیقراری در بخارا شبها می گشتم شبی بر سر مزاری
از مزارات متبرکه رسیدم و بهر مزاری که میرفتم چراغی میدیدم برافروخته و در چراغدان
روغن و فتیله تمام و مهیا اما فتیله را اندک حرکت بایست دادن تا از روغن بیرون
آید و بتازگی برافروزد دران شب بمزار متبرکه خواجه محمد واسع که از کبار تبع تابعین
قدس الله سره العزیز
اند و رسیدن ایشان بماوراء النهر بنقل صحیح ثابت شده است رسیدم اشارت شد که

Marfat.com

که بمزار خواجه احمد اجغرنوی میباید رفتن چون بآن مزار رسیدم دو کس
آمدند و دو شمشیر میان من بربستند و مرا بمرکبی نشانیدند و عنان مرکب مرا بطرف
مزار مزواخن گردانیدند چون بمزار مزواخن رسیدم چراغدان و فتیله بهمان
کیفیت بود متوجه قبله نشستم دران توجه غیبتی افتاد چون مشاهده کردم
دیوار قبله شق شد و تختی بزرگ پیدا شد پرده سبز در پیش وی کشیده و در گرد آن
تخت جماعتی نشسته خواجه محمد بابا را در میان ایشان شناختم دانستم که ایشان از گذشته
گانند از آن جماعت یکی مرا گفت بر تخت خواجه عبد الخالق اند قدس الله سره و این جماعت
خلفاء ایشانند و بهر یک اشارت کرد که خواجه احمد صدیق و خواجه اولیای کلان
و خواجه عارف ریوگری و خواجه محمود انجیر فغنوی که و خواجه علی رامیتنی قدس الله ارواحهم
و چون بخواجه محمد بابا رسید گفت ایشان را خود در حال حیوة دریافته شیخ تو اند
و ترا کلاهی داده اند و ترا این کرامت کرده اند که بلای نازل از برکت تو دفع
خواهد شد آنگاه جماعت گفتند گوش دار و نیکو شنو که حضرت خواجه بزرگ سخنان
خواهند فرمود که در سلوک راه حق ترا از آن چاره نباشد از آن جماعت درخواستم که
بر حضرت خواجه جهان سلام کنم و بجمال مبارک ایشان مشرف شوم پرده از پیش برگرفتند
پیری دیدم نورانی سلام گفتم جواب دادند آنگاه سخنانی که بمبدأ سلوک و وسط
و نهایت تعلق دارد در بیان آوردند گفتند چراغها که بدان کیفیت با تو
نمودند اشارت و بشارتست ترا باستعداد و قابلیت این راه اما فتیله استعداد
در حرکت میباید آورد تا روشن شود و اسرار ظهور کند و دیگر فرمودند که در
همه احوال قدم در جاده امر و نهی و عمل بعزیمت و سنت بجای آری و از رخصتها
و بدعتها دور باشی و احادیث مصطفی را صلی الله علیه و سلم پیشوای خود سازی
و متفحص و متجسس اخبار و آثار رسول صلی الله علیه و سلم و صحابه کرام او رضوان

واسرارنا بمعاینة جناب قدسک اللهم ارنا الحق حقا وارزقنا اتباعه وارنا الباطل باطلا وارزقنا اجتنابه ولا تکلنا الی انفسنا ولا الی احد من خلقک طرفة عین ولا اقل من ذلک وکن لنا والیا وناصرا وحافظا وعونا ومعینا وعلی کل خیر دلیلا وملقنا ومؤیدا اللهم ارنا الاشیاء کما هی اللهم سهل علینا بجودک ویسر علینا بکرمک یا اکرم الاکرمین ویا ارحم الراحمین اللهم تب علینا حتی نتوب الیک واعصمنا حتی لا نعود وحبب الینا الطاعات وکره الینا الخطیئات بفضلک وکرمک یا ارحم الراحمین وصلی الله علی خیر خلقه محمد وآله اجمعین

الله علیهم اجمعین باشی بعد ازین سخنان آن جمع مرا گفتند شاهد صدق
انجال تو آنست که علی الصباح بنزدیک مولانا شمس الدین آبش کنوی روی
وگوی که میان ترک و سقای معامله ایست و شما طرف سقا اید اما حق بطرف ترک
ست اگر سقا تشنیع زند بگوی ای سقای تشنه و او این سخن را میداند و
شاهد دیگر تو آنست که سقا با یکی فساد کرده ست و از آن نتیجه ظاهر شده آنرا
اسقاط فرموده ست و در فلان موضع در زیر تاکی دفن کرده باز فرمودند که چون
این رسالت را بمولانا شمس الدین رسانی میباید که روز دیگر بر فور سه عدد
مویز گیری و بر ریگ مرده بطرف نسف متوجه گردی بخدمت سید امیر کلال
چون به پشته قراخون رسی ترا به پیری ملاقات خواهد شد و آن پیر ترا قرص
گرم خواهد داد آن قرص از وی بگیری و با او هیچ سخن نگوی و از وی چون
گذری بکاروانی خواهی رسید و چون از کاروان گذری ترا سواری
پیش خواهد آمد و تو آن سوار را نصیحت خواهی کرد و وی بر دست تو توبه
خواهد کرد و کلاه عزیزان را که با تست بخدمت سید امیر کلال بری بعد
از آن آن جمع مرا حرکت دادند و بخود آوردند در آن صبحدم بتعجیل بطرف
ریورتون رفتم و از متعلقان قصه کلاه پرسیدم گفتند مدتیست در فلان
جاییست چون کلاه عزیزان را که دیدم حال بر من دیگر شد بسیار بگریستم
همدران ساعت دل شکسته رفتم و در مسجد با مولانا شمس الدین نماز بامداد
گذاردم و بعد از نماز برخواستم و گفتم مأمورم باداء رسالت قصه را با
مولانا شمس الدین گفتم مولانا متحیر شدند سقا حاضر بود حقیقت جانب
ترک را منکر شد سقا را گفتم گواه من آنست که ترا از علم نصیبی نیست خاموش شد
یک گواه دیگر من آنست که تو با یکی فساد کرده و نتیجه که از آن ظاهر شده ست

ثواب این سیزده رکعت نماز را بارواح جمیع اولیا و پدران و مادران خود و جمیع امت حضرت رسول الله صلی الله علیه وسلم ببخشد تا حق سبحانه و تعالی عوض هر یک رکعت نماز دهد [illegible]

ست فرموده که آنرا اسقاط کرده در زیر تاکی در فلان موضع دفن کرده
اند سقا آن سخن را منکر شد مولانا و خلقی بر آن موضع رفته تفحص کرده بچه را
در آن موضع یافتند سقا در مقام عذر شد مولانا و جمعی که بودند در گریه شدند
آن روز گذشت روز دیگر وقت آفتاب بر آمدن بر مقتضای آنکه در آن واقعه
مأمور بودم و سه عدد مویز بر گرفتم و براه ریگ مروه بطرف نسف متوجه شدم
از توجه من مولانا را خبر شد مرا طلبیدند و الطاف فرمودند و گفتند ترا دردی
پدید آمده است شفا آن درد نزدیک ماست هم اینجا قرار گیر ما تربیت ترا بر جای آریم
در جواب ایشان من گفتم که من فرزند دیگرانم اگر شما پستان در دهان بنهید نباید که
سر پستان شما را بگزم مولانا خاموش شدند و مرا اجازت فرمودند در همان اول روز
میان محکم بر بستم دو کس را فرمودم تا از هر طرفی میان بند مرا کشیدند و بقوت تمام
در راه در آمدم چون به پشته قراخون رسیدم به پیری ملاقات کردم قرص گرم
بمن داد از و گرفتم با او سخن نگفتم چون از و در گذشتم بکاروانی رسیدم اهل
کاروان از من سؤال کردند که از کجا می آیی گفتم از اینکنت گفتند چه وقت
از آنجا بیرون آمده گفتم وقت آفتاب بر آمدن و آن ساعت که بایشان رسیدم
وقت چاشت بود ایشان گفتند این مرد دیوانه است از آن دهه تا این
موضع چهار فرسنگ است ما اول شب از آنجا بیرون آمده بودیم الحال اینجا رسیده
ایم و چون از آن کاروان در گذشتم آن سوار که گفته بودند مرا پیش آمد
نزدیک او رسیدم سلام کردم آن سوار گفت تو کیستی من از تو میترسم گفتم
من آن کسم که ترا بر دست من توبه باید کرد زود از مرکب پیاده شد و خروارها
که از شراب داشته بود همه را ریخت و توبه کرد چون از آنجا گذشتم و بحد نسف
رسیدم بدهی رفتم که خدمت سید امیر کلال در آنجا بودند ایشان را دریافتم و

بارواح آنجماعت ببخشد و از
فضل حق سبحانه و تعالی و از دریای
رحمت او طلب عنایت و رحمت کند
بلکه از و جزا او را نه طلبد رجای
از زنده و کیم بنده که تو است هوس
بر زنده دلان بیتو حرامست نفس
خواهد ز تو مقصود دل خود همه کس
جامی از تو همین ترا خواهد بس
آنگاه بذکر حق سبحانه تعالی که از
پیر خود تلقین گرفته است مشغول
شود و اگر وقت تنگ باشد شش
رکعت یا چهار رکعت یا دو رکعت
نماز گذارد روا است اگر بنا بر ضرورت
ترک شود باید که پیش از نیم روز
قضا کند بطریق نفل تهجد را در
خاطر دارد گویا در وقت او
کرده است و اگر در سفر باشد
و یقین داند که سحر نخواهد

Marfat.com

وچون بخدمت ایشان مشرف شدم آن کلاه مبارک عزیزان را در پیش ایشان
گذاشتم خدمت سید امیر کلال مدتی خاموش ماندند و بعد از فرصت بسیاری
فرمودند که این کلاه عزیزانست گفتم بلی فرمودند که چنین اشارت شد که
این کلاه را در میان دو پرده نگاه داری من برخواستم و قبول کردم و کلاه
را گرفتم پس از آن خدمت امیر مرا سبق گفتند و بنفی و اثبات خفیه مشغول
گردانیدند مدتی بر این طریق متابعت کردم و باز بر موجب آنکه در آن واقعه
مذکوره مامور بودم از خواجگان قدس الله ارواحهم عمل بعزیمت کردن
بذکر علانیه عمل نکردم و ترک علانیه گفتم نقل کردند حضرت خواجه ما میفرمودند
که بعد از آن فرصت هر یک از آن سخنان که حضرت خواجه جهان مرا فرموده
بودند در محل خویشتن خود اثر مینمود و نتیجه آن ظاهر میشد و چون مامور بودم
بتفحص اخبار رسول علیه الصلوة والسلام و آثار صحابه کرام رضی الله عنهم اجمعین
ملازمت علما مینمودم و احادیث میخواندم و آثار صحابه معلوم میکردم و بهر
یک عمل میکردم و نتیجه آن بعنایت الهی بخود مشاهده میکردم نقل کردند حضرت
خواجه ما میفرمودند که در اوایل جذبات شبی نزدیک مزار مزداخن بودم در
ویش محمد زاهد با من بود و با من تکیه کرده بود و در آن حال روح من از قالب
بیرون آمد و گردان گردان بطرف آسمان رفت بهمین صفت آسمان اول
را سیر کرد و از آنجا باسمان دویم و سیوم و چهارم رفت و باز گردان گردان
بسوی زمین آمد و در قالب من در آمد و ازین احوال من محمد زاهد هیچ خبر
نداشت ع کس را وقوف نیست که ما را چه حالتست نقل است
حضرت خواجه ما میفرمودند که در مبادی احوال شبی در مسجد ریورتون در
پس ستونی نشسته بودم متوجه قبله ناگاه اثر غیبت و فنا ظاهر شدن گرفت

Marfat.com

گرفت و اندک اندک استیلا آورد تا بالکلیه از خویشتن محو شدم و دران حالت محو و فنای کلی مرا گفتند آگاه باش که آنچه مقصود و مطلوب تست یافتی و بآن رسیدی نقل ست که حضرت خواجه ما میفرمودند که اندر مبادی احوال بعد از قصهٔ ریورتون روزی در آن باغ که حالا باغ مزارست بودم و جماعت متعلقان با من دران باغ بودند ناگاه آثار جذبات الٰهی و الطاف و عنایت بی نهایت ظاهر شدن گرفت اضطراب و بیقراری پدید آمد نتوانستم باستراحت مشغول باشم برخواستم متوجّه قبله نشستم ناگاه دران توجّه غیبتی واقع شد و آن غیبت بفنای حقیقی انجامید در آن فنا معاینه دیدم که روح مرا بر ملکوت آسمانها گذارنیدند و بدانجا رسید که روح من در صورت ستاره در دریای نور بنهایت محو و ناپدید شد و اثری از حیات ظاهری بر قالب من نماند و اهل و متعلقان دران حالت میگریستند اضطراب و بیقراری ظاهر میکردند تا آنگاه که پاره پاره بوجود باز گردانیدند و آن غیبت و فنای کلی در آن وقت مدّة شش ساعت نجومی کم و بیش بود نقل کردند از خواجه ما در اوائل حیات از ابتدای سلوک خود حکایت میکردند توجهات خود را بارواح طیبهٔ مشایخ و کبرای طریقت قدس الله تعالی ارواحهم و ظهور اثر توجّه بروحانیت اویسی رضی الله عنه نمودن شد انقطاع تام و تجرّد کلی از خلایق ظاهری و باطنی بود و هر گاه توجه بروحانیت خواجه علی حکیم ترمذی قدّس سرّه نموده شد از اثر آن توجه بی صفت محض بود و دران بی صفتی هیچ امری دیده نمیشد و در تاریخ سنه تسع و ثمانین و سبعمائة میفرمودند مدة بست و سال ست که ما متابعت طریقت خواجه علی حکیم ترمذی مینمایم و این نسبتی صفت بوده اند و اگر کسی شناسد من نیز این زمان بیصفتم نقل کردند و دیگر

صالحی که دران فرصت اوایل که حضرت خواجه قدس سره ریاضت عظیم داشتند
گاه گاه این معتقد بصحبت شریف ایشان میرسیدم اتفاقا فصل زمستان
بود هوا بغایت سرد سحرگاهی بود حضرت خواجه بکلبه فقیر رسیدند و اثر ریاضت
از ایشان ظاهر بود تجرد و انقطاع تمام داشتند دران ساعت فرمودند
که مدة هشت ماه بود که ما توجه بروحانیت اویس قرنی رضی الله تعالی عنه میداشتیم
و در صفت ایشان سیر میکردیم اینک از صفت او بیرون آمدیم نقلست
که حضرت خواجه میفرمودند که شبی در ربورتون بودم در راهی میرفتم به پلی رسیدم
حالی بمن عجب تصرف کرد الهامی بدل من رسید که از حضرت ما هرچه میخواهی
طلب از راه مسکنت و نیاز گفتم الهی از دریای رحمت و عنایت خود ذره نثار
من کن الهامی رسید که از کرم ما ذره میطلبی حال من دیگر شد علو همت در
حرکت آمد بقوة هرچه تمامتر طپانچه در روی خود زدم چنانچه اثر آن تا چند روز
باقی بود پس ازان گفتم یا کاکریما دریای رحمت و عنایت خود نثار حال من کردان
و مرا قوة تحمل آن بخش در حال اثر موهبت بظهور آمد و از برکت آن دیده شد
آنچه دیده شد همت ترا بیت ؛ همت ترا بکنگره کبریا کشد ؛ آن سقف
گاه را به ازین نردبان مخواه ؛ و ما آن پل را پل همت نام نهادیم نقلست که
حضرت خواجه ما در زمانیکه از بدایت حال خود حکایت میکردند فرمودند که
ما دویست تن بودیم که قدم درین راه طلب نهادیم همت من آن بود که
از همه درگذرم عنایت الهی در رسید و مرا ازان مجموع درگذرانید و بمقصود
رسانید بیت مردان رهش رسیده اند از همت ؛ زان در ره او نشان
بی پیدا نیست نقلست که حضرت خواجه فرمودند که شما را بحل نکنم اگر همت
شما در طلب مقصود چنان نباشد که قدم خود را بر سر گذارید و بگذرید نقل

نقل است که حضرت خواجه میفرمودند که در اوایل حال جذبات طلب مرا با یکی از
دوستان حق جل جلاله ملاقات واقع شد با من خطاب کرد که از آشنایان
می نمایی گفتم امیدوارم که از برکت نظر دوستان آشنا شوم آن عزیز از من
پرسید که معامله با آرزو چه میکنی گفتم اگر مییابم شکر میگویم و اگر نمییابم صبر میکنم
آن عزیز تبسم کرد و گفت این سهل کاریست که تو کرده کار آنست که نفس خود را
در بوته دراری که هفته نان و آش نیابد سرکشی نکند من تضرع نمودم و از آن
عزیز استمدادی کردم چنین فرمود که در بیابانی درآیی که امیدش از خلق
بالکلیه منقطع گردد و برین قدم تا سه روز سلوک کن چون روز چهارم شود بدامن
کوهی رسی شاهسواری ترا پیش خواهد آمد بر مرکب برهنه نشسته بروی سلام گویی
و بگذری چون سه قدم گذری ترا خواهد گفت ای جوان قرصی دارم بگیر با آن التفات
مکن بعد از آن من باشارت آن عزیز در بیابانی درآمدم و بهمان طریق رفتم
سه روز گذشت روز چهارم بدامن کوهی رسیدم آن سوار بدان صفت مرا پیش
آمد بروی سلام کردم و از و درگذشتم بر من قرصی عرض کرد با آن التفات
نکردم باز آن عزیز فرمود که بدریافت خاطرها و خدمت فرومانده گان و شکستگان
و کسانیکه خلق بایشان التفاتی ندارند می باید که مشغول گردی نیاز و مسکنت پیش
آری باشارت آن عزیز دیر وقتی بدان طریق مشغول و مدتی بر آن صفت میبودم
باز آن عزیز فرمود که میباید که برعایت و تیمار حیوانات ایستاده کی نمایی
و بر قدم نیاز باشی که اینها نیز مخلوق خدایند و نظر ربوبیت بسوی ایشان نیز
میباشد اگر ریش و جراحتی بر پشت و پهلوی ایشان باشد بتدبیر علاج آن
خود مشغول باشی فرصتی بآن امر قیام مینمودم و اگر مرا در راهی حیوانی پیش آمدی
توقف میکردم تا اول اول او میگذشت و من پیش دستی نمیکردم و شبها روی

حضرت مولانا یعقوب چرخی قدس سره در انسیه نوشته اند که پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم فرموده اند که هر که نماز چاشت را دوازده رکعت گذارد حق سبحانه و تعالی در بهشت قصری از زر و نقره برای او بنا کند بعد از نماز چاشت سر بسجده نهاده هفت بار الوهاب بگوید تا هر چه محبت غیر و غیریت است از دل آن جناب بیرون کشد و دل صاف کند و دیگر هر روز دو وضو سازد و شکر وضو گذارد و دعا کند که این جمله از آداب طریقت است و دوام وضو سبب فراخی رزق است چون وقت نماز دیگر شود او را بجماعت ادا کرده شود و سه نوبت

خود را بر جای سم ستوران که بودی بمالیدم مدّت هفت سال برین منوال
درین راه رفتم باز آن عزیز فرمود که بجذبه سکان این درگاه از سر نیاز مشغول
باش و مقصود خود طلب نمای درین بسکی خواهی رسید که از وی تراسعادت
خواهد رسید و من بدان اشارت آن عزیز آن خدمت غنیمت شمردم و تا
سکان مینمودم تا شبی بسکی رسیدم که حال من دیگر بود نیاز و تضرع پیش آن
سگ بردم گریهٔ عظیم بر من مستولی شد در حال آن جانور را دیدم که گشت
خود را بر زمین نهاد و روی بطرف آسمان کرد و هر چهار پای برداشت
آواز نالهٔ حزین او شنیده میشد و من از راه شکستگی و نیاز دست برداشته
بودم و آمین میگفتم تا چندانکه آن جانور خاموش شد و بحالت خود باز آمد
و هم درین اوقات روزی در گرمگاه در فصل تموز از قصر عارفان بطرفی
در میرفتم در آنحال جانوریکه ویرا آفتاب پرست میگویند دیدم که در جمال آفتاب
غرق حیران و مستغرق گشته ست ازان صفت او مرا ذوقی پیدا شد در خاطرم
رسید که ازو درخواهم که مرا درین بارگاه شفاعت کند با ادب و حرمت و نیاز
تمام ایستادم و هر دو دست برداشتم و آن جانور از حالت استغراق باز آمد
و پشت خود را بر زمین نهاد و روی باسمان کرد تا دیری و من آمین میگفتم
باز آن عزیز فرمود که میباید که بجذبت راهها مشغول کردی اگر در راهی چیزی
بودیکه سبب کراهت طبع خلایق بودی آنرا از نظر ایشان پوشیده کردانیدی
تا زیان زده نشوند و من بر موجب فرموده مدّتی بر آن عمل مشغول میبودم
وران هفت سال هرگز آستین و دامن من از خاک خالی نبود و هر عملیکه
آن دوست حق میفرمود من آنرا از راه صدق بجای می آوردم و نتیجهٔ هر یک
عملها را در خود مشاهده مینمودم و ترقّی تمام در احوال خود معلوم میکردم نقلست

Marfat.com

نقلست که حضرت خواجه قدس الله روحه در اواخر حال از اوایل احوال
خود حکایت میکردند که وقتی فصل زمستان بود و هوا در غایت سردی
و آب یخ بسته بود در ریورتون شبی با جمع از درویشان در منزلی می بودم
و مرا در آن شب بغسل احتیاج شد از آنجا بیرون آمدم و بهر طرف که رفتم چیزی
نیافتم که بآن یخ را بشکنم و آب گرم نیافتم که غسل آرم و نخواستم که هیچ کس
در آن شب بواسطه من مشوش حال گردد و کسی را اعلام نکردم کهنه پوستینی پو
شیده بودم از ریورتون بقصر عارفان آمدم و چون بمنزل رسیدم نخواستم
که متعلقان از حال من خبر یابند در اطراف حوالی تفحص کردم آخر الامر بر کنار
حوضی که نزدیک مسجدست کدوی یافتم که بآن ستوران را آب میدادند بمشقت بسیار
یخ را شکستم دست من مجروح شد بآن کدو آب را گرفتم و غسل کردم سرما بغایت
دردناک بود بمن اثر کرد همان کهنه پوستین پوشیدم در آن شب سرما باز از
قصر عارفان بطرف ریورتون متوجه شدم کسی از من واقف نبود نقلست
که حضرت خواجه ما میفرمودند که ما در اوقات جوانی از حضرت حق سبحانه و تعالی خواسته
بودیم که توفیق بخشد و قوة تحمل بار این راه کرامت فرماید تا هر ریاضتی و باری که درین
راه باشد بکشیم و حضرت احدیت کرم فرموده اجابت نمود و بارهای این راه
در جوانی کشیدیم و در پیری آزاد کشیدیم بیت شرطیست که مالکان تحریر
آزاد کنند بنده پیر نقلست که حضرت خواجه میفرمودند که در بدایت طلب
بهر صاحب دولتی که میرسیدم میگفتم که ضعیفی را با قوی کار افتاده است چه
کند میگفتند که صبر کند روزی بیکی از دوستان حق رسیدم پرسید که حال
چیست گفتم منتظر عنایتم فرمود که ای فرزند ما جستیم نیافتیم تو بطلب که خواهی یافت
از برکات انفاس آنصاحب دولت جد و طلب من زیاده شد نقلست که حضرت

خلاص باید بدان ای طالب
صادق هرگاه که باین دولت شریف
مشرف شوی زینهار زینهار که
از مصاحبت و همنشینی بد پرهیز کنی
بلکه گفتگو نیز بشیخ و با مریدان دیگر نکنی
اگرچه آن شیخ همره پیر این کس باشد
مگر باجازت پیر خود چرا که در همنشینی
ایشان ضررها و نقصان ما بسیار
باین کس عارض میشود و بس بر طالبان
این راه باید که از صحبت همچنین
کسان و از آنجماعت که غیر از اینها
باشند بطریق اولی اجتناب نماید
والسلام والاکرام تمام شد
رساله انفاس نفیسه از جنات
مجتهد طریقت کاشف الاسرار
اعنی حضرت خواجه عبید الله احرار
قدس الله سره العزیز

خواجه میفرمودند که در آوان طلب گذر من بقمارخانه افتاد یکی را دیدم که
هرچه داشته بود از نقد و نسیه در باخته بود با وجود آن با یار خود میگفت ای
یار شیرین روی اگر سر رود روی نگردانم از حالت وی وقت من خوش شد
و غیرت من زیاده گشت بیت تا در نزنی بهرچه داری آتش ؛ هرگز نشود
حقیقت وقت تو خوش نقل است که حضرت خواجه میفرمودند در بدایت حال
من چنان بود که هر کجا دو کس با هم سخن میگفتند من گوش میداشتم اگر
سخن او میگفتند من شاد میشدم و اگر نه غمناک مثنوی هر که نه گویا
بتو خاموش به ؛ هرچه نه یاد تو فراموش به نقل است که حضرت خواجه میفرمودند
گاهی که احوال بر من غلبه میکرد بی طاقت میشدم آشنایی میطلبیدم که از
عالم مقصود با او گویم و از و شنوم بیت گر هیچ نیابم کسی بنشانم ؛
تا او ز تو میگوید من می شنوم ؛ نقل است که حضرت خواجه میفرمودند بعد
از آنکه حکیم علی الاطلاق جل جلاله بلطف عنایت خود در توبه را بر من گشاده
گردانید شبی در راهی میرفتم جماعتی از یاران گذشته مرا پیش آمدند و
بطریقه خود دلالت کردند و جد جهد نمودند بعنایت الهی این کلمه بر زبان
من گذشت گفتم در یرا که حق سبحانه و تعالی بسته باشد شما نمی توانید که گشایید
ما یفتح الله للناس من رحمة فلا ممسک لها و ما یمسک فلا مرسل له من
بعده رباعی ؛ کس بسته در تو باز نتواند کرد ؛ ور باز بود فراز نتواند
کرد ؛ این سخن در آن جماعت تأثیر کرد و همه از تائبان شدند نقل است
که حضرت خواجه میفرمودند در آوان طلب دو مرتبه صفت منصور
حلاج از من سر زد و داری بود هر دو کرت خود را در پای آن دار بردم
و گفتم جای تو سر این دار است بعنایت الهی از آن مقام عبور افتاد از

آغاز رسالهٔ عزیزان یعنی حضرت خواجه علی رامیتنی قدس الله سره

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله رب العالمین والصلوة والسلام علی رسوله محمد و آله واصحابه اجمعین بدان ای دوست خدا زاد کرم الله تعالی صدقا و یقینا و دولتا و اقبالا عزا و اجلالا که روندهٔ راه را ده شرط نگاه داشتنی است شرط اول آنست که با طهارت باشد و طهارت چهار نوع است طهارت ظاهر و طهارت باطن و طهارت سر و طهارت دل و طهارت سر طهارت معلوم خاص و عام است و لیکن در پاکی و حلالی آب تا امکان است احتیاط

از حضرت عزیزان علیه الرحمة والرضوان منقول ست که اگر در روی زمین
یکی از فرزندان خواجه عبد الخالق غجدوانی قدس الله سره العزیز بودی منصور
هرگز بر سر دار نرفتی **نقل** ست حضرت خواجه میفرمودند که دران جذبات و بیخودی
بهر طرفی میرفتم پای من از خار خاشاک مجروح گشته کهنه پوستینی در بر داشتم اتفاقا
فصل زمستان بود هوا بغایت سرد شبی مرا جاذبهٔ صحبت سید امیر کلال قدس سره پیدا
شد چون بمنزل ایشان رسیدم امیر با درویشان بموضعی نشسته بودند چون
نظر مبارک ایشان بر من افتاد سوال کردند که این کیست چون معلوم کردند
فرمودند که زود او را از اینجا بیرون کشید چون بیرون آمدم باز آمدم در غضب شدند
و مرا بیرون کردند و گفتند دیگر میا که کار تو ازین در کفایت نمیشود چون
ازان منزل بیرون آمدم نزدیک شد که نفس من سرکشی کند و عنان در رباید
روی در شهر نهادم گذر من بقمارخانه افتاد دو کس را دیدم یکی هرچه داشت
درباخته بود هنوز از یار خود داد میطلبید ای یار شیرین روی اکنون جان خود
را می بازم **بیت** ای داده رخ تو ماه را زیبایی ؛ خاک قدم تو دیده را
بینایی ؛ در خدمت تو جان و دل دیده و تن ؛ می در بازم قبول میفرمایی
با خود گفتم ای بهاء الدین شرمت بادا که درین راه کمتر از مقامیری باشی عنایت
الهی درین حال مرا یاری کرد با خود گفتم این خواری از برای رضای حضرت عزت
گزیده در همین درست ازین در گذر و گذیر نیست باز سر نیاز دران آستان
نهادم و گفتم بهر حالی خواهد بود سر ازین در بر نخواهم داشت **رباعی**
تا جان دارم رنگ غمت آمیزم ؛ تا اشک بود بر سر کویت ریزم ؛ چون
صبح قیامت بدمد با عشقت ؛ از خاک درت نعره زنان برخیزم ؛ و اندک
برفی میآمد هوا قوی سرد بود چون صبح نزدیک شد خدمت امیر رفتم سر خود را

برآستان نہادم ایشان از منزل بیرون آمدند و قدم شریف برسرِ
ضعیف نہادند و سر مرا از آستانہ برداشتند و در منزل درآمدند و مرا با خود
ہمراہ درآوردند بشارت دادند و فرمودند کہ ایفرزند این لباس سعادت
موافق و مناسب قد قامت با استقامت تست و بدست مبارک خود خار
خاشاک از بای من کشیدند و جراحت ہا را پاک کردہ نظر بسیار فرمودند
رباعی بکوش تا بکف آری کلید گنج وجود ؛ کہ بیطلب نتوان گوہر
مقصود ؛ بر آستان سعادت کہ سر نہاد شبی ؛ کہ لطف دست برویش
دریچہ نگشود **نقل** است کہ حضرت خواجہ ما ریاضات و مجاہدات خود را حکایت
میکردند فقیر طالبا نرا در طلب ذکر کردند و در آخر فرمودند کہ ہر صباح از منزل
بیرون میآیم و میگویم کہ شاید طالبی سر بر آستان نہادہ باشد اما ہمہ عالم
شیخ شدہ ست و مرید نیست **بیت** کرنشاید بدوست رہ بردن ؛ شرط
یار بست در طلب مردن ؛ **نقل** کردند حضرت خواجہ ما میفرمودند کہ در
بخارا بودم میل صحبت شریف سید امیر کلال پیدا شد متوجہ نسف شدم چون
رسیدم ایشان فرمودند کہ ایفرزند رضا جوی در محل رسیدی خمدانرا بآ
کردہ ام اما کسر نیست کہ ہیزم جمع آرد من آن اشارت را شکر کردم و
ہیزم را برداشت کرفتہ نزدیک خمدان آوردم **بیت** جمال کعبہ چنان مبدو
ندہم بنشاط ؛ کہ خارہای مغیلان حریر مے آید ؛ **در رسالہ سید امیر**
کلال آوردہ ست کہ چون از بخارا متوجہ نسف شدہ بخواجہ مبارک رسیدہ
بآتشِ خمدان مشغول شدہ اند سید امیر کلال چوبی بدست ایشان داد
بآتش کردن اشارت نمودہ اند ہوا بغایت کرم بودہ ست در بدن مبارک
حضرت خواجہ ما کہنہ پوستینے بودہ ست چون نفس آتش بوی رسید

Marfat.com

رسیده از حرارت در اضطراب آمده اند پوستین را از بدن مبارک
بیرون آورده در آتش انداخته اند سئید فرموده اند ای فرزند چرا چنین کردید
حضرت خواجه گفته اند بکرم عفو فرمایند امیر فرموده اند ای فرزند را و پوستین
خود را بیرون آر انچنین تا سه نوبت فرموده اند خواجه عذر گفته اند آقا خواجه ما
گفته اند ای مخدوم پوستین من اگر سنگ و آهن بودی بگداختی و این پوستین
بیش نبود امیر فرموده اند ای بهاء الدین ندانسته چیزیکه بر ظاهر درویشان
سالها بوده باشد و در آتش شوق حضرت حق سبحانه و تعالی سوخته این آتش
دنیا را چه زهره که وی را بسوزد ع کس سوخته را دوباره بریان نکند ای
بهاء الدین اگر بخودی خود در آمدی هرآینه بسوختی چون بزور میدرانندت
مترس در ای حضرت خواجه بسم الله الرحمن الرحیم گفته قدم بر آتش نهاده فرستند
و در دل آتش نظر کردند دیدند که پوستین سلامت است و موی ازان نسوخته گرفته
بیرون آورده بعد ازان امیر فرموده اند که ای فرزند چیزیکه بر ظاهر درویشان
باشد آتش دنیا وی را سوختن نتواند تو سعی کن که خود را در دل درویشان
جای سازی که آتش دوزخ ترا نسوزد **نقل** ست که حضرت خواجه ما میفرمودند
که چندین در پیش حضرت مولانا بهاء الدین و یکرا نه حدیث خوانده بودم
و قتی در اثنای راه گذر من در نسف افتاد و خدمت ایشان را اتفاق شده
بود که بامی عمارت کنند دران موضع عمارت کرده و یکدرختان کج بسیار
بود احتیاج به تبر شد در زبان مولانا گذشت که تبر ما در بخارا است نزد یک
مولانا حسام الدین اصیلی چون من نگرانی خاطر مولانا را معلوم کردم
چنانچه بکس را واقف نکرده متوجه بخارا شدم روز دیگر تبر را در نسف نزد مخدومنا
مولانا رسانیدم **نقلست** که دران فرصت که حضرت خواجه ما در قصر عارفان

بعمارت مسجد مشغول بودند بر سر مبارک خود بر بام مسجد گل میکشیدند و این
ابیات میخواندند بیت بجان بکنم کار تو جوانکنم ؛ بسر بکشم بار تو جوانکشم
نقل ست که حضرت خواجہ میفرمودند که دران غلبات طلب روزی از بخارا
متوجہ نسف شدم بدریافت صحبت شریف سید امیر کلال قدس سرہ جون بر باط
جوالی رسیدم سواری مرا پیش آمد جوب بزرگ بر سم کله بانان بدست گرفته و کلاه
از نمد پوشیده نزدیک من آمد بآن جوب مرا بزد و بزبان ترکی گفت آنلار نا کوردنگ
من با او هیچ نگفتم چند بار پیش راه مرا گرفت و همچنان مرا تشویش میداد
آواز دا کفتم که من ترا میشناسم که تو کیستی تا ربا ط قراول از عقب من آمد
مرا گفت بیا تا با یکدیگر صحبت داریم باو هیچ التفات نکردم چون بخدمت امیر رسیدم
فرمودند که در راه بخدمت خواجہ خضر التفات نکردی گفتم متوجہ خدمت شما بودم
و با او مشغول نشدم نقل ست که حضرت خواجہ میفرمودند که در آن غزیمت
ملازمت حضرت سید امیر کلال قدس سرہ مینمودم روزی خدمت امیر در راهی خطر
کشیدند و فرمودند که کسی ازین راه نگذرد جماعت درویشان که همراه بودند
متحیر شدند و ایستادند عنایت الهی مرا همراهی کرد قدم نهادم و از ان خط گذشتم
و در عقب امیر روان شدم چون نزدیک رسیدم با من نظر کردند و فرمودند
که ایفرزند نیک کردی که بخطی از ما نماندی بیت هر کجا خط مشکلی بگذشت
جهد کن تا در ون خط باشی ؛ نقل ست که حضرت خواجہ ما قدس سرہ با یکی از
یاران بخدمت سید امیر کلال می آمده اند در راه سخن از محبت میرفته ست
حضرت خواجہ فرموده اند که دوستر شما با من چه مقدار ست آن عزیز گفته ست که اگر
گویی که بمیرم می میرم خواجہ فرموده اند که بمیرانم عزیز فی الحال افتاده و مرده ست
خواجہ چون این حال مشاهده کرده اند متحیر گشته اند آوازی آمده که نزدیک

Marfat.com

نزدیک سید امیر کلال رو خدمت امیر رفته اند و امیر فرموده اند که رباعی

باز آکه ترا بناز من خواهم داشت ❁ بر تو در لطف باز من خواهم داشت

هر غصه غم که در درون دل تست ❁ آن با من کو که راز من دانم داشت

بعد ازان فرموده اند که ای فرزند اکنون محل توقف نیست برو و بگوی که زنده شو چون خواجه آمده اند و دیده اند که آن عزیز آماسیده ست زیرا که تموز بوده و مدة پنج شش ساعت افتاده بوده حضرت خواجه گفته اند زنده شو آن عزیز زنده شده برخواسته ست بیت چو آموزگارش فریدون بود ؛ ازان پر هنر بی هنر چون بود ؛ نقل ست که حضرت خواجه ما قدس الله سره میفرمودند که دران جذبات یکبار از بخارا بنسف میرفتم اتفاقا والدهٔ من آنجا بود بامدادی جای رسیدم جوانی را دیدم نماز بامداد گذارده و دست نیاز برداشته دعا میکرد و من بموافقت او دست برداشته آمین میگفتم در خاطرم گذشت که ازو پرسم که چه دعا کردی چون پرسیدم گفت پدر مادری دارم دعا کردم که الهی اگر ایشان مرا از حضرت تو باز میدارند دیدار ایشان مرا روزی مکن خواجه گفتند که من شکر آمین خود گفتم بیت هر که با ما زرهٔ طینت آدم خویش ست گر ز عشاق رهش نیست که بیگانهٔ ماست نقل ست که حضرت خواجه فرمودند که اول بار از حج از راه نسف ببخارا نزول نموده اند والده ایشان در بخارا بوده اند گفته اند که داعیهٔ ملاقات والده میباشد مکرر فرموده اند که اگر آن نبودی این نبودی یعنی اگر خداوند بتعظیم ایشان امر نفرمودی این داعیه نبودی این بگفتند و بر دراز گوش نشستند بطرف بخارا روانه شدند چون مسافتی رفتند حالی واقع شد در اثنای راه سه کرت فرمودند که توبه آنگاه گفتند که با من عتاب کردند دعوی محبت ما میکنی توجه بملاقات غیر

غیر ما مینمایی ؛ بیت ؛ بر رخ ہر کس نیست داغ غلامی دوست ؛ کر ہدرس
بود دشمن اغیار م اوست ؛ از قطب الاولیا حضرت خواجہ محمد پارسا قدس
سرہ منقول است کہ فرمودند حضرت خواجۂ ما قدس اللہ سرہ اول بار کہ از حج آمدند
و در منزل قصر عارفان فرود آمدند مخلصان ایشان یکان یکان بزیارت میرسیدند
این مخلص در آمدم و در یافتم و بنشستم روی با من کردند و فرمودند از دوستانی
آنکہ در زمان آمدن با طن خود را با ما ربط میکند و می در اید ترا می
بینم و آنکہ در ین مدت غیبت و در ین ابتلای عظیم تمامی در ہمہ احوال با طن
او با ما رابط ترا می بینم و می شناسم الحمد للہ آنگاہ در حق این مخلص نظر موہبت
فرمودند و گفتند آنچہ داشتیم تمامہ ربودی بعد ازین با ین مخلص رو زیرو
نظر زیادہ میفرمودند و علی الدوام تمسک بصفت لطف الہی و دید فضل
و قطع نظر از جزای عمل امر میکردند کہ قول و عمل و فعل آنچہ میکرد در دریای
نیستی میباید انداخت و در آخر حیات در حق این مخلص شریف فرمود
کہ از و ہرگز نرنجیدہ ام از ہر کس سبب رنجش در وجود آمدہ ست واز
وی انی تفاوتی در میان رفتہ باشد از طرف من بود کہ بنا بر مصلحت
عارضی چند روزی با طن خود را از و باز گرفتہ باشم اکنون با طن من
با او راست و من بہمان قولم کہ در حق او در راہ حجاز در حضور اصحاب
گفتہ ام و اگر او نیز حاضر بودی در حق او زیادہ ازان گفتمی بسیار نظر
فرمودہ اند و یاد کردہ اند بیت ؛ بدین امیدہای شاخ در شاخ ؛
کرمہای تو ما را کرد گستاخ ؛ و میفرمودند او مرادست کاہی با مراد
بصفت مریدی بجہت تربیت او معاملت میکنند و در بادیۂ حجاز این فقیر
را بمراقبہ امر فرمودند و طریق مراقبہ نمودند بمحافظت صورت ایشان در

Marfat.com

در خزینهٔ خیال نیز امر کردند و میفرمودند که مولانا عارف در حق او گفت ما نیز
برانیم اما ظهور آن موقوف باختیار ماست و در محل دیگر فرمودند که طریق او جذبه
ست و صفت او میان جمال و جلال ست و کیفیات را حواله بعلم او کردند و در
محل دیگر صفت برزخ او را بنظر موهبت کردند و در محل دیگر نظر موهبت او را نفس
بخشیدند با هر که گوید مؤثر شود و هر چه گوید آن شود و در اصحاب در غیبت
و حضور او میگفتند هر چه او میگوید خدای تعالی آن میکند میگوییم بگوی
او نمیگوید در راه مجاز در حالت مریضی در زمان وصیت پیش اصحاب دیگر
او را گفتند هر حقی و امانتی که از خواجگان طریقت بما رسیده ست و آنچه
درین راه کسب کرده ایم آن امانت را بتو سپردیم چنانچه مولانا عارف سپردند
قبول کردی و آنرا بخلق الله رسانی درین معانی مبالغت بسیار نمودند
که بنسبت دیگر اصحاب نبود و در آخر حیات خود در بخارا این سخن را تجدید کردند
نقلست که حضرت خواجه ما قدس سره میفرمودند که در اوایل حال فرصت
شش ماه این در تمام بر باطن من بسته شد و هیچ فیض بمن نمیرسید بیطاقت
شدم و بی آرام قصد کردم که باز بملازمت مخلوقی مشغول گردم در آن حال
گذرم بر در مسجدی افتاد که بر در مسجد نوشته بود که بیت ای دوست بیا
ما ترا ایم ؛ بیگانه مشو که آشنا ایم ؛ این در بر روی من گشاده شد نقلست
که حضرت خواجه میفرمودند که از سلطان العارفین منقولست که میفرمودند
اند که در مقام سیر در صفات انبیا علیهم الصلوات والتسلیمات و علی نبینا سیر میکردم
ببارگاه مصطفی صلوات الله و تسلیماته علیه رسیدم خواستم که در صفت
آنحضرت صلی الله علیه و سلم سیر کنم دست او را بر پیشانی من نهادند خواجه
ما قدس الله سره العزیز فرمودند که چون من بآن مقام رسیدم بعنایت

Marfat.com

حضرت الهی گستاخی نکردم سر نیاز و تسلیم بر آستانهٔ عزت و احترام آنحضرت
صلی الله علیه و سلم نهادم نقل کرد درویشی که در راه نسف برکاب همایون حضرت
خواجه قدس الله سره العزیز میرفتیم و ایشان از سلوک خود سخن میکردند و بسیاری
از مشایخ را ذکر فرمودند و گفتند که در مقام سلطان ابو یزید قدس سره سیر کردم
بآنجا که رسیده بود رسیدم و در مقام شیخ جنید و شیخ شبلی و شیخ منصور بآنجا
که رسیده بودند رسیدم تا ببارگاهی رسیدم که از آن معظم تر بارگاهی نبود
دانستم که بارگاه محمدیست صلی الله علیه و سلم گستاخی نکردم و آنچه بایزید کرده بود
من نکردم نقلست که حضرت خواجه میفرمودند که جماعتی درین شام از
اقطاب زمان و اوتاد زمین حاضر شدند و مرا در نمد سفیدی نشاندند و اطراف
آنرا گرفتند و مرا بر تخت بزرگ بنشانیدند هر آینه بعد ازین مرا هیچ غمی
نخواهد بود نقلست که حضرت خواجه ما قدس الله سره در اوایل سلوک ریاضتی
عظیم داشتند حجره بود در آن باغ مزار اکثر اوقات که در قصر عارفان میبود
در آن حجره میبودند کوزهٔ شکسته بود و بوریای کهنه و احوال عجیبه میگذشت
با وجود ریاضت در طلب حلال زنبر کشی میکردند وقتی بود یکه زنبر خود روان
شدی ایشان بآن التفات نمیکردند و تدبیر میکردند که صفت ظهور نکند و
میفرمودند که بر نتایج ریاضت اعتماد نشاید کردن کیفیات دیگر بسیار میگذشت
در باب لقمه احتیاط تمام میکردند گاهی بروزه میبودند اگر در آن روز مهمانی
می آمدی در اول روز یا در آخر روز اگر ما حضری میبود پیش وی می آوردند
و با وی موافقت مینمودند اگر روزه نمیداشتند میل ایشان بطعام اندک
میبود بترتیب طعام خاطر کم ملتفت میگردانیدند و اگر طعامی بودی که در وی
اندک تکلفی میبودی اشارت میکردند و هر که در صحبت شریف ایشان میبود

یک بار حضور و یک بار اخلاص
و دیگر بدانکه حضور آگاهی باشد
یعنی داند که حق تعالی دانا و بینا
و شنوا است اگر بلند و پست
میخواند و اخلاص آنست که از کردار
و گفتار نه دنیا خواهد نه جاه و مال
و آنچه بدنیا تعلق دارد و نه عقبی
طلبد از بهشت و حور و قصور
و انهار و اشجار و اثمار و در میان
ذکر گوید الهی مقصود من تویی
و از تو ترا میخواهم رسول صلی الله
علیه و سلم فرموده اند که هر که
گوید لا اله الا الله بیرون آید
از دهان او مرغ سبز و مروارید
بود بال سفید مکلل بزر و یاقوت
بر آید بر آسمان تا بعرش
و آواز کند همچون زنبور عسل فرمان

میبود آن صفت در وی منعکس میشد هفت سال برین منوال بودند
و برین طریق مجاهده و ریاضت مشغول بودند که کسی بر حال ایشان مطلع نبود نقلست که
یکروز در صحبت شریف خواجه ما قدس سره العزیز مذکور شده که سلطان العارفین فرموده اند
رونده راه هر چند رود آخر قدم او باول قدم ما خواهد رسید خواجه فرمودند از
سر غیرت حرام باد صحبت حق سبحانه بر آن کس که اول قدم او بر آخر قدم بایزید نباشد
و فرمودند که ما انتها را در ابتدا درج میکنیم نقلست که سوال کردند از خدمت حضرت
خواجه قدس سره که بعضی مشایخ گفته اند که ولایت محمدی صلی الله علیه وسلم بر ما
ختم شده است خواجه ما فرمودند که ایشان خاتم این ولایت بنسبت زمان خود بوده
اند نقلست که حضرت خواجه ما در اوایل حال پوستینی واژگونه پوشیده در
بازار صرافان بخارا میرفتند درویشی گریبان ایشان را گرفت و گفت بحق
خدای راست گوی که درین فرصت اندک این کمالات از چه حاصل کردی خواجه
فرمودند که از ریزه چینی نقلست که حضرت خواجه ما قدس الله سره العزیز
در مبادی احوال طلب بقشلاق خواجه مبارک بخدمت مولانا بهاء الدین قشلاقی
رسیدند مولانا فرمودند اینچنین مرغی که یار تو عارف دیگرانی باید خواجه
فرمودند که صحبت ایشان باین زودی میسر شود شوق دریافت
مولانا عارف بر ایشان غالب شد مولانا عارف در دیگران بودند و
دران زمان زمین پنبه میکشتند همراه مولانا امیر اشرف و برادر ایشان
مولانا امیر حسین و با خال خود خواجه احمد مسکر که اصحاب امیر خورد ابکندی
بودند که مولانا عارف را پدر سببی بودند مولانا بهاء الدین حضرت خواجه را
گفتند اگر ترا خاطر بعارفست او را آواز دهیم هر آینه خواهد آمد بر بامی
بر آمدند و سه کرت عارف گفته آواز دادند مولانا عارف دران نیمروز از

از کار پنبه بیرون آمدند و با مصاحبان گفتند شما طرف منزل روید که مرا
مولانا بهاء الدین طلبیده اند روان شدند و در همان نیمروز پیش از آنکه دیگ
از آتشدان فرود آرند در آن صحبت که بقشلاق بود رسیدند اول ملاقات
که حضرت خواجه را با مولانا عارف بود در آن صحبت بود **نقلست** که روزی
حضرت خواجه ما قدس سره در قریهٔ خواجه مبارک در خدمت سید امیر کلال قدس
سرهما بودند در خاطر ایشان چنین گذشت که در نظر حضرت امیر از من نزدیکتر
کسی باشد ناگاه مردی گوسفندی آورده است خواجهٔ ما را در خاطر آمده که کاشکی
مولانا عارف دیگرانی بودندی که این گوسفند را پختندی امیر فرموده اند
که ای بهاء الدین برخیز و مولانا عارف را آواز ده که بیاید خواجه بیرون آمده در
گوشهٔ خانه ایستاده سه کرت آهسته گفتند که یا مولانا عارف هنوز نشسته
بودند که مولانا عارف در آمدند سلام کردند گفتند ای بهاء الدین حضرت
امیر شما را فرمودند که سه بار بگوی همان یکبار بسنده نبود چرا سه بار گفتید
میخواهید که مرا بعالم آشکارا کنید حضرت امیر روی بخواجهٔ ما کردند فرمودند که ای
بهاء الدین دیدیکه از تو هم نزدیکتر آن بوده اند زینهار که خودبینی را دور کن
هیچ چیز آدمی را بدتر از خودبینی نیست **بیت** بردار ز پیش پردهٔ خودبینی
باشد که بدینسان که توی خودبینی ابلیس سزای خود ز خودبینی دید
تو نیز مکن دگر کنی خودبینی **نقلست** که از مولانا جلال الدین خالدی
که در آن وقت که حضرت خواجهٔ ما کرت دویم بحجاز رفته بودند مولانا متوجه
نسف شدند از ایشان سؤال کردند که بنجا را نیز خواهید رفتن فرمودند
بنجا چه رویم که خواجه بهاء الدین نیستند از مولانا پرسیدند که نسبت سلوک
و طریق خواجه بهاء الدین که از مشایخ متأخرین اند بطریقه که مناسبت دارد

دارد مولانا فرمودند که سخن از متقدمان گویید دویست سال زیاده است
که تا این نوع ظهور و آثار ولایت که بر خدمت خواجه بهاء الدین بعنایت الهی ظاهر
شده است بر هیچ کس از مشایخ طریقت متأخرین نشده است نقلست که حضرت
خواجه ما قدس الله سره العزیز در مبادی حال در صحبت سید امیر کلال قدس الله سرهما
میبودند اصحاب را بنسبت ایشان غیرتی پیدا شد زیرا که حضرت امیر در حق خواجه
ما نظر موهبت زیاده میفرمودند و همه اصحاب خواجه را در نظر امیر نکوهش کردند
و بعضی احوال ایشان را بر قصور حمل کردند امیر در آن مجلس حوالی بگفتند تا روزی
همه اصحاب بالا و پستی را جمعیتی عظیم شده بود بسبب شغل عمارت جماعتخانه امیر
بعضی را بآب کشانیدن و بعضی را بگل ساختن و بعضی را بخشت کشانیدن
تعیین نمودند پس در آن مجلس امیر توجه باصحاب نمودند و گفتند شما در حق
فرزندم خواجه بهاء الدین گمان بد میبرید و بعضی کارهای کارهای او را
بر قصور حمل مینمایید شما او را نشناخته اید عنایت حقسبحانه قرین حال اوست
و نظر بندگان حق تابع نظر حقسبحانه است بنگرید باین جماعت که خشت میکشانند
بعضی چهار خشت فرو سوی ناف می نهند و بجایگاه میرسانند و بعضی شش خشت
بر سینه می نهند و میکشند و فرزندم بهاء الدین را در میان ایشان نگاه
کنید که ده دوازده خشت را از اول تا آخر بر سر مینهد بیملال و کلال برغبت
و نشاط و خرامان و بذوق و شوق میکشد کاریکه برای خدای میکند چنین
توفیق باین وجه در هر محلی رفیق وی میشود بر حسب مزید توفیق مزید عنایت از
حق تعالی مییابد و نظر بندگان خداوند عز و جل تابع نظر خداوندست در مزید
نظر مرا بحال او اختیاری نیست آنگاه خدمت امیر در آن روز خواجه ما را طلبیدند
در آن مجمع روی بایشان کردند و گفتند فرزندم بهاء الدین نفس حضرت

خاطر رحمانی تنبیه غفلت است
و خاطر ملکانی ترغیب طاعت است
و خاطر شیطانی تزیین معصیت است
و خاطر نفسانی مطالبه شهوات است
و رونده راه را خاطر مکه پیدا میشود
در وقت ذکر باید نفی کند و بر کار
باشد تا روشن شود که قبول کردن
یا رد کردن است و اگر نتواند تمیز کردن
گوید خداوندا میدانی آنچه خیر است
و میدانم که میدانی و این دعا خواند
کرامت فرمای و این دعا خواند
بسم الله الرحمن الرحیم
اللهم ارنا الحق حقا وارزقنا اتباعه
وارنا الباطل باطلا وارزقنا اجتنابه
ولا تکلنا الی انفسنا ولا الی احد من
خلقک طرفة عین ولا اقل من ذلک
وکن لنا والیا وحافظا وناصرا

خواجه محمد بابای سماسی قدس الله سره در حق شما بتمامی بجای آوردم گفته بودند
که آنچه از تربیت در حق تو بجای آورده ام تو نیز در حق فرزندم بهاء الدین بجای
آری و دریغ نداری چنان کردم اشارت بسینهٔ خود کردند که مرغ روحانیت
شما از بیضهٔ بشریت بیرون آمد اما مرغ همت شما بلند پرواز افتاده است اکنون
شما را رخصت است و اجازت است هر جا که بوی بمشام شما میرسد از ترک و تاجیک
طلبید و در طلب کاری بر موجب همت تقصیر مکنید و فرمودند که اندر میان
اصحاب من مثل این دو تن یعنی خواجه بهاء الدین و مولانا عارف دیگرانی
قدس الله سرهما کس دیگر نیست ایشان از همه بودند حضرت خواجه ما از آن
روز باز بتازگی بر موجب نفس سید امیر کلال در طلب در آمدند بزبان حال
و مقال میگفتند رباعی ای عاشق شوریدهٔ اوباش طلب ؛ این وعده
که کردست تو هر جاش طلب ؛ در غم اگرش نیابی در شادی جوی ؛
سرگردانی گزین هر جاش طلب ؛ بر موجب آن نفس هفت سال در متابعت
و ملازمت مولانا عارف دیگرانی بودند و انواع مجاهدات در آن
متابعت بر خود میگرفتند و در دیگران و آن نواحی میبودند و بسیار
اوقات با مولانا عارف هم مزدوری میکردند در عمارت رباط ملک قصه
های عجیب و غریب بر ایشان میگذشت و چنان بر وجه تعظیم مولانا عارف را
متابعت و ملازمت مینمودند در آن هفت سال که در وقت طهارت
بر لب آبی بلندتر از مولانا طهارت نمی ساختند و در راهها که با هم
میرفتند قدم بر بالای اثر قدم ایشان نمی نهادند نقلست که خدمت
مولانا عارف در دیگران بودند صحبتی بود از اصحاب ایشان و
بعضی از اصحاب حضرت خواجه ما نیز بودند در خاطر اصحاب صحبت آمده که

Marfat.com

که چه خوش بودی که خواجهٔ ما درین مجلس بودندی تا بلقاء ایشان مشرف شدی
مولانا عارف سر برآوردند و گفتند که خواجه بهاء الدین را طلبیم اصحاب خوش
وقت شده اند خواجه دران وقت در بخارا بودند دران فرصت چند ماهی در
تنور بود چون پخته شد پیش از آنکه سر تنور بگشایند خواجهٔ ما حاضر شدند با جامهای
آبی بر تن و هیزم شاخ سنجید خسک بر کتف در آمدند و سلام گفتند مولانا
عارف جواب سلام دادند فرمودند که خوش آمدی ای بهاء الدین کافری
یا مسلمان فرمودند که کافر نقلست که بعد از مولانا عارف بر موجب
نفس سید امیر کلال حضرت خواجهٔ ما قدس الله سره نزدیک قثم یا قثم شیخ
رفتند که از مشایخ ترک بود از خاندان خواجه احمد یسوی قدس سره
قثم شیخ در اول ملاقات خربوزه میخورد و پوست او را بسوی ایشان انداخت
از غایت حرارت طلب پوست را همچنان بتمامی بر سبیل تبرک خوردند سه بار
دران صحبت همچنان واقع شد در همان مجلس خادم شیخ در آمد و گفت
سه اشتر و چهار اسب غایب کرده ام شیخ اشارت بحضرت خواجه کرد و گفت اینک
بخشی تو تو نگیر چهار کس از مریدان شیخ چنان بهیبت بخواجهٔ ما در افتادند که گویا خونی
در میانست حضرت خواجه بدو زانو در مراقبه در آمدند و متوجه گردیدند بعد از
نماز شام خادم شیخ در آمد و گفت شتران و اسبان خود آمدند تا باین صفت
دو سه ماه کما بیش در متابعت و ملازمت قثم شیخ قدس الله سره بودند آخر الامر خواجه
را تشریف فرموده گفت مرا نه پسرند و هم تویی و بر همه مقدمی حضرت خواجه
میفرمودند که هر کرا شناخت صفت مشایخ ترک نباشد هر آینه از طریق بکلی نومید
شود و متعرض شود سالها از نواحی نخشب ببخارا آمدی خواجهٔ ما او را رعایت
کردندی و او گفتی این صفت و طلب کاری که در تو می بینم در هیچ کس از طالبان

مطالعه نکرده ام و این فتنم شیخ از غایت گرمی و کمال بی تعلقی که داشت
در آخر حیوة روزی به تیمی که در شهر بخارا در نزدیک مسجد صرافانست
در آمد و انواع سوداها کرد و بیرون آمد و آثار صحت برو ظاهر بود بر دکانچه
بنشست از فرزندان و متابعان که با وی بودند همه را بخواند و گفت زمان
نقل رسیده ست کلمهٔ توحید را بموافقت بگوییم او بگفت و دیگران نیز گفتند
در حال جان بحق تسلیم کرد نقلست که حضرت خواجهٔ ما میفرمودند چون
آن نفس از خدمت سید امیر کلال ظاهر شد که مرغ همت شما بلند پرواز
افتاده ست بتازه که در راه طلب قدم زن آن واسطهٔ ابتلای ما شد اگر بر همان
صورت متابعت امیر می بودیم از ابتلا دورتر و بسلامت نزدیکتر می بود نقل
ست که بعد از عیدی دران روزهای عید نزد حضرت سید امیر کلال اجتماع
عظیم بود از اطراف و جوانب جمع آمده بودند امیر نشسته بودند بر نزدیک
تن سوی رفقای ایشان حضرت خواجهٔ ما نشسته بودند یکی ازان جمع سر بر آورد
و خدمت امیر را گفت که صفت مردم اهل کمال میشنویم در میان اصحاب
شما همین می بینیم که شامهای دوشنبه و آدینه وظیفه های ذکر علانیه را ملازمت
میکنند صفت دیگر از صفات اهل کمال مطالعه نمیکنیم یا آنست که در میان کسی
از اهل کمال نیست یا هست ما بینندهٔ کمال ایشان نه ایم خدمت امیر سر بر آوردند
و گفتند هستند و همزانو نشستند اما شما بیننده نه اید آنگاه در نزد ایشان
طبق مویزی بود شش مویز را اختیار کردند و بدست گرفتند و نام خواجهٔ ما گفتند
و طلبیدند خواجه از قفا برخواسته بر مواجههٔ ایشان حاضر شدند خدمت سید امیر
دستار را از سر مبارک خود برداشتند و چهار ته کردند چهار کس را فرمودند تا
از دو طرف خواجه ایستاده بقوة هرچه تمامتر کشیدند دستار بر میان خواجه بر بستند

Marfat.com

بربستند بعد ازان فرمودند که بطرف نخشب بقشلاق خواجه مبارک میباید رفت
نزدیک مولانا عارف و یک گرانی و نشانیست میان ما و ایشان آنرا میباید
آورد یکروز میباید رفتن و یکروز باشیدن و یکروز آمدن و این شش عدد مویز
جهت توشهٔ سه روزهٔ خدمت خواجهٔ ما مویزها را گرفتند چاشتگاه بود که از سوخاری
روان شدند نماز دیگر میان دو نماز بقریهٔ خواجه مبارک رسیدند خواجهٔ ما میفرمودند
که همین که روان شدم صفت عجبی و حالت بزرگ مرا تصرف کرده بود از خود بیخبر
شده بودم و مطالعه مینمودم در یک قدم پنج گز و ده گز راه را در نوردیده میشد
چون بمنزل مولانا رسیدم خواجهٔ ما میگفتند پیش از آنکه من سخن گویم مولانا
فرمودند که خدمت امیر شما را فرستاده اند و نشانیست میان ما و ایشان آنرا
طلبیده اند امروز و فردا باشید تا سیوم روز شما را روان سازیم چون روز
سیوم شد آنگاه مولانا گفتند نشانی آنست که کلاه مبارک عزیزان خواجه علی
رامیتنی قدس سره رسیده بود میان ما و ایشان مرا گفتند شما بنگاه داشت
این کلاه اولی اید و من ایشانرا گفتم شما بنگاه داشت سزاوارید همچنین چند کرت
این نوع سخن بین من و ایشان گذشت آخر الامر امیر گفتند این کلاه نزد
شما بامانت باشد هرگاه محل آن در رسد از شما طلبیده شود اکنون محل آن رسیده
ست و طلبیده اند روز سیوم آن کلاه را بخواجه سپردند ایشان آن کلاه را
بآن دستار پیچیدند چاشتگاه روز بود که از پیش مولانا روان شدند تا میان
دو نماز بسوخاری بخدمت امیر رسیدند آن شش مویز بدست ایشان بود
آن پرسنده نیز دران مجلس حاضر بود آن حال را معلوم کرد و عذر خواست و
اعتراف نمود که اهل کمال بوده اند اما قصور در بینایی ما بوده ست نقلست که
خدمت سید امیر کلال قدس سره حضرت خواجهٔ ما را گفتند چون استاد شاگرد

را تربیت کند هر آینه خواهد که اثر تربیت خود را بشاگرد مطالعه کند تا او را اعتماد می شود
بر آنکه تربیت جا گیر افتاده ست یا نی و اگر خللی در کار شاگرد بیند آن خلل را باز
بتربیت اصلاح نماید آنگاه فرمودند که فرزند من امیر برهان الدین حاضرست و هیچ کس
دست بر او نمانده ست و تربیت معنوی نکرده در نظر من بتربیت او مشغول شوید تا اثر آنرا مطالعه
نمایم و مرا بر صفت شما اعتماد شود حضرت خواجه ما در مراقبه نشسته بودند متوجه خدمت امیر شده
از غایت ادب بامتثال آن امر متوقف گشته خدمت امیر فرمودند که توقف نمی باید کرد حضرت
خواجه امتثال امر ایشان کرده متوجه باطن امیر برهان الدین شدند و بتصرف باطن او مشغول گشتند در
حال آثار آن تصرف بر ظاهر و باطن امیر برهان ظاهر شد و حالی بزرگ در وی پدید آمد اثر سکر حقیقی
ظاهر شد نقل کردند حضرت خواجه علاء الحق والدین عطر الله مرقده که طریقه خواجه ما فقر بود و
ترک دنیا و قطع تعلقات و تجرد کلی و نفی ما سوی و همواره انفاس قدسیه ایشان اختیار فقر و محبت
فقرا بود و ایثار در حد کمال بود میفرمودند که ما هر چه یافتیم ازین یافتیم نقل کردند که در مرض اخیر
خدمت امیر کلال جمیع اصحاب را بمتابعت حضرت خواجه ما اشارت فرمودند اصحاب از خدمت سید امیر
سوال کردند که ایشان در ذکر جهر متابعت شما کردند امیر فرمودند که هر عملی که بر خواجه میگذرد
به از عمل دیگران ست آنچه بر خواجه میگذرانند هر آینه بنا بر حکمتی ست از الهی در اختیار ایشان
نیست سخن خلفا خواجگان که اگر ترا بیرون آورده اند مترس و اگر خود بیرون آمده بترس

قطعه

یکیست عشق لیکن هر صورتی نماید — وین چشم احولان را دو چار مینماید
صدیق رضی الله تعالی عنه با محمد صلی الله علیه وسلم در هفتم آسمانست — هر چند او بظاهر در غار مینماید

و معنی کریمه قل فأتوا بکتاب من عند الله هو اهدی منهما اتبعه ان کنتم صادقین
اشارت بصحت حال طالبان صادقان و اهل طلب است والله سبحانه یقول الحق و هو یهدی
السبیل

مقصد ثانی

والله اعلم

در بیان طریقه سلوک و صفت درویشی و احوال و اخلاق خواجه ما و ذکر معارف و حقایقی که

که در مجلس شریف بر لفظ مبارک ایشان گذشته است نقل کردند خواجه علاء
الدین عطار عطر الله مرقده که طریقه خواجه ما فقر بود و ترک دنیا و قطع تعلقات و تجرد
کلی و نفی ماسوی و همیشه انفاس قدسیه ایشان در اثبات فقر بود و محبت
فقرا و ایثار ایشان در حد کمال بود و نتیجه صحبت ایشان بر همه در همه ظاهر میشد بواسطه
آنکه حضرت ایشان قدم استقامت در متابعت سنت میزدند و در طلب حلال و اجتناب
از شبهات مبالغه مینمودند خصوصا در باب لقمه و ایما در صحبت شریف ایشان حدیث البغاء
عشر اجزاء التسعة منها طلب الحلال و جزو واحد منها سایر العبادات میفرمودند و در
جمیع متابعان ایشان آن صفات حال میشد و بعلی میپیوست و نتایج آن
عمل را تحقق هر یک در وجود خود مشاهده مینمودند و طعام ایشان از زراعت
بود هر سال اندازه جو و اندازه ماش زراعت میکردند و در کار میفرمودند و فراخ شاخ
را احتیاط مینمودند علما و اکابر که در صحبت شریف ایشان میرسیدند طعام ایشان را
بر سبیل تبرک و تقرب تناول مینمودند و میفرمودند که در آثار و اخبار آمده است که در هجرات
ازواج طاهرات رضی الله تعالی عنهن آرد جو را بغربال مرتخته اند چندروزی در
منزل آرد جو را بجه طعام ساخته میخوردند جمیع متعلقان و فرزندان رنجور شدند
برخاطر گذشت و معلوم شد که این رنجوری و فرومانده کرایب آنست که با اهل
بیت حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وسلم نسبت بی ادبی واقع شد و صورت
مساوائی نموده شد از این وجه تنبیه کرده شد تا اثبات کردند که من بعد آرد
جو را بجه طعام نسازند و در مبالغت کوشند و خود را مقصر دانند بعد از اثبات

صحبت یافتند بیت هر که پایه پی رسول نهاد ÷ از همه رو ان بر آسمان افتاد

و حضرت خواجه ما را در خانه ملکی نبود و عاریت بود غریب وار میزیستند در منزل مسجد
ایشان در زمستان خاشاک بود و تابستان بوریای کهنه و کوزه شکسته از

Marfat.com

خادمه و خادمی نبود و ازین معنی ایشان را سؤال کردند فرمودند که بنده کی بخواجه
کی راست نمی آید و این دو بیت از ایشانست ؎ نه مرا مفرش نه مفرش کش
نه غلامان ترک ترکش کش ؛ همه شب چون سگان کهانند ؛ سر بدم آورم بخسم
خوش ؛ و بار حزن و قبض ایشان را نهایت نمی بود احوال باطنی ایشان تمام
ذکر شده بود این دو بیت نیز از ایشانست ؎ هیچ مانی هیچ ما کم نی ؛ از پی
هیچ هیچ ما غم نی ؛ ژنده بر پشت پوشت گورستان ؛ گر بمیریم هیچ ماتم نی
خلق و تواضع ایشان را حدی نبود و شمهٔ از اخلاق ایشان آن بود که اگر بمنزل
دوستی و درویشی رفتندی جمیع فرزندان و متعلقان و خادمان او را پرسش
کردندی و خاطر هر یکی را بنوعی دریافتندی احوال مرغان و ستوران او را
تفقد فرمودندی و در زمان وداع عذر خدمت خواستندی و از همسایه
دوست و آشنایان درویش محظوظ شدندی و آن لطف ایشان هر یکی را
دلیل شدی بصراط مستقیم اگر کسی نزد ایشان هدیه آوردی بر متابعت سنت
حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و سلم مثل آن هدیه با وی میفرمودند و
اگر دوستی و میهمانی بمنزل ایشان می آمد چون شام شدی طعامی که در وی
اندک تکلفی بودی حاضر آوردندی و پیش میهمان گذاشتندی و بنوعی
چراغ را نشاندندی تا آن عزیز طعام را بخوردی و اگر در خواب شدی که هوا
سرد بودی اگرچه صاحب منزل را یکجامه بیش نبودی آن را نیز بر آن عزیز می
پوشانیدندی و در رعایت مرکب وی مبالغه مینمودند و میفرمودند از
حضرت عزیزان علیه الرحمة و الرضوان منقولست که بخدمت و تربیت
مرکب دوست اول اشتغال میباید نمود این جانور سبب شده است که این
دوست تشریف آورده است و شیخ شادی که درویش صادق بود آب و علف

رهنمای مطلق است ؎ خواجه کونین و سلطان همه ؛ آفتاب جان ایمان همه ؛ و خلفا و احباب او و بر محبان و بر آل و اصحاب و متابعان او اجمعین الی یوم الدین و بعد این کلمهٔ چند از انفاس نفیسه و کلمات متبرکهٔ حضرت علیه صدر مسند ارشاد و هدایت جامع نعوت و خصایص ولایت ملاذ زمان قطب اهل حقیقت و عرفان مظهر الطاف ربانی مورد اخلاق سبحانی آنکه ؎ گشت بی کبر ریا کینه نور ؛ مشکل از وان لقای او جواب هر سؤال ؛ شعر ؛ وی حل شود بی قیل و قال ؛ نفی الزمان و علی تفنن و اصفیه لحسنه ؛ ارادت له مدحا فما من وفیه ما لم ینعت ؛ تأملت الاجل عنها و قلت ؛ فضله ؛ تأملت العارفین انسان عیون اعنی قدوة العارفین و وارث الانبیاء و المرسلین المحققین شیخنا و سیدنا شیخ بهاء الحق والدین محمد بن محمد البخاری

وعلف پیش ستوران میهمانان مینهاد تا روز دو دست پیش گرفته به نیاز تمام
پیش ایشان می ایستاد و کلوخ حاجت میهمانان بر روی خود راست میکرد و
میگفت منت میهمانان همه بر جان ماست و در خوردن طعام برعایت حضور و وقوف
درویشان وصیت میکردند و مبالغت مینمودند و هر چند اجتماع قوی میشد
در آن میان کسی خواستی که لقمه از راه غفلت بخوردی حضرت خواجه از راه شفقت
بطریقه آگاه کردندی و نگذاشتندی که آن طعام بغفلت بخورد و اگر طعام بغضب
و کراهت پخته شدی آن را نمی خوردند و هیچ درویش را نمیگذاشتند که آن طعام
بخورد نقلست که یکبار حضرت خواجه ما بغدیوث رفته بودند درویشی طعام آورده
فرموده اند که ما را نمیشاید این طعام خوردن زیرا که بغضب پخته شده است و در زمان
آرد بیختن و خمیر کردن و پختن کسی بغضب بوده است اگر یکی کفگیری بکراهت در دیگ
زدی آن طعام را نیز نمیخوردند و میفرمودند که هر کاری که بغضب و کراهیت و غفلت
کرده شود در آن خیر و برکت نیست و شیطان و نفس راه یافته است نتیجه از آن
عمل که بظهور آید بنا صدور اعمال صالحه و افعال حسنه بر طعام حلال است اگر
از سر وقوف خورده شود حضور در جمیع اوقات خاصه در نماز نتیجه حاصل میشود
و اگر درویش باشارت ایشان بسفر رفتی در مدت سفر او بعد از مراجعت
اگر بعد از سالی آمدی جمیع آنچه او را در آن سفر واقع شده بودی در هر منزلی
بتفصیل از وی میپرسیدند اگر او صاحب وقوف نبودی آنچه بر وی گذشته بود
از راه شفقت با وی شرح مینمودند تا مزید یقینی او را درین طریق حاصل
آید و در مباحات بسیار مخالفت نفس مینمودند و اگر کسی بنسبت ایشان ادب
و تواضع بجای آوردی بر وجه احسن مکافات او میکردند چنانکه اگر بزرگی بملازمت
ایشان می آمد ایشان نیز بخانه او میرفتند در وقت رجعت از رکاب ایشان

گرفته سوار میساختند اذا حییتم بتحیة فحیوا باحسن منها نقل کردند خواجه علاء
الدین عطار طیب الله تربته که از برکت نظر مبارک حضرت خواجه ما قدس الله سره العزیز
در اندک فرصتی درویشان ایشان را احوال چنان میشد که از حظوظ بشری او
صاف نفسانی بالکلیه خلاص میشدند بمثابه که اگر طعامی خوردندی طعم آنرا معلوم
نمیکردند از ترشی و شیرینی و تلخی آورده اند که درویشی طعامی خورده است او را
پرسیده اند که این چه طعام است گفته است که طعم حال من دارد زیرا که حالت قبض
را طعم دیگر است و حالت بسط را طعم دیگر نقل کردند که فقیری بر سر راهی فالیزی
داشت اما هنوز نرسیده بود ممر حضرت خواجه ما در آنجا افتاد و آن نیازمند
در فالیز خود سفچه ترکی یافت به نیاز تمام پیش ایشان آورد و آن عمل او در محل قبول
افتاد الطاف فرمودند و مدتی با متعلقان وی راه آورد می آوردند و در
مجالس میفرمودند که آن روز خلق بما آشنا نشده بودند که آن درویش نسبت ما
حقی ثابت کرده بود سفچه از فالیز خود نزد ما آورد هر آینه بر ما واجب است که
بظاهر و باطن رعایت احوال او نماییم مطابقت در احسان کار بزرگ است گفته اند هر
چگاهی دو برادر مومن را ملاقات افتد و یکی بسلام پیشی کند آن دیگر تا مادامیکه
در قید حیات است حق سلام او نمیتواند گذارد رعایت حقوق از آداب سلوک
این راه است و الحق آن مکارم اخلاق ایشان آن فقیر را سبب زیادتی محبت
شد و آن محبت دلیل شد بسلوک راه حق سبحانه نقل کردند که جوانی بود عابد
و زاهد و صائم الدهر در صحبت ایشان حاضر بود ماهی پخته آوردند حضرت خواجه
ما او را گفتند بخور اجابت نکرد فرمودند که من روزه ماه رمضان را بتو
یعنی ثواب او را
بخشیدم بخور اجابت نکرد باز گفتند ما حاضران همه ثواب ماه رمضان را بتو
بخشیدیم بخور هم اجابت نکرد فرمودند که در حضرت سلطان العارفین همچنین

Marfat.com

اینچنین در حضرت سلطان العارفین واقع شده ست ایشان گفته اند گذارید
او را که از دور مانده کانست الحق چنان شد که باندک وقتی بمذلت حطام دنیا گرفتار
شد و از صحبت شریف ایشان محروم گشت و در مقامات حضرت خواجه
عبید الله احرار مذکورست که میفرمودند اول بار که از بخارا بجانب هری و مرو
یعنی خواجه عبید الله قدس سره
میرفتم مردی خواجه مسافر نام همراه بود و در اصل از قریهای خوارزم بود و او
در ملازمت درویشان بسیار میبود معمر شده بود نود ساله بوده باشد
از وی شنیدم که میگفت در ملازمت خواجه بهاء الدین بسیار میبودم و مرا
بسیار شفقت مینمودند روزی بجماعتی اتفاق کردیم که قوال و دفاف و نائی
نزد خواجه بریم و مشغول شویم به بینیم چه میفرمایند چون همراه آنجماعت بملازمت
خواجه رفتم حضرت خواجه دران مجلس نشستند و هیچ گونه منع نفرمودند
و در آخر فرمودند که ما انکار نمیکنیم و این کار نمیکنیم خواجه مسافر میگفت
حضرت خواجه را عمارتی بود همه اصحاب باهتمام وی مشغول بودند چون آفتاب
بچاشتگاه رسید هوا بغایت گرم بود حضرت خواجه اصحاب را فرمودند که
ساعتی استراحت کنند و هر کس دست پای بشستند و بسایه رفتند و بخواب
مشغول شدند و خواجه محمد پارسا در همان کنار گل و پایها پر از گل در آفتاب
در خواب شدند بعد از زمانی حضرت خواجه آمدند و همه اصحاب را دیدند چون
پیش خواجه محمد پارسا رسیدند ایشان را باین کیفیت دیدند روی مبارک
خود را بپای ایشان مالیدند و گفتند خداوندا بحرمت این پای بر بهاء الدین
رحمت کن نقل است که روزی در نزد خواجه ما هریسه آوردند و ایشان تناول
مینمودند درویشی دران صحبت حاضر بود و طعام نمیخورد خواجه فرمودند چرا
نمیخوری گفت روزه میدارم فرمودند چه روزه میداری آن درویش

خاموش شد خواجه فرمودند بخور که ما را ما را از در فضل آورده اند وظیفهٔ ما ادای
فرایض و واجبات است و سنتهای مذکوره من شغل الفرض عن الفضل فهو معذور
ومن شغله الفضل عن الفرض فهو مغرور فرمودند که هر که اصحاب ما است او را
متابعت ما میباید کرد بی متابعت درویش دریابندهٔ نسبت ما نمیشود و میفرمودند
آن ریاضتها و عملها که بعنایت الهی ما بجای آوردیم شما را طاقت آن
نیست تدبیر شما آنست که بی اختیار باشید و در نسبت رضا طلبی رعایت
قلبها نمایید درویش را میباید که مکران باشد چه عمل کند که مرضی اهل
الله باشد از سخنان این طایفه است که خدمت مشایخ درویش افضل است
از نوافل عبادات در اخبار آمده است که حضرت رسالت پناه صلی الله علیه
وسلم در سفری بودند امیر المومنین ابوبکر صدیق و عمر فاروق رضی الله تعالی
عنهما در خدمت آنسرور بودند و روزهٔ نوافل میداشتند آنسرور صلی الله علیه وسلم فرمودند
که بخورید که سفر است بواسطهٔ روزه شما را ضعف پیدا میشود و از خدمت باز
میمانید و دیگری را بخدمت خود مشغول میسازید نقل کرد دانشمندی که روزی
در صحبت شریف حضرت خواجه ما قدس الله سره بوده گفت که اتفاقا صایم بودم
و کسی از حال من اطلاع نداشت خواجه درویش را فرمودند که طعام بیار
و متوجه با من شدند و فرمودند که بئس العبد هو مضل و این حدیث را شرح
نمودند هو مضل آن است که در کارها ترک حقی کند و در مقام سیر الی الله ترک
حقی کند چون طعام حاضر شد فرمودند طعام بخور که گفته اند عمر از جهت آن
میباید که کس اول تجربه کند آنگاه عمل و ما تجربه کردیم میباید خوردن اشارت
بحال من کردند که تو سالک راه حقی و این روزه ترا از سر هواست ترک حق کرده
و حق بسبب خوردن طعام است نقل کردند که یکی از درویشان حضرت خواجه

خواجه ما روزی در تحقیق ایمان و اسلام سخن میگفته است و بر اقرار و تصدیق تسلیم
زیاده میکرده است و مبالغه مینموده این سخن بسمع شریف حضرت خواجه رسیده
فرموده اند که ازین ایمان تقلیدی گذر که ترا بعد ازین در صحبت درویشان
راه نخواهد بود آن درویش تضرع بسیار کرده از ایشان مدد طلبید تا عنایت
قرین آن درویش شده ویرا ازین عقبه گذرانیدند و حالش قوی خوش
شده است میگفته است ایکاش که ایشان پیش ازین با من لطف مینمودند الحمد لله
از عقبه گذرانیده بسعادة ایمان رسانیدند نقل است که روزی خدمت خواجه
علاء الدین با یکی از درویشان بخارا که مشهور بود بنسبت علوی ملاقات شد
و در میان ایشان قصه گذشت از عالم غیب با غیرت بر آن درویش غلبه
کردند آن معنی بحضرت خواجه رسید فرمودند که تو ولی چنانکه شیوه ایشان
بود این صفت را از خود نفی کرده اند باز گفتند که من میگویم که تو ولی ایشان
(خواجه علاء الدین قدس سره ۱۲)
بتضرع و مسکنت پیش آمدند خواجه فرمودند تو اگر ولی نیستی از صفت
ولایت گذر ایشان متوقف شده اند خواجه فرموده اند اگر صحبت مرا میطلبی
ترا از صفت ولایت میباید گذشت خواجه علاء الدین گفتند عنایت الهی در رسید
و مرا از عقبه و حجاب گذرانید دیدم آنچه دیدم و دانستم هر حالی و کمالی که از آن
شریفتر نیست اگر رونده راه را آن تعلق است حجاب است ع گر بسته
بموی تو از انت بحجابی ؛ نقل کردند حضرت خواجه ما قدس الله سره در کوفین
سواره میرفتند جمعی انبوه در رکاب ایشان بودند و حالی داشتند آب
در چشمان مبارک ایشان میدوید و آنحال در آن جماعت که در رکاب ایشان
بوده اند اثر کرده بود همه میگریستند بعد از زمانی سر بر آوردند بمسکنت و تضرع
تمام فرمودند که با وجود این عجز و افلاس و بیحاصلی که من دارم شایسته آن

نیستم که سلام مرا جواب گویند حق سبحانه مرا در میان حق خلق رسوا کرده است
و ایشان را با من مشغول گردانیده کسی را از حال من خبر نیست ع گر بدانندم برانندم
ز شهر ؛ مرا با خلق چکار است نقل است که حضرت خواجه ما قدس الله سره میفرمودند روزی
دیوانهٔ این بیت میخواند که بیت نیکوان را دوست دارد هر که باشد در جهان
گر بدان را دوست داری گوی بردی از میان ؛ ما ازین سخن سبق گرفتیم و فرمودند
درویشان را که این بیت را یاد گیرید نقل است که یکی از حضرت خواجه ما التماس نمود که فلان
کس رنجور است توجه خاطر شریف درویزه میدارد فرمودند اول بارکش خسته میباید آنگاه
توجه خاطر شکسته نقل کردند که مولانا درویش نام از قریهٔ نیستان بولایت نسف
در مسجد امام بود با ضعیفه خود لیله خاتون نزاع کرده بود و خاطر عورت از وی
خسته شده حضرت خواجه التفات از وی گرفتند هر چند اصحاب را شفیع آورد
قبول نیفتاد بعد از آن حضرت خواجه متوجه نسف شده و بهیچ چیز مشغول نشده
بمنزل آن ضعیفه رفته روی مبارک خود را بر آستان آن عورت نهاده عذر خواستند
که این گناه را او نکرده است من کرده ام ازین الطاف ایشان آن عورت و جمعی
از تائبان مخلصان شدند بعد از آن آن درویش را هم معفو و مقبول کردند
نقل کردند حضرت خواجه علاء الدین عطار (قدس الله تعالی سره) که بعنایت الهی از برکت نفس مبارک
حضرت خواجه ما قدس الله سره بسیار میبود که در اول قدم طالبان بدولت
مراقبه مشرف میشدند و هرگاه آن نظر عنایت و تربیت ایشان زیاده شدی
بدرجهٔ عدم میرسیدند و اگر آن نظر از آنهم زیاده تر شدی بمقام فنا هم میرسیدند
و از خود بکلی فانی و بحق باقی میشدند درین حال حضرت خواجه ما میفرمودند بیواسطه
حصول دولت از خود منقطع میباشد و بمقصود حقیقی پیوسته نقل کرد دانشمندی
که در آن فرصت که در بخارا بعبادت مشغول میبودم در فتح آباد ساکن بودم

Marfat.com

بودم یکبار در آخر روز با یکی از درویشان حضرت خواجه ما قدس الله سره ملاقات
واقع شد مرا گفت چرا بصحبت ایشان نمیشتابی من گفتم روز بیگاه است و در خاطرم
گذشت که دریافت صحبت ایشان را احرام علیحده میباید و در خاطر خطور کرد که مجلس
شریف ایشان را بوجود خود چه ملوث سازم چون بامداد بلقای ایشان مشرف
شدم روی ببعض اصحاب کردند فرمودند دوستی دانشمندی داشتم روزی او را گفتم
چونست که بصحبت کم می آیی گفت نمیخواهم که صحبت شریف شما را بوجود خود ملوث
سازم او را گفتم حال چنین نیست بیا تا مصاحب ما را به بینی او را بطرف خانه بردم
سگ گرگینی بود که با او صحبت میداشتم آن دانشمند را گفتم مصاحب ما این جانور است
چه جای این حکایات است که شما میگویید بیت سگ به ز کسی باشد کو پیش
سگ کویش ؛ جان را محلی بیند دل را قدری داند ؛ نقل است که در آن تاریخ
که لشکری از طرف دشت قبچاق ببخارا آمد مردم نواحی همه در حصار آمدند و حضرت
خواجه ما با جمعی از درویشان که در جوار ایشان بودند روزی در مسجد نماز جماعت
گذارده نشسته بودند اتفاقا دو کس از طلبهٔ علم که از جملهٔ محبان ایشان بودند
در آمدند حضرت خواجه آنها را فرمودند که این بامها را که درین حوالی خلق مبرز
ساخته اند پاک سازید آنگاه گفتند من جمیع مبرزهای مدرسهای بخارا را
پاک کرده بزنبر کشیده ام و چون این عمل را بدرویشی گفتم گفت سهل کاری کرده
که بزنبر کشیده من همه مدرسها را پاک کرده بسر خود کشیده ام نقل است که در
مبادی حال در صحبت حضرت خواجه ما مولانا عبد العزیز و مولانا نیکی شاه و شیخ
محمد در آهنی و غیر ایشان ده دوازده کس نشسته بودند خواجه ما برخواستند
و جامها از تن مبارک بیرون کردند و فوته بر میان بستند و فرمودند که
من بظاهر و باطن آنچه دارم فدای شما کردم ایشان را رقتی پیدا شد گفتند

Marfat.com

شما با کمال حال چنین میکنید ما با این اول ترم هر یک با این صفت در فد اظاهر و باطنی میرسیدند تا دو از ده روز سر مست این حال و ران وده و دوازده کس نماند میبود نقل ست که حضرت خواجه ما در کرت اول که از سفر حجاز باز گشتند مدتی در مرو بودند دوستان را اجازت کردند بدریافت ایشان میرفتند و مرد اجتماعی شد اهل خراسان این نوع صحبتها ندیده بودند روزی نشسته بودند حضرت خواجه فرمودند که هر کس از سر آوازی کرم بگوید خواجه اول آغاز کردند و کرم گفتند همچنین تا نزده بیت کس کرم نگفتند نوبت بخواجه علاء الدین و محمود خواجه رسید استادند محمود خواجه را عرق قوی روان شد بر خواست و در خواست نمود که اگر اجازت شود فاتحه را بخوانیم اجازت شد فاتحه خواندند خواجه علاء الدین نیز بیتی بدیهت خواندند آنرا لامر نوبت بشیخ رشید رسید این بیت خواندند که بیت هر کسی از سوی کوبت ره کجا داند که هست ؛ ز راه تو خم در خم صداها در هر خمی ؛ نقل ست که حضرت خواجه ما روزی بدکان شیخ رشید الدین رسیدند اصحاب دکه کین دران حوالی حاضر بودند فرمودند که برای شو بر هیئت خضوع و تضرع از من سؤال کن که چند روز شد که شما را نیافتیم در کجا بودید شیخ رشید بفرموده عمل کرده سؤال نمود فرمودند که از جانب مولانا عارف قاصدی رسید و گفت اگر نشسته اید برخیزید و اگر بر هایید روان شوید آنگاه قصه گذاری کرده فرمودند که رفتیم چون بنخجوان رسیدیم ایشان را نخجوان یافتیم مولانا فرمودند مرحبا حاضر از اکه مرا با خواجه سرخ یا ماهرو در خانهٔ دیگر در آییم با شما یان در خانهٔ دیگر روید حاضران گفتند شما را نخجوانی و تکسر هست ما در خانه در آییم آنگاه مولانا در آن خلوت با من گفتند میان ما و شما اتحاد کلی هست اگرچه بحسب باز یها درین میان

رسالهٔ قدسیه حضرت خواجه محمد پارسا قدس سره

نسخه خطی

دنیا نسبتی فضل نسبتی

نسبتی نسبتی

نسبتی نسبتی

نسبتی

میان گذشته باشد اکنون وقت با خر رسیده ست در اصحاب خود و در اصحاب
شما نظر کردم قابلیت این راه و صفت نیستی در خواجه محمد پارسا بیشتر از دیگران
می بینم هر نظری که درین راه یافته بود و هر معنی که بکسب حاصل کرده بود
همه را نثار وقت او کردم و بادی سپردم و اصحاب خود را بمتابعت او کردم
شما نیز در باب او درین معنی تقصیر نخواهید کرد که او از اصحاب شماست بعد از
فرمودند و روزیارے روزبیش نمانده ست بدست خود دیگها را بشویند
و بدو زانو نشسته آتش کنید و آب گرم کرده استعداد من بسازید بعد از
روز سیوم باز گردید اکنون از ان طرف رسیدم حضرت خواجهٔ ما و ایما در
حق خواجه محمد پارسا قدس الله سره میفرمودند که سخن همان ست که مولانا
عارف فرمودند تمام کردند نقل ست که حضرت خواجهٔ ما در مبادی حال خواجه علاء
الدین را در پیش خود بسیار می نشاندند اصحاب ازین معنی سؤال کردند فز
فرمودند که او را در نزد خود مینشانم تا ویرا کرک نخورد و کرک نفس او در
کمین ست هر لحظه از حال او تفحص مینمایم میخواهم تا مظهری شود نقل کردند که
حضرت خواجهٔ ما قدس الله سره العزیز در مبادی حال روزی در منزل
شیخ شادی ببندیونت نزول نموده بودند شیخ شادی در خدمت ایشان
در کسب حضور و مراقبه نشسته بود حضرت خواجه سر برآوردند و فرمودند
که شادی با ما حریفی میکنی این محل آنست که برخیزی و بخدمت مشغول
باشی اما دران خدمت خود را ناپیدا کنی و با وجودی در صف کسب
کنی نقل کردند که حضرت خواجهٔ ما قدس الله سره در آن فرصت که از
بخارا متوجه نواحی کوفین شدند بحق گذاری مولانا قاضی سلطان که از
معتقدان ایشان بودند و والده وی فوت شده بود چون بمنزل

Marfat.com

رباط رسیدند جماعتی از دور پیدا شدند حضرت خواجه فرمودند این جمع را با ما
کاریست جمع انبوه گرد بر گرد مرکب خواجه در آمدند و گفتند که در اینجا پیریست
از مشایخ ترک که سال ایشان بصد و بیست رسیده است و این جمع که ماییم
همه از متعلقان اوییم بعضی فرزند و نبیره و داماد و غیره مدتیست جمع آمده ایم
و منتظر حال اوییم نمی میرد و صحت نیز نمی یابد تا دل فارغ باوطان خود
باز گردیم شنیدیم که حضرت خواجه از بخارا متوجه اینجانب شده اند سر
راه گرفتیم تا کار ما بر آید حضرت خواجه متوجه دهه ایشان گشتند چون رسیدند
در آمدند در محوطه که پیر بیمار آنجا بود بر گرد او جماعه ضعفا که متعلق وی
بودند چون خواجه در آمدند ضعیفه بزرگتر فرزندان پیر بود بنشست و پیر
پشت بر سینه وی نهاد و نشست دست از شکاف بیرون آورد و خواجه را دریافت
و مرحبا گفت خواجه نیز جواب او گفتند آنگاه پیر بترکی گفت سخن فرمایید
بدو زانو نشسته بترکی سخن آغاز کردند و فرمودند که اول عالم بو عالمدن
یخشی راق دور همچنین فضیلت آن عالم و بقاء آن عالم و فنا و بیحاصلی
این عالم بیان میکردند و سخن ایشان در معنی بغایت گرم شد پیر
میگریست و متعلقان وی همه میگریستند و اصحاب خواجه نیز میگریستند
و این میان پیر سر بر آورد و بترکی گفت خواجه منگا بدو قیلدیلار اکنون اول
عالمکا جونادیم باز گفت وقتی که باز گردید و بتربت من برسید و ختم بکنید
خواجه برخواستند و روان شدند فرمودند یقین پیر آن شد که وقت باز
گشتن منتظر آن باشد چون در باز گشتن بقزل رباط رسیدند از حال
پیر پرسیدند گفتند که بعد از شما روز دیگر نقل کرد چون بقزل رباط رفتند
شیخ یوسف درویش بود در آن مکان استدعا نمود که در انجیرستان کشتی

رساله قدسیه حضرت خواجه محمد پارسا قدس سره
در مشاهده واقعه که حضرت خواجه ما را قدس الله تعالی روحه واقعه
بوده است در مبادی جذبات و غلبات احوال ایشان و این واقعه
در آن شب بوده است که بسر مزاری
از مزارات متبرکه رسیده اند و در آن
سیر و جذبه که آن مزار در نواحی بخارا است
و منسوب بمزار حضرت خواجه محمد واسع رضی
الله عنه بوده است که ایشان از کبار
تبع تابعین اند و رسیدن ایشان
ببلاد ماوراء النهر بنقل صحیح ثابت شده است
و امر حضرت خواجه بزرگ مر حضرت خواجه
ما را قدس الله تعالی سرهما در آن واقعه
این بوده است که قدم در عزیمت زنی
و از رخصتها و در باشی و متابعت
سنت کنی و از بدعتها اجتناب نمایی
و دیگر سخنان فرموده اند که بمسند
سلوک و وسط و نهایت تعلق دارد
و حضرت خواجه ما قدس الله روحه علی
الدوام در سلوک از سر تحقیق
بآن امر با قیام نموده
عمل میکرده اند

Marfat.com

کشتی فرمایند و زمانی استراحت کنند تا طبخی نموده شود خواجه استدعای او را اجابت
کردند بعد از فراغ استراحت طعامی تناول فرمودند نماز پیشین ادا
کرده اجازت مراجعت طلب کردند شیخ گفت نی این شام اینجا بسر برید
بامداد باعتدال هوا روان شوید خواجه قبول دران مقام نشستند
در آن زمان یکی از اهل عومت که حکومت آن نواحی داشت با چند
کس در آمد و نشست خواجه با وی التفات ننمودند در عضب شد و پریشان گفتن
آغاز کرد هم ملتفت نشدند شیخ سفره حاضر کرد آن متجبر را نصیحت و تنبیه
نمود از حال خواجه که انس با حق ایشان را از اشتغال با خلق مانع آمده ست قصوری
که تصور کرده در ایشان نیست آن متکبر متجبر شد عذر خواست و بیرون آمد
آخر الامر بحالی از دنیا بیرون رفت نقل کردند که روزی کودکی از مکتب بیرون
آمد و مصحفی با وی بود بر حضرت خواجه ما سلام کرد جواب گفتند چند سن مصحف او را گشادند
این آیت بیرون آمد که وکلبهم باسط ذراعیه بالوصید خواجه ما فرمودند امیدوارم
که آن من باشم نقل کردند که حضرت خواجه ما قدس الله سره العزیز در کرت ثانیه
بعد از مراجعت از بیت الله زاد الله شرفا در مدینه الاسلام بغداد رسیدند
مجمع عظیمی بود از علما و فقرا و شیخ نور الدین عبد الرحمن در مقابله ایشان
در یک صفه حاضر بودند و اصحاب ایشان در پهلوی خواجه نشسته اصحاب خواجه
صورة غیبتی از ایشان مطالعه مینمودند بعد ازان حضرت خواجه سر مبارک برآورده
در روندروی با صحاب خود کردند که در پهلوی ایشان بودند آهسته فرمودند که
مرا درین زمان غیبتی واقع شد حضرت خواجه محمد بابا سماسی قدس سره حاضر شدند
و مرا گفتند ای فرزند درین مجمع از تو سئوال بزرگ خواهند کرد در اجابت
و در سخنان مشایخ قدس الله ارواحهم آنکه منقول ست که ما رأیت شیئا الا و

Marfat.com

ورئیت الله فیه ما رئیت شیئا الا ورئیت الله بعده ما رئیت شیئا الا ورئیت الله
قبله توفیق میان این چند سخن بر چه وجه است چون سؤال کرده شد حضرت خواجه
ما جواب را بشیخ نور الدین عبد الرحمن حواله کردند و ایشان بحضرت خواجه حواله
کردند همچنین چند کرت واقع شد و هیچ کس را مجال دخل درین سخن نبود با آنکه
در آن جمعیت بسی از علمای حنفیه و شافعیه حاضر بودند و طریقهٔ ایشان در سرعت
فوض کلام معلوم بود و از اهل معرفت نیز بسی بودند آخر الامر حضرت خواجه سر بر آوردند
و فرمودند که اختلاف اقوال بنا بر اختلاف احوال است و بحق ذوق این سخن ایشان
در اهل آن مجمع تصرف کرده بیک کلمه تحسین میکردند و سؤال دیگر درین معنی موجود
نشد نقل کردند که حضرت خواجه ما در نسف رفته بودند بخدمت مولانا حسام الدین
خواجه یوسف در پیش ایشان بودند شیخ شمس الدین کلال در نسف بود شیخ خسرو
و امیر نیکی شاه پیاده متوجه خدمت حضرت خواجه شدند چون بنسف رسیدند اول
بزیارت شیخ شمس الدین رفتند و اختیار الدین در مقام وزارت نشسته بود پسر عمهٔ
شیخ خسرو میشد ایشان را در پیش شیخ شمس الدین تعریف کرد که امیر نیکی شاه امیرزادهٔ
کرمینه است و داماد قاضی است و از اصحاب خواجه بهاء الدین اند درین سخن شیخ
شمس الدین از حضرت خواجه شکایت آغاز کرد و گفت بسفر حجاز پای بکش رفتم و
آمدم و از عراق صفت مراقبه را من آورده ام و او را درین صفت تربیت
کرده و آموخته ام اکنون مرا اختلاط با مرا شده است چون با میرزادهٔ عبد الله و غیره
مختلطم وقت من دگر شده است او مرا تربیت نمیکند و شفقت برادری بجای
نمی آرد با وجود اینها در جبهٔ که جای من است بی اجازت من در آمده تصرف
آغاز کرده بعد ازین شکایت حکایت کرد که شیخ ابو سعید ابو الخیر قدس سرهما
میخواست که در مشهد طوس در آید در نزدیک شهر استر شیخ بایستاد و نرفت

و نرفت شیخ بفراست چیزی معلوم کرد که در این شهر اهل دلی بوده علی بابو
نام والله اعلم کس فرستاد و اجازت طلبید آن درویش گفت اجازت تفرج هست
ولی اجازت تصرف نیست استر شیخ روان شد در شهر در آمد تصرف نکرد اما در
وقت بر آمدن از شهر نظر شیخ بر سپیدی افتاد که در آن سپید بیضه های مرغ بود
اثر آن نظر ظاهر شد و از هر بیضه فی الحال جوزه بیرون آمد خبر بعلی بابو رسید گفت
بهمان آبها که در مطبخ او طعامها سازند او را بشویند بعد از مراجعت بمهنه همچنان
واقع شد بعد از آن شیخ خسرو و امیر نیکی بیامدند حضرت خواجه در منزل نبودند
با خواجه یوسف آن حکایت و شکایت نقل کردند خواجه یوسف فرمودند که خر گرگین
ما درین شهر در آمد و پیشگاه بر آمد کسی را قوت منع نبود کرا قوت استر ما بود اگر در
حضور من میگفت جواب او را براستی میگفتم درین بودند که حضرت خواجه در آمدند
و پرسیدند که چه میگویید شکایت شیخ شمس الدین را گفتند خواجه فرمودند اختلاطی
که سبب قصور شده است آنرا ترک میباید کرد تا بسر رشته معامله پیشین توان
رسید این مقدار بگفتن زیادتی تربیت چه حاجت بیت مردم چو بکار
خویش سرگشته شود ؛ به زان نبود که با سر رشته شود نقل کردند که حضرت
خواجه ما با جمعی از درویشان بطوالیس رسیدند و در خانه شیخ محمد درزی و غیره نشسته
بودند و جمعی از ائمه چون مولا ضیاء الدین دیگرانی و غیرهم در آن صحبت بودند
شیخ محمد برخواست و گفت درویشی درین نواحی پیدا شده است شیخ حاجی
شبانی نام و نسبت بشیخ مختار خوارزمی دارد جمعی با وی بیعت کرده اند چون
شیخ علاء الدین پسر شیخ شهاب الدین ترک و غیره و بهر منزلی که بدعوت میروند
تسبیحات و اذکار بطریق جهر میخوانند آوازهای ایشان بگوشهای ما میرسد
و این بدعت در اینجا نبود اکنون پیدا شده است اجازت هست که تا این بدعت

ایشان بسر واسطه سید الطایفه اعنی شیخ جنید بغدادی می پیوندد و دیگر نسبت شیخ ابو القاسم گرگانی در تصوف بشیخ بزرگوار شیخ ابو الحسن خرقانی است که پیشوای مشایخ و قطب زمان خویش بودند و چون در آن عهدهای گذشته صاحب دولتان حقیقی که کاملان راه و سالکان طریق انتباه اند بسیار می بوده اند و در دورهای اخیر کمتر بل اعز من الکبریت الاحمر گشته اند لاجرم وقت بود یکه طالبان صادق بعد از آنکه در صحبت و متابعت یکی از کبرای دین و مقتدایان اهل یقین مرغ روحانیت ایشان از بیضه بشریت بواسطه تسلیم تصرفات آن مقتدا الکلی بیرون آمده بود بسی از کاملان مکمل دیگر نظر تربیت و قبول یافتندی و بشرف صحبت و سعادت خدمت ایشان رسیدندی و انوار علوم و معارف احوال ایشان

را بر اندازیم مولانا ضیاء الدین این را منکر بودند اما ساکت بودند حضرت
خواجه فرمودند که درویشی پیدا شده است و ذکر حق سبحانه میگوید آبهای حرام را
در کوزه ها میکنند و در کوچها میگذارند آوازهای آن جمع بگوش تو میرسد
آن منکرات علی التحقیق را نمیتوانی تغییر دادن در تغییر ذکر جهر که شاید غرض وی
صحیح بوده باشد چه اهتمام در تو پیدا شده است صبر باید کردن اگر رضای حق
سبحانه در آن بود که این ذاکران بآن مشغولند روز بروز کمالات ایشان
زیاده میشود و ظهور ایشان بیشتر میگردد و اگر رضای حق سبحانه در آن نباشد
جمعیت ایشان را مداری نخواهد بود زود متفرق شوند و آثار ایشان نماند بسی
نیامد که شیخ حاجی بطرف اندخو یا غیر آن رفت و آنجا وفات کرد و جمعیت ایشان
متفرق شد نقل کردند که جوانی بود مولانا محمد نام خواهرزادهٔ مولانا یوسف
الدین مناری که از کبار اصحاب حضرت خواجه ما بود سخت پاکیزه روزگار بود
خواجه ما را نظر بوی بسیار بود و التفات تمام داشتند روزی بخواجه ما عرض
کرد که نفس من سرکشی میکند ریاضتی فرمایند حضرت خواجه فرمودند که حلوای
بسیار خورید و مبالغت نمایید بعد از سه روز بمکان قفائی نشینید و شربتها
نمایید ش و بدهیدش روز اول و دویم ریاضتی باشد روز سیوم صفاها یابید
و راحتها بینید چون مولانا محمد بامر ایشان قیام نمودند صفاها یافتند حاجی
حله باف که یکی از معتقدان بود در آن مجلس حاضر بود او را داعیه پیدا
شد که بآن عمل کند اتفاقا عمل نمود چندان صفای ندید روزی بحضرت خواجه
آمده سر پوشیده سوالی نمود که اگر مقتدایی از طالبان را امر نماید بامری طالب
دیگر باو عمل کند یا بندهٔ نتیجه باشد یا نی حضرت خواجه بآواز بلند فرمودند که
او طالب علمی بود ریاضت وی آن بود ریاضت تو آنست که از ذنبهای

اقتباس کردندی بسبب این انتساب در تصوف و علم باطن متعدد و متضاعف شدی و شیخ شهید شیخ مجد الدین بغدادی قدس الله تعالی روحه اشاره باین معنی فرموده اند که در سند علم باطن هر چند واسطه بیشتر آن اسناد عالی تر زیرا که مشایخ که مقتبسان انوار حقیقتند از مشکات نبوت هر چند انوار بواطن ایشان را اجتماع بیشتر راه بر طالب بواسطه آن روشن تر که نور علی نور یهدی الله لنوره من یشاء و از اینجاست که همه مشایخ را اتفاق است که معروف کرخی را قدس الله تعالی روحه که سلسله اکثر مشایخ باوی پیوندد انتساب باو در علم باطن بدو طرف است یکی بداود طائی که نسبت او در این معنی بحبیب عجمی است و او را بامیر المؤمنین و او را بحسن بصری است و او را بامیر المؤمنین علی کرم الله وجهه و ایشان را

های خود بیرون آیی نقل کردند که دران فرصت که حضرت خواجه ما بهری رسیدند
ملک حسین را داعیه پیدا شد که جمع علما و مشایخ را که بهراتند دعوت دهد همه را طلب داشت
بنفس خود بسفره قیام نمود و گفت وجه این میهمانی از پدر من میراث رسیده است
بخورید که در قیامت اگر چیزی باشد ضامن منم حاضران بخوردن طعام مشغول شدند
و حضرت خواجه ما نمیخوردند شیخ الاسلام مولانا قطب الدین که مقتدای هراه بود
از خواجه پرسید که چرا نمی خورید ایشان فرمودند که مرا حاکمی است برو عرض کردم مرا دو راه
پیش آورد و گفت اگر نخوری میگویی که خوان ملک بود نخوردم اگر بخوری پرسندت
که چرا خوردی چه گویی حال مولانا قطب الدین دیگر شد و بملک حسین گفت ملک
پرسید که پس این طعامها با که صرف کنیم خواجه فرمودند در شریعت وظیفه ایست
که چیزیکه در وی شبهه است مصرف آن فقرات حضار مجلس ازین انفاس قدسیه
ایشان متحیر شدند نقل کردند که دران وقتی که حضرت خواجه ما در سرخس بودند
قاصدان ملک حسین از هراه رسیدند مثال ملک ظاهر کردند که ما را اشتیاق
ملاقات درویشانست اشاره چه میشود حضرت خواجه ما را اگرچه ملاقات ملک
سلوک نبود اما بواسطه آنکه اگر ملک متوجه سرخس شود بر خلق آن دیار دشوار میشود بنابرین
متوجه هراة شدند چون بمجلس ملک رسیدند جمعیت بسیار شد از علما و مشایخ
و غیرهم طعام آوردند و در پیش حضرت خواجه گذاشتند نخوردند گوشت صید
آوردند و گفتند درین هیچ شبهه نیست خواجه از آنهم نخوردند که مرا در
خوان ملک نمیشاید خوردن همه خاموش شدند ملک حسین از خواجه پرسید که
درویشی شما موروثست یا مکتسب ایشان فرمودند که بحکم جذبة من جذبات
الحق توازی عمل الثقلین باین سعادت مشرف گشتیم باز پرسید که در طریقه
شما ذکر جهر و خلوت و سماع میباشد خواجه فرمودند نی باز گفت که بنا طریقه

شما بر چیست فرمودند که خلوت در انجمن سفر در وطن بظاهر با خلق بباطن با حق
و آنچه حضرت حق سبحانه در کتاب کریم فرموده که رجال لا تلهیهم تجارة ولا بیع عن
ذاکر الله اشارة باین مقام است بعد از زمانی ملک پرسید بعضی از مشایخ گفته
اند الولایة افضل من النبوة کدام ولایت است که فاضلتر است از نبوت خواجه
فرمودند که ولایت همان نبی فاضلتر است از نبوة او بعد از آن در خانقاه
خواجه عبد الله انصاری قدس الله تعالی سره نزول فرمودند در شام ملک با جمعی از
خواص انواع خدمتها فرستاد خواجه قبول نکردند و فرمودند درین چند
سال که حضرت خداوند با من عتاب کرده درین میدان درین درویشی
هیچ احدی نتوانسته که پشت مرا بر زمین آرد ملک را گویید که خاطر خود را مشغول
مکند و چون فرصتی گذشت خواجه سرایان پیراهنی و شب جامه و رومال از
طرف خاتون ملک آوردند که تمام این بدست خود رشته ام قبول فرمایند
خواجه آنها را نیز قبول نکردند و از زمانی که حضرت خواجه ما بهراة در آمدند و بیرون
آمدند پیراهنی داشتند نمدی و عمامه و کفش کهنه همراه ایشان بود الحق مشاهده
این احوال از دیاد رسوخ و محبت ملک و اهل ولایت هراة شد نقل کردند که سید
قاسم انوار گفتند در باورد بحضرت خواجه قدس الله تعالی سره ملاقات کردیم از
ایشان پرسیدم که از اهل حالید یا از اهل مقام فرمودند که از اهل حال استحسان
کردم که نفرمودند از اهل مقام بعد از آن فرمودند که هر کسی بولایتی میرود و باید که
خود را در مرتبه دارد که از آن مرتبه پست تر نباشد اگر مردم او را در مرتبه
بلند تر دارند نسبت ترقی باشد و اگر ندارند و خواهند که او را در مرتبه
پست تر برند نیابند تنزل نکرده باشد نقل کردند که دانشمندی در صحبت ایشان
گستاخی نموده پرسید که سلسله بکجا میرسد فرمودند که از سلسله کس بجائی نمیرسد

امام جعفر رضی الله عنه و بنقل صحیح ثابت شده است که ولادت شیخ ابو یزید بعد از وفات امام جعفر است رضی الله تعالی عنه و امام جعفر را انتساب در علم باطن بدو طرف است بپدر خود امام محمد باقر رضی الله عنه و امام محمد باقر را به پدر خود امام زین العابدین علی بن الحسین رضی الله تعالی عنهم و سید الشهداء حسین بن علی را به پدر خود امیر المؤمنین علی بن ابی طالب رضی الله تعالی عنه و امیر المؤمنین علی را بحضرت رسالت پناه صلی الله علیه و علی آله و اصحابه و سلم اجمعین و دیگر امام جعفر را انتساب در علم باطن به پدر خود قاسم بن محمد بن ابو بکر صدیق رضی الله عنهم و قاسم بن محمد از کبار تابعین است و از فقهای سبعه است که در میان تابعین مشهور است و آراسته بعلم ظاهر و باطن و قاسم را رضی الله عنه انتساب در علم باطن بسلمان فارسی است رضی الله تعالی عنهما و سلمان فارسی را دریافت شرف صحبت

Marfat.com

نمیرسد و گاها سلسلهٔ مشایخ خود را چنانچه در صدر این کتاب مسطور است بیان میکردند
و در دلشی از اهل علم نقل کرد که روزی بر لفظ مبارک ایشان گذشت که تعلق بما
سوی الله رونده راه را حجاب کلی است ع تعلق حجاب است بیحاصلی ؛ در خاطر
این فقیر گذشت که تعلق بایمان و اسلام چگونه است حضرت خواجه ما از آن خاطر
پرسیدند عرض کردم فرمودند که حسین بن منصور حلاج را نشنیدی گفت که شعر
کفرت بدین الله والکفر واجب ؛ علی و عند المسلمین قبیح ؛ آنگاه فرمودند
و در بعض نسخه لدی دیده شد بجای علی
طایفهٔ اهل الله ایمان را چنین تعریف کرده اند که الایمان عقد القلب بنفی ما توجهت
القلوب الیه من المضار والمنافع سواه عز و جل و در معنی قلب سلیم این
دو بیت خواندند بیت عاشق تو یقین دانکه مسلمان نبود ؛ در مذهب
عشق کفر ایمان نبود ؛ در عشق تن عقل دل جان نبود ؛ وانکس که چنین نباشد
او آن نبود ؛ انفاس قدسیه آنحضرت میفرمودند آن عمل و ریاضتها
که بعنایت الهی عز سلطانه ما بجای آوردیم شما را طاقت آن نیست تدبیر شما
آنست که بی اختیار باشید و در رضا طلبی رعایت قلبها نمایید و میفرمودند که
کارگذارندهٔ این راه را نیاز و مسکنت و علو همت میباید او را باز ازین در
در آورده اند ما هرچه یافتیم از اینجا یافتیم بیت اینجا رخ زرد و جامهٔ ژنده خرند
بازارچهٔ قصب فروشان دگرست ؛ میفرمودند که سخن گیرای این قوم است
که رونده راه نفس خود را صد بار از نفس فرعون بدتر نمی بیند او درین
راه نیست میفرمودند که مجاورة با حق میباید نه با خلق حق میفرمودند که اکابر
گفته اند که گربهٔ زنده به از شیر مرده میفرمودند که هر صاحب توفیق میباید
که مخالفت نفس کند هرچند اندک باشد او را بزرگ داند و شکر توفیق آن گوید
و میفرمودند که آنچه گفته اند اذا اردت مقام الابدال فعلیک بتبدیل الاحوال

صحبت رسول الله صلی الله علیه وسلم و تشریف سلمان من اهل البیت انتساب و نیز علم باطن بابی بکر صدیق رضی الله تعالی عنه بعد از انتساب بحضرت رسول صلی الله علیه وسلم و همچنین اهل تحقیق را انتساب بحضرت رسول صلی الله علیه وسلم و همچنین علی رضی الله تعالی عنه امیر المؤمنین بعد از خلفای رسول صلی الله علیه وسلم از حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم که بر امیر المؤمنین علی رضی الله تعالی عنه مقدم بوده اند هم نسبت باطن بنسبت یافته اند و شیخ الطریقه شیخ ابو طالب مکی قدس الله روحه در کتاب قوة القلوب فرموده است که قطب الزمان در هر عصری الی یوم القیمة در مرتبه و مقام نایب مناب حضرت ابوبکر صدیق رضی الله تعالی عنه و آن سه دیگر از اوتاد که فروتر از قطب اند در هر زمان نایب مناب آن سه خلیفه دیگرند حضرت امیر المؤمنین عمر و حضرت امیر المؤمنین عثمان و حضرت امیر المؤمنین علی

Marfat.com

مراد ازان مخالفت نفس است به تبدیل اخلاق و اوصاف ذمیمه بعنایت
مرشد علی الاطلاق جل جلاله **بیت** کیست ابدال آنکه او مبدل شود
خمرش از تبدیل یزدان خل شود ؛ میفرمودند که بسیار بر زبان سید امیر
کلال قدس سره میگذشت که در حضور و غیبت چون مرغ روحانیت طالب
از بیضهٔ بشریت بواسطهٔ تربیت صاحب دولتی بیرون آید بعد ازان پرواز
گاه آن مرغ را جز حضرت اله کس نمیداند قد علم کل اناس مشربهم ع کس را وقوف
نیست که ما را چه حالت است ؛ قابلیت هر کس بقدر فطرت افتاده است مثنوی
زان زئی نور که پرورده اند ؛ بر تو زیاده نظری کرده اند ؛ و میفرمودند
که سخن مشایخ طریقت است که منازل الوصول لا یقطع ابد الابد فی العمر
الاخروی الابدی فکیف فی العمر القصیر الدنیوی میفرمودند مسلمانی و انقیاد
احکام و رعایت تقوی و عمل بعزیمت و دور بودن از رخصتها بقدر قوه
همه نور و صفا و رحمت است و واسطهٔ وصول بدرجات ولایت است و بمنازل
و مقامات شریفهٔ اولیاء الله از پرورش این صفات میرسند میفرمودند
که باید که کس نفس خود را تهمت نهد و هر که بعنایت حق سبحانه نفس خود را ببدی
شناخته باشد مکر و کید او را دانسته بود این عمل سهل میباشد
و از روندها این راه بسیار بوده اند که گناه دیگری را بر خود نهاده اند
بیت ز هر بدی که تو دانی هزار چندانم ؛ مرا نداند ازان گونه کس که من
دانم ؛ در آشکار بدم در نهان ز بد بترم ؛ خدای داند ازین آشکار و نهانم
و میفرمودند که قوله تعالی یا ایها الذین آمنوا آمنوا بالله و رسوله
اشارة بآنست که در هر طرفة العینی نفی این وجود طبیعی میباید کرد و اثبات
معبود حقیقی میباید نمود و میفرمودند که نفی وجود نزدیک ما اقرب

اقرب طرق ست لیکن جز بترک اختیار رو ندید فضول اعمال حاصل نیاید میفرمودند که
از حضرت عزت علیه الرحمة والرضوان پرسیدند که ایمان چیست گفتند که گنج
وپیوستن ومیفرمودند که واما بنعمة ربک فحدث امرست که نعمت هدایت وعنایت
والطاف ربوبیت ما را بر دل خود گران ومیفرمودند که ولایت خاصه نعمت
بزرگست ولی میباید که شناسد که او ولی ست تا بشکر این نعمت قیام نماید ولی آنست
که محفوظ عنایت الهی باشد واورا با او نگذارند واز آفات بشریت نگاه دارند
بر ظهور خوارق عادات واحوال وکرامات اعتماد نیست کار استقامت دارد از
سخنان این طایفه ست که کن طالب الاستقامة لا طالب الکرامة فان ربک
یطلب منک الاستقامة ونفسک تطلب منک الکرامة اگر در بستانی در آید
واز هر برگ درخت آواز آید که یا ولی الله باید که ظاهر وباطن او را بآن صدا
هیچ التفاتی نباشد بلکه سعی او در بنده گی زیاده باشد وآنچه بر ولی گذرانند
حکمت دران نفی وجود بشری بود میفرمودند رونده راه متابعت اولیا الله
در ولایت خاصه میدراید میفرمودند که این طایفه قسم اند مقلد وکامل
ومکمل مقلد شنوده عمل میکند وکامل از وجود خود نجاوز نمیکند وتربیت غیر
کامل مکمل نمیتوانند ومیفرمودند اراده وتسلیم دلی اختیاری بزرگ کاری ست
ودر تعریف اراده سخنان گفته اند مختار آنست که گفته اند الاراده ترک الاراده
فی الاراده مرید میباید که خواست خود را گذارده بخواست مقتدای خود بکلی محو
گردد بیت ما اختیار خویش هم از دست داده ایم ؛ کان اختیار دوست
همه اختیارهاست ؛ میفرمودند که اختیارهاست اگر خواهیم بطالب بطریق
جذبه مشغول شویم واگر خواهیم بطریق سلوک مرشد طبیب حاذق ست علاج
بنوعی که موافق حال مسترشد ست میکند در حدیث صحیح وارد ست که حضرت

Marfat.com

حق سبحانه با بنده بحکمت بالغهٔ خود معاملت میکند یکی را با فقر و شدت میدارد
و یکی را در غنا و ثروت میفرمودند که طالب میباید که مدتی اول با یاران ما
صحبت دارد تا او را قابلیت صحبت ما پیدا شود و این بیت نیز بر زبان
مبارک ایشان می گذشت بیت نه بینی وقت سفتن مرد حکاک
بشاگردان دهد در خطرناک میفرمودند که طریقهٔ ما ذکر جهر و رقص نیست
طریقهٔ ما صحبت است و خلوت است در انجمن و سفر در وطن و در خلوت شهرت است و در
شهرت آفت است خیریت در جمعیت است و جمعیت در صحبت بشرط نفی بودن بیکدیگر
و آنچه آن بزرگ دین فرموده که تعاتون ساعة اشارة بآنست که اگر جمعی از
طالبان این راه با یکدیگر صحبت دارند در آن خیر و برکت بسیار است
امید است که ملازمت و مداومت بر آن منتهی بایمان حقیقی شود و میفرمودند که
صحبت سنت مؤکده است و میفرمودند چون بذکر خفیه مشغول شدم در سر
من آگاهی شد و طالب اصل آن سر گشتم سی سال با مولانا عارف درین
جستجوی و تک پوی بودیم دو کرت سفر حجاز رفته شد در کنجها و زاویها
گشتیم اگر مانند او یا حبهٔ او می یافتیم نمی آمدیم کسی باشد همزانو نشسته و در سیر
از آسمانها گذشته و بظاهر اینجا و بباطن آنجا مشغول و میفرمودند که طریقهٔ
ما از نوادر عروة الوثقی است چنگ در ذیل متابعت سنت حضرت مصطفی
علیه و علی آله و اتباعه الصلوة والسلام زدنست و اقتدا بآثار صحابهٔ
کرام او رضوان الله تعالی علیهم اجمعین نمودن و درین راه ما را از در
فضل در آورده اند از اول تا آخر همه فضل او مشاهده مینمایم نه عمل خود
اگرچه درین طریقه باندک عملی فتوح بسیار است اما رعایت سنت کار بزرگ است
بیت از درون شو آشنا و ز برون بیگانه وش ؛ اینچنین زیبا روش کمتر بود

بود اندر جهان ؛ میفرمودند که هر که ازین طریقه روی گرداند خطر دین دارد
پرسیدند که طریقه شما را بچه توان یافت فرمودند بتشرع و متابعت سنت نبوی
صلی الله علیه وسلم میفرمودند جمعی که بصحبت ما میرسند بعضی چنانند که تخم محبت در دلهای
ایشان میباشد اما بواسطه خار خاشاک تعلقات نشو و نما نمی توانند یافت ما را میباید
آنرا پاک کردن و بعضی چنانند که تخم محبت در دلهای ایشان نیست ما را میباید ما را
پیدا کردن میفرمودند که هر که با ما میل خاطری دارد خواه دور و خواه نزدیک در هر
شبانروزی ما را بنسبت او گذری میباشد و از سرچشمه شفقت و تربیت ما باو فیضی
میرسد اگر واقف حال خود است راه گذر فیض از تعلقات پاک دارد و میفرمودند
درین طریقه سالک میباید نداند که او در چه مقام است تا حجاب راه او نشود من رضی
بمقامه حجب عن امامه و میفرمودند مرشد میباید که از سه حال طالب که ماضی و حال
و مستقبل با خبر باشد تا او را تواند تربیت کردن و میفرمودند هر روز مرشد از
حال طالب خبرداری باید کرد بفراست یا باستخبار احوال او را معلوم کند و میفرمودند
از شرایط طالب آنست که در زمانی که با دوستی از دوستان حق تعالی مصاحبت
واقف حال خود بود و زمان صحبت را با زمان گذشته موازنه کند تا اگر تفاوتی
از نقصان بکمال در خود مشاهده کند ملازمت صحبت آن عزیز را با خود فرض عین
داند و میفرمودند که از حضرت عزیزان قدس سره منقولست که میفرمودند بیت
با هر که نشستی نشد جمع دلت ؛ وز تو نرمید زحمت آب گلت ؛ از صحبت او اگر
تبرا نکنی ؛ هرگز نکند روح عزیزان بحلت ؛ و حضرت خواجه ما میفرمودند نظم
سه نشان بود ولی را که نخست او بمعنی ؛ تو چو روی او به بینی دل تو بدو گراید ؛ دوم آنکه
در مجالس چو سخن کند ز معنی ؛ همه را از هستی خود بحدیث میرباید ؛ سیوم آن
بود بمعنی ولی اخص عالم ؛ که ز هیچ عضو او را حرکات بد نیاید ؛ و میفرمودند که

Marfat.com

ہر گناہی کہ بنسبت این طایفہ کردہ شود آن از تدبیری ہست اما اعتراض و عیب
و میفرمودند در صحبت اولیاء اللہ کہ اصل تمکین اند محافظت احوال نمودن بغایت
دشوارست از آنکہ سلطان ولایت ایشان بر حال ایشان مستولیست کسے
صفت و حال ایشان را بی آنکہ بخود راہ دہند نتواند شناخت اگر از کسی بنسبت
ایشان در خاطر یا در ظاہر چیزی گذرد خطر عظیم دارد و مثل این چون آتش آنست
کہ در خاطر پنہان ست و لولا رجال مؤمنون و نسا مؤمنات لم تعلموہم ان
تطؤاہم فتصیبکم منہم معرۃ بغیر علم اشارۃ بآنست میفرمودند از شرائط طلب
این راہ بنسبت الطریقۃ کلہا آداب لکل حال ادب و لکل مقام ادب فمن
لازم الادب بلغ مبلغ الرجال و ادب عبارۃ ست از تحسین اخلاق و تہذیب
اقوال و افعال و گفتہ اند ادب بخدمۃ اغر من یجد علامۃ قبول العمل و العبودیۃ
ملازمۃ الادب و الطغیان سوء الادب و حفظ ادب ثمرہ محبت ست و ہم ثمرہ
محبت و ہم تخم محبت میفرمودند کہ از ادب چون چیزی کم کردی ہر چہ برداشتی از آن
نمیماند و میفرمودند کہ ادبیست بنسبت حق سبحانہ و تعالی و ادبیست بنسبت
پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم و ادبیست بنسبت مشایخ اما ادبی کہ بنسبت حق سبحانہ
بظاہر و باطن بشرط کمال بندہ کہ فرمانہای او را بجای آرد و از ماسوای
حضرت او بکلی اعراض نماید و ادبی کہ بنسبت پیغمبر ست صلے اللہ علیہ و آلہ وسلم
خود را تمام در مقام فاتبعونی دارد و در جمیع احوال بواجبی حرمت نگاہ دارد
و واسطۂ حل موجودات بکل ارادہ بحضرت حق سبحانہ او را داند ہر کہ و ہر چہ
ہست ہمہ را سر بر آستانۂ عزت اوست داد با کہ بنسبت شیخ واجب و لازمست
بر طالبان بجہت آنست کہ ایشان بواسطۂ متابعت سنت او بمقام دعوت
خلق بحق سبحانہ رسیدہ اند و میفرمودند کہ اولیاء اللہ را زمانی ہست کہ در صحبت

Marfat.com

صحبت ایشان بی ادبی عین ادبست و زمانی ست که ادب عین بی ادبست
و میفرمودند که فنا بر دو وجه ست یکی فنا از وجود ظلمانی و طبیعی و دیگر فنا
از وجود نورانی و روحانی چنانچه حدیث نبوی بدان ناطق ست که ان
لله تعالی سبعین الف حجابا من نور و ظلمة و میفرمودند که اولیاء الله اهل
کرمند و آموختگان حضرت لایزالی قصورات و خطرات که بر طالبان میگیرد
می بینند و در میگذارند اما احوال مختلف ست در زمان مشاهدهٔ الطاف
ربوبیت گاهی در نظر ایشان کوهی ست بیت بیشش جوش لطف بیحد تو شاه
توبه کردن از گناه آمد گناه ؛ در حدیث و آثار صحابه و در سخنان مشایخ
آمده ست که ترک الذنب ذنب و در مقام شفقت فرو گذاشت نیست در آن
مقام در نظر ایشان کوهی گاهی ست ذره و قطره که بر طالب میگذرد می بینند
و از راه تحقیر با او مینمایند و فرو نمیگذارند بیت اگر بینی که نابینا بچاه ست
اگر خاموش بنشینی گناه ست ؛ از حضرت خواجه ما دانشمند سئوال کردند که لطف
و قهر هر دو صفت حق سبحانه ست و در اعلی مرتبهٔ کمال ست این تفرقه از کجا
که هر که مظهر صفت لطف میشود محل اثبات ست و هر که مظهر صفت قهر میشود محل
نفی ست حضرت خواجه ما فرمودند که مظهر قهر را دو معنی ست یکی آنکه قهر حقانی از و ظاهر
و صادر شود علامت آن لایدفع و لایعارض شئی من جملة العباد اصلا و شک
نیست که این صفت کمال ست و دیگر قهر حقانی بروی واقع و ظاهر میگردد و
این صفت نقصان ست از حضرت خواجه سئوال کردند که فرق میان بلا و بلوی
چیست فرمودند بلا آنست ظاهرست و بلوی آنست باطن و میفرمودند درویش
باهل الله کسی میتواند که از خود تمام گذشته باشد و در هر محلی این بیت میخواند
یا مکن با پیلبانان دوستی ؛ یا بنا کن خانه در خور دهیل ؛ میفرمودند

مثل اهل ارشاد مثل صیاد است که بدقایق صفت جانور متوحش را در قید
آرد و از صفت توحش او را بمقام استیناس میرساند و این طایفه چون اهل
حکمت اند بحسن تدبیر معامله با طالب صاحب طبیعت چنان میکنند که او را
منقاد و صاحب تسلیم میگردانند و در طریق متابعت سنت میدرارند و در مقام
وصول میرسانند انبیا و اولیا اهل تدبیر و حکمت بوده اند و میفرمودند که معاملت
این طایفه با هر کس بقدر قابلیت اوست اگر طالب مبتدیست بار او را میکشند
و خدمت او میکنند چنانکه وارد است یا داود اذا رأیت لی طالبا فکن له
خادما افاده بسیار میباید تا طالب را قابلیت سلوک این طریق پیدا شود
و سلوک این راه موقوف بر حصول یقین است از اهل الله بیت تا تو نه بینی
جمال عشق مگیر و کمال ؛ مثنوی وصف یار راست بباید شنید ؛ میفرمودند
که همه اعمال سالک باید که برین گذرد تا نتیجه از سر یقین بظهور آید و معرفت تفصیلی
که منتهای مقاصد طالبان و سالکان است بهمین صفت بحصول پیوندد از حسن
عقیدت طالب نسبت حقیقت اهل الله بی ظهور یقین حاصلی نیست اعتقاد
مجرد باندک چیزی متبدل میشود سؤال کردند از حضرت خواجه ما که مقصود از
سیر سلوک چیست فرمودند تا معرفت اجمالی تفصیلی شود یعنی آنچه از مخبر صادق
اجمالا قبول کرده شده است آنرا بطریق تفصیل شناخته شود و از مرتبهٔ دلیل
و برهان بمرتبهٔ کشف و عیان رسیده شود میفرمودند که هر وقت خواهم سینه را
پنجاه کرت بر لب آب رسانم و باز تشنه بیارم ع تو نقش نقش بند آنرا چه دانی
و میفرمودند که تلقین ذکر بمنزلهٔ سنگ و چقماق بدست یکی دادنست عمل بر طالب است
تا نتیجه روشنائی حاصل آید و میفرمودند تلقین ذکر از هر کامل مکمل میباید تا
مؤثر باشد و نتیجه بظهور آید تیر از ترکش سلطان میباید تا حمایت را شاید و ما

Marfat.com

ومانقش من ذکر از شیخ بزرگوار خواجہ محمد باباسماسی داریم قدس اللہ تعالی سرہ و
میفرمودند کہ از حضرت خلیفہ عزیزان علیہ الرحمۃ والرضوان دو طریقہ ذکر منقول ست
جہر و خفیہ و ما خفیہ را بجہت آنکہ قوی و اولاست اختیار کردہ ایم و میفرمودند کہ
وقوف عددی اوّل مرتبۂ علم لدنی ست و دانشمند صالح را پیش از آنکہ وقوف
عددی تلقین فرمایند بیان سلسلۂ خود کردند و بحضرت خواجہ یوسف ہمدانی
رسانیدند قدس اللہ تعالی سرہ فرمودند کہ روزی حضرت خواجہ بزرگ اعنی حضرت خواجہ
عبدالخالق غجدوانی قدس اللہ تعالی سرہ الشریف وافاض علینا من برکاتہ بر استاد
خود تفسیر میخواندہ اند باین آیت رسیدہ اند کہ ادعوا ربکم تضرعا وخفیۃ انہ
لایحب المعتدین از استاد بزرگوار مولانا امام صدرالدین پرسیدند
کہ این خفیہ کہ حق سبحانہ فرمودہ ست کدامست و چہ طریقہ ست کہ اکر ذاکر بلند
میخواند یا در وقت ذکر باعضا حرکت میکند غیر واقف میشود و خفیہ نمیماند
واکر در دل میگوید شیطان بحکم الشیطان یجری فی ابن آدم مجری الدم
واقف میشود استاد فرمودند کہ این علم لدنی ست کرمہ و علمناہ من لدنا
علما در شان اوست اکر حق سبحانہ خواستہ باشد از اہل اللہ کسے بجوید
و را تعلیم کند و حضرت خواجہ عبدالخالق منظر عنایت میبودند بیت

منتظر باش کوش بر دردار ؛ کو نظر را در انتظار کار ؛ تا بحضرت امام عالم
عارف ربانی شیخ المشایخ حضرت خواجہ یوسف ہمدانی رسیدہ اند وقوف
عددی مراتب ان را تلقین کردہ اند و میفرمودند در ذکر خفیہ وقوف
عددی فعلی ست مشاہد نتیجۂ وقوف عددیست و در ذکر خفیہ وقوف
قلبی ست کہ از دل کوبد و بدل کوبد غیر وقوف قلبی مشاہدہ نتیجۂ وقوف قلبی
نفس نگاہ ندارد و سہ کرت کوبد و در زیادۃ عدد بکوشد و وقوف زمانی

رسالۂ حضرت خواجہ محمد پارسا قدس سرہ

Marfat.com

را رعایت کند زمان تفرقهٔ خاطر را شناسد بازگشت بمسکنت و نیاز
کرده می آید و نگاه داشت میباید و نفی خواطر با یاد داشت که مشاهده ست
دوام ذکر میسر شود و اگرچه دل گویا گردد از سعی ذکر با آن نمیباید ایستادن
علی مخصوص بعد از نماز شام و پیش از صبح و بعد از یاد داشت و
میفرمودند دوام صحبت اهل الله واسطهٔ ازدیاد عقل معاد ست از حضرت
عزیزان علیه الرحمة والرضوان سؤال کردند در ذکر علانیه فرمودند باجماع
علما در نفس اخیر بلند گفتن و تلقین کردن واجب ست و درویش را هر نفس نفس
اخیر ست و میفرمودند لا اله الا الله نفی اله طبیعت الا الله اثبات معبود بحق ست
و مقصود از ذکر آنست که ذاکر بحقیقت کلمهٔ توحید رسد بسیار گفتن شرط
نیست دانشمندی از ایشان پرسید که حقیقت کلمهٔ توحید چیست
فرمودند آنکه از گفتن کلمهٔ توحید ماسوای الله عز و جل بکلی نفی شود و همچنین
در محل ذکر حقیقت کلمه را همین شرح میکردند و میفرمودند که وقوف زمانی
کارگذار رونده راهست آنست که واقف احوال خود باشد که در هر زمانی
صفت و حال او چیست یا موجب شکر ست یا موجب عذر اگر در نفس
نگاه ندارد شاید صیقل بر روی آیینه باید داد نه بر دسته یا بر پهلو یا پشت
سنگ و چقماق بر دست شما داده شد سعی میباید کرد تا نتیجه ظهور کند مقصود
بسیار گفتن نیست در یک نفس سه کرت گوید و چون عدد از بیست یک گذرد
و اگر نتیجه ظاهر نگردد کار از سر گیرد حفظ نفس از لوازم ست لا اله الا الله را
از طرف راست آغاز کند و بدل فرود آورد و از جانب چپ بیرون آورد
بیمجاهده نمیشود پیش از صبح و بعد از شام در خلوت و فراغت از خلق چنانکه
همزانو واقف نگردد بیت صد هزاران قطره خون از دل چکید

چکید تا نشان قطرهٔ زان یافتم میفرمودند وقوف قلبی برای آنست که
تا اثر این جذبه مطالعه کردد و آن اثر در دل قرار گیرد و رعایهٔ عدد در ذکر قلبی برای
جمع است چونکه نظر متفرقه است و اثر دیگر آنکه در زمان نفی وجود بشریت منتفی شود و در
زمان اثبات اثری از آثار تصرفات جذبات الوهیت مطالعه افتد و میفرمودند
که بناکار سالک بر ساعت کرده اند تا دریابنده نفس شود که بحضور میگذرد یا بفرقت
اگر بر نفس کنند دریابنده این صفت نشود و میفرمودند که بناکار را درین راه
بر نفس میباید کرد چنانکه اشتغال بوظیفهٔ اهم در زمان حال از ماضی و تفکر در
مستقبل مشغول کردید و نفس را نگذارید تا ضایع نشود و از آن احتراز کنید
تا ضایع نشود من ضیع وقته فوقته مقت (جزاء من شرطیه است) و در ادراک آن سعی کنید که گفته اند
الوقت لا تلاحظه الی ما قسم لک فی الازل و لا الی ما تصیر الیه الابد و تحفظ مراد
الحق بین النفسین گفته اند کسی که مشتغل باداء وظیفهٔ وقت بود او را صاحب
الوقت گویند فترت و زوال باین وقت متصرف نشود الا بنسبت سالکان بسبب
تلون و ایشان از عمر نشمارند الا آن زمان را که این معنی و این محافظت موجود
بود اما بنسبت با واصلان و اصحاب تمکین این وقت دایمی و سرمد باشد
و صاحب این وقت چون دوام باید که از تحت تصرف خارج بود بلکه او در
احوال متصرف بود بدان معنی که هر وقتی را اهم و اولی مصروف دارد و او را
ابو الوقت سالک گویند و ابن الوقت سالکی بود که حال بروی بر سبیل
هجوم و مفاجات بروی روی نماید و بعلت (بقلب نسخه) تصرف سالک را از حال خود
بستاند و منقاد حکم خود گرداند و میفرمودند طریق جذبه و صفت او میان
جلال و جمال چنانچه گذشت میفرمودند که هر لحظه بکلی تهی میباید شد از خود سر الف
و بار رفتن نسبت حق خلق را بکلی ملکه نشود و میفرمودند که سالکان در دفع

خواطر شیطانی و نفسانی منقاد و بعضی چنانند که پیش از آنکه در خاطر در آید او را
ببینند و هم از آنجا دفع کنند و بعضی چنانند که چون در خاطر در آید پیش از آنکه
قرار گیرد او را دفع کنند و این چندان فایده نمیدهد اگر منشأ او را و سبب انتقالات
او را پیدا سازند خالی از فایده نیست و میفرمودند که شناخت زمان تحویل و انتقال
از صنفی بصنفی بغایت دشوار است و میفرمودند راهی که عارفان بواسطه آن راه
میبابند و دیگران بابنده نمیشوند سه قسم است مراقبه و مشاهده و محاسبه مراقبه
نسیان روبه مخلوق بدوام النظر الی الخالق ست یا گویم دوام النظر الی الخالق
بنسیان روبه مخلوق یعنی روندهٔ راه میباید که دایما ناظر جمال احدیت باشد
و قسم نسیان و نیستی و فنا بر ناصیهٔ جمیع مخلوقات کشد و دوام مراقبه نادرست
و ازین اند که درین معنی معامله کرده اند و ماحصول انرا یافته ایم که مخالفت بصر
و مشاهده واردات غیبی ست که بر دی نزول میکند بواسطه آنکه زمان گذرنده
سکون ندارد آن وارد را نمیتوانیم ادراک کردن بصفتی که در حال ما میشود از قبض
و بسط آزاد رمیابیم و در قبض مشاهدهٔ صفت جلال میکنیم و در بسط مشاهدهٔ صفت
جمال میکنیم و محاسبه آنست که هر ساعتی که بر ما گذشته ست حساب میکنیم که
هر ساعت و هر نفس و هر زمان که بر ما گذشته ست چیست حضورست یا فتور
اگر همه نقصان ست بازگشت میکنیم و عمل از سر میگیریم از حضرت غوث زمان
علیه الرحمة والرضوان منقول ست که عمل میباید کردن و ناکرده انگاشتن
و خود را مقصر دیدن و عمل از سر گرفتن و چون راه این سه طریقه ست دیگر
در غیر این سه مرتبه نمی یابند بیت ممکن نبود حصول مقصود ؛ تا بدرقهٔ
عنایت یار ؛ میفرمودند چون سالک را بعد از بلوغ تفرقه میان دل و
زبان شود یعنی اشتغال ظاهره از اعمال باطنه مانع نیاید و عمل باطن از شغل

Marfat.com

از شغل ظاهر حجاب نگردد و اجازت دعوت خلق بود بحق سبحانه و بلوغ سالک عبارتست
از تصرف وجود فنا و رسیدن بسیر فی الله که مقام جذبه است و چون سالک تصرفات
جذبات الوهیت را در خود مشاهده کرده بود و کیفیات آثار جذبات را در خود دیده و مظهر صفت
جذبه الهی شده لاجرم بصفت جذب باطن در دیگری تصرف تواند کرد و آن تصرف وی
تصرف حق سبحانه باشد و گفته اند حقیقت ولایت که باطن نبوتست تصرفست در خلق
و ولی در حقیقت مظهر تصرف نبی است و علامت صحت حال ولی متابعت اوست مر نبی
خود را و متصرف بحقیقت جز یکی نیست جل جلاله اولیا عزلت اگرچه واصل و کامل باشند
چون حوالت دیگران بایشان نرفت ایشان را از اذواق طور نبوة بهره نبود و
اولیا عشرت را که مأذون و مأمور شده اند بر طریق متابعت نبوی علی صاحبه الصلوة
والسلام که خلق را بحق سبحانه دعوة کنند ایشان را از اذواق طور نبوت نصیب
هست بر حسب مرتبه و درجه هر یک و میفرمودند که آنچه وارد است در حدیث که من استوی
یوماه فهو مغبون و من غده شر یومه فهو ملعون و من لم یکن فی الزیادة فهو
فی النقصان و من کان فی النقصان فالموت خیر له اشارة بطلب ازدیاد یقین است
بر رونده راه حق و میفرمودند آنچه وارد است در اخبار و آثار و سخنان مشایخ اذا
احب الله عبدا لم یضره ذنب تأویل آنست که بنده عذر گناه داند و تواند خواست
گناه او را ضرر نکند دلیل بر صحت این تأویل اواخر این حدیث است ثم قرأ ان الله یحب
التوابین و یحب المتطهرین و میفرمودند که معنی حدیث ان الله یحب الملحین فی الدعاء و السؤال
من الله تعالی حتی الملح لقدورکم و الشبع لعیالکم معنی آنست که یک چیزی را که از حق
تعالی میطلبید چندان تضرع نمایید و سؤال کنید که مأمول بحصول پیوندد و آنگاه
چیز دیگر را هم بهمین طریق و همین کیفیت طلبند و میفرمودند که ان کرهت ما یراه الناس
منک فلا تغفل منه اذا خلوت و ادبا که در نظر خلق رعایت مینمایند در خلوت نیز

رعایت نماید و میفرمودند که حقیقه الذکر الخروج عن میدان الغفلة الی
فضاء المشاهدة و میفرمودند که الصلوة معراج المومن اشارة بدرجات
نماز حقیقی ست در زمان تحرمه میباید اکبریت حضرت حق سبحانه در وجود نماز
نماز گذارنده حال شود خضوع و خشوع در وی پیدا شود تا چندانکه بحال استغراق
رسد و کمال این صفت مر حضرت رسالت پناهی راست صلی الله علیه وسلم و میفر
میفرمودند که الصوم لی و انا اجزی به اشارة بصوم حقیقیت که آن امساک
از ماسوا لکلی و میفرمودند که نصیب امتی من جهنم کنصیب ابراهیم من نار نمرود
و میفرمودند که لا یجتمع امتی علی الضلالة مراد از امت متابعت ست سئوال
کردند از حضرت خواجه ما هر حکایتی که حق سبحانه حالی را از درویشی باز گیرد
چکند گفتند اگر رمقی از آن حال باقی مانده ست دلیل ست که از وی
تضرع و نیاز خواسته اند از حضرت احدیت در خواهد والتجا بحضرت وتا
آرد و اگر رمقی از وی باقی نمانده باشد دلیلست که از وی صبر و رضا خواسته
اند از حضرت خواجه سئوال کردند که در دل سالک از خطوط خود تمام گذشته اند یس
اللهم اغفرلی چرا میخوانند فرمودند که باکی وجود خود را برای باکی دیگران
میطلبند و میفرمودند که خدا طلبی در بلا طلبی ست و در حدیث قدسیه
آمده ست که من احببته ابتلیته و در اخبار آمده ست که یکی بحضرت رسالت پناه
صلی الله علیه وسلم آمد که یا رسول الله ترا دوست میدارم گفت فقر را آماده
باش و دیگری گفت یا رسول الله من خدا را دوست میدارم فرمود که بلا را آماده
باش میفرمودند که همه کرامات در جنب کلمۂ توحید نفرت اصحاب الکرامة
کلهم محجوبون والعارفون عن النظر الیها مبعدون از حضرت خواجه
ما کرامات طلبیدند فرمودند که کرامات ظاهریست که با وجود چندین گناه

Marfat.com

گناه بر روی زمین میتوانیم رفت از شیخ ابو العباس قصاب کرامات طلبیدند فرمودند
که من پسر بزکشی بیش نیم پس این چندین خلق چرا بر من جمع آمده اند و میفرمودند ظهور
احوال از شیخ مقتدا بنسبت مرید بحقیقت کرامت مریدست حق سبحانه بظهور می آرد
تا سبب یقین وی شود و در طلب بجد شود پرسیدند که شناخت خواطر درویشان را
از کجاست فرمودند که بصیرت و شناخت ایشان را از نور فراست که حق سبحانه ایشان را
کرامت کرده است فانه ینظر بنور الله از شیخ ابو سعید ابو الخیر قدس سره منقول است که فرمودند
که در پیش جنازه ما این بیت خوانند بیت چیست ازین خوبتر در همه آفاق کار ؛
دوست رسد نزد دوست یار بنزدیک یار ؛ و حضرت خواجه ما فرمودند که در پیش جنازه
ما این بیت خوانند که مفلسانیم آمده در کوی تو ؛ شیئا لله از جمال روی تو
میفرمودند الطلب رد السبیل اشارت بدین طلب است و میفرمودند ولا تصح معرفة
العارف حتی تنفرغ الی الله اشارت بهستی بنده و بقا صفات اوست بیت
تا تو ز هستی خود زیر زبر نکردی ؛ در نیستی مطلق مرغ دو پر نکردی ؛ این پرده
نهادت در هم شکن که هرگز ؛ در پرده ره نیابی تا پر در نکردی ؛ و میفرمودند که
در عبادة طلب وجود است و در عبودیت تلف وجود تا وجود باقیست هیچ
عمل نتیجه نمیدهد و میفرمودند که آیینه هر یکی از مشایخ را دو جهت است و آیینه
ما را شش جهت است و چهل سال است که ما آیینه داری میکنیم وجود ما هرگز غلط
نکرده است آنچه بخاطر تو گذشته است درین زمان خطا نخواهم دیدن از قطب الاولیا
عزلت عبد القدوس منقول است که گفت سیر خواجه ما قدس الله سره العزیز در مجموع طبقات
آسمان و زمین جاری بود و میفرمودند که آنچه از ما نسبت اظهار خواطر و اعمال
و احوال خلق صادر میگردد ما در میان نیستیم ما بالهام ما را اعلام مینمایند یا بواسطه
کسی بما میرسانند میفرمودند که حضرت عزیزان میگفته اند که زمین در نظر این طایفه

چون سفره ایست و ما میگوییم چون روی ناخنی ست که هیچ چیز در نظر ایشان غایب
نیست آنچه ایشان فرموده اند نسبت وسعت دایرهٔ ولایت فرموده اند و الا بزرگی
دل عارف در شرح نمی آید میفرمودند که بسر توحید زود میتوان رسید اما رسیدن
بسر معرفت دشوارست در قدم درویش خاری خلد باید شناسد که از کجاست
حضرت خواجه را گفتند فلانکس نگران خاطرست که بر حضرت ایشان سلام دادم جواب
نگفتند فرمودند که عذری میباید گفت که در آن زمان همگی وجود متوجه استماع
کلام حق سبحانه بود شغلنی کلام الحق عن سلام الخلق و میفرمودند که هر که خود را
بسلامت بحضرت واجب الوجود تفویض نماید التجا بغیر آوردن از وی شرکست
و شرک از اهل عموم معفوست و از اهل خصوص معفو نیست و میفرمودند که من
عرف الله لا یخفی علیه شیء خواجه علاء الدین عطار میگفتند که مراد ازین کلمهٔ
قدسیهٔ ایشان آنست که ظاهر شدن اشیا بر عارف باز بسته بر توجه اوست
و میفرمودند که متوکل میباید که خود را متوکل نبیند و توکل خود را در کسب پنهان
کند و میفرمودند حق سبحانه مرا برای خرابی دنیا موجود کرده ست و خلق از
من عمارت دنیا میطلبند ع من از کجا غم باران ناودان ز کجا ؛ میفرمودند که اگر
وجودی خرابتر ازین وجود میبود این گنج فقر را آنجا نهادندی میفرمودند که
اهل الله بار خلق از آن جهت میکشند که اولیا را در خلق پوشیده اند تا دل ولی
را دریابند هیچ ولی نیست که حضرت حق سبحانه را با وی نظری نیست خواه صاحب
دل واقف باشد خواه نباشد هر که آن دل را در می یابد از آن نظر الهی فیضی
با وی رسنده ست بیت صد سفره بدشمن بکشد طالب مقصود ؛ باشد که
یکی دوست بیابد بصفا ؛ میفرمودند که اگر بعیب یار نظر کنیم بی یار می مانیم هیچکس نیست که
از صفت حسنی خالی باشد بیت حاصل دنیا نه همین در بود ؛ یکهنر از آدمی

از آدمی پر بود ؛ کشیدن بار این راه را چون یاران می باید در دین یار بسیار
گیرید حضرت خواجه عبد الخالق قدس سره العزیز میفرمودند که آب در جوی بمدد یار آید
آید که الرفیق ثم الطریق و میفرمودند که یکی از فواید مشورت با اهل دل و مردم عزیز آنست که
اگر در آخر امر وجه صواب در آن کار ظاهر شود وجود تو در میان نباشد و میفرمودند
که هر که دیگران را خواهد خود را خواهد و هر که خود را خواست خود را نخواست ع ور ز خود گر
بگذشتی همه عیش است خوشی ؛ میفرمودند چون شمع باش که روشنایی بهمه رسانی
و خود را در تاریکی گذاری میفرمودند که هر که روزی پیش کفش نهاده است او را شفاعت
خواهم کرد میفرمودند که ما درین راه خواری گزیدیم حق تعالی مرا عزت داد لله
العزة و لرسوله و للمؤمنین و میفرمودند که کار صاحب پندار بغایت مشکل است
بیت گرچه حجاب تو برون از حد است ؛ هیچ حجابیت چو پندار نیست ؛
حضرت خواجه ما را یکی بکبر نسبت کرد فرمودند که کبر ما از کبریای اوست بیت باد تکبر
اگرم بر سرست ؛ هم ز دم اوست که در من دمید ؛ میفرمودند که درویش مباید
که هر چه گوید از جان گوید سخن مشایخست که هر که سخنی گوید از حالی که در او نباشد
هرگز حق سبحانه او را بسعادت آن حال نرساند میفرمودند کمال جد درین راه
طلب حقیقی است که بنده را بی قرار و بی آرام سازد بیت این طلب مفتاح مطلوبات
تست ؛ هم سپاه نصرت رایات تست ؛ میفرمودند که سخن این طایفه است
که نه هر که دوید گو را گرفت دوید اشارت بدوام سعی است و این دو بیت بسیار
میخواندند بیت ای عاشق شوریده او باش طلب ؛ این وعده که کرده است
نه فرداش طلب ؛ در غم اگرش نیابی در شادی جوی ؛ سرگردانی گزین هر جا
زیرا که هلک المسوفون حدیث است ۱۲
طلب ؛ میفرمودند که واقعه علامت قبول طاعت است پس از واقعه حاصلی
نیست بیت چو غلام آفتابم همه ز آفتاب گویم ؛ نه شبم نه شب پرستم

که حدیث خواب گویم ؛ میفرمودند که از برکت دعای پیغمبر صلی الله علیه وسلم
مسخ صورت ازین امت مرتفع است امّا بحسب معنی هاست بیت اندرین امت
بناشد مسخ تن ؛ لیک مسخ دل بود ای ذوالفطن ؛ میفرمودند که اولیا را بر اسرار
اطلاع میدهند امّا بی اجازت اظهار نمیکنند ع سرّ خدا مکن که خون بریزی بر زمین
میفرمودند که هر که وارد میشود و هر که ندارد میفرود شد اخفا الاسرار من صنع
الابرار آنچه از ما صادر میگردد ما در میان نمینهیم روزی یکه در روی مبارک ایشان
نظر میکردم فرمودند که نظر بکن تا دل باز بدهی مصراع دیوانه شود هر که به بیند رخ
میفرمودند درویشی چیست بیرون بیرنگ و درون بی جنگ بیت تا درین
صورتیم گر کس ما ؛ هم نرنجیم هم نرنجانیم ؛ یکی از اکابر دین سؤال کرد که درویشی چیست
فرمودند که بزبونی میفرمودند که درویش در تحمّل و بارکشی چون دهل میباید که با
هر چند طبایع خود و خلق ناگردن صحیح نسخه اصح
اهل نقد ندهد حواله آب نرا آینده نمیکنند بیت امروز بین بدیده باطن جمال
دوست ؛ ای بیخبر حواله بفردا چه میکنی ؛ التصوف فی الوقت اشارة باین بیت
بیت خردمند ازان کسن تبر کند ؛ که او کار امروز فردا کند ؛ و میفرمودند که بنای
کار اهل هلو و طبیعت همه بر ضلالت ست و تصحیح نیّت در امور مهمّ ست نیّت از عالم
غیب ست نه از عالم کسب حقیقت نیّت و حقیقت در تحت اختیار نیست روح صورت
هر عملی نیّت ست اگر نیّت نبود چشمداشت نتیجه ندهد اگرچه در کسب اخلاص خود را از
نتیجه نگاه میباید داشت میفرمودند که هر گرا بیضه قابلیّت او بواسطه صحبت های مختلف
فاسد شود تدبیر کار او دشوارست جز بصحبت اهل الله که کبریت احمرست بصلاح
نمی آید بیت جز صحبت عاشقان مستان هستند ؛ دل در هوس قوم
فرومایه مبند ؛ هر طایفه ات بجانب خویش کشند ؛ حقّا که سوی دیرانه کوی

Marfat.com

طوطی سوی قند؛ میفرمودند که در اوایل حال ما خود را مطلوب میشناختیم دیگران را
طالب این زمان آن طریق را گذاشته ایم مرشد علی الاطلاق اوست جل جلاله
میفرمودند که هر کرا داعیه طلب این راه پیدا شود بسر وقت ما فرستند آنچه نصیب او
باشد باو برسد و میفرمودند در اثبات اختیار بنده را سعادت و شرف بسیار است
در خلاف رضا از راه محالت بعذر و انابت مشغول گردد اختیار بیند و در محل
رضا باختیار سعی نماید و چون محل را دریابد توفیق بیند و شکر گذارد و میفرمودند که
المجاز قنطرة بحقیقه اشارة بآنست که جمیع اعمال ظاهری و باطنی قولی و فعلی
تو حجاب است تا رونده راه از و بگذرد بحقیقت نرسد و میفرمودند اول این
راه کلیمه توحید است و آخر هم کلیمه توحید سبق اول و آخر است و مفتاح سعادت است
و هیچ دری بی او گشاده نمیشود از حضرت سلطان العارفین منقول است که در
اواخر وقت پوستینی پوشیده بودند و میگفتند الهی همان دان که ترکی ام
از ترکستان آمده تنگری تنگری گویان و اکنون بسعادة رسیده میفرمودند
که در زمان ملالت از صحبت خلق یکی از کبرا سه روز بصفتی خلوت گزید چون
بیرون آمد بصفتی که کسی با ایشان صحبت نتوانست داشتن تدبیر گویا اینست میفرمودند
که هر کس یک حدیث در همه عمر علی الدوام عمل کند متضمنم که کار او تمام گردد هنوز
دران حدیث کار مانده بود مثلا بحدیث من اصلح جوارحه اصلح الله جوانبه
عمل کند متضمنم که کار او در راه دین و طلب یقین هر آینه تمام گردد و میفرمودند
که مولانا زین الدین ابوبکر تایبادی قدس سره از رعایت ظاهر باطن بهره ور شده
بودند از ایشان پرسیدند که عمل برخصت از جهت اصلاح خلق روا است فرمودند
که بعضی را روا است و بعضی را روا نیست و آن بعضی را که روا است در بعضی اوقات
روا است و در بعضی اوقات روا نیست تا محل چیست و طریقه آن عمل کننده

ورچه افتاده ست میفرمودند که خود را بنسبت بریک صفت میباید انداختن
تا هر کس را طمع تصرف پیدا نشود میفرمودند که آنچه از جهت نظر بر خاطر میگذرد
از ضعف یقین ست و مجرد وهم بیش نیست آن خاطر را دفع میباید کرد که
دفع میشود و هیچ ضرری نیست از آن نظر اگرچه رعایت اسباب که در
عالم حکمت بظاهر رخصت ست چون بباطن در مقام توکل بود و میفرمودند
از مزارات کبار قدس الله ارواحهم زیارة کننده همان مقدار فیض
میتواند گرفتن که صفت آن بزرگ را شناخته ست و بآن صفت
توجه نموده و در آن صفت در آمده اگرچه قرب صوری را در زیارت مشهد
مقدسه آثار بسیار ست اما در حقیقت توجه بارواح مقدسه را بعد صورت
مانع نیست چنانچه در حدیث نبوی صلوا علی حیث ما کنتم بیان و برهان
این سخن ست و مشاهده صور مثالیه اهل قبور کم اعتبار دارد و در جنب
شناختن صفت ایشان در آن توجه و در آن زیارت و با این همه خواجه
بزرگ قدس الله سره العزیز میفرمودند مجاور حق سبحانه اولی و انسب ست
از مجاورة خلق او سبحانه و این ابیات بر زبان مبارک ایشان بسیار
گذشتی بیت که تا کی گور مردان را پرستی ؛ بکردگار مردان کردی رستی ؛
و میفرمودند الفقراء الصبر جلساء الله سبحانه ای المقربون غایة القرب
و آنچه در حدیث قدسی وارد شده ست که انا جلیس من ذکرنی اشارة بحال
اهل باطن ست و میفرمودند که لی مع الله وقت لا یسعنی فیه ملک مقرب
ولا نبی مرسل معنی وی آنست که مرا حالی میباشد که در آن حال ملک مقرب
و نبی مرسل نمیگنجد و این حال مبتدی را هم در بعض اوقات بسبب متابعت میباشد
و معنی دیگر آنکه مرا حالی میباشد که آن حال اعلی و اشرف ست از حال ملک مقرب

Marfat.com

مقرب و نبی مرسل و آن حال عبارتست از ولایت بنوت حضرت پیغمبر ما صلی اللہ
تعالیٰ علیہ و علی آلہ و اصحابہ و سلم و چنانچہ گفتہ اند الولایۃ افضل من النبوۃ اما
باین حالست و معنی دیگر آنکہ شاید اشارۃ باسمی باشد کہ ہر گاہی کہ حق سبحانہ
بہ بندہ بصفت جمال تجلی کند و جود آن بندہ چنان بزرگ شود کہ در عالم نگنجد
و میفرمودند کہ حضرت صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم فرمودند ان للہ عز و جل تسعۃ
و تسعین اسما مائۃ غیر واحد من احصیہا دخل الجنۃ معنی احصا یکی آنست کہ
نامہای حق سبحانہ را شمارہ کند و دیگر آنکہ این نامہا را داند و دیگر آنکہ عمل
بموجبات این نامہا تواند چون رزاق گوید مثلاً غم روزی اصلا در خاطر
او نکند رود چون متکبر گوید عظمت و کبریای ازان حق سبحانہ داند از حضرت خواجہ
ما سئوال کردند کہ چون تسعۃ و تسعین مذکور شد مائۃ غیر واحد را چہ احتیاج
بود خواجہ فرمودند بجہت آن محل ناگفتہ شد کہ عرب را در باب حساب مہارتی
چندان نبودہ ست ازین وجہ آنحضرت صلی اللہ علیہ و سلم و علی آلہ در بیان عدد
ہای روزہای ماہ فرمودند شہر یکذا و یکذا و ہکذا و بانگشتان اشارہ کردند
و در کرت سیوم نہ انگشت برداشتند و محسوس نمودند کہ بست و نہ روز میباید
و بزبان نمیگفتند میفرمودند کہ امط الاذی عن الطریق مراد آنست کہ نفس را
از راہ حق بردارید دع نفسک و تعال نفسک مطیتک فارفق بہا اشارہ بنفس
مطمئنہ ست کہ نجلعت الا ما رحم ربی مشرف شدہ ست بیت مطیہ بارکش زیر دیوار و جود تو بود
گنج گہر ؛ گنج ظاہر شود ار تو زمیان برخیزی ؛ میفرمودند کہ چون سالک را
را ہبر و رہنما بہر دو صفت جلال و جمال جلال او را جمال بود و جمال او را
جلال بود و در استیلا خوف رجا بود و در غلبۂ رجا خوف باشد میفرمودند
و در افتادہ گیہای خلق ازان باشد کہ خود را خود دور میاندازند و باختیار

Marfat.com

بار بر جوع زیادہ میکردانند واگرنہ قصور در فیض الٰہی نیست میفرمودند کہ عادت انس میشود و انس طبیعت سالک را ترک نوافل و عبادات گاہ گاہی از برای ترک استیناس راست و میفرمودند کہ شیخ ابو سعید ابو الخیر قدس سرہ فرمودند کہ اغتباب الزیارۃ مع حضور القلب خیر من دوامها بلا حضور و حضرت رسالت پناہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم مر ابو ہریرہ را رضی اللہ تعالی عنہ فرمودند کہ زر غبا تزد حبا و ی در بسر ستونی رفت و باز آمد و گفت یا رسول اللہ بیش ازیں طاقت ندارم اگرچہ وی کمال اظہار محبت خود کردا ما اگر متابعت ما شریف کردی بہتر بودی میفرمودند کہ اگر طالب را در کار مقتدا مشکلے پیدا شود باید کہ بمقدار طاقت خود صبر کند تا حکمت آن بر وی ظاہر شود والا اگر مبتدی بود او را از مقتدا سوال کردن روا است و اگر متوسط محال بود و در بعضی اوقات سوال کند بعضی از مشایخ گفتہ اند الصوفی غیر مخلوق معنی این عبارت آنکہ صوفی را در بعضی اوقات صفتی و حالی میباشد کہ در آن حال او نمیباشد این سخن بنسبت آن وقت است والا صوفی مخلوقست از حضرت خواجہ ما سوال کردند کہ معنی قول سید الطائفہ جنید قدس سرہ کہ فرموده ست اقطع القارئین و وصل الصوفیین چیست فرموده اند کہ قاری آنست کہ باسم مشغول باشد و صوفی آنکہ بمسمی مشغول باشد از ایشان سوال کردند کہ معنی الفقیر لا یحتاج الی اللہ تعالی چیست فرمودند کہ یعنی محتاج نیست باحتیاج سوالی نہ مطلقا یعنی سوال نکند حسبی سوالی علمہ بحالی از ایشان سوال کردند کہ معنی اذا تم الفقر فہو اللہ چیست فرمودند کہ اشارۃ بفنا و نیستی بندہ و محو صفات اوست بیت چون تو نبود یکہ بود جملہ خداوند بس چون تو نماندی کہ ماند جملہ خدای کدا میفرمودند از عنایات الٰہی جل ذکرہ در حق من آن بود کہ بدریافت محل آداب این طایفہ

طایفه موفق شدم و دران محل که از ایشان دور می بایست بودن دور می
بودم ازین طایفه بهره کسی میتواند گرفتن که شناسندهٔ احوال و اوقات ایشان
باشد بهرهٔ صحبت ایشان گاهی عطاست و گاهی بلاست و میفرمودند که من بر احوال
متصرفم اگر خواهم بکسی میدهم و اگر میخواهم میگیرم و طریق دادن و گرفتن احوال و صفات
بتحقیق مینمودند و میفرمودند که ما معامله بنسبت دنیوی نمی طلبیم بمقدار آشنائی
و درآمدن درین راه میطلبیم میفرمودند که صحبت اولیاء الله بغایت نعمت بزرگست
بیت آنکس که بیافت دولتی یافت عظیم ؛ آنکس که نیافت درد نایافت بس است
و سبب دور ماندن ازین نعمت قصوریست که بر رونده راه میگذرد و میفرمودند
الاستیناس بالناس من الافلاس میفرمودند از حضرت عزیزان علیه الرحمة و
الغفران پرسیدند که مسبوق بقضاء مسبوقانه کی برخیزد فرمودند پیش از صبح
و میفرمودند که حقیقت این راه درین دو صفت است نفی وجود و بذل موجود
میفرمودند سبب اهل تکمیل و ایصال چنین است اطفال این راه را در مهد طریقت
می بندند و از پستان تربیت شیر میدهند تا بحد وصال رسانند آنگاه بنوعی
ایشانرا از خود باز کنند و محرم سراپردهٔ احدیت میسازند تا بیواسطه دلیلی از
حضرت جلت الطافه فیض تواند گرفت و اگر واصل عمر ابدی یابد و خواهد که شکر این
نعمت موصول گذارد نتواند بیت گر بگویم شکر لطفت بر دوام ؛ بگذر عمر نگردد این
تمام ؛ میفرمودند که درین راه نفی وجود و بذل موجود و کم دیدن و نیستی بزرگ
کاریست و سررشتهٔ دولت وصول بقبول است و من درین طور بنسبت
هر طبقهٔ از طبقات موجودات سیر سلوک کردم و خود را بهر ذره از ذرات
موازنه کردم همه را بحقیقت از خود بهتر دیدم تا بحدیکه در طبقهٔ فضلات
نیز سیر کردم در آنها نیز منفعتی یافتم که بمن نیت بفضلهٔ سگ رسیدم تصور کردم

که شاید در وی منفعتی نباشد مدتی نفس من برین بود بعد از آن معلوم
کردم که در وی نیز منفعتی دیدم و هر چند تأمل کردم در نفس خود هیچ نوع منفعتی
قطعه از هیچکس خویشتن باخبرم ؛ وز هیچکسی به نه ام الا بترم ؛ هر چند بحال خویشتن
مینگرم ؛ یک حبه نیرزد ز قدم تا بسرم ؛ میفرمودند که فیض بر دوام چون برق
میرسد و بدمی میگذرد و وقوف قلبی میباید که تا دریابد چنانچه گفته اند ع
ناگاه آید بر دل آگاه آید ؛ خواجه عبد الله انصاری قدس سره میگوید آلت پاک کردن
دل ذکرست و کس را بحق سبحانه راه نیست مگر بدوام ذکر میفرمودند که جد جهد میباید
نمودن تا دل گویا شود چون دل گویا شد بزندگی برسد که هرگز نمیرد بیت هرگز نمیرد
آنکه دلش زنده شد بعشق ؛ ثبت است بر جریدهٔ عالم دوام ما ؛ از سعی ذکر زبان
نمیباید ایستادن اگرچه دل بذکر گویا گردد بیت که چون گردد دلی گویا درین راه
نگردد ذکر حق از وی فراموش ؛ ازین جرعه شود سرمست مدهوش ؛ بسر غایب نگردد
یکدم از وی ؛ بیاد او زند دم چون زند پی ؛ میفرمودند که علامت پاکی سر بنده از
غیر حق سبحانه آنست که زلات مؤمنان را تأویل بصواب تواند کرد از خواجه ما
قدس سره العزیز پرسیدند که در وقت خوردن هر عضوی بکاری مشغولست و دل بچه مشغولست
گفتند بذکر حق سبحانه و فرمودند که مراد از ذکر گفتن الله و لا اله الا الله نیست
از سبب بمسبب رفتن است و نعمت را از مسبب دیدن است میفرمودند که سلوک
ما در طریقت به سخنان امام قشیری و شیخ عطار رحمهم الله بسیار موافق می افتد و
در اواخر مرض از برای بعضی اصحاب این حدیث را خواندند که لا یؤمن احدکم
حتی یکون هواه تبعا لما جئت به و نیز این بیت را خواندند که بیت تا نسوزد بر نیاید
بوی عود ؛ پخته داند کین سخن را خام نی ؛ فرمودند سخن همین است بس تمام والسلام

مقصد سوم در بیان کرامات و خوارق عادات که محل تلاطم امواج بحار

صاحب ولایت افتاده باشد ثمرهٔ ولایت بکمال حاصل آید نورانیت کلمه بقدر نورانیت دل بقدر زوال هوا است و نورانیت دل بقدر تبع نبود و دل او را و شیخ کامل هوا را تبع بود و اول راه آن بود که نورانیت تمام بود و اول راه آن بود که صفات مذمومه را از باطن خویش بقدر وسع دفع کند تا چون زمین اول از خار و خاشاک طبیعت خالی گردد شایستهٔ آن شود که تخم ذکر در آن پاشیدن گیرد و آنچه صفت ذمیمه که پیش ازین مبتلا بود جهد کند و دفع آن نیز نماید اگرچه اول در تصفیهٔ دل باید کوشیدن بکلی به تبدیل اخلاق نباید کوشیدن زیرا که چون توجه بشرط حاصل آید و بر مراقبه مداومت شود تصفیهٔ دل دست دهد باندا و فیض حق سبحانه و تعالی چندانی تبدیل اخلاق و تحصیل صفات دل میسر گردد که بمجاهدت عمر با دست ندهد و چون این معنی بفیض فضل حق سبحانه و تعالی حاصل آید بحد اعتدال و طریق صواب باشد و هر چه او را از

مشام او شود گویا درین راه ؛

بجار ولایت و ہر محلے از ایشان بظہور پیوستہ قدس اللہ سرہ العزیز نقل کردند
کہ روزی حضرت خواجہ ما در راہی میرفتند کہنہ پوستینی پوشیدہ بودند و مبادی
ظہور ایشان بود ہنوز از اکابر و علمای بخارا بصحبت شریف مشرف نشدہ بودند
و آشنا نگشتہ در اینحال مولانا حسام الدین خواجہ یوسف با جمعی از طلبہ علم از
مقابلہ ایشان (ظاہر ہمین کہ این کلمہ نام و لقب یک شخص باشد) می آمدند حضرت خواجہ ما از راہ بیکسو متوجہ شدند و میرفتند مسافت
میان ایشان و آن جمع بسیار بود خواجہ یوسف از میان آن جمع طلبہ بیرون
آمدند و چند قدمی بطرف خواجہ رفتند بتواضع تمام بر ایشان سلام گفتند خواجہ
جواب سلام ایشان گفتند و توجہ باو روی کردند آن خواجہ علاء الدین عطار
بودہ اند خطاب کردہ فرمودہ کہ آن کسے کہ اول از علمای ما آشنا شود این
بزرگ خواہد بود و آن نفس متبارک حضرت خواجہ دایم در خاطر خواجہ علاء الدین بود
تا چند انکہ بعد از ہفت سال اثر سعادت آن نفس ظاہر شد و خواجہ یوسف
بحضرت ایشان پیوستند نقل کردند خواجہ علاء الدین عطار عطر اللہ مرقدہ اول
ظہور یکہ خدمت مولانا حمید الدین شاشی از حضرت خواجہ ما قدس اللہ سرہما مشاہدہ
کردند آن بود کہ چون طریقہ پسندیدہ و شیوہ مرضیہ ایشان بر ہمہ واضح و لائح
شد بسیارے از دانشمندان بصحبت شریف ایشان میرسیدند خاصہ حسام الدین خواجہ
یوسف بواسطہ مطالعہ احوال ترک تدریس نمودہ اموال و اوقاف را با خود
حساب کردہ اند مبلغ دوازدہ ہزار دینار شدہ ست در صدد آن شدہ اند کہ
ہمہ را ایثار کنند و بسیارے از دانشمندان بموافقت خواجہ یوسف قدس سرہ ملازمت
صحبت شریف خواجہ مینمودند بعضے از اکابر علمای بخارا میگفتند کہ نزدیک آمدہ کہ
مدارس مندرس شود بعضی میگفتند مولانا خواجہ یوسف مردود دانشمندان ہر آئینہ
متابعت و ملازمت ایشان با سر نخواہند برد روزی مولانا خورد ظہیر کہ از شاگردان مولانا

Marfat.com

حمید الدین شاشی بود بخدمت خواجه ما آمده که مولانا حمید الدین شاشی
فرمودند که تشریف قدوم ارزانی دارند میخواهیم که بامداد صحبت درویشانه
داریم حضرت خواجه فرمودند که درین طلب سریست چون بامداد ملاقات
شد مولانا حمید الدین از سبب تشریف حضور سؤال کردند حضرت خواجه قصهٔ طلب
باز نمودند مولانا حمید الدین فرمودند که امثال این نوع سخنان وظیفهٔ من
نیست مولانا باستدعا حضرت خواجه جمع کثیری از علما و فقرای بخارا را حاضر کردند
مولانا خورد ظهیری با جمعی از طلبهٔ علم دران صحبت جرأت نموده گفتند این
چه طریقه و درویشیست که مدارس مندرس و خوانق بیرونق شده است ابهت و عظمت
علم نمانده است و سخنان بیرون از جاده بسیار گفتند حضرت خواجه ما خاموش
میبودند مولانا حمید الدین در غضب شدند و آن جماعت و مولانا خورد را منع
بلیغ نمودند آنگاه حضرت خواجه سر برآوردند و میفرمودند که ما طالب حقیم مقصود
ما آنست که سلوک ما بر جادهٔ مصطفویه علی صاحبها الصلوة والسلام والتحیة
وعلی آله و متابعت سنت باشد و حق از باطل جدا شود و شما یان مقتدای
عصرید و علما اینجا حاضرند و ما طریقهٔ خود را بر شما عرض کنیم اگر موافق شرع
و سنت باشد ما و شما مواظبت نماییم و گرنه ازان رجوع کنیم بعد ازان
با مولانا توجه نموده گفتند ما جماعتی هستیم که حق سبحانه بعنایت بیعلت
خود دردین را در باطن ما انداخته است بیت روز و شب طالب قبول و هم
پیرو امت رسول دیم ؛ و از علم بهره نداریم بموجب فاسئلوا اهل الذکر
ان کنتم لا تعلمون رجوع بعلما مینماییم و آنچه میشنویم بعمل میآریم اگر
این طریقهٔ ما را صواب هست اعلام نمایید مولانا فرمودند که این طریقهٔ
شما مستحسن است و بر جادهٔ سنت است و بر اهل اسلام واجب است که برین طریقه

طریقه مواظبت نمایند باز خواجه فرمودند که خدمت خواجه یوسف این داعیه
را در ما شناخته اند گاه گاهی کرم نموده تشریف حضور از برای ما دارند و حل مشکلات
و نیه فقرا میکنند و این روش چگونه است مولانا حمید الدین فرمودند که قوی
پسندیده است آن جمع تمام خاموش شدند و محل مواخذه نمی یافتند اتفاقا حضرت
خواجه ما نمدی پوشیده بوده اند آن جمع گفتند که این لباس منهی است چنانچه
در حدیث وارد است که نهی رسول الله صلی الله علیه و سلم عن لبس الشهرتین
و این نمد سبب شهرت است خواجه یوسف فرمودند که این لباس شهرت نیست
زیرا که لباس شهرت آنست که در اعلی مرتبهٔ تکلف باشد که خلق بآن مشغول گردند
و یا در ادنی بی تکلفی که خلق بآن هم مشغول گردند و این نمد متوسط الحال است
حضرت خواجه فرمودند که چون این نمد سبب بحث شد اولی آنست که نپوشیم نمد را
در آن مجلس بفقیری دادند بعد از آن آن منکران گفتند که طریقهٔ درویشان را
هم درویشان میدانند درویش است شیخ نور الدین خواجه غریب نام از اولاد خواجه
اولیا کبیر او را طلب نماییم تا او را بحث کند آن درویش را طلبیدند و حکم کردند که
نقضی خواهد رسانید حق سبحانه بر زبان شیخ نور الدین این کلمه را راند که گفت
آنچه حق باشد خواهیم بیان نمود بخدمت مولانا و اهل مجلس گفت که خواجه قطب الدین
پدر فقیر را میدانند همه گفتند که ایشان مقتدای اهل طریقت بودند آنگاه گفت
بخدمت والد خود بودم که خواجه بهاء الدین در لباس مقربان سلاطین در آمدند
و از مرکب پیاده شدند و بوالد این ضعیف ملاقات کردند والد بزرگوار بمن
اشارت کردند که در فلان موضع سر نباتیست چندین گاه است که او را نگاه
داشته ایم او را بیار بتعجیل رفتیم و آنرا بحضرت والد آوردم دو قسم کردند یک
قسم بایشان دادند و قسم دیگر بمن دادند و فرمودند که چنانچه تو فرزند منی او

او نیز فرزند من ست میان من و ایشان عقد برادری بستند و فرمودند
که یکدیگر را در کنار گیرید آنگاه والد بزرگوار قدس سرہ بمن گفتندای فرزند واقف
باش که از ایشان احوال و اسرارهای بزرگ بظهور خواهد آمد و در زمان دم ظهور
آن احوال آزمن بنخان شیخ نورالدین اهل انکار همه مخجل شدند و سلطنت ولایت
ایشان بر همه غلبه کرد فوقع محق و بطل ما کانوا یعملون فقلبوا انا لک و انقلبوا
صاغرین آنچه حق بود ظاهر شد حضرت خواجه مولانا را عذر خواستند که تصدیع
خدمت کردیم جوابه آن معامله نزد مولانا حمیدالدین آوردند مولانا از خضر خوانه
خواست کردند که میباید که این طعام در قدم شما نخته شود حضرت خواجه قبول کردند
در حال درویشان بطبخ آن طعام اقدام نمودند مولانا با جمعی از علمای نشسته
بودند حضرت خواجه لحظه در صحبت مولانا می آمدند و ساعتی نزدیک درویشان
میرفتند که بطبخ طعام مشغول بودند اتفاقا حضرت خواجه آمدند و بهلوی مولانا
خورد ظهیری نشستند حال دیگر شد خواجه زود برخواستند جانب درویشان
رفتند مولانا خورد بیهوش شد و بیفتاد مولانا حمیدالدین با اصحاب خود باوی
مشغول گشتند و این فقیر را طلب نموده گفتند بحضرت خواجه باز نمای که
نزدیکست که مولانا خورد هلاک شود من بحضرت خواجه عرض کردم فرمودند محل
نگرانی نیست اما خاطر مولانا را میباید رعایت کردن خواجه تشریف آوردند
دست مبارک خود را بر کتف مولانا خورد نهادند آن صفت وی برطرف
شد و بحال آمده بسیار گریست و عذر بسیار خواست از آنها که کرده بود و میگفت
که چنانچه سفید چشم را بسیاهی چشم در روشنی احتیاج ست مرا باشما چنان
احتیاج ست و جامع عمدة السالکین مولانا صلاح الدین بخاری در انیس
الطالبین نوشته که اول کرت که بحضرت خواجه رسیده بودم در قصر عارفان

Marfat.com

عارفان بودند در اثنای سخن فرمودند که در وقت ظهور شیخ نجم الدین
کبری قدس سرّه در خوارزم سخنان بسمع مولانا فخر الدین رازی از شیخ رسیده است
مولانا شیخ را طلب کرده پرسیده اند که بم عرفت الله شیخ فرمودند که عرفت الله
تعالی بالواردات الغیبیة یعجز عن ادراکها العقول المشکلة گفت شنا خیم خدا را
بآن واردات که از غیب بمن میرسد که عاجزست از دریافت آن واردات
عقلها که در سلک اندازنده اند مولانا حمید الدین شاشی متحیّر شدند نقل کردند که
مولانا ابوبکر افشنجی که از معتقدان حضرت خواجهٔ ما بودند قدس الله سرّه روزی
در خانقاه نشسته بودند و جمعی از جوانان و طالب علمان متعدد که از ایشان
مستفید میبودند در حضور ایشان نشسته بودند در آن صحبت ذکر حضرت
خواجهٔ ما گذشت یکی از آن طلبه بسبیل انکار گفت ایشان را باختر نیست و شب
بیداری و ذکری و سماعی و خلوتی نه چنانکه مشایخ دیگر را بست مولانا ابوبکر
از آن سخن متأثر شده بند و گفتند شما صفت ایشان را نمیدانید ناداسته انکار
نکنید دران حال شیخ ابراهیم مجذوب که آثار جذبهٔ الهی خلق ازدی مطالعه
کرده بودند او در نواحی بخارا دران طرف میبود چند بزمکه با خود میداشت
و دران نواحی میگشت چون او روان شدی بزکان از عقب او روان
شدندی تا گاه بافشنه در منزلی که برآمد خدمت مولانا ابوبکر و آن جمع را دریافت
دیدند مولانا ردی بطلبه کردند و گفتند بروید و به بینید که از آن دیوانه چه
ظهور میکند اهل طلبه بدان طرف رفتند زمانی را ابراهیم مجذوب روی باشان
کرد و تبسم نمود و این بیت مولانا را خواند که ۵ تو نقش نقشبند از آنچه دانی
تو شکل پیکری جائز چه دانی ؛ انگاه روی بآن طلبه کرد که انکار ازدی
وجود آمده بود این بیت را بخواند که ۵ درخت سبز داند قدر باران ؛ تو خشکی

رسالهٔ در شرح حال خواجه محمد پارسا قدس سرّه

صفت ورود و ... نفقه ... صفت ... نفقه ... صفت ... نفقه ...

Marfat.com

قدر بار انرا چه دانی ؛ آن اهل طلبه از آن سخنان ابراهیم مجذوب متحیر ماندند و انکار
ایشان باقرار مبدل شد نقل کردند که روزی حضرت خواجه ما قدس الله سره با اصحاب در
محله دروازه ثمرقند در بخارا در منزل مولانا سیف الدین خارزمی نشسته بودند
و بطبخ اشتغال داشتند بعد از طیار شدن طبخ حضرت خواجه فرمودند که مولانا سیف
الدین یک کاسه آش برداری و اگر دو کاسه دیگر هم برداری میشود آنگاه فرمودند سه
کس در راهند و از دور می آیند از آن سه تن یک کس آش خواهد خورد و از طریقه ما بهره
خواهد برد و دوی دیگر آش نخواهند خورد و از طریقه ما بی بهره خواهند ماند آن طبخ
آخر شد و بطبخ دیگر قیام نمودند و فرصت امتداد یافت حاضران منتظر ظهور آن
نفس شریف میبودند و هم هر کس بجای میرفت آخر سه کس حاضر شدند آثار مشقت راه در
جبهه ایشان ظاهر بود سلام گفتند و دریافتند و بنشستند حضرت خواجه ما مولانا
سیف الدین را اشاره کردند که آش خورنده را از میان این سه کس میشناسی
مولانا سیف الدین گفت نمیشناسم اما از نظر فراست شما پوشیده نخواهد بود
آنگاه حضرت خواجه فرمودند که آشها را بیارید آوردند در پیش آنها نهادند
یک کس خوردن آغاز کرد و سخن گفت و آن مولانا تاج الدین بدخشی بود و در
نظر قبول خواجه ما مشرف گشت و از آن دو کس یکی گفت این آش را چه کنم من بطلب
آمده ام اول بمن معنی نمایید و نخورد آن دیگر گفت ما از راه دور رسیده ایم و مانده
که راه ما را دریافت این آش ما را آش نمیشود اول ما را استراحتی فرمایید حضرت
خواجه آن دو کس را در محل خلوت باستراحت مشغول ساختند بعد از آن باصحاب
گفتند این دو کس نزد ما دیگر نخواهد آمدن الحق همچنان واقع شد حاضران در تعجب
شدند نقل کردند که حضرت خواجه ما قدس الله سره در ولایت قرشی بودند
در مجلس شیخ شمس الدین کلال خدمت کار ایشان اختیار الدین گفت مرکبی گم کرده

کرده ام حضرت خواجه فرموده اند پاده بانی کن تا پیدا شود قبول کرد فرمودند
بیرون آی و ازین ویرانها طواف کن همچنان کرد چون بیامد مرکب را آورد خواجه
فرمودند که پاده بانی ما را بده گفت چند میباید داد فرمودند که دیناری یکدینار
بیاورد شیخ شمس الدین گفتند بمن ده خواجه فرمودند که پاده بانی من کرده ام
شیخ بر طریق مطایبه گفتند پاده بان و آیینه دار و امثال ایشان در منزل
در منند خواجه تبسم فرمودند و با وی گذاشتند نقل کرد دانشمندی که از کبار
بلاد ماوراء النهر بود در اوایل شباب مرا بحضرت خواجه قدس الله سره پیوستگی و جمعیتی
هرچه تمامتر شده بود از برکت ایشان مرا حالی شده بود مرا وصیت کرده بودند
که ما را فراموش نکنی و من زمانی از حضرت ایشان خالی نمیبودم درین فرصت
پدر مرا اتفاق شد که بحجاز رود و مرا با خود ببرد چون بهرات رسیدیم و مطالعه
اوضاع آن دیار افتاد آن صفت که از حضرت خواجه بمن رسیده بود غایب
کردم و چون باصفهان رسیدیم در آن طرف عزیزی بود که خلق روزگار
با وی تقرب مینمودند و بسیار علامات و آثار ولایت از وی مشاهده میکردند
پدر من از آن عزیز نظری جهة من التماس نمود و حال آن بود که من از غیوری
خواجه میترسیدم بعد از آن که از حج مراجعت کردیم در زمان ملاقات از خواجه
خوف عظیم داشتم فرمودند که مترس که آن کار ماست فرمودند که تو فرزند مایی
کسی فرزند ما را تصرف نمیتواند کرد باز فرمودند که چون بهرات رسیدی ما را فراموش
کردی ع فراموشی نه شرط دوستانست ؛ نقل است از امیر محمود سمنانی که
از قصر مغان بود و شرف قبول حضرت خواجه ما دریافته بود قدس سره و ببرکات
صحبت ایشان احوال عجیب از وی بظهور می آمد وی گفت سبب پیوستگی من
بحضرت خواجه آن بود که بعنایت الهی در واقعه دیدم که حضرت سید المرسلین

صلی اللہ علیہ وسلم حاضر ند عزیزی نورانی از بزرگان امت دران مجلس
شریف حاضر بودند من از حضرت رسالت پناہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم سؤال
کردم کہ چہ عمل ازین عزیز بوقوع آمدہ ست کہ برکت صحبت شریف شما دریافتہ
فرمودند میخواہی کہ رضای خدای ورسول او دریابی متابعت این عزیز نمای
ونام مبارک ایشان را با من گفتند چون بیدار شدم صورت وصفت آن
عزیز را در پشت کتابی نوشتم وتاریخ را ثبت کردم تا بعد از ہفت سال روزے
در دکان بزازی نشستہ بودم ناگاہ دیدم کہ عزیز نورانی از ہیبت وجلال در
ایشان ظاہر بود آمدہ بر دکان من نشستند مرا آن واقعہ یاد آمد وحال
من دیگر شد وچون بحال خود باز آمدم از ایشان التماس نمودم کہ قدم شریف
بمنزل این ضعیف برید قبول کردہ روان شدند اول کرامتی کہ از
حضرت ایشان مشاہدہ کردم آن بود کہ ایشان ہرگز بمنزل این ضعیف
نرسیدہ بودند راست بآن منزل رفتند در حجرہ بود راست بآن حجرہ
در آمدند بر طاق خانہ چند کتابی بود وکتابی ازان میان انتخاب نمودہ
بیرون آوردند وفرمودند کہ بر ظہر این کتاب چہ نوشتہ اید ازان اشراف
ایشان حال بر من دیگر شد آنگاہ مرا بشرف بندہ گی قبول کردند نقل
کردند کہ حضرت خواجہ ما قدس اللہ سرہ العزیز با مولانا سیف الدین بالاخانہ
در یکی از کوچہ ہای بخارا میرفتند شیخ محمد حلاج کہ منکر حضرت خواجہ ما بودہ ست
پیش آمدہ خواجہ بموجب کرم ومروت تلقی نمودہ پنج شش قدم او را متابعت
کردند ودر راہ در ماندند مولانا سیف الدین بر موجب طریقہ ظرفہ وخود را
در میان انداختہ حضرت خواجہ را در راہ گذاشتہ ومشایعہ شیخ محمد حلاج
چند قدم رفتہ بعد ازان پیش حضرت خواجہ آمدہ ایشان فرمودند کہ حلاج

Marfat.com

حلاج را مشایعه کردی و باین ترک ادب خود را و بخارا را خراب کردی و ویران
ساختی بعد ازین غیرت و تغیر حضرت خواجه باندک فرصتی مولانا سیف الدین فوت
شد و قلماق آمده بخارا را محاصره کرد مردم بسیاری تلف شدند و در معرض هلاکت
رفتند نقل کرد یکی از محبان حضرت خواجه ما قدس الله سره العزیز که گفت در آن
تاریخ که لشکر از طرف دشت قبچاق ببخارا آمد چندان خلق هلاک شدند و نیز اسیر
شدند و برادر مرا نیز بردند پدر من بجهت برادرم قوی خسته خاطر شده بود مرا
گفت که بطرف دشت قبچاق برو چون این سخن را بحضرت خواجه عرض کردم
فرمودند که برو و رضای پدر حاصل کن که درین سعادت بسیارست
زود برو و هر حکایتی که درین سفر بخیر ترا مهمی پیش آید توجه بما نمای چون رفتم
از برکت نفس ایشان دران سفر بندک تجارتی فتوح بسیار رسید و بی تشویش
برادر مرا در خارزم یافتم و با جماعت اسیران در کشتی نشستیم و بطرف بخارا
متوجه شدیم و حال آن بود که در کشتی خلق انبوه بودند ناگاه باد مخالف
وزید خوف آن بود که کشتی غرق شود آوازی بگوش من رسید که خواجه را
یاد میباید کرد آن سخن حضرت ایشان مرا یاد آمد که فرموده بودند توجه بحضرت
ایشان نمودم در حال حضرت خواجه حاضر شدند بر ایشان سلام کردم در
لحظه از برکت ایشان باد ساکن شد مع اهل کشتی سلامت ببخارا آمدیم بعد از
فرصتی هر دو برادر بسلامت بدریافت حضرت خواجه رفتیم خواجه تبسمی کردند
فرمودند آن زمان که در کشتی بر ما سلام کردی ما جواب تو گفتیم اما نشنیدی
از مطالعه این واقعه محبت و عقیدت من بحضرت ایشان زیاده شد نقل کردند
که دران فرصت که لشکر عظیم از طرف دشت قبچاق ببخارا آمد چندان خلق
در حصار هلاک شدند اما خرابی و سقط چهارپایان را اندازه نبود درویشی

درویشی از درویشان حضرت خواجه ما قدس الله سره العزیز فراخشاخی بود لاغر
روزی حضرت خواجه آن درویش را فرمودند که فراخشاخان خود را تربیت
کن که بعد از ده روز دیگر این بلا دفع خواهد شد دانشمندی گفت من
حساب کردم روز دهم بود که اهل اسلام خلاص شدند نقل کرد درویشی که
گفت در آن فرصت که آن لشکری آمد و احوال اهل اسلام دشوار شده بود
غلام ترک داشتم گریخت قوی من نگران خاطر شدم که حکام بر من تهمتی نکنند
بحضرت خواجه قدس الله سره العزیز عرض کردم ایشان فرمودند که تو خاطر جمع
دار اگر غرامت واقع شود من بکشم و غلام تو خواهد آمد هیچکس از جهت
غلام با من سخنی نگفت بجهت تقاضای غلام خدمت حضرت خواجه رفتم فرمودند
که این زمان تقاضای غلام فقط نیست بلکه بار عالمی بر ماست بیت
اگر تباه شود مملکت ز شاه مرنج ؛ که نزد اهل حقیقت گناه درویش است ؛ اگر
غلام تو نیاید ملک سرای را برهم زنیم ناقل گفت که از برکت نفس خواجه آن غلام
آمد چنین گفت که مرا بسرای میبردند گریختم و بدین طرف آمدم نقل کردند که
در همین فرصت مقدمهٔ لشکری اهل بخارا از فتنهٔ ایشان عاجز شدند
حاکم شهر جمعی را بحضرت خواجه ما قدس الله سره فرستاد که ما از تدبیر جنگ عاجز
آمدیم دعا فرمایند که این مهم کفایت شود وقت دستگیریست ایشان
گفتند که ما امشب پالهنگ در گردن اندازیم از حضرت خداوندی
ریسمانی باشد که بر کنار لجام اسب جنیبت بر بندند و کنهکاش را نیز بدان
درخواهیم شاید که گشایشی پدید آید چون بامداد شد خواجه فرمودند که
روز دیگر را این بلا دفع خواهد شد الحق همچنان شد و اهل بخارا نجات یافتند
نقل کرد درویشی که در همین حالت درمانده که اهل بخارا روزی حضرت
خواجه ما قدس الله سره العزیز فرمودند که راهگذر مرا خراب مدارید قدمهای

روح
در بیان این معنی
بسیار فرمودندی که حقیقة
الذکر الخروج عن میدان الغفلة
الی فضاء المشاهدة و مشاهدة
در تجلی ذات بود و مکاشفه
در تجلی صفات و محاضره در تجلی
افعال و مقصود از ذکر لسانی
توجه کلی است بجمیع قوی روحانی
و جسمانی تا نفی خواطر شود باین توجه
کلی از ملازمت و مداومت باین
ذکر بدل میرسد و از زبان بدل باز
منتقل شود و در دوام ذکر قلبی نوری
از انوار الهی متجلی گردد و باطن بنده
را مستعد تجلیات ذاتی گرداند و الله
و قابل تجلیات صفاتی و اسمائی
الموفق و کمال درجات و مراتب
ذکر آنست که مذکور بدل مستولی
شود و مذکور ماند بس و همگی دل او
دوست گردد و فرقت میان آنکه
همگی دل ذکر دوست گردد
و آنکه همگی دل دوست
گردد و نتیجه

قدمهای من بینیاز میشود بجهت شما دعا کنم تا حق سبحانه شما را ازین مهلکه
خلاصی دهد آنگاه در همان روز فرمودند که ما امشب در زرع در کرون
اندازیم و درخواست کنیم چون بامداد شد آن ظالمان از کرد حصار بخارا
رفتند و اهل بخارا خلاص شدند نقلست از شیخ عبدالله خجندی که گفت
سبب سوسنگی من بحضرت خواجه قدس الله سره العزیز آن بود که مرا در اوائل
حال طلب جذبه پیدا شده بود بیقرار بودم و اضطراب قوی داشتم دران حال
بهر طرفی میدویدم ناگاه ببرمدر سیدم بر قدمنوّر خواجه علی حکیم ترمذی
متوجه شدم مرا واقعه بردایشان را در واقعه دیدم که گفتند من خواجه
محمد علی حکیم ترمذی ام و پیر نورانی بود فرمودند که ایشان خضر علیه السلام اند
اما تو این زمان خود را تشویش مده و اضطراب مکن و آنچه تو میطلبی بعد از
مدّة دوازده سال در بخارا خواجه بهاء الدین نقشبند که قطب زمان خواهد
بود و بر وقت تو رسند بعد از چند گاه روزی دیدم که در مسجدی
دو ترک نشسته بیکدیگر بستند و باهم سخن میگفتند من گوش میداشتم
ازین معنی حکایتی میگفتند مرا با ایشان میل خاطری پیدا شد طفلی
در پیش ایشان بردم و نیازمندی نمودم با یکدیگر گفتند که طالب این
درویش لایق آنست که در خدمت سلطانزادهٔ ما اسحق خواجه فرزند سهل
اتا باشد چون از ایشان این سخن شنیدم طلبی من پیدا شد تفحص کردم
گفتند اسحق خواجه در اسپیجاب ست متوجه ایشان شدم و رسیدم نیاز
عرضه داشتم الطاف بسیار فرمودند در خدمت ایشان میبودم
روزی شنیدم که فرزندان ایشان با پدر میگفت که این درویش مسلمین
میباید که در خدمت شما باشد ایشان با فرزند خود فرمودند که وی فرزند خواجه

Marfat.com

بهاء الدین نقشبندست که در بخارا خواهد ظاهر شدن و مرشد الوقت خواهد
بودن ما را بروی تصرفی نیست ازین سخن ایشان یقین من زیاده شد و دایما
منتظر ظهور ایند و اشارهٔ عزیزان میبودم تا بعد از مدتی مرا سیری و کشتی پیدا شد
بطرف بخارا متوجه شدم و چون رسیدم بحضرت خواجه ملاقی شدم ایشان فرمودند که
خوش آمدی ای عبد الله خجندی سه روز مانده است که تا آن دوازده سال
تمام شود ازین اشارهٔ ایشان صفت بزرگ در من اثر کرد و صبح سعادت
محبت ایشان در من دمید و مرا به بندگی قبول کردند نقل کردند از شیخ
عمر تاشکندی که گفت سبب محبت من بحضرت خواجه قدس الله تعالی سره العزیز آن
بود که جمع از درویشان ایشان که در تاشکند میبودند مصاحب میبودم
و شمایل ایشان می شنیدم و در آن درویشان صفتهای بزرگ مشاهده
مینمودم روزی صورت حضرت خواجه در نظر در آمد و آوازی شنیدم که
میگفت ترا بخراسان میباید آمد صفتی در من پیدا شد در خاطر من رسید
که بکش روم بدریافت مولانا عارف و مولانا جلال الدین الخالدی الکشی که
شنیده بودم که میان ایشان و خواجه محرمیتها بسیار بوده است چون بمنزل
ایشان رسیدم دریافتم و نیازمندی نمودم و بسیار گریستم و از حضرت
ایشان التماس نظری کردم فرمودند که اگر من دانم که مقصود تو از من
کفایت شود تقصیر نکنم اما میدانم که مطلوب تو از خواجه بهاء الدین کفایت
میشود و از کمالات ایشان ذکر کرده فرمودند که همه کس نگران حال است
و حال نگران خواجه بعد از آن فرمودند که متوجه بطرف حضرت خواجه شو
بعضی احوال و واقعاتی که مرا در راه پیش آمد اشارهٔ کردند از بخارا متوجه
خراسان شدم و از خواجه خیران در کشتی نشستم چون وقت نماز پیشین

هیشس شد اذان گفتم و بنماز مشغول شدم آن جمعی که در کشتی بودند بجمله
بنماز مشغول نشدند نصیحت کردم هم قبول نکردند حال بر من تنگ شد خواستم
که خود را در آب اندازم قدم در آب نهادم به برکت توجه حضرت خواجه
بر روی آب روان شدم چون اهل کشتی آن حال مشاهده کردند همه گریان شدند
و توبه کردند باز در کشتی در آمدم و نماز هیشس را با جماعت گذاردیم چون بقلعهٔ
امّو به رسیدم احوال عجیب آنجا پیدا شد بعد ازان بریگ مروه یگانه در آمدم در
راه مرکاروانی هیشس آمد گفتند درین ریگ راه بسیار است و غلط میشود سوی آن
کس که بطرف راست میل نمایی که طرف چپ بیابان زردکست چون از ایشان
در گذشتم بخاطرم آمد که بطرف خواجه میروی و طالب حقی چه خط بطرف بیابان
زردک روان شدم باره راه رفتم یادم آمد که کرسنه ام در خاطر من گذشت که
اینجا بدنیصفت طعامی بودیکه آشی در دیگ سنگین و سفرهٔ نان و سیری نمکی
دیدم که بهمان صفت طعامی در سایهٔ ریگی حاضر است از مشاهدهٔ آن حال من
دیگر شد بسیار گریستم گفتم ای کریم علی الاطلاق هر که حضرت ترا طلبد هرچه او را
حاصل است من هوا غیر ترا طلبم این بگفتم کشش من زیاده شد طعام را بر همان
حال بگذاشتم و در آن ریگستان در آمدم چون باره راه رفتم آهوان مرا پیش آمدند
واز من میرسیدند در خاطرم گذشت که اگر این طلب من حقست میباید که این
جانوران از من نگریزند در حال بطرف من آمدند و خود را بر من میمالیدند باز
حال بر من دیگر شد بسیار گریستم چون باه خوان رسیدم حالی شگرف
از برکت توجه حضرت ایشان ظاهر شد چون بسر خس نزدیک رسیدم در خاطرم
گذشت که هیچ منزلی و دیاری از دوستان حق خالی نمیباشد تا اجازت صاحب
ولیتی نشود درین شهر نمیدرایم زمانی بود که دیوانه بمن برسید سلام کردم جواب

Marfat.com

واد و گفت خوش آمدی درویش ترکستانی و مرا در کنار گرفت و گروهٔ بیرون
آورد و نیمه بمن داد و گفت نیمهٔ این ملک تو بود و دیم و رای چون در شهر در آمدم
و بچهار سوی سر خس رسیدیم یکی را دیدم کودکان ویرا سنگ میزدند پرسیدم گفتند
که او را دیوانه چهار دار میگویند در خاطرم گذشت که ازین دیوانه نیز اخبار
حاصل کنم در میان آن غوغا آن دیوانه سر برآورد و گفت ای درویش ترکستانی
سخن همانست که دو دو گفته ست بعد ازان معلوم کردم که مرا میل طعامست
با خود گفتم درین شهر هرآینه از محبّان حضرت خواجه کسی میباید که لقمه ازو
دی بخورم درین اندیشه بودم سقای بیامد و گفت من از خادمان حضرت
خواجه ام مرا بمنزل خود برد و طعام آورد و گفت خواجه بهرات رفته اند تا
ایشان بیایند مقام و منزل تو اینست چون چند روزی گذشت خواجه آمدند
بدریافت ایشان بیرون آمدم خواجه را دیدم که سوار می آمدند و خلق بسیار
در رکاب ایشان بودند در ازدحام نتوانستم که زیارت کنم در خاطرم گذشت
که خواجه بهاء الدین بخلق مشغول بوده اند و من مدتی مشقّت راه کشیدم و
آمدم با من التفاتی نمیکنند تدبیر کار خود میباید کرد همین که در خاطر
گذشت حضرت ایشان از مرکب فرود آمدند و نزدیک من رسیدند فرمودند که
خوش آمدی درویش ترکستانی رسیدن تو ما را معلوم بود میخواستیم که ترا در خلوت
بینیم اما نزدیک شد که تو عمل های خود را باطل کردانی و اشارهٔ آن صاحب
دولتان در ضبط ناخته بفرورده درین جمع با بیست بر تو مشغول شدن
چون بمنزل فرود آمدند خلوه شد مرا طلبیدند و فرمودند هر خیر که بر تو
گذشتنیست از روزگه در باشکند در منزل فلان درویش بوده ی ترا آن
جذبه پیدا شد تا این زمان از همه ما را اعلام کرده اند و همه آن احوالیکه در

Marfat.com

مرتراپیدا شد بواسطه توجّه ما بود ازان ماست امروز که در صحبت مولانا
جلال الدّین خالدی کشف بودی ایشان آنرا لطاف فرمودند من در آن
مجلس بودم و آنزمان که از کشتی قدم در روم آب نهادی و روان شدی
ملّاح تو من تو بودم و آن احوالیکه در قلوب امویه از تو بظهور پیوست از توجّه ما بود
و آن طعام که در ان ریگزار پیدا شد من حاضر کرده بودم و آن رمه آهو که بزنگ
تو آمدند چوپان ایشان من بودم و قصّه دیوانه داوود دیوانه چاروا
دار و سقّا را نیز گفتند و فرمودند که این زمان اینحال که در تست از توجّه
ماست و از ماست اگر خواهیم میگیریم و اگر خواهیم میگذاریم بعد ازان فرمودند
که واقف باش که خواهیم گرفت لحظه شد دیدم که تمام خالی شدم و ازان احوال
من هیچ نماند باز فرمودند میخواهی که باز بتو دهم گفتم بلی میخواهم دیدم که همان
حال اوّل شدم چند کرت اینچنین واقع شد من در حیرت این میبودم مرا
فرمودند که این حال ترا بجذبه پیدا شد سالها از انجهت محل تصرّفست و طالبیکه
بمتابعت و سلوک پیدا میشود صاحب تصرّفی نمیتواند تصرّف نمود آنگاه
حالی بزرگ مشاهده کردم مرا رقتی پیدا شد بسیار گریستم خواجه فرمودند که
چرا میگریه گفتم چندین گاه در تاریکی بودم فرمودند که چنین بگوی آنچه پیش ازین
معلوم کرده بودی آن نیز حق بود اما آنچه این زمان مشاهده کردی ازان
بزرگتر است بعد ازان فرمودند اینحال را میخواهی که گذشته را گفتم این را
میخواهم فرمودند این بمتابعت میسّر میشود گفتم قبول کردم هرچه اشارة
حضرت باشد بجای آورم بعد ازان فرمودند که مبارکت باد نقل کردند
که مولانا عارف قدس الله سرّه از خلفای حضرت سیّد امیر کلال قدس الله تعالی سرّه
بودند ایشان و حضرت خواجه ما قدس الله سرّه مصاحبان بودند در طریق نقشبند و

Marfat.com

و مولانا در خوارزم رفته بودند روزی حضرت خواجه ما در حضرت بصری سخنی
آنگاه فرمودند این ساعت مولانا عارف را اتفاق شد که از خوارزم بسرای
روند و از خوارزم بیرون آمدند و بفلان منزل رفتند بعد از زمانی
فرمودند که در خاطر مولانا افتاد که بسرای نروند و برگشتند و بخوارزم
آمدند جمعی این قصه را در همان تاریخ ثبت نمودند بعد از آن که مولانا عارف
از خوارزم آمدند قصه را چنانکه حضرت خواجه فرموده بودند شرح کردند نقل
است از خواجه علاء الدین عطار عطر الله مرقده گفتند روزی حضرت خواجه
ما قدس سره العزیز مرا پرسیدند که نماز پیشین شده است اتفاقا هوا ابر بود گفتم
نگاه است فرمودند که بطرف آسمان نظر کن چون نظر کردم دیدم که فرشتگان
آسمان باد افرض نماز پیشین مشغولند من از آن گفته خود محجوب و استغفار
کردم مدتی در باران میبودم نقل است که حضرت خواجه ما قدس سره با جمعی از
درویشان در بعضی از نواحی بخارا بودند اتفاقا در نزدیکی آن مواضع
مردم نبودند درویشان گرسنه شدند از حضرت خواجه طعام طلبیدند
ایشان درویشی را فرمودند که بفلان دهه و آنجا باین علامت باغیست
و در وی حوضیست و در حوض اندک آبی مانده است و در آن آب ماهی
بزرگست گرفته بیار آن درویش بموجب اشاره رفت و بآن علامت
باغ را یافت و ماهی را آورد طبخ کردند همه درویشان بسیری خوردند
نقل است که جمعی از درویشان در سفری همراه خواجه ما قدس الله سره
العزیز بودند و توشه تمام شده بود از حضرت ایشان طعام طلبیدند فرمودند
که آرزوی شما چیست درویشان گفتند بریانی در آن نزدیکی تل
بزرگ بود فرمودند که در آن موضع برآیند چون برآمدند سواری پیدا

شد بریانی و نمک و سرکه و سبزی آورد درویشان بکار بردند نقل است که بخط امام
عرب قدس سره دیده شد بر ظهر رسالهٔ قدسیه نوشته بود که در روز دوشنبه
ماه رمضان سنه ستة و تسعین و سبع مائة از حضرت شیخ العالم الامام العلامة العارف
جامع فنون العلوم والمعارف مولانا امیر بزرگ خجندی که فرمودند قبل از فوت
حضرت خواجه قدس الله سره العزیز امیر کبیر از چادر رود مرا بزنجیر رباط طلبیدند
بجهت دفع شبهه معتزله بمناظره و مجادله چون بیرون آمدم توجه بوقت حضرت
خواجه بهاء الدین نقشبند کردم روز چهارم بود از آن توجه که در راه بودم
ناگاه قاصدی از مردمان از احوال من میپرسید آن قاصد را بخود فرخواندم
و از وی حال پرسیدم گفت من فرستادهٔ حضرت خواجه بهاء الدینم و مرا بنزدیک
شما فرستاده اند چهار روز است که بیرون آمده ام و شانه دانی با شانه
بمن داد که حضرت خواجه فرستادند و فرمودند که خاطر ما متوجه شماست نقل است
از درویشی که گفت خواجهٔ ما قدس الله سره العزیز فالیزی کشته بودند در بخارا
بی آبی شده بود روزی بسر فالیز آمدند و فرمودند که این فالیز را محل آب
دادن شده است سیراب نمای گفتم بدریا آب نیست فرمودند حق سبحانه قادر است که
آب بدهد تو راه آب را بساز من بموجب فرموده دهانهٔ فالیز راست کردم و
منتظر می بودم صبحدم آب آمده است و فالیز سیراب شده است و در نزدیکی وی سبزی
و پیاز بوده است وی نیز آب خورده است چون معلوم کردند در بالای
جوی هیچ اثر آب نبوده و بند جوی همچنان استوار بوده است نقل کرد درویشی
که گفت ملازم سید امیر کلال میبودم قدس الله سره چنانکه وظیفهٔ ایشان ذکر جهر
بود در بعضی اوقات متابعت حضرت ایشان مینمودم در آن وقتها مرا با خاتونی
تعلق خاطر شده بود و خود را چون پری خوانان میکردم و چشم پوشیده میگفتم

که ارواح حنین میکنند روزی حضرت خواجه ما قدس الله سره العزیز در منزل
سید امیر کلال آمدند اتفاقا آن شام وظیفه ذکر جهر بود چون بذکر مشغول شدند
حضرت خواجه از منزل ایشان بیرون آمدند و بمنزل فرزندان ایشان امیر برهان رفتند
برفتند و من هم در عقب ایشان بر فتم بقصد آنکه از حضرت ایشان سؤال و کوم
که چرا در ذکر جهر با میر موافقت نکردید چون ایشان بمنزل امیر برهان رسیدند
روی بمن کردند و فرمودند که اگر ازین درویش عزیز شرم نمیداری باری از
حق سبحانه نیز شرم نمیداری که میکوئی ارواح حنین میکنند چرا نمیکوئی که بر فلان
خاتون تعلق خاطر دارم ازین اشراف ایشان حال بر من دیگر شد دامن
ایشان گرفتم و گفتم آنچه مقصود من بود یافتم حضرت خواجه دست مبارک بمن رسانیدند
بیخود شدم و بحال آمدم بحضرت خواجه متعلق شدم و در ملازمت ایشان میبودم
بعده این قصه بسمع مبارک سید امیر کلال رسید از خواجه شکایت کردند فرمودند
که فرزندم امیر برهان را در دلش نیک روز را بخود متعلق گردانیده اند و چون
این خبر بسمع شریف خواجه رسید مرا و امیر برهان را از صحبت شریف خود راندند
و فرمودند نعوذ بالله از من عملی در وجود آید که خلاف رضای حق سبحانه
باشد از ین مدتی گذشت روزی بحضرت خواجه ملاقات کردم فرمودند که ای
بی سعادت این چه حالت ست که ترا اندک آشنا کرده بودیم بحضرت حق سبحانه
باز در گمراهی افتادی عرض کردم که سبب گمراهی در حضرت شما معلوم ست فرمودند
که اول و اواسط و اواخر خود را بحضرت امیر باز نمائی که ما را استاد کرده بود
ما را منع کردید من بدان اشارت ایشان بخدمت امیر رفتم که خلق بسیاری
حاضر بودند من احوال خود را بتمامه عرض کردم سید امیر فرمودند که هر کجا که
مقصود تو حاصل میشود برو من برخورد بحضرت خواجه آمدم و بسعادت ابدی

Marfat.com

هدایت رسیدم نقل کرد همین درویش که گفت تربیت امیر برهان از تربیت
من سابق بود هرگاه که با وی ملاقات میکردم احوال باطن مرا خراب میکرد و خوا
ستم که احوال را بحضرت خواجه قدس الله سره العزیز عرض کنم چون بملازمت ایشان
رسیدم فرمودند که بشکایت آمدی گفتم بلی فرمودند در آن که زمان که امیر برهان
بتو توجه نماید بگوی که من نیستم ایشانند بعده چون بوی رسیدم او خواست
که بهمان طریق اول مشغول گردد گفتم من نیستم ایشانند اشارة بحضرت خواجه نمودم
حالش دیگر شد و هوش از وی زایل گشت من بعد دیگر نتوانست که بطریق گذشته
مرا تصرف کند نقل است که حضرت خواجه ما قدس الله سره العزیز در بخارا در کنار حوضی
که در جوار مسجد آدینه کهنه بخارا است در طرف شورستان با درویشی که در میان
خلایق بارشاد مشهور بوده ملاقات کردند وی را که گفتند شنوده شد که اتفاق
خوارزم داری آن درویش گفت بلی حضرت خواجه گفتند ما ترا نمیگذاریم که
بخوارزم روی درویش گفت این سخن را گذارید که شما را قوة این نیست
اتفاقا درین اثنا مولانا حمید الدین شاشی با جمعی از طلبه علم در آنجا رسیدند
حضرت خواجه قصه را با مولانا تقریر کرده فرمودند شما گواه باشید که من این درویش را
نمیگذاریم که بخوارزم رود بعده آن درویش استعداد سفر کرد و بطرف
خوارزم روان شد چون بافشنه رسید قاصدان سلطان روزگار
آمدند و راه خوارزم را بر بستند آن درویش را با بعضی از اهل کاروان رای
شد که تدبیر کرده به بیراهه متوجه خوارزم شدند قاصدان را خبر شد رفتند
آن درویش را با آن جماعت تشویش دادند و در محل خلافت باز گردانیدند
چون این سخن با مولانا حمید الدین شاشی رسید فرمودند که خواص بنده
گان حق سبحانه را این نوع تصرف میشود نقل کردند که روزی حضرت

فرموده اند طالب را باید که شب و روز را مستغرق این کلمه لا اله الا الله گرداند و خواب و بیداری را بگفتگوی وی تفقه کند و دست از نوافل نماز و ذکر باو تسبیحها بدارد و اقتصار برین کلمه کند جای که علم لدنی و حکمت الهی بود خدمت نقل حجت علم لدنی بود هر روز و شبی بلکه هر ساعت و لحظه پندارد که در لا اله الا الله نور مسلمانست از هر چه جز لا اله الا الله است الا نماز فرض و سنت تبرا کند بکلی از چنان لا اله الا الله را بلا و محنت شناسد و باقی را بلا و محنت شناسد و تهی گرداند و از اندیشه کلی کاینات و تعلق گیرد بذکر لا اله الا الله در همه حالات و ساعات و در علایق مخلوقات هیچ آلتی از افعال و اذکار ظاهری و باطنی کاملتر و شافی تر از قول لا اله الا الله نیست شیخ شهید مجد الدین بغدادی قدس الله سره

حضرت خواجہ ما قدس اللہ سرہ العزیز در بخارا با درویشان در منزل عزیزی
بودند جماعتی را بجہت استعداد سفرہ فرستادند این جماعت دو فریق شدند
بعضی بطرف عراقان رفتند خواجہ را بدانطرف دیدند و بعضی بطرف چہارسو
رفتند و خواجہ را در آنجا دیدند بعد ازان این جماعت در راہ بشیخ محمد در
آہنی ملاقات کردند وی گفت کہ من خواجہ را در فلان جای دیدم بعد ازان
درویشی آمدہ گفت حضرت خواجہ میفرمایند کہ اصحاب چرا دیر می آیند آن
جماعت قصہ با آن درویش گفتند وی گفت تا این ساعت خواجہ
در حجرہ نشستہ بودند و ہیچ غایب نشدہ اصحاب در حیرت شدند و بہمان
صفت بحضرت خواجہ رفتند صاحب منزل از استماع این کیفیت بسیار
گریہ کرد و سبب محبت او شد آنگاہ خواجہ فرمودند کہ حضرت عزیزان قدس اللہ سرہ
در شام رمضانی نزدہ جای طلبیدند ایشان ہمہ را اجابت کردند و ہمہ
جای جای حاضر شدند نقل کردند جمع از درویشان کہ حضرت خواجہ ما قدس
اللہ سرہ میفرمودند کہ وقتی ہمراہ محمد زاہد کہ درویش صادق بود در صحرا بکاری
بیرون آمدہ بودیم حالتی با ما پدید آمد شبہا را گذاشتیم روزی در بیابان آوردم
و از ہر نوع سخنی میگفتیم تا آنجا رسیدیم کہ سخن از عبودیت و فنا میرفت محمد زاہد
گفت کہ فنا تا چہ غایت باشد گفتم تا غایتی کہ اگر درویش را گویند کہ بمیر فی الحال
بمیرد در ہمین سخن حالتی بمن پدید آمد با محمد زاہد گفتم بمیر در حال وی بیفتاد
و بمرد روح از بدن او مفارقت کرد و مدتی برین صفت گذشت تن وی بعد
از مفارقت روح پشت بر زمین رو بر آسمان پا بطرف قبلہ افتادہ بود
از چاشت تا نیمروز و آن روز ہوا در غایت گرمی بود و آفتاب در برج
میزان بود من ازان صفت قوی مضطرب شدم و نیک متحیر گشتم

گشتم دران نزدیکی سایه بود زمانی دران سایه درحیرت نشستم بازا زانجا باز
محمد زاهد آمدم در روی او نگاه کردم روی او از حرارت هوا سیاهی
نیک متبدل گشته بود حیرت من زیاده شد ناگاه الهامی در دل رسید که بگو
محمد زاهد زنده شو سه بار این کلمه را گفتم حیات در وی ظاهر شدن گرفت
و حرکت پدید آمد و در همان ساعت زنده شد و بحال اصلی باز آمد چون
بخدمت سید امیر کلال قدس سره رفتم و این قصه را با ایشان عرض کردم در
اثنای قصه گفتم که روح از قالب وی مفارقت کرد و من متحیر شدم امیر فرمودند
که ای فرزند چرا در آن حالت حیرت نگفتی که زنده شو گفتم الهامی رسید
تا چنین گفتم و وی زنده شد نقل کرد درویشی که گفت قدس حضرت خواجه ما
قدس سره درویشی را بطرفی روانه میکردند چنانکه طریقه ایشان بود او را در کنار
گرفتند حالی وصفتی بوی همراه کردند اتفاقا اخی محمد درویش کم از کبار درویشان
حضرت خواجه بود جهت بدرقه آن درویش چند قدمی رفته بود که آن درویش
بیفتاد و روح از بدن وی مفارقت نمود چون اخی محمد آن حالت بدید
بحضرت خواجه رفته قصه را عرضه کرد خواجه نزدیک آن درویش رفتند قدم
مبارک خود را بر سینه آن درویش نهادند در حرکت در آمد روح وی
در قالب وی در آمد بعده حضرت خواجه فرمودند که روح او را در آسمان
چهارم یافتم باز گردانیدم یعنی سبب محبت درویشان شد نقل کرد
یکی از سادات صحیح النسب که گفت در آن وقتی که حضرت خواجه ما قدس الله سره
العزیز بزیارت بیت حرام رفته بودند دران روز محتاج قربانیها میکردند
حضرت خواجه ما فرمودند که ما هم یک بسر داریم قربانی کنیم درویشانیکه
در خدمت ایشان بودند این سخن را دران تاریخ ثبت نمودند چون دیگر

Marfat.com

آمدند معلوم شد که در همان روز که این لفظ بر زبان مبارک ایشان گذشته
پسر ایشان فوتیده نقلست که روز نوروزی حضرت خواجه ما قدس الله سره
العزیز با جمعی از درویشان در منزلی بودند و دران روز صفت بغایت بزرگ و
بسط عظیم بوده چنانکه آن صفت ایشان در همه حاضران اثر کرده بود درین
اثنا حضرت خواجه سر برآورد و کلاه نوروزی بر سر نهادند حاضران نیز بر موافقت
ایشان کلاهها بر سر نهادند آنگاه خواجه فرمودند کلاه اهل ملک بر سر نهادیم
باید که در ملک تصرف کنیم و خود را در کدام از اهل ملک زنیم درویشی در آنجا
ذکر حاکمی کرد که مملکت ماوراء النهر در تصرف او بود خواجه فرمودند که بروی
زدیم تاریخ را ثبت کردند در همین صحبت کسی بود که بولایت کابل میرفت یکی از
امرا آنجا را آنجا گریخته رفته بود با او مکتوبی نوشتند که حال چنین شد باید
که پنجصد دینار معامله پیش درویشان فرستی بعد از چند روز خبر آمد که
ملک ماوراء النهر کشته شد تفحص کردند در همین تاریخ بود نقلست از شیخ امیر
حسین که گفت سبب پیوستن من بحضرت خواجه قدس الله سره العزیز آن بود که
من در قصر عارفان در جوار حضرت ایشان میبودم در سن بیست سالگی
همگی همت من بر خورد خواب بود قرآن و آداب مسلمانی نمیدانستم و هر روز
حضرت ایشان بمسجد میرفتند و از در خانهٔ من گذر میکردند و هر کرت که می
گذشتند بمن نظر میکردند و تبسم مینمودند در من اندوه عظیم پیدا شد که
چرا نماز نمیگذاری شبی درین اندوه بخواب رفتم خواجه را دیدم که آیینهٔ بزرگ
روشن بدست ایشان بود بدست من دادند خود را دران آیینه دیدم
بیدار شدم گریه بر من مستولی شد هر ساعت میخواستم که نعره زنم بتکلف
بسیار خود را نگاه میداشتم درین حال بودم که خواجه از در خانه در آمدند

در آمدند و فرمودند که ترا چه شده ست من خاموش شدم بعد از آن فرمودند
که آینه در دست تو که داد گفتم که شما فرمودند که آداب مسلمانی من ترا تعلیم
کنم و هر تربیت که باید بجای آورم الحق ببرکت نظر مبارک ایشان بسعادت
دارین رسیدم نقل ست که حضرت خواجه ما قدس سره در خراسان بودند از آنجا
مکتوبی فرستادند و شیخ امیر حسین را طلبیدند چون وی بسرخس رسید
خواجه استقبال کردند و فرمودند دوش دو کرت با من خطاب کردند که امیر
حسین درویش میرسد استقبال کن نقل کرد شیخ امیر حسین که گفت حضرت
خواجه قدس الله سره العزیز مرا از قرشی بلشکرگاه امیر بیان قلی فرستادند بخدمت
والد خود که در لشکر بودند هوا بغایت سرد بود و برف می آمد لطف فرمودند
یعنی خواجه قدس سره
حضرت ایشان و جمعی از درویشان بر سر راه آمدند سخنان بسیار تعبیر
کردند و فرمودند که در جمیع احوال من با توام در عالم صورت تو میروی اما
بحقیقت من میروم بقدم توکل روانه شدم حال عجیبی داشتم شام بمنزلی
رسیدم که دو گنبد بود شتران در بیرون خوابانیده بودند برف بسیار
می آمد ساعتی آنجا نشستم سه سوار رسیدند و مرا با خود در آن گنبد در آوردند
از احوال من پرسیدند گفتم بلشکرگاه امیر بیان میروم گفتند بچه کار گفتم
من در خدمت عزیزی میباشم که پدر ایشان در آن لشکرند مرا بخدمت پدر ایشان
فرستادند گفتند توشه و مرکب و همره تو کجاست گفتم مرا اینچنین فرستادند
یکی از آن جمع گفت آن عزیزی که او را اینچنین فرستاده ست از دوستان
خداست دانسته که این درویش با ما همراه خواهد شد بامداد روان
شدند خادمی داشتند از ایشان گریخت گفتم من خادم شما هستم مدة
چهل پنج روز با ایشان رفتم چون نزدیک اورده رسیدم شنیدم که امیر

مصلحت میتوان گشود در صفت اهل تمکین گفته اند از رق تصرف احوال آزاد شده اند و حجاب از پیش بصیرت ایشان بکلی برداشته شده ست هیچ بسببی از اسباب لغزی و ضعفی بحال ایشان راه نیابد و هیچ چیز از ممکنات سر ایشان را از مشاهده محبوب مشغول نگرداند و هیچ چیز از مشاهده احوال اختلاط با خلق و مشاهده احوال ایشان در ایشان اثر نکند و صفت ایشان را لغز نتواند کرد و چنانچه اهل تلوین را در اهل تمکین را به ندما و وزرا تشبیه فرموده اند ولی عزلت و ولی عشرت هم به وزیر و ندیم تشبیه کرده اند ولی عزلت اشرف ست بنسبت حال و ولی عشرت افضل ست بحسب کمال و همچنین ملک مقرب اشرف ست از انسان ناقص و انسان کامل افضل و اکمل ست از وی و آنکه در صحیح و اروی در حدیث

بشکار رفته ست آن جماعت بطرف امیر رفتند من گفتم حضرت خواجه مرا
فرموده اند که باور دو روی آنجماعت هر چند سعی کردند بایشان نرفتم و این
زمان دو کس رسیدند که بطرف لشکرگاه میرفتند و الاغان زیاده داشتند
الاغی بمن دادند و در راه خدمت و رعایت بسیار کردند و بلشکرگاه رسانیدند
والد خواجه ما آنجای نبودند همراه امیر در شکارگاه بوده اند متوجه ترمذ شدم
کاروانی میرفت مرا سوار ساختند و در آب چغانرود خلق بسیاری در آب
افتادند و بسیاری از دراز گوشان را آب برد چون من بکنار آب رسیده
بودم دراز گوش من نیز بیفتاد و در آب فرود آمدم موزه و جامهٔ من تر شد در آن
حالت جمعی از بخاریان آنجا بودند گمان برده اند که مرا آب برد در بخارا آمده
گفته اند که امیر حسین را آب چغانرود برد چون برادر من این خبر شنیده بحضرت
خواجه رفته عرض کرده ست که برادر من بسبب شما در آب رفته ست خواجه فرموده
اند برادر تو خواه در آب رود و خواه در آتش عاقبت سلامت خواهد آمد چون
بترمذ رسیدم بسه سوی ترمذ رفتم وقت شام بود هوا بغایت سرد بود درویشی
آمد دست مرا گرفت و در خانهٔ خود برد جای با صفا دیدم و چهار کس دیگر نیز
آنجا بودند جامه و موزهٔ مرا کشیدند و خشک کردند و اعزاز بسیار نمودند و
در نماز خفتن مرا امامت فرمودند هر چند عذر گفتم قبول نشد بضرورت
امام شدم و بسیار گریستند و از حال من پرسیدند تقریر کردم بامداد بچهار
سوی رفتم جوان ترکی دیدم دراز بالا پوستین پوشیده قرص بزرگی از آستین
بیرون آورده بوسیده بمن داد من نیز بوسیده گرفتم و در مسجدی در آمدم
بسیار گریستم و از آن نان خوردم چون از مسجد بیرون آمدم سواری
دیدم در خاطرم گذشت که از وی خبری پرسم چون سلام کردم خبر پرسیدم

برسیدم گفت آن جماعت که شما با ایشان بودید خبر شما را به پدر خواجه شما رسانیدند
قوی منتظر شما اند و من بعد از دو روز خواهم رفت شما با همراه من خواهید رفتن و منزل
مرا ببینید و منزل خود را نمود و شادمان بمنزل خود رفتم و قصه را حکایت کردم
بعد از دو روز با همراهی آنکس رفتم و پدر خواجه را دریافتم و سلام خواجه را رسانیدم
گفتند فرزندم بهاء الدین چه گفت گفتم فرمودند که آنچه در دست ایشانست
بگیرند و بیایند و اگر نیایند از دست ایشان برافتد آن زمان بیایند بعد از آن
مرا پیش حاکم بخارا بردند سلام خواجه رسانیدم و در خدمت ایشان میبودم نماز
نمیگذاریدند ایشان را امر معروف کردم جمله نماز گذار شدند و من مؤذن بودم
و چیز ایشان نمیخوردم هیزم میفروختم قوت خود میساختم و هرگاه مرا بوالد خواجه
ملاقات افتادی میگفتم که حضرت خواجه قوی منتظر شما بودند روزی بعضی
از ملازمان این حاکم بخارا پیش من آمدند گفتند این امیر ما را خصمی پیدا
شده است عاقبت کار چه شود بر زبان من گذشت که مغلوب خواهد شد
آن کسان متحیر شدند گفتند این امیر ما را لشکر شصت هزار است و خصم را
ده هزار چگونه خواهد بود گفتم حکم خدای باشد چه توان کرد این سخن مرا
بحاکم رسانیدند وی زمانی خاموش بود بعد از آن سر برآورد و گفت این
مرد خورد سال است علم ندارد و رمل و نجوم ندارد بسخن وی بنا نمیتوان نهاد
و من والد خواجه را بگوشه بردم هر چند سعی کردم التفات نکردند بعد از چند
روز آن خصم امیر با لشکر آمد و امیر را شکست داد و غارت کرد امیر بخارا را
دیدم که کهنه نمدی در بر مرا دید و گفت شیخا سخن ترا نشنیدم چنین شدم در آن
حال والد حضرت خواجه گفتند جهت تجارت بکابل میروم سه هزار دینار
عدلی دارم من گفتم چنین مگویید که بچشم خود دیدید خواجه در انتظار شمایند

ایشان هیچ بسخن من التفات نکردند و عزیمت کابل نمودند روز دیگر حاکم
شهر صفا آمد پدر خواجه و جماعتی که با ایشان بودند همه را غارت کرد و چیزهای
ایشان را گرفت تشویش بسیار کرد همه در حیرت شدند بعد از آن
با ایشان گفتم اگر چیزهای شما ببرکت حضرت خواجه بشما رسد زود بطرف
بخارا میروید همه بر جد قبول کردند و گفتند هیچ توقف نکنیم من پیش آن
امیر غالب رفتم قصه را عرض کردم فی الفور حکم کرد که هرچه گرفته باشند گردانیده
بدهند قاصدی با من همراه کرد اموال پدر خواجه را و آن کسانیکه همراه بودند
بتمامه بایشان رسانید بعد از آن متوجه بخارا شدند بدربند آهنین که در راه
ایران است فرود آمدند و من مرکب والد حضرت خواجه را بر لب آبی علف
میداشتم ناگاه در باطن من خوفی پیدا شد نظر کردم دیدم که دزدان قصد
کاروان دارند ایشان را آگاه کردم دزدان ظفر نیافتند چون بقرشی
رسیدیم پدر خواجه آنجا توقف نمودند که والده خواجه آنجا بودند و اشتیاق
حضرت خواجه بر من غلبه کرد اجازت گرفتم متوجه بخارا شدم هوا در غایت
گرمی بود و بذوق دریافت لقای حضرت ایشان من خوشحال بودم و
میرفتم و چون بلقای مبارک همایون مشرف گشتم ذوق آنرا نهایت نبود
از احوال والد و والده پرسیدند گفتم الحمد لله موجب شکرست آنگاه فرمودند
احوالیکه در رفتن و آمدن بر تو گذشته است تو بیان میکنی یا من گفتم همه در حضرت
شما روشن است فرمودند شام اول که در آن دو گنبد رسیدی و آن سواران
ترا در آن گنبد در آوردند و احوال پرسیدند آخر الامر تعظیم کردند چون
غلام ایشان گریخت تو تنها آن جوال عدلی را برداشتی ترا گفتند مگر او حضرت
خضرست آن زمان تو نبودی من بودم و آن ساعت که نزدیک دو کوه رسیدی

بکسر عین تنگ بار یعنی بار یکجانب شتر را گویند یا ی عدلی خیال

اللهم ... از صراط مفهوم همین است تنگیر باشد از برای دارد که

رسیدی سواران ترا پیش آمدند از آن دو کوه گذرانیدند و شب بمنزل خود
بردند بامداد بر مرکبت نشانیدند گفتند چشم خود را پوش و از دریای وحش
گذرانیدند آن زمان ما بتو بودیم و چون بر دراز گوش نشستی و از آب
چغانرود گذشتی دراز گوش تو و کاروانیان را آب برد جامه و موزه تو تر شد
تجار آنکه ترا بدان حال دیدند تصور کردند که ترا آب برد در بخارا همین خبر آوردند
برادر تو شنیده آمده گفت که برادرم بسبب شما در آب رفته است ما او را
گفتیم که برادر تو در آب افتد یا در آتش رود عاقبت سلامت بیاید چون
بترمذ در آمدی بسر سه سوی رسیدی حق سبحانه بکرم خود آن درویش را
فرستاد تا ترا بخانهٔ خود برد و در نماز خفتن ترا امامت فرمودند و آن
قوم گریستند بامداد بطرف چهار سوی رسیدی آن ترک پوستین پوش که
نان بزرگ در دست تو داد و بگوشهٔ چشم در تو نظر کرد آن خضر بود صلوات
الله و سلامه علی نبینا و علیه و آله و چون بخاطر تو رسید که از آن سوار خبر پدر مرا
بپرسی او خبر پدر مرا رسانید چون سلام مرا بپدر من رسانیدی و تعیین کرده
مرا گفتی پدر من گفتند این چه سخن است که فرزندم میگوید این امیر
بعملی مرا در بخارا خواهد فرستادن و این مقدار عدلی بمن خواهد رسید
و چون ملازمان امیر از تو احوال دو لشکر پرسیدند تو گفتی که امیر شما
مغلوب خواهد شد آن قضیه واقع شد بعد از آن پدر من و جماعتی با تو
قرار کردند و تو پیش آن امیر غالب رفتی خبرهای ایشان را باز بایشان
رسانیدی آن زمان تو نبودی ما بودیم و آن ساعت که در بند آهنین
بر آن کنار جوی مرکب پدر مرا علف میداشتی آن خوف در باطن تو من
انداخته بودم و الحق جمیع احوالیکه در رفتن و آمدن گذشته بود همه را

بتفصیل بیان فرمودند و در وقت روان شدن سخنی بمن گفته بودند که تو
نمیروی من میروم بتحقیق فرموده اند نقل ست که شیخ حضرت خواجه ما قدس الله
سره العزیز در قصر عارفان نماز خفتن با جماعت گذاردند بعد ازان شیخ امیر
حسین را فرمودند که از شهر برای ما ترکجین بیار و در خانهٔ خود فرستاد امیر حسین
گفت همان ساعت روان شدم اتفاقا در راه و تنها کرک بسیار شده بود
و در راهها بسیار مردم را هلاک کرده بود چون به پل علی سلمان رسیدم
سه کرک قصد من کردند چنانکه دهان ایشان بمن رسید اما هیچ نتوانستند
بمن ضرر رسانیدن چون در شهر رسیدم هنوز مردم نماز خفتن نگذارده
بودند در بازار در آمدم و هر کجا که میرسیدم میگفتم بندهٔ از بندگان خدایرا
ترکجین میباید چون ترکجین خریدم متوجه حضرت خواجه شدم و رسیدم در مسجد
در آمدم چون نماز بامداد را با جماعت گذاردم ترکجین پیش ایشان بردم فرمودند
که در راه ترا کرکان پیش آمدند گفتم بلی ولیکن الی نتوانستند رسانیدن خواجه
فرمودند که هر آینه نتوانند که ما دهان ایشان را بسته بودیم اهل مجلس
آهسته با یکدیگر سخن میگفتند خواجه فرمودند که چه سخن میگویند اصحاب گفتند
ما را مشکلی ست امشب باران بسیار می بارید یوسفین وی خشک ست من
گفتم چون نزدیک این دیه رسیدم اثر باران ظاهر شد خلق متحیر شدند گفتند
بعد از نماز خفتن بسهل فرصتی باران گرفته بود گفتم راه سعادت بر من گشاده
بودند مرا بار فتن و آمدن چنگار نقل ست از شیخ امیر حسین که گفت یکبار حضرت
خواجه ما قدس الله سره العزیز مرا از راه فتحآباد در شهر فرستادند چون پاره راه
رفتم خالی داشتم میگریستم و نفس خود را مذمت میکردم و میگفتم ای نفس بد
فرمای هرگز باشد که مسلمان شوی تا از شر تو خلاص یابم درین حال بودم که مرد

Marfat.com

مرد نورانی قوی با صفا مرا پیش آمد و گفت چندا اضطراب میکنی معلوم باشد
چه مقدار مشقت و ریاضت کشیده بسیار از مشایخ را یاد کرد و طریقه و ریاضتهای
ایشان را در بن راه بیان کرد من نیازمندی و تضرع کردم از گریبان خود پاره
خمیر برون آورد و بمن داد و گفت این را نان بزد بخور چون در شهر رسیدی
مهمی که خواجه فرموده بودند کفایت شد آن خمیر را بدکان عطای نان وای
بردم چون وی خمیر را دید تعجب بسیار کرد و گفت من هرگز از انچنین خمیر ندیده
ام از حال من پرسید گفتم از خادمان حضرت خواجه ام به نیاز تمام آن خمیر
را دو نان پخت و یکی و یکی خورد چون پیش من آورد نان خورد تر را باوی
دادم و آن دیگر را من گرفتم شام در مسجدی در آمدم بوی سیب بمشام من
رسید در خاطرم سیب گذشت ناگاه از طاق مسجد چهار سیب بیفتاد پاره
نان و سیب خوردم اندکی از شب بتوقف نمودم و در همان شب بقصر عارفان
رسیدم و در مسجد در آمدم نماز بامداد را با همراهی حضرت خواجه گذاردم چون
بر ایشان سلام کردم فرمودند که آنکس که ترا خمیر داد دانستی که بود گفتم نی
فرمودند چه سخنها گفت من آن قصه را و قصه سیب را عرض کردم ایشان
فرمودند که آن خضر بود علی نبینا و آله و علیه السلام و نیز فرمودند که زهی سعادت
آن نانوای الحق چنان بود که عطای نان وای و اهل بیت وی همه مقبول
حضرت خواجه شدند و تا آخر عمر محبت ایشان بودند نقل ست از شیخ امیر
حسین که گفت روزی در قصر عارفان حضرت خواجه قدس سره مرا بکاری
فرمودند من بآن کار مشغول میبودم دیدم که عزیزان نورانی بحضرت خواجه آمدند
در لب حوض نشستند زمانی صحبت داشتند و رفتند حضرت خواجه ایشان را
مشایعه نمودند بعد ازان پیش من آمدند و فرمودند که امیر حسین حضر علیه السلام

رساله قدسیه در اصول طریقه نقشبندیه و آداب صحبت و ذکر و مراقبه و رابطه و توجه و غیر آن از حضرت خواجه محمد پارسا قدس سره

Marfat.com

را در یافتی گفتم با شما مشغول بودم بعد از چند روز حضرت خواجہ مرا بشہر بخارا
از برای کاری فرستادند در بازار میگشتم در چہار سوی طرفان دیدم کہ آن
عزیز در مسجدی نشستہ اند خواستم کہ بخدمت ایشان روم یکقدم و دو قدم
زدم در خاطر رسید کہ خواجہ ترا بکاری فرستادہ اند باز گشتم مہمی کہ فرمودہ
بودند کفایت شد چون بخدمت خواجہ رسیدم پیش از انکہ سخن گویم ہمین کہ مرا دیدند
فرمودند کہ ای ہر فرا اگر یکقدم دیگر مینہادی دین و دنیا بباد میدادی نقل کردند
کہ حضرت خواجہ ما قدس اللہ سرہ با جمع درویشان در راہی میرفتند باب بزرگ رسید
بر بالای پل بر آمدند فرمودند کہ امیر حسین وقت خدمت ست امیر حسین خود را در
آب انداخت و ناپدید شد حضرت خواجہ از پل گذشتند و فرود آمدند و زمانی
نشستند انگاہ فرمودند کہ امیر حسین بیرون آی وی بیرون آمد ہمہ لباس وی خشک
بود خواجہ از وی پرسیدند کہ حال تو چہ بود گفت حالم قوی خوش بود در خانہ
بودم بغایت با صفا چون شما مرا طلبیدید آن خانہ را دری پیدا شد بیرون
آمدم و بخدمت شما رسیدم نقل کردند کہ در ان فرصت کہ فقرا جوی تارا
را میکنند خلق بخارا قوی در تشویش بودند خاطر شریف حضرت خواجہ ما
قدس اللہ سرہ العزیز بجہت تفرقہ خاطر و تشویش مومنان در بار شد شیخ امیر
حسین را فرمودند کہ برو و قدم شوم خود را بتارا برسان باشد کہ مسلمانان
خلاص شوند امیر حسین بموجب اشارہ بنزدیک تارا رسید غلبہ و شوری
در آن خلق پیدا شد از امیر شہر حکم شدہ بود کہ خلق باز گردند چون مردم
متفرق شدند امیر حسین نیز برگشت چون بحضرت خواجہ رسید قصہ را گفت خواجہ فرمودند
کاشکے پیش از ین میرفتی نقل کردند کہ حضرت خواجہ ما قدس سرہ امیر حسین را
فرمودند کہ ما بزیارت دوستے میرویم بعد از یازدہ روز می آییم انشاء اللہ تعالی

Marfat.com

تعالی امیر حسین گفت چون شام شد شوق لقای حضرت خواجه بر من غلبه آورد بیطاقت
شدم بحق سبحانه نالیدم چون روز شد خواجه آمدن و بهیبت با من نظر کردند فرمودند
ترا گفته بودم که بعد از پانزده روز خواهم آمدن ما در هر جا باشیم گویا در پیش
ما ایستاده باشی و لحظه از تو غایب نیستم مقصود تو آن باشد که من دایما با تو
باشم این طریقه را میباید گذاشت آنگاه فرمودند بزرگ صفتیست محبت کار
گذار راه حق همین است فقرا صحابه را رضوان الله علیهم اجمعین را همین صفت بود
نمیخواستند که هیچ وقت از صحبت پیغمبر صلی الله علیه وسلم خالی باشند لاجرم بر غایت
دل ایشان پیغمبر صلی الله علیه وسلم نگذاشت که با رؤسای قریش صحبت خاصه
دارد نقل کرد شیخ امیر حسین که گفت بامداد عید قربان حضرت خواجه ما
قدس سره در بخارا بمنزل محمد خفاف بودند و از معارف سخنی میفرمودند در خاطر
من رسید که میباید که حضرت خواجه مرا اجازت فرمایند تا والده ایشان را
مبارکبادی عیدی گویم و دیگر در خلوت مرا طعامی دهند و دیگر سه درم بادام
و سه درم را رسته و سه درم را دانه شور بعده حضرت خواجه بمصلی عید رفتند
و چون مراجعت کردند فرمودند نزدیک والده من بمبارکبادی عید رو
و در نزدیک خانه محمد خفاف رسیدند او را فرمودند که خانه را خلوت ساز و مرا
فرمودند که در آن خانه ورای بعده پیش حضرت خواجه طعام آوردند و مرا
فرمودند که بجز تو کسی با تو شریک نخواهد بود خوردم آنقدر که از من زیاده ماند
بعد از آن مردی پاره رسته نزد حضرت خواجه آورد خواجه پرسیدند که این
را چند درم میباید گفت سه درم و دیگری یک طبق دانه شور آورد خواجه
از وی پرسیدند این را چند درم میباید گفت سه درم ساعتی بود که کسی دیگر
سه درم را بادام آورد حضرت خواجه بسوی من اشاره کردند فرمودند که تو امروز

از ما سه چیز طلب کرده بود وی اجازت مبارکباد عید و طعام ملتون
و این سه چیز را بگیر بعد ازان فرمودند که از درویشان انچنین خاهشها
نیک نیست باین وسیلها ازان عالم باین عالم آمدیم و از جهت کفایت
کار تو گوشهٔ خاطر مشغول کردیم نقل است که شیخ شمس الدین کلال
قدس سره از قرشی بخارا آمده در فتحاباد نزول فرموده بود حضرت خواجه
ما قدس الله روحه العزیز بدریافت ایشان رفتند امیر حسین وغیره در قدم
ایشان بودند چون ملاقات شد زمانی گذشت حضرت خواجه بنسبت باطن
با امیر حسین مشغول شدند امیر حسین گفت معلوم کردم که حضرت خواجه بنسبت
باطن التفاتی و عنایتی دارند بعد ازان شیخ شمس الدین بجانب من متوجه
شد خواست که مرا تشویش دهد من بحضرت خواجه متوجه شدم حضرت خواجه
بشیخ شمس الدین متوجه شدند در شیخ صفت قبض پیدا شد چون زمانی
برین گذشت شیخ بحضرت خواجه عرض کرد که این درویش شما را چه نام است
خواجه فرمودند امیر حسین شیخ برخواست امیر حسین را در کنار گرفت و لطف
بسیار نمود و عذر خواست درین اثنا مردی در آمد و یکدینار پیش شیخ سمس
الدین نهاد و گفت دراز گوش خود غایب کرده ام بحضرت شما اشارة
کردند شیخ گفت این معاملت پیش خواجه بروی گرفت بحضرت خواجه
گذاشت خواجه بعد از زمانی سر برآوردند فرمودند که دراز گوش تو در
طرف قبلهٔ فتحاباد در فلان موضع درآمده ست آن مرد بآن علامت
رفت و مرکب را یافت و بسر در تمام آمد بعد ازان شیخ برخواست و
ازان صحبت بیرون آمد حضرت خواجه ما با درویشان نشسته بودند
یکی از مریدان شیخ شمس الدین خواست که بنسبت باطن یکی از درویشان

Marfat.com

از درویشان خواجهٔ ما مشغول شود و او را تشویش دهد آن درویش بحضرت
خواجه متوجه شد حضرت خواجه بمرید شیخ نظر کردند در حال صورت و لون او
دیگر شد چون مشک پر آب شد شیخ خبردار شد گفت بد کرده ست و توبه کرده
ست حضرت خواجه عفو فرمایند المی بشاخ رسد بتنه نیز رسد خواجه التفات
نمودند آن بی ادب را بحال آوردند بعد از آن درین میان حکایت
ماهی که در میان شیخ العالم و شیخ بلغاری گذشته ست مذکور شد شیخ
شمس الدین گفت درین زمان هم کسی باشد که مثل این احوال از وی
ظاهر شود حضرت خواجه فرمودند که کسان باشند که اگر این آب فتحاباد
را اشاره کنند که بالا رو روان شود درین سخن بودند که در حال جوی
فتحاد آباد بطرف بالا روان شد همه خلق آن حال را مشاهده کردند
حضرت خواجه فرمودند اما من این را نمی خواهم آنگاه آب جوی باز بطرف
پایان روان شد نقل ست که حضرت خواجه ما قدس الله سره العزیز در قصر عارفان
بودند و جمع درویشان غدوت بدریافت صحبت شریف ایشان آمده
بودند شیخ امیر حسین در زمین پنبه کاری مشغول بود و حضرت خواجه
ما با وی عتاب میکردند و میفرمودند درین سخن حق بطرف ماست یا در
جانب تو و وی هیچ سخن نمیگفت ناگاه دیدند که امیر حسین بیفتاد و سر گردن
وی در زمین پنهان شد چون آماج در زمین میرفت و می آمد و از وی نفسی
نفسی بر نمی آمد و حضرت خواجه پشت مبارک بر درختی نهاده بودند شیخ شادی
درویشی را گفت که تو درین راه مقدمی و سخن تو در حضرت ایشان مقبول
ست امیر حسین را درخواه آن درویش درخواست کرد حضرت خواجه
امیر حسین را بوی بخشیدند و قدم مبارک از کفش بیرون آوردند و بر

Marfat.com

سینهٔ وی نهاد وندوی در حرکت آمد و بسیار گریست و عذر خواست
آنگاه خواجه فرمودند که درین آب ورای اشارة باب حوض مزار کردند
امیر حسین در آمد و غوطه خورد و دیگر بیرون نمی آمد خواجه بر لب حوض
آمدند و فرمودند که امیر حسین از آب برای و گرنه باز همان صفت خواهد
پیدا شدن زود از آب بیرون آمد از وی پرسیدند که سبب توقف شما در آب
چه بود گفت چون غوطه خوردم چشم من باز بود نه آب دیدم و نه آسمان
و نه زمین و نه ماه و نه آفتاب نه روز و نه شب در هر طرف که نظر کردم نور
بی نهایت دیدم نقل کرد امیر حسین که گفت در قصر عارفان بر زراعت
حضرت خواجه ما قدس الله سره العزیز مشغول میبودم و دایما حضرت
خواجه میفرمودند که ای امیر حسین هر کاریکه ترا میفرمایم در حقیقت کنندهٔ آن
کار تو نیستی منم از برکت عنایت حضرت ایشان آثار بزرگی در خود مشاهده
میکردم و آن عمل را از خود نفی میکردم و حواله بحضرت ایشان مینمودم
یک کرت خاطر بدی بر من گذشت که بیطاقت شدم ایشان در شهر بودند
زود در طلب ایشان بشهر رفتم چون بحضرت خواجه سلام کردم تبسم فرمودند
و خاموش شدند مرا قبض عظیم پیدا شد چنانکه صبر از من برفت بیرون آمدم
و از خود رفتم کار بر من دشوار شد در دل ایشان حال مرا بحضرت خواجه عرض
کردند خواجه فرمودند که تا آنچه در سر او هست نخواهد گفت خلاص نخواهد شد و با
وجود آن بار که داشتم نفس فرمای من نمیخواست که آن سر را گویم چون کار
بر من تنگ شد قصه التقریر کردم توبه و استغفار نمودم در دل از تشفع
آوردم تا خواجه بر من ببخشند و عفو فرمودند و باز در لطف و عنایت بر روی
من گشودند نقل کردند که روزی حضرت خواجه ما قدس الله سره العزیز در قصر

Marfat.com

قصر عارفان شیخ امیر حسین خطاب میکردند و میفرمودند که من ترا گفته بودم
که سینهٔ فلان زمین را هموار ساز تا آب نیکو خورد تو تقصیر کردی درین وقت
حسن نامی از قصر عارفان درخواست کرد که امیر حسین را ببخشید خواجه او را فرمودند
که خاموش باش که من با امیر حسین شفقت میکنم و تو نمیدانی این معنی مکرر شد
و آن حسن هر لحظه درخواست میکرد آخر الامر حضرت خواجه بهیبت متوجه حسن شدند
و فرمودند امیر حسین را بتو گذاشتیم هر چه شود تو دانی در حال امیر حسین را حالی
واقع شد که سر خود را میبرداشت و میزد چون جوان بر یخ کوبی خونی و هیبتی
در اهل مجلس پیدا شد و اهل صحبت را مجال آن نبود که از حضرت خواجه درخواست
نمایند حضرت خواجه یوسف و جمع علمای در آن صحبت حاضر بودند برخواستند و درخواست
کردند حضرت خواجه فرمودند بجهت خاطر شما امیر حسین را ببخشیدیم در لحظه آن تغیر او
نماند و بحال اصلی خود باز آمد **نقل** ست روزی در قصر عارفان در باغ خانقاه
اجتماع عظیم بود علما و فقرا حاضر بودند و درین میان نیز جمعی از معاندان
بودند و اعظمی بود از فرزندان امام ابو بکر فضل منکر حضرت خواجه ما بود
وی نیز بود حضرت خواجه ما قدس الله سره العزیز نشسته بودند ناگاه امیر حسین از در
باغ در آمد چون نظر مبارک خواجه بر وی افتاد متوجه وی شدند فرمودند
امیر حسین هند مخالفت میکنی هر چند یقین تو زیاده میشود مخالفت زیاده
میکنی امیر حسین گفت مرا چه محل آن باشد خواجه فرمودند ترا گفته بودم که
سینهٔ زمین ترب را هموار کن تا نیکو آب خورد چه امیر حسین گفت همچنان
کردم خواجه جمعی را در زمین مذکور فرستادند تا تفحص نمایند چون رفتند
دیدند که سینهٔ آن زمین بواسطهٔ بلندی سیراب نشده و ترب نیز اندک
آمده بود حال را بیان کردند حضرت خواجه بهبیت با امیر حسین نگریستند وی

فی الحال افتاد واز کردن وی آوازی آمد وروی بطرف قفا گشت وقفا
بطرف سینہ آمد وآن حال برحاضران اثر کرد فرصت وراز براں صفت
گذشت ہیچ کس را یارای آں نبود کہ درخاستے نماید آخر الامر خدمت خواجہ یوسف
وجمعی از علمی وآں واعظ منکر برخواستند ودرخواست کردند والتجا بسیار
آوردند حضرت خواجہ قبول کردند کردن امیر حسین را مالیدند وی بحال
اصلی خود باز آمد آں عناد ومعاندان تسلیم مبدل شد نقل ست روزی
حضرت خواجہ ما قدس اللہ سرہ در شہر بخارا بودند امیر حسین از قصر عارفان
بیامد وبر حضرت خواجہ سلام کرد چوں نظر مبارک خواجہ بروی افتاد فرمودند
امیر حسین برتوچہ گذشتہ ست وی خاموش شد فرمودند کہ چند سالست کہ
تو در صحبت ما میباشی گفت ہفدہ سال ست فرمودند در ہیچ فرصت ہرگز
از ما سخنے شنیدہ کہ غیر واقع بودہ باشد گفت نی فرمودند پس چرا نمیگوئی
وی ہیچ نگفت فرمودند اگر تو نمیگوئی من گویم برضعیف نگران شدہ چوں
خواجہ این سخن فرمودند از کردن امیر حسین آوازی آمد وروی وی
بطرف قفا گشت وقفا بطرف سینہ آمد ورنگ وی بسیاہی مبدل شد
تا زمان دراز ی ہمچناں افتادہ بود اتفاقا عزیزی در آنجا حاضر بود
برخواست ودرخواست کرد خواجہ فرمودند کہ خاموش باش تو طریقہ
درویشاں نمیدانی نزدیک آمدہ ست کہ وی راستے راگوید آنگاہ امیر
حسین صورت حال را بیان کرد حضرت خواجہ فرمودند چوں میتوانی دید کہ
قوتے کہ حق سبحانہ وتعالی ما را دادہ ست ودر حدیث نبوی صلی اللہ علیہ
وسلم وارد ست کہ اتقوا فراسۃ المؤمن فانہ ینظر بنور اللہ وما را
تسلی میدہی وزود راستے را نمیگوئی گفت بد کردم وتوبہ کردم خواجہ

Marfat.com

خواجه دست مبارک خود را بر کردن امیر حسین مالیدند وی بحالت اصلی خود
بازگشت نقل ست که شیخ امیر حسین را بعد از وفات وی درویشی بخواب دید
پرسید که شیخا جواب عزرائیل را چون دادی گفت عزرائیل آمدند تا از من سؤال
کردند پیش از انکه سؤال کنند حضرت خواجه آمدند و دست مرا گرفتند و بردند
نقل ست از خواجه علاء الدین عطار عطر الله مرقده الشریف که فرمودند اگرچه سید امیر
کلال در مبادی حال حضرت خواجه ما را قدس الله سرهما تشریفات فرمودند چنانچه
گفتند بستان برای خشک کردم و تربیت ترا بجای او آوردم تا مرغ روحانیت
تو از بیضه بشریت بیرون آید اما مرغ همت تو بلند پرواز افتاده ست و احیانا
دعوت خلق بحق سبحانه داوند و در حضور تبصرف باطن فرزند خود امیر برهان الدین
امر کردند و آن امر تکرار کردند خواجه امثال امر ایشان نمودند چنانکه گذشت
اما بحکم انکه مقام سایرین الی الله سبحانه محبت ست و بنا بر جمع احوال علیه که موهبت
محض اند بر محبت ست و از جمله لوازم حال محبت حال غیرت ست و هیچ محبت نبود
الا که غیور باشد بنابرین خدمت امیر کلال بعضی اصحاب را در مبادی حال از
متابعت حضرت خواجه ما نیز نهی فرموده اند چنانکه شیخ خسرو را ابتدا در ملازمت
امیر کلال بودند و بذکر خفی و علانیه مشغول میبودند در اثنا ملازمت شیخ خسرو
از حضرت خواجه سخنی آغاز کردند خدمت امیر ایشان را منع کردند از ملازمت حضرت
خواجه و سوگند دادند که ملازمت خواجه را نکنی و این نیز منقول ست که امیر
فرمودند او ساوست و حضرت خواجه را در مبادی احوال این بیت بزبان
مبارکشان بسیار گذشتی که ترسیدن ما ز روز بدنامی بود تا اکنون
زهی ترسیم که بدنام شدیم و اگرچه بحسب ظاهر تغیر خاطر از امیر بنسبت خواجه
فهم میشدی لیکن در آن فیضی که بحضرت خواجه رسیده بود و خدمت امیر واسطه

Marfat.com

آن شده دران هیچ قصوری نبود ؎ باغبان گر نگشاید در درویش بباغ
آخر از باغ بیاید بر درویش نسیم ؛ و حضرت خواجه قدس الله سره العزیز
دران وقت باحتساب مشغول بودند خدمت خواجه یوسف قدس سره
و جمعی از علما و غیرهم پنجاه شصت سوار کما بیش بسوخاری بخدمت امیر
رفتن باحتساب و از ذکر علانیه نهی کردند و گفتند که علما ازین
نهی میکنند خدمت امیر فرمودند نخواهم کرد نقل کردند که شیخ خسرو
بر دکان موزه فروشی تیم کلاباد بخارا نشسته بود و ویرا درین فرصت
چهار پنج هزار دینار نقد در دست وی بود و خلق محتاج را دستگیری
نموده روزی حضرت خواجه قدس الله سره العزیز در دکان وی بیامدند
و شیخ خسرو در دکان در آمد و در را فراز کرد و گفت در میان من
و شما سد آهنین پیدا شده است امیر مرا سوگند داده اند که همنشینی
با شما نکنم خواجه فرمودند که بیرون آی و همنشینی مکن و بر پای بایست تا
با تو خرید و فروختی بکنم وی بیرون آمد حضرت خواجه موزهٔ بلغاری
بجهت مسعود شاه کوشک هندوانی از وی خریداری کردند و
گفت از یازده کم نمیکنم و همچنین تا نه و هشت فرود آمد خواجه فرمودند
که هر روز چند موزه میفروشی و بجهت هر موزه اینمقدار خلاف قول
خود میکنی و دروغ میگویی باز دعوی ارادهٔ اهل الله میکنی این بگفتند
و رفتند شیخ خسرو را تعلق باطنی بایشان قوی شد و بیقرار گشت و
دکان مضبوط کرد و روی در طلب ایشان آورد آن روز ایشان را نیافت
روز دیگر بر دکان نشسته بود حضرت خواجه بیامدند و در اثنای سخن
فرمودند سلطان العارفین ابو یزید قدس سره گفته است که اگر گوئی

گوشهٔ دستار یا گوشهٔ فوطه خود را حرکت دهم خلقی با آرام دلی قرار شوند
در طلب ما نیز میکوشیم اگر خواهم گوشهٔ آستین خود را جنبانیم شهری در
طلب بیقرار شوند بیت ؎ امروز در چنین شهر همیکردم حیست ؛
میجویم عاقلی که دیوانه کنم ؛ این بگفتند و رفتند بیقراری شیخ خسرو زیاده
شد و استیلا آورد در آن اوقات حضرت خواجه درین فرصت او را مرتب میکردند
وی در طلب ایشان بیقرار میبود و او را در صحبت خود راه نمیدادند روزی
در طلب ایشان بهر سو و بهر طرفی گشته بود و سر گردانی کشیده خواجه بیاامد
شام خبردار شد که با اصحاب برابم کشتی نشسته اند بیامد پیش از انکه برایند خواجه
فرمودند تا نزد بازار برکشیدند او تا نیم شب بماند بیت ؎ همه شب چون جرس
نالیده بردر ؛ زکس نشنیده آوازی دراید ؛ منتظر صبای برادری میبود
و در آخر شب نومید برگشت آخر الامر خواجه او را فرمودند که اگر دران
شب تا روز صبر میکردی کار تو در همان روز تمام میشد حیران و در
پدید آید و آن در طلب را باین درد لفتر پاره کرد ایشان بیت ؎
در دل من پدید درمان دانست ؛ وشوار من دل شده آسان دانست
گفتم صنما ز وصل نومید شوم ؛ گفتا که مشو هنوز نتوان دانست ؛
لطف است که در همین اوقات شیخ خسرو در طلب صحبت حضرت خواجه ما قدس
سره العزیز بهر سو میشتافت دران روزها رخ معاش کرانه شده بود
روزی رومی در طلب ایشان او را در هر چند نزدیک در شهر ایشان را نیافت
بیاض روان بار و رخت جوئی گرفت پیاده بقصبهٔ عارفان رفت در آنجا نیز
نیافت آنچه در دست داشت در خانهٔ گذاشت و در شهر آمد و در آخر
روز در بازاری میگذشت در مدرسهٔ خارجک مولانا عبد العزیز رحمه الله

Marfat.com

علیه را که از اصحاب خواجه بودند دید که ایشان بر در حجرهٔ شادی نمک
که درویشی بود آهنگری میکرد بر دروازهٔ نو در آن باغ ما حضری داشتند
و خواجه در آن اوقات با او اختلاطی داشتند بدکان و باغ او حیانا
میرفتند اتفاقا حضرت خواجه در آن روز بمنزل وی بودند شیخ امیر
حسین در آن منزل آش میپخت و مولانا عبد العزیز هیزم میشکست
و می آورد و خواجه علاء الدین و شیخ زاده معین الفقرا در صحبت حضرت
خواجه مراقبه داشتند و خواجه پوستینی واژگون پوشیده بودند و
کرته در تن مبارک ایشان نبود شیخ خسرو در آمد و سلام کرد و بنشست
خواجه در اول حال با وی التفات ننمودند و در آخر موی از پوستین مبارک
خود برکندند و بدست اشاره کردند تا شیخ خسرو بگیرد چون او قصد
گرفتن کرد خواجه دست خود باز کشیدند چند بار بدین صفت باطن او را
تصرف میکردند گفته اند که این اول اشتغال ایشان بود بحال شیخ
خسرو و ابتدا تربیت باطن او بود و در یک کرت که خواجه دست باز کشیدند
و آن موی را نمیدادند خواجه علاء الدین و شیخ زاده را کیفیتی شد که
فی الحال افتادند و از دهان ایشان کفکها بیرون آمد نقل است که
در همین اوقات روزی شیخ خسرو در طلب حضرت خواجه ما قدس الله سره العزیز
بهر طرفی میدوید و سرگردانی میکشید در آن روز حضرت خواجه در حجره
خمدان مولانا عارف کلال قدس سره محلت کاوکشانی با اصحاب
صحبتها داشتند و در آخر روز شیخ خسرو خبردار شد که حضرت با اصحاب
در مزار پروانه دار خواجه محمد ترک جندی اند و رفت دید که خواجه بر
آستانه نشسته اند و خواجه یوسف با جمعی از علما که اصحاب خواجه بودند

Marfat.com

بودند هیچ نشسته اند چون نظر مبارک خواجه بر شیخ خسرو افتاد فرمودند
که بیا تا مسئله ترا از علما که قلم فتوی بدست ایشان ست سئوال کرده ایم و
فتوی یافته اکنون نیز سئوال کنیم تا خود نیز جواب شنوی بعده خواجه سئوال کردند
که چه میفرمایند ائمه دین رضوان الله علیهم اجمعین درین صورت که طالبی از
طالبان راه حق سبحانه بصحبت شیخ رسید یا بند معنی شد یا نشد بعد ازان
در صحبت درویش دیگر رسید که وی آن معنی را در صحبت او یابنده تر ست و
کشف باطن خود را در صحبت او می بیند و ملازمت او را آغاز میکند آن
شیخ اول این طالب را سوگند داده ست که با این درویش دیگر نشیند
نکند درین صورت بر طالب چه نوع معامله لازم میشود و چه نوع سلوک او را
روا و اولی ست بینوا توجروا خواجه یوسف و جمع علما که آنجا حاضر بودند جواب
دادند که اختیار در این طالب را ست هر کجا که کشف باطن خود بیشتر می بیند
آنجا ملازمت کند و اگر سوگندی رفته بود آن سوگند شکستن و کفارت
دادن اولی و اسعادت و حدیث نبوی صلی الله علیه و آله وسلم بدین
ناطق ست که فلیات الذی هو خیره ولیکفر عن یمینه والله تعالی اعلم
شیخ خسرو چون این جواب شنید دید که راه سعادت بروی کشاده شد فورا
منبسط گشت و امیدوار شد و در طلب ملازمت خواجه بجد تر شد و موافق
این جواب که خواجه یوسف قدس سره و علما فرمودند اقوال مشایخ طریقت
قدس الله اسرارهم بسیار ست و نیز قوله تعالی قل فاتوا بکتاب من عند الله
هو اهدی منهما اتبعه ان کنتم صادقین نقل ست از شیخ خسرو که گفت روزی
حضرت خواجه ما قدس الله سره العزیز در راهی میرفتند و من در قدم مبارک
ایشان بودم متوجه دیگری شدند و اشاره باین فقیر کرده فرمودند

Marfat.com

این مردیست که بر آسمان خواهد برآمدن چند روزی در صحبت شریف ایشان بودم و آن نفس مبارک ایشان در خاطر من می بود و چون مرا بطرف کرمینه روان ساختند از برکت التفات خاطر مبارک ایشان در راه صفت بزرگی در من تصرف کرد روزی نماز میگذارم در قعود بودم حال عجبی بمن ظاهر شد چنان دیدم خود را که در آسمان میروم تا رسیدم بجایی که تقریر از شرح آن عاجزست نه آسمان بود و نه زمین نه آفتاب و نه ماهتاب و نه ستاره کان و هر طرف که نور بی نهایت بود بس نقل ست که دران فرصتی که حضرت خواجه ما قدس الله سره العزیز از ولایت فرشی بسرمل رفتند شیخ خسرو با جمعی از درویشان کرمینه متوجه دریافت حضرت ایشان شدند چون بنا بکینت رسیدند شنیدند که خواجه بسرمل رفته اند شیخ خسرو گفت در خاطر من هام موضعیت چنین میرسد که خواجه در کشانی اند چون بآن طرف متوجه شدند درویشی کچکول حلوایی پیش او آورد درویشان گفتند این حلوا بحضرت خواجه میباید برد چون بکشانی رسیدند و بلقای همایون خواجه مشرف شدند کودک برهنه دیوانه را خواجه طلبیدند و فرمودند که حلوا میطلبی انبک بکبیر و بجز جمعی که در حضور شریف خواجه بودند گفتند وی آخر روز این کودک دیوانه از حضرت خواجه حلوا طلبیدی ایشان فرمودند صبر کن بامداد دوستان حق سبحانه خواهند آمد و حلوا خواهند آورد نقل ست که حضرت خواجه ما قدس سره العزیز در کرمینه بودند شیخ خسرو در خدمت ایشان ایستاده بود و بطنی عظیم داشت حضرت خواجه بطرف وی نظر کردند و فرمودند که نتوانی اصحاب سبب

Marfat.com

سبب این را از شیخ خسرو پرسیدند وی گفت در آن ساعت که من
از دوی در عالم نمیگنجید در خاطرم گذشت که وقتی حضرت رسالت پناہ
صلی اللہ علیہ وسلم بمنازل صحابہ میرسیدند رضی اللہ عنہم اجمعین ایشان فداہا
و قربانیہا میکردند مرا چیزی نیست تا یکی فرزندوارم او را فدای ایشان کنم
چون فرمودند که نتوانی نقل ست که روزی شیخ خسرو در خدمت حضرت خواجہ ما قدس
اللہ سرہ العزیز نیازمندی کرده عرض نمود که آب و آم کام هر چند کاهی سرجوی
کرمینہ را میبرد باز جوی دیگر میباید ساخت و خلق را ازین وجہ تشویش بسیار
میرسد و این زمان نزدیک آورده ست تا ویران سازد و دیگر کرک غلبہ کرده
خلق قوی بتنگ آمده اند و دیگر از راه گذریان بخلق کرمینہ تشویش بسیار
میرسد حضرت خواجہ فرمودند دیگر آب و آم کام سرجوی کرمینہ را و برآ
نسازد و کرک بکس زحمت نرساند و راه گذریان بخلق کرمینہ دیگر تشویش
نرسانند چون این سخن بر زبان مبارک ایشان گذشت همان روز بنیاد
حکم رسید که راه گذریان بخلق کرمینہ تشویش نرسانند و سی سال زیاده شده
ست که سرجوی کرمینہ را آب نبرده ست این سخن در خلق معروف و مشهور
نقل ست از شیخ خسرو که گفت روزی حضرت خواجہ ما قدس سرہ العزیز در
مصر عارفان بودند و با پیری سخن میگفتند در آن حال من رسیدم
و سلام کردم ان پیر برخواست و بطرف باغ روان شد حضرت خواجہ فرمودند
که این حضرت خضرست علیہ السلام دو کرت انچنین فرمودند من سخن نگفتم
و خاموش شدم چون دو سہ روز گذشت باز همان پیر را دیدم در رباط
خانقاہ که حضرت خواجہ با وی سخن میگفتند چون مقدار دو ماه برین
گذشت روزی در بازار بخارا مرا با آن پیر ملاقات افتاد مرا دید و تبسم

Marfat.com

کرد سلام گفتم جواب داد و مرا در کنار گرفت و بصفت بسطی پیش آمد و احوال
پرسید چون بقصر عارفان رسیدم حضرت خواجہ فرمودند کہ در بازار با خضر
علیہ السلام ملاقات کردی نقل است کہ شامی حضرت خواجہ ما قدس اللہ سرہ العزیز
در منزل شیخ خسرو بودند و اعیان کرمینہ در خدمت ایشان بودند حضرت
خواجہ بشیخ خسرو متوجہ شدہ فرمودند کہ بنگر کہ برین درگہ چون وی
بیرون آمد دید کہ یوسف نامی بدر ایستادہ بود طبق امرود بدست داشت
و گفت آمدہ ام تا بلقای ایشان مشرف گردم آنگاہ در آمد بر حضرت
خواجہ سلام کرد و طبق امرود پیش ایشان گذاشت حضرت خواجہ از اصل
آن امرود تفحص بسیار فرمودند و مبالغہ نمودند و بدست مبارک خود از
امرود ہا یکے را گرفتہ بیوسف دادند بعد ازان شیخ خسرو را فرمودند کہ این
امرود را در جای خالی ساز و بر حاضران قسمت کن اما کسے ازین امرود
نخورد پس یوسف را فرمودند چہ سر است درین کہ بر خاطرم گذشت و از اصل
این امرود تفحص نمودیم و باز گفتیم کسے ازین امرود نخورد راست گوی گفت
شنیدم کہ درین کرمینہ صاحب دولتی آمدہ ست خواستم کہ بیازمایم
تا یکے امرود در انشان کردم و در زیر ہمہ امرود ہا نہادم و بخدمت آوردم
و گفتم میباید کہ این امرود را بمن بہ بخشد خواجہ فرمودند نیک ملاحظہ ای
کہ ہمان ہست یا نہ وی گفت بلی ہمان ست بعد ازان حضرت خواجہ او را
نصیحت کردند و فرمودند کہ بندگان حق شناسی و بکار نمیشاید آزمودن
اگر این امرود را بدست تو نمیدادیم ہرآئینہ زیان زدہ میشدی و
از ما دور می افتادی کسے کہ در دین حضرت محمد ست صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم
آزمودن چہ حاجت نقل ست کہ امیر زادۂ بود در کرمینہ روزے

Marfat.com

روزی درویشی از درویشان حضرت خواجه ما قدس الله سره العزیز را جفا
ها گفت و ناسزاها کرد و بنسبت خواجه نیز بی ادبیها کرد آن درویش خسته
خاطر نزدیک شیخ خسرو آمد و قصه را تقریر کرد درویشانیکه در آنجا بودند گفتند
درین راه امثال این بارها بسیار میباشد اولیا و انبیاء الله را چندین جفاها کردند
و ناسزاها گفتند تحمل میباید کرد باشد که حق سبحانه و تعالی ببرکت حضرت
خواجه ما او را روشنائی کرامت فرماید روز دیگر آن امیرزاده بصحبت درویشان و
خواجه رسید توبه و ندامت کرد و گفت دوش خوابی دیدم که در گردابی افتاده
ام نزدیک شد که بهلاکت رسم ناگاه حضرت خواجه رسیدند و دست مرا گرفتند و خلاص
دادند من در خدمت ایشان توبه کردم و عذر بسیار خواستم درویشان
او را گفتند مبارکت باد که بدولت و سعادت رسیدی چون وی بمنزل خود
رفت زمانی را کس آمد که آن امیرزاده دیوانه شده است و جامها پاره کرده
در صحرا میدود و درویشان بمنزل او رفتند و وی را بر اسب نشانده آوردند
پایهای او مجروح شده بود و اضطراب قوی داشت چون وی درویشان را
دید بخود آمد و اضطرابش کمتر شد از وی پرسیدند که این حال چه بود
وی گفت چون متعلقان من اینحال بدیدند مرا ملامت کردند و سخنان
باطل بسیار گفتند و مرا بطریق خود دلالت کردند و قدح خمر بدست من
دادند چون بدست گرفتم حضرت خواجه را دیدم که آمدند بهیبتی هرچه تمامتر
و خواستند که چیزی بر من زنند از مشاهده آن حال از خود بیخبر شدم
بعد از آن از درویشان درخواست نمود که مرا بحضرت خواجه رسانید
و حالت وی چنان بود که چوبی در پای وی رفته بود و نمیتوانست که
کشد و المی قوی داشت او را در محفه نشانده بطرف بخارا روانه ساختند

ذو النون مصری قدس الله روحه فرموده است ما رجع من رجع الا من الطریق و ما وصل الی الله احد فلا یرجع عنه این است معنی سخن حضرت خواجه ما قدس الله سره العزیز که فرموده اند وجود فنا هرگز بوجود و بشریت عود نکند و مقام فنای مطلق اگرچه موهبتی است اما ظهور این مقام بتدریج بحصول شرایط است و شرط رسیدن بفنای مطلق توجه تام است بجناب حق سبحانه بواسطه محبت ذاتی و اجتناب از آنچه مقتضای محبت ذاتی نبود و مراد از فنا جهت بشریت و خلقیت و فنای این جهت در ظهور سلطان ربوبیت حقیقت و این معنی را بمثل کرده اند بآنکه هرچه اندر سلک آن نقش افتد نقش وی و صفت وی گیرد اما این نقش اندر آتش مثلا

چون وی بحضرت خواجه رسید نظر قبول یافت و شفای ظاهری و باطنی
حاصل آمد امارت و حکومت را ترک کرد نقل است از شیخ خسرو که گفت شامی
بود که حضرت خواجه ما قدس الله سره العزیز مرا از بخارا بطرف کرمینه روان
ساختند از روی التفات خادم خود را با من همراه کردند در آن
شب بکرمینه رسیدیم آرام و قرار نداشتم زمانی گذشت بحمام رفتم پس
بیرون آمدم و بمسجد رفتم در مسجد بوریا نبود باز بخانه رفتم و خادم را بیدار
کردم بکنار حرم کام رفتیم و یک خروار خاشاک بمسجد آوردیم و انداختیم
هنوز صبح ندمیده بود که از برکات ایشان ایشان را دریافتیم نقل کردند
خواجه علاء الدین عطار عطر الله مرقده از حضرت خواجه ما قدس الله سره العزیز
که روزی بر مرکبی سوار بودم و در راهی میرفتم ناگاه بی سببی مرکب راه را
گذاشت و بطرف دیگر روان شد هر چند عنان کشیدم نایستاد دانستم
که در آنجا سریست سعادت عنان وی را گرفته بطرفی برد دیدم در بیابانی
مردی خرمن کاهی را باد میکند و زمین را میروبد و بقیه دانها را میکشد
چون نظر من بروی افتاد صید کردمش فرود آمدم و پیش وی بنشستم اتفاقا چهار
هندوانه در میان کاه داشت زود رفت و وی او را در نزد من آورد
گفتم دو هندوانه بزرگ را گذاشتی و دو هندوانه خورد را آوردی باز رفت
آن دو وی دیگر را آورد زمانی برین گذشت بعد از آن خواجه او را
فرمودند که این مقدار حقوق در میان ما ثابت شد بیا که بخانه تو رویم
ضعیفه تو سر گوسفندی در تنور نان پخته است شیخ شادی میگوید چون
قدم مبارک ایشان بخانه من واقع شد در حقیقت آنچنان بود که
فرموده بودند پس سعادت محبت حضرت خواجه در خانه وادی شیخ شادی

شادی پیدا شده دایما شیفته صحبت شریف ایشان میبودند نقل
کردند که شبی محبت و اشتیاق حضرت خواجه قدس الله تعالی سره العزیز
بر ایشان غالب شد از کمال اشتیاق شیخ شادی و اهل بیت وی سر
بر زمین نهادند و گفتند خداوندا به بزرگیت که خواجه بهاء الدین را بما
رسان اتفاقا زمستان بوده است و هوا در غایت سردی لحظه بر آن
گذشت که حضرت خواجه در آمدند و فرمودند اگر حقوق خدمت شما نبودی
کار مشکل بودی در چنین محل کسی درویشان را تشویش دهد و از خداوند
در خواهد در تکیه بودم مرا گفتند که آن فقیران در اشتیاق تو اند
هر چند سعی کردم امکان توقف نشد در چنین هوای سرد از قصر عارفان
آمدم نقل کردند که شبی درویش محمد زاهد ریورتونی در منزل شیخ
شادی بود گفت من ضعیفه خود را فدای تو کردم او را طلاق دادم
تو بخواه شیخ شادی نیز بنسبت شیخ محمد زاهد همین نوع سخن میگفت چون
هر دو این سخنان گفتند از خود برفتند و افتادند و فانی شدند
زمان دراز برین گذشت و هر که دران خانه بود چنان پنداشتند که
روح از بدن ایشان مفارقت کرده است همه در حیرت شدند دران
حال حضرت خواجه ما قدس الله سره العزیز از قصر عارفان رسیدند ایشان را
ازان صفت بیرون آوردند و فرمودند که من در قصر عارفان بودم
دران زمان که شما در صفت فدا در آمدید و شما را این حال واقع
شد و مرا فرمودند که بنده گان ما را دریاب در شب آمدم نقل است
که حضرت خواجه ما قدس الله سره العزیز در قصر عارفان بودند شیخ
شادی از غدیوت آمد و از قصوری که بروی گذشته بود عذر میخواست

Marfat.com

حضرت خواجہ فرمودند کہ معاملت میباید گفت وی گفت فراخ شاخی دارم
نیاز کردم خواجہ فرمودند کہ این وجہ معاملت قبول نیست چہل ہشت دینار
عدلی داریکہ در غدیوت در سوراخ دیوار پنہان کردہ دود آن موضع را
سیاہ کردہ ست آن مبلغ را میباید آورد شیخ شادی را حال دیگر شد
بتعجیل رفت و آن مبلغ را آورد حضرت خواجہ از آن جملہ یکدینار بیرون
آوردند و بشیخ شادی دادند فرمودند کہ این یکدینار حرام ست از کجا
آوردہ شیخ شادی را یاد آمد کہ پیش از آنکہ بحضرت خواجہ پیوندد قمار باختہ
بود این یکدینار از آنست آنگاہ خواجہ اشارت بشیخ شادی کردند
و فرمودند کہ باین چہل ہفت دینار فراخ شاخ بگیر و زراعت نمای
و بندہ کان حق سبحانہ را خدمت کن نقل کردند کہ حضرت خواجہ ما
قدس اللہ سرہ العزیز در قرشی بودند روزی فرمودند کہ درویشی از
درویشان ما شادی غدیوتی نام را قصوری گذشتہ ست بعد از سہ
روز خواہد آمدن روز سیوم بود کہ شیخ شادی رسید خواجہ او را در
صحبت خود راہ ندادند چند روز بران گذشت بدرخواست بسیار او را
بخشیدند اصحاب او را حال پرسیدند گفت در قصر عارفان بمنزل خواجہ
ہیزم آوردم بر من قصوری گذشت بیقرار شدم و ہمان روز متوجہ
حضرت ایشان شدم بعد از سہ روز آنجا رسیدم نقل ست کہ حضرت
خواجہ ما قدس سرہ العزیز در غدیوت بودند شیخ شادی بحضرت ایشان
در آمد و سلام کرد قوی در بسط بود و سروری داشت خواجہ فرمودند
شادی خوش حالی داری وی تواضع نمود گفت از برکات دریافت
قدوم شریف شماست خواجہ فرمودند کہ این بسط تو از عالم دیگر ست

Marfat.com

ویکرست ازمانیست بل ازانست که در راه چندشکه یافته وبآن التفات
نکرده بعدازان درویشان ازوی پرسیدند که چه عمل از تو درو جود
آمده شیخ شادی گفت بخدمت ایشان می آمدم در راه چندسگ زردبدم
درخاطرم رسید که آنهارا از نظر خلق پوشیده کردانم باز استغفار کردم
وگفتم مرابین چکارست چون سه قدم درگذشتم مراحصفت بسط پیدا شد
خواجه فرمودند هرکه حق را برغیر حق گزیند کمینه سعادت او این باشد
نقل کرد درویشی گفت من درغدیوت بودم ازبرکات شیخ شادی
بمجبت حضرت خواجه قدس الله سره العزیز مشرف شدم شیخ شادی بسیار
میکفت درطرفرکه حضرت خواجه ما باشند ما بدانطرف قدم درازنکنیم
روزی درراهی درگرمکاهی درزیر درختی تکیه کرده بودم دوماربای مرا
چیزی بگزید چنانکه الم قوی یافتم برخواستم وتردد کردم هیچ چیز نبود باز تکیه
کردم کرت سیوم نیز انحال واقع شد درتأمل شدم آن نصیحت شیخ شادی
درخاطرم رسید دیدم که پای من درطرف قصر عارفان بوده ست
که این تادیب بوده ست نقل ست که وقتی حضرت خواجه ما قدس الله سره العزیز
عزیمت خوارزم کردند شیخ شادی درقدم مبارک ایشان بود چون
بکنار جوم کام رسیدند شیخ شادی را فرمودند قدم برآب بنه وبگذر
وی قدم برآب نهاد ودرروان شد وبدان طرف گذشت خواجه فرمودند که
بنگر که موزه تو تر شده ست نظر کرد هیچ جای تر نشده بود بعد ازان شیخ شادی را
ازآنجا گردانیدند هرچند وی تضرع وزاری نمود که درقدم شما باشم خواجه
اصلا قبول نکردند وفرمودند اشارة چنان شد که شادی را بازگردان که او ترا
بحاجت حضرت خواجه فرمودند که چون شادی بازگشت عنایت الهی

در رسید هژده در از ولایت بر من گشاده شد یگانه بطرف خارزم ر
روان شدم آخر روز بیمن رسیدم و شب در مسجد آن دیه بودم الهامی
رسید که والدهٔ تو ترا از ما خواست باز گرد بطرف والدهٔ خود متوجه شو
اتفاقا اهل آن مسجد شب بمسجد حاضر نگشته بودند حاضر شدند نصیحت
کردم همه توبه کردند چهار مویز گرفتم بقدم توکل بطرف والدهٔ خود بقرشی
توجه نمودم چون بنوندق رسیدم که از سرحد بخاراست نماز خفتن
شده بود از طرف نسف کاروانی می آمد بشتاب و با یکدیگر میگفتند
چه حالت ست با ما که وقت فرود آمدن کاروانی نماز دیگرست تا نماز خفتن
ما را دوانیدند چون این سخن از اهل کاروان شنیدم با خود گفتم که من ازین
جماعت نیستم که از چیز این کاروان بخورم زود در راه در آمدم متوجه
نسف شدم و بشرف زیارت والده مشرف شدم ناقل میگوید که من خورد
سال بودم از حضرت ایشان گستاخی کرده پرسیدم که در آن راه طعام
خوردید خواجه فرمودند بلی باز پرسیدم که بواسطهٔ غیری یا بیواسطه فرمودند
که اسرار فاش میکنی من خاموش شدم نقل کردند که حضرت خواجهٔ ما
قدس الله سره العزیز در عذیوت بودند بمنزل درویشی شیخ شادی
در خدمت ایشان بود چون نظر مبارک ایشان بروی افتاد احوالش
دیگر شد و بیفتاد و آثار هیبت در اهل مجلس ظاهر شد حاضران استغفار
و نیاز عرضه داشتند خواجه فرمودند از وی سؤال میباید کرد که این
واقعه وی را بسبب چه پیش آمده ست هر چند از شیخ شادی پرسیدند
جواب نگفت حضرت خواجه فرموده اند آنگاه که بکراهیت داده ست در
شکم وی شاخ میزند بجهت آن سخن نمیتواند گفت ما چه کنیم شادی خود کرده

مذکور صورت بندد و قبل الفنا امکان وصول نیست آنجا که سطوات انوار قدم تاختن آرد ظلمات حدثات را چه مجال ماند و همچنین در فنا وصول متصور نشود اما بعد از بقای وجود محب بمحبوب وصول تواند بود وجود محب که بقا یافته ست بمحبوب از سطوات

ست بعد ازان فرمودند ما که از وی کاه طلبیدیم در زمان کاه دادن
بکراهیت میداده ست چون کاه آوردند فراخ شاخان ما آنکاه را نخوردند
درویشان از حضرت خواجه درخواست نمودند خواجه قبول کرده او را
حرکت دادند و بخود آوردند اصحاب از وی پرسیدند که در وقت کاه
دادن چه میکفتی وی کفت میکفتم که ای خواجه مخدوم من فقیرم و مرا
اندک کاهست و شما مرا پادشاهید از هر کس کاه طلبید منت بجان خود
میدارد از من چه کاه میطلبید و قصهٔ شاخ زدن را از وی سؤال کردند
چنان تقریر نمود که حضرت خواجه فرموده بودند نقل ست از شیخ شادی که
کفت حضرت خواجهٔ ما قدس الله سره العزیز صباحی بطرف شهر بخارا میرفتند
این فقیر و شیخ محمد زاهد در خدمت ایشان بودیم چون روز شد بمنزل
شیخ محمد در راهنی نزول فرمودند و او را فرمودند که از بازار بجهت ما
خوردنی بیار لیکن از فلان فلان دکان چیزی نخری چون وی رفت
و طعام آورد خواجه فرمودند من ترا کفته بودم که از فلان دکان چیزی نخری چرا
خریدی چون تفحص نمودند عدلی آن دکان از اهل یغما بوده ست نقل
از شادی شیخ که کفت چون بنظر قبول حضرت خواجه قدس الله سره مشرف
کشتم و عالم فدی و ایثار بر من سهل شد صد دینار نقد داشتم اهل
خانه با من کفتند این را مخفی داریم من با وی موافقت کردم و شهر
رفتم موزهٔ کیموخت و چند چیز دیکر خریدم و اتفاق چنان کردم که از
قصر عارفان بعذیوت روم چون بحضرت خواجه رسیدم فرمودند که شادی
در شهر بچه کار رفته بودی کفتم اندک مشغولی بود فرمودند که موزه
کیمخت و هر چیز که کرفته حاضر کن حاضر کردم فرمودند که آن باقی صد دینار

سطوات تجلی مضمحل و تاخیر نکردد بلکه قوت کیرد
ه در تو کجا رسد کسی تا نرود بپای تو
چون شود دلی تا مرغ تو
نیرو ببال تو
فنا بدین معنی
اهل وصول را
در مشاهدات
قوی ایشان
از تلاشی محفوظ
بود
بالنار من یمین
و من هول النار
کیف تحرق
همچنین

را هم بیار آنگاه فرمودند میخواهی که کوه را بعنایت الهی زر گردانم اما
ما در عالم فقیریم و فقر را اختیار کرده ایم باین چیزها التفات نداریم کارخانه
این طایفه ورای این عالم ست هیچ چیز ترا کم نخواهد بود چرا ذخیره میکنی
بعد ازین چنین مکن رباعی هیچ مانی هیچ ما کم نی ؛ از پی هیچ
هیچ ما غم نی ؛ ژنده پر پشت پشت گورستان ؛ گر بمیریم هیچ ماتم نی
نقل ست که حضرت خواجه ما قدس الله سره گاها بودیکه در غدیوت بمنزل در
ویشان دیگر بودندی و اهل بیت شیخ شادی را دلخواه آن بود که دائما
برکت قدوم خواجه در منزل ایشان باشد شامی در غدیوت بمنزل
درویشی بودند اهل بیت شیخ شادی نیاز بحضرت بی نیاز عرضه داشتند
که میباید که حضرت خواجه درین دهه باشند در منزل ما باشند و بسیار گریستند
بامداد حضرت خواجه بمنزل شیخ شادی آمدند و فرمودند که حق سبحانه مرا از
برای ارشاد خلایق باین عالم فرستاده ست از حق تعالی در میخواهی که
میباید که بهاء الدین درین دهه در منزل ما باشند و جای دیگر نروند این
سخن کجا راست می آید شفقت می باید کرد اما همه خود را نمی باید کرد نقل
که حضرت خواجه ما قدس الله سره العزیز شیخ شادی را فرمودند که فراخ شاخان
خود را بفروش شیخ شادی بگفته ایشان عمل نموده همه را بفروخت اما یک
فراخ شاخ سرخ را نگاه داشت چون حضرت خواجه بغدیوت آمدند بشیخ
شادی التفات نکردند بعد از ساعتی حال وی دیگر شد آواز شکم و
می آمد چنانکه کسی جواز کرد اند خواجه چند کرت فرمودند ما چه کنیم همان
فراخ شاخ سرخ ست که ترا لگد میزند بعده درویشان درخواست
کردند حضرت خواجه شادی را بخشیدند و بحال آوردند نقل کردند که

و همچنین ایشان از تغیر بسبب مخالطت با خلق محفوظ باشند هیچ چیز از ممکنات سر و اصل را از مشاهده محبوب و اشتغال باو مشغول نتواند کرد چه رجوع و اصل در احوال بمحبوب خود بود نه بشهود حق سبحانه و تعالی او را حجاب خلق کرد و نه خلق حجاب شهود حق سبحانه و تعالی چنانکه صاحب فنا را نه

که روزی شیخ شادی در بازار کرباس برد و بفروخت و بخانه می آمد
که حضرت خواجه قدس الله سره عدلی کرباس از دست وی برگرفتند و
فرمودند که چون بخانه رسی باهل خود بگوی که عدلی کرباس خواجه گرفتند
و خرج کردند شیخ شادی بخانه آمد و اهل خود را گفت عدلی کرباس را
بر میان خود بربسته بودم افتاده است چون این سخن بگفت قبض
در وی پیدا شد آرام و قرار از وی برفت بعد از زمانی حضرت خواجه
از شهر آمدند و باهل خانه شیخ شادی گفتند که شادی بشما یان
چه گفت گفتند میگوید که عدلی را بر میان بسته بودم افتاده است
خواجه فرمودند خلاف گفته است من وی را گفته بودم گوی که خواجه عدلی
را خرج کردند این او را ازین جهت واقع شده است بس لطف
نمودند و او را از آن صفت بیرون آوردند نقل است حضرت خواجه
ما قدس الله سره العزیز در منزل شیخ شادی بودند و با فقیران لطف میکردند
ناگاه شیخ شادی در آمد و پای چپ را پیش نهاد خواجه فرمودند شادی در
خانه که ما باشیم چرا از سر غفلت میدرآیی بر تو چه گذشته است بس از آن
انگشت مسبحه خود را بر زمین نهادند شیخ شادی سرنگون بیفتاد و از
خود رفت از مشاهده این حالت خوفی بر حاضران پیدا شد همه در گریه
افتادند درین ساعت درویشی بیامد و روی بر زمین نهاد و تضرع
بسیار کرد خواجه از شادی عفو کردند آنگاه فرمودند مرشد آنست
که ذره و قطره را در محل شفقت فرو نگذارد و اگر غفلت ترا با تو ننماییم
چه شفقت کرده باشیم نقل است که یکبار درویشان در خانه شیخ شادی
تتماج می پختند و بعضی تتماج را از سر غفلت در دیگ می انداختند چون

نه مخالطت خلق او را حجاب حق سبحانه و تعالی گردد و نه رسیده گان بمنزل فنا بلکه هر یک را در مقام خود بیحجاب دیگری گردد و مشاهده کنند و فنا و بقا در وی باهم مجموع بود و در فنا باقی بود و در بقا فانی الا آنکه در حال ظهور بقا فنا بطریق علم و روی مندرج بود و مرتبه وصول را که

تماج را تمام در دیگ انداخته شده بودند که حضرت خواجه ما قدس الله
سره العزیز از قصر عارفان رسیدند و به هیبت شیخ شادی را گفتند که
سر دیگ را بپوش بعد از آن توجه بآن درویش کردند فرمودند این چه
عمرست که شما میگذارید مرا چندین کار بود دیدم که شما تماج را بغفلت
در دیگ می اندازید بتعجیل تمام آمدم احوال آن جماعت دیگر شد همه بیخود شدند
شیخ شادی درخواست کرد حضرت خواجه عفو فرمودند آنگاه شیخ شادی را
فرمودند که سرپوش دیگ را بردار چون گشادند دیدند که آن آش
انگور شده بود این واقعه سبب ارشاد بسیار خلایق شد نقلست که
روزی درویشان حضرت خواجه ما قدس الله سره العزیز در خانهٔ شیخ شادی
اجتماع کرد آش شیر برنج می پختند چون آش پخته شد در کاسها کشیدند
هیچ کس نتوانست که لقمهٔ از آن بخورد همه متحیر شدند گفتند حلق ما گرفته شده است
و در این سری هست مصلحت آنست که این آشها را در دیگ اندازیم و منتظر
باشیم تا چه بظهور آید همچنان کردند ساعتی بود که حضرت خواجه ما پیدا شدند
و به بسط هر چه تمامتر فرمودند که من از قصر عارفان روان شدم
شما دیگ در آتش دان نهادید و چون چهار دانگ راه نوردیدم شما
آش را در کاسها کشیدید پس از آن حلقهای شما را گرفتم تا نتوانید
خوردن آن درویشان بذوق تمام آن آش را بحضرت خواجه حاضر
کردند آن روز در آن صحبت احوالهای عجیبی گذشت نقلست که روزی
حضرت خواجه ما قدس الله سره العزیز در غذیوت در منزل شیخ شادی بودند
هوا بغایت سرد بود و شب بیگاه شده بود حضرت خواجه را میل آش شد
شادی در طلب آتش بیرون رفت و بمنزل درویشی رسید و ظرفی طلبید که

مراتب سیر فی الله است نهایت نیست زیرا که کمال اوصاف محبوب را نهایت نیست و هر چه در دنیا بآن برسند از مراتب وصول هنوز اول مرتبه باشد از آن مراتب نیست بآنچه مانده است و بعمر ابدی در آخرت بنهایت آن مراتب نتوان رسید

که بدان آتش برد آهلیهٔ آن درویش کاسه پارهٔ بآتش داد و نیازمندی
بسیار نمود شیخ شادی آورد و آتش کرد و حضرت خواجه گرم شدند و فرمودند
که شادی از کجا آتش آوردی شیخ شادی قصهٔ آن فقیره را بیان نمود خواجه
فرمودند که بمنزل فقیره رو و هرچه از وی شنوی آمده باز نمای چون
وی برفت زود او را از خانه یافت و آمده بحضرت خواجه باز نمود علی
الصباح آن فقیره بخدمت خواجه آمد و خلق بسیار حاضر بودند
و خواجه متوجه آن فقیره شدند و فرمودند که چه آرزو داری باز نمای
و حال آن بود که آن ضعیفه و دخترش و شوهرش در بندگی حاکمان غدر
بودند از جهت خود و دخترش نیازمندی نمود و تضرع بسیار کرد و گفت
ما دو ضعیفه طاقت بندگی آن جماعت نداریم خواجه فرمودند تو
و دختر تو از بندگی خلاص یافتی اما سخت بخیلی کردی اگر اهل بخارا را
در میخواستی بتو می بخشیدم الحق چنان شد که باندک فرصتی آن فقیره
و دخترش و شوهر و پسرش از بندگی خلاص یافتند و بسعادت دین
و دنیا رسیدند نقل است که شامی حضرت خواجه ما قدس الله سره العزیز
با اصحاب در گذر کلاباد بخارا در منزل درویشی میبودند حضرت خواجه در آن صحبت
توجه بمولانا دادرک کوفینی کردند و فرمودند که علامت محبت آنست که
هرچه فرماییم بکنی مولانا دادرک گفت هرچه فرمایند میکنم و کمر خدمت
بر میان جان دارم خواجه یکان یکان امر را بروی میگفتند
و فرمودند آن کار دزدی باشد هم میکنی مولانا دادرک متأمل
شده گفت آن کارها حق الله است و کرم او را نهایت نیست اما این
امر دزدی تصرف در حق عباد است بعد از آن حضرت خواجه متوجه شیخ

در اینجا شیخ طریقه شیخ عطار قدس سره فرموده اند نظم
اندرون حق جمله ادب باید بود
تا جان باقیست در طلب باید بود
یکدم اگر هزار دریا بکشی
کم باید کرد خشک لب باید بود
و سیر فی الله مقام
بقا بعد از آنست

امیر حسین شدند و فرمودند برو بمحلہ دروازۂ ثمرقند و آنجا خانہ ایست
باین علامت او را سوراخ کن درورون آنخانہ جوال رخت بگیر و بیار
امیر حسین برفور برخواست بآن علامت خانہ را یافت و سوراخ کرد جوال
رخت را گرفتہ بخدمت خواجہ آورد بعد ازان حضرت خواجہ بجہت تفحص
احوال جمعی را بدان محلت فرستادند کہ خبری رسانند چون آنجماعت بدر
آن خانہ رسیدند آواز پای شنیدند و بگوشۂ پنہان شدند دیدند
کہ جماعت دزدان بقصد غارت آمدند خانہ را سوراخ دیدند با یکدیگر
گفتند کہ از عیارتران روزگار بوده اند کہ پیش از ما این رخت را
برده اند چون بامداد شد حضرت خواجہ آن جوال رخت را با درویشی
دادند و نزد یک خداوند خانہ فرستادند و فرمودند بگوی جماعۃ از دزدان
قصد این مال شما کرده بودند درویشان ازین واقف شدند این
اموال شما را گرفتہ نگاه داشتند تا ایشان نبرند نقل کرد درویش کہ
گفت دران فرصت کہ حضرت خواجہ ما قدس اللہ سرہ العزیز در مرو بودند
مرا میل اهل و اولاد تشویش داد از امیر حسین درخواست کردم کہ شما در محل
مناسب از حضرت خواجہ از برای من اجازت حاصل کنید کہ از طرف بخارا
خبر آید کہ برادرم شمس الدین فوتیده ست اتفاقا روز جمعہ بود و در حینیکہ حضرت
خواجہ از مسجد جمعہ بیرون آمدند شیخ امیر حسین خبر فوت برادرم شمس الدین
عرض کرد خواجہ فرمودند کہ او نمرده ست و بوی وی می آید حضرت درین
سخن بودند کہ شمس الدین از طرف بخارا رسید و بر خواجہ سلام کرد حضرت
خواجہ فرمودند کہ امیر حسین اینک شمس الدین حاضران را حال دیگر شد این
قصہ در مرو معروف و مشهورست نقل ست از درویش بابا صاحب

Marfat.com

صاحب تمر فندیکه گفت چون صفت بزرگ حضرت خواجه بهاء الحق والدین
نقشبند قدس الله سره العزیز در عالم منتشر گشت مرا داعیه دریافت
صحبت شریف ایشان پیدا شد متوجه بخارا شدم در خاطرم این بود
که میباید که در بخارا اول ملاقات شریف ایشان مشرف شوم چون در
بخارا رسیدم متوجه ایشان شدم در راه جمعی را دیدم که میرفتند در
خاطرم گذشت که این طایفه از دریشان خواهند بود بتعجیل در عقب
ایشان روان شدم درین خاطرم گذشت که حضرت خواجه میباید که
اول مرا شیر دهند و کسی با من شریک نباشد چون یکقدم زدم دیدم که
آن جماعت ایستادند و از میان ایشان عزیزانی با صفا که آثار
جلالت و ولایت از جبین مبین او واضح و لایح بود متوجه من شد و مرا
در کنار گرفت و دو مرتبه گفت خوش آمدی با ما صاحب تمر فندی و
حال آن بود که هیچ سر کز مرا با آن عزیز ملاقات واقع نشده بود متحیر شدم
که ایشان مرا چون دانستند و از من احوال فاضل و اکابر تمر فند پرسیدند
بعده چون در منزل فرود آمدند و اصحاب جمع نشستند صحبتها بود و بفاتحه
در اوج اعلی و مجلس قوی دلکش لحظه گذشت حضرت خواجه قرصی در پیش
پیش آوردند و فرمودند بخور که نصیبه تست و گفتند با تو شریک است آنگاه
فرمودند که خاطر عزیزان را باینمقدار نمیباید رنجانیدن نقل است که گرت
اول که حضرت خواجه ما قدس الله سره العزیز از بیت الله مراجعت نمودند
مولانا محمد هروی نامی در عقب ایشان از بغداد آمد و اظهار طلب نیاز
مندی نمود خواجه فرمودند که این معنی موقوف زمانیست روزی
جمعی از درویشان حاضر بودند فرمودند آن زمانیکه همه طالبان

Marfat.com

وعاشقان آنرا نگرانند رسیده است مولانا محمد را طلبیدند و فرمودند
واقف باش تا بهره بگیری انگشت مسبحه خود را بر زانوی وی رسانیدند
حالش دیگر شد باز او را بحال آوردند و فرمودند با خبر باش که زمان میگذرد
باز با وی التفات نمودند همان حال واقع شد بازش بخود آوردند
و فرمودند نیک واقف باش که فرصت بغایت تنگ است ایشان
با وی التفات و عنایت کردند آنگاه حضرت خواجه فرمودند که ای مسلمان
درین محل چه وقت باغ زاغانست مولانا محمد در گریه شد و جامه بر خود
پاره کرد و اضطراب عظیم نمود بعد از آن اصحاب از وی پرسیدند که
قصهٔ باغ زاغان چه بود گفت روزی با دوستی از دوستان دینی در
باغ زاغان همراه بودیم آن دوست مرا گفت ای یار اگر بصحبت دوستی
از دوستان خدای برسی ترا از برکت صحبت آن صاحب دولت
وقت خوش باشد در آن وقت مرا فراموش نکنی در آن حال آن
دوست را یاد کردم نقل کرد درویشی که گفت در کرت اول که حضرت
خواجه ما قدس الله سره العزیز از طرف مکه معظمه زادها شرفا و کرامه بولایت
مازندران رسیدند مولانا سیف الدین ابهری که از علمای هراة
بودند همراه ایشان بودند و حضرت خواجه این ضعیف را در خدمت
مولانا بخارزم فرستادند از خارزم از مولانا اجازت گرفته بطرف
بخارا متوجه شدم چون ببخارا رسیدم معلوم کردم که هنوز خواجه در
مرو بوده اند از آنجا احرام ملازمت ایشان بسته بمرو متوجه شدم
درویشی تا تکندی از درویشان حضرت خواجه با من موافقت کرده
همراه شد و از آن درویش در راه کلیمه صادر شد که بنسبت خواجه

وما انا من المشرکین والله یهدی الی صراط مستقیم و صلی الله علی خیر خلقه محمد و آله واصحابه الطیبین اجمعین برحمتک یا ارحم الراحمین تمام شد این رساله قدسیه از مصنفات قدوة المرشدین قطب الاقطاب اعز

خواجه استخفافی بود چون بمرو رسیدیم ما را معلوم نبود که ایشان در
کدام منزلند و روز بیگاه شده بود و کسی هم نبود که ما را اعلام کند در حال
تحیر بدر خانه رسیدیم در خاطر کششی پیدا شد حلقه در خانه زدیم حضرت خواجه
نام مرا بردند چون در آمدیم ایشان آن درویش تا تکندیر را مصافحه نکردند
تا مدت ده روز بواسطه آنچه در راه از وی صادر شده بود و آخر الامر والد
حضرت خواجه ما او را شفاعت کردند خواجه از وی بخشیدند نقل کردند
که یکی از درویشان حضرت خواجه ما قدس الله سره العزیز از خواجه علاء الحق والدین
قدس سره سؤال نمودند که حال دل نزد شما چه کیفیت دارد ایشان فرمودند
که کیفیت نزد من معلوم نیست آن درویش گفت حال دل پیش من چون
ماه سه روزه است حاضران آن قصه را بحضرت خواجه معلوم کردند خواجه
فرمودند که آن درویش نسبت حال خود بیان کرده است آنگاه خواجه
علاء الدین عطار را طلبیدند و با ایشان لطف بسیار نمودند و قدم
مبارک خود را بقدم خواجه علاء الدین نهادند حال بزرگ بر ایشان تصرف
کرد بعد از آن که خواجه علاء الدین بحال آمدند حضرت خواجه فرمودند که این
حال را شرح کن ایشان فرمودند که جمیع موجودات را در خود مشاهده کردم
حضرت خواجه ما فرمودند که نسبت دل تو این است و چون حال دل تو این باشد
پس تو کی توانی که حال دل را ادراک کنی ع وصف دل در بیان نمی آید
و سر این حدیث را که لا یسعنی ارضی ولا سمائی ولکن یسعنی قلب عبد
المؤمن کسی شناسد که دل را شناسد نقل کرد درویشی گفت سبب پیوستگی
من بحضرت خواجه ما قدس الله سره العزیز آن بود که وقتی در قصر عارفان حضرت
ایشان را ثقلی عارض شده بود درویشان بخارا بطریق اجتماع بعیادت ایشان

اعنی جناب حضرت خواجه پارسا قدس سره که این رساله مشتمل است بر کلمات قدسیه حضرت خواجه بزرگ اعنی حضرت خواجه نقشبند قدس الله سره العزیز باشاره جناب حضرت خواجه علاء الدین عطار قدس سره الشریف

آمدند و حضرت ایشان را دریافتند و صاحب فراش بودند چنانچه
خاطرها از ضعف ایشان قوی متأثر شده بود و در آن حالت حضرت
خواجه از جای خود برخواستند و دو کس را فرمودند تا میان مبارک ایشان را
استوار بربستند آنگاه در خانه رفتند زمانی بود که بزی را در گردن مبارک
خود برداشته در خانه قاه آوردند الحق مشاهده آن صفت سبب محبت
جمعی شد بعد از آن مرا فرمودند که بخانه ما رو و کودکی را بگوی تا دیگ و طبق
و آنچه بکار طعام پختن تعلق دارد بطلب بتو بدهد و اگر کودکی حاضر نباشد
حلقه بر در زن و آنچیزها طلب کن و خود دور شو تا ایشان بیرون آرند
و تو چیزها را بگیر و بیار و چون من بدهه ایشان رسیدم دیدم که ضعیفه بر در
خانه نشسته بود و من بخصوصه حوالی ایشان را نمیدانستم از آن ضعیفه پرسیدم
که منزل شیخ بهاء الدین کدام است آن ضعیفه بجفا گفتن مشغول شد و گفت
درین موضع شیخی نیست جلادی طراریست منزل وی آنست خاطر من از
سخنان وی خسته شد بطریقی که مأمور بودم آنچیزها را طلبیده آوردم چون
حضرت خواجه بمن نظر کردند فرمودند از پیش من آنچنانکه رفته بود نیامدی سبب
چیست بضرورت آنچه گذشته بود بیان کردم باز فرمودند که برو و سفره بیار
باز رفتم آن ضعیفه در جفا زیاده کرد گفت ویرا چه شیخ میگویید که ویرا
ذکری و سماعی و خلوتی نیست از سخنان وی از زمان گذشته خسته تر شدم
و سفره بخدمت خواجه بردم فرمودند که این مرتبه از گذشته متغیر تر آمدی
سبب تغیر عرض کردم ایشان فرمودند که درون این باغ درویشی است
امیر حسین نام بزراعت مشغول است او را طلب کن چون امیر حسین حاضر شد
فرمودند که برو آن ضعیفه را بگوی که جلادی و طراری تو میکنی و بر ما تهمت

بدانکه یکی سید احمد نام از مقربان و شاگردان جناب حضرت مولانا شیخ عبد الرحمن جامی بقلم خود نوشته است که این رساله از نوشته جناب مولانا حقایق پناه مرحومی مخدومی حضرت مولوی جامی قدس سره جهت شاه گیلان بالتماس وی نوشته اند اینست

تهمت می نهی با فلان کس در فلان کاهدان فساد کردی چون اثر آن
در تو ظاهر شد آنرا از خود دفع کردی و در فلان جا دفن کردی بعده
مرا فرمودند که همراه امیر حسین برو و بنگر که آن ضعیفه چه میگوید امیر
حسین رفت چنانکه مأمور بود آن سخنان را بآن جابره گفت آن ضعیفه
در گریه شد و تضرع بسیار نمود و گفت بنده کان حق سبحانه و تعالی ازین
کارها واقف میشده اند توبه کردم نقل کردند که روزی درویشان حضرت
خواجه ما قدس الله سره العزیز در باغ مزار آتش دان میکردند داس حضرت
خواجه دران میان غایب شد هر چند طلبیدند یافت نشد خواجه فرمودند
ان شاء الله این داس پیدا خواهد شد بعد ازان یکی از درویشان غد
یوت مکتوبی نوشتند بدین مضمون که در خانه قطب الدین غدیوت
درای و چون درآمدی بر زبر خود نگاه کن در سقف خانه داس در
کرباس پیچیده ست بگیر و بدین طرف فرستان آن درویش بهمان
نشانی یافته بحضرت خواجه فرستاد نقل کرد درویشی که گفت پیشتر ازان
که بصحبت شریف حضرت خواجه ما قدس الله اسراره مشرف شدم (شوم بدل) در نسف
میبودم یک مرد ترمذی در خانه من آمده مهمان شده بود و او را دختری بود
جمیله مرا با وی میل خاطری شد روزی آن دختر را در خانه خلوت یافتم در
کنار کشیدم و بوسه دادم چندی گذشت بعد ازان از طرف بخارا
درویشی آمد بصحبت او مایل شدم چون معلوم کردم که از درویشان
حضرت خواجه بوده ست چون وی بطرف بخارا روان شد من بوی
موافقت نمودم چون بقصر عارفان رسیدم حضرت خواجه را در
یافتم فرمودند که بچه کار آمدی گفتم داعیه صحبت درویشان دارم

بسم الله الرحمن الرحیم
سررشته دولت ای
برادر بکف آر
این عمر گرامی بخسارت
مگذار و دایم
همه جا با همه کس
در همه حال
میدار نهفته
چشم دل جانب یار
بدان افتاک
الله عنک
وابقاک به

فرمودند این سخن کجا و آن احوال کجا که دختر ترندی را دران خانه کنار
میگیری و بوسه میکنی و باز میل صحبت درویشان دارم میگوئی گفتم ندانستم
که آن کار خطا بوده ست و شما در آنجا نبوده اید فرمودند انگس که دید
مرا گفت متحیر شدم و مقید صحبت ایشان گشتم نقل ست که مسلمانه
بست پنج دینار عدد حاکم کرده بود و بحضرت خواجه ما قدس سره التجا نمود
فرمودند که کنیزک خانه گرفته ست کنیز را گرفتند دی گفت در زیر
خاک کرده ام خواجه فرمودند آنچه در زیر خاک ست از سه دینار بیش ست
تفحص کردند الحق چنان بود که خواجه فرموده بودند نقل ست که حضرت
خواجه ما قدس الله سره العزیز درویشی را فرمودند که چند خروار کندم
را با آسیا برو آسیا بان را بگو که نوبت بتو بدهد و دیگر بگوی که اگر هوا
سرد باشد باکی نیست این زمستان نخواهد بست و آسیای
تو نخواهد ایستاد و در وقت شیخ العالم قدس سره این چنین قضیه
واقع شده بوده ست ما نیز میگوئیم که نخواهد گردالحق از برکت نفس
مبارک ایشان آنچنان شد که فرموده بودند نقل ست که حضرت
خواجه ما قدس الله سره العزیز در غدیوت بودند درویشی نیازمند
کرده پاره انار آورده ست حضرت خواجه محمد زاهد را پسر توئی را فرمودند
که این انار را قسمت کن محمد زاهد اظهار مشغولی خاطر نموده که غلام
من غایب شده ست خواجه فرمودند که دو روز دو شب مصاحب
باش روز سیوم چون بخانه روی غلام با تو رسد محمد زاهد روز
سیوم بخانه خود رفت پیش از انکه این سخن خواجه را با اهل بیت گوید
غلام از در در آمد همه متعجب شدند و چون کیفیت احوال از غلام

Marfat.com

غلام پرسیدند گفت متوجه نسف بودم پای من پیش نرفت و هیچ نبود دانستم
که از جای دیگرست تا بر ضرورت باکشتم نقل است که روزی حضرت خواجه ما
قدس الله سره العزیز از قصر عارفان متوجه نسف شدند و درویشی را فرمودند که
تا هیزم بخانه ایشان برد و آرد کند در نسف بحضور جمع اصحاب فرمودند که
آن درویش خادم این زمان از باغ بمنزل ما هیزم میبرد در خاطرش گذشت
که اگر خواجه اینجا حاضر بودندی این خدمت من نیک بودی و هیزم را بکراهت
در منزل ما برد کسانیکه در منزل ما بودند آن کراهت او را دیدند و آن هیزم را
قبول نکردند هر چند تضرع و درخواست کرد فایده نکرد آن درویش مقبوض
شد بعد از سه روز خواهد آمدن آن جماعت منتظر این نفس شریف ایشان
میبودند چون سه روز گذشت آن درویش خادم آمد اصحاب از وی احوال
پرسیدند بهمان طریق بیان کرد که حضرت خواجه فرموده بودند نقل کرد درویشی که
گفت روزی حضرت خواجه ما قدس الله سره العزیز در غدیوت بودند مرا فرمودند که
پاره هیزم بمنزل ما رسان بقصر عارفان و ایشان از غدیوت بطرفی رفتند
من بر موجب اشاره ایشان پاره هیزم سوس گرفتم چون معلوم شد که
هیزم سوس بدشواری جمع می آید اندیشه کردم پاره خار با سوس ضم کردم
در قصر عارفان بمنزل ایشان آوردم بعد از سه روز حضرت خواجه آمدند
از من پرسیدند که هیزم بردی گفتم بلی فرمودند که قصه هیزم را تو میگوئی
یا من گفتم در حضرت شما روشن است پس فرمودند که اول هیزم سوس گرفتی
و با خود اندیشه نمودی و پاره خاری با وی ضم کردی و بمنزل ما بردی
نقل است که حضرت خواجه ما قدس الله سره العزیز در مرو بودند درویشان غدیوت
و غیره بدریافت لقای همایون ایشان در مرو رفتند و بآن سعادت

و ملک وی
شود مشاهده خوانند
و طریق وصول بدین
دولت بر سه گونه است
اول طریق ذکر است که
بحضور قلب کلمه طیبه
لا اله الا الله را تکرار
کند و در طرف نفی
جمیع محدثات را بنظر عدم
و فنا مطالعه کند و
در طرف اثبات وجود
معبود بحق را بنظر قدم
و بقا مشاهده نماید و
در وقت تکرار کلمه زبان را
بکام چسپاند و بدل صنوبری
متعلق دل حقیقی است
متوجه گردد و نفس
خود را

مشرف گشتند چندی در خدمت ایشان بودند چون حضرت خواجه در
درویشان را رخصت بازگشت بخارا کرده فرمودند که بخارا رسید در عمارت
باغ علاء الدین اهتمام تمام سازید و احتیاط بجای آرید بعد از تدلی خواجه
بخارا رسیدند و درویشان عذیوت بدر یافت ایشان آمدند چون
نظر مبارک ایشان بدان درویشان افتاد فرمودند که در عمارت
باغ خواجه علاء الدین اهتمام نکردید و مواضع تقصیر ایشان بگفتند
بمثابتی که در عمارت فلان و فلان درخت تقصیر کردید فرمودند که
درویش میباید که هر کاری که مقتدای او فرماید بحقیق چنان داند که انکار
وسیلهٔ سعادت اوست نقل کردند خواجه علاء الدین عطار عطر الله مرقده
که گفتند روزی قدم مبارک حضرت خواجه ما قدس الله سره العزیز میبوسیدم
اتفاقا شریف زاده در آن صحبت حاضر بود خدمت خواجه سخنان
در باب فنا میفرمودند در آن اثنا خواجه فرمودند که با اولیاء الله
در فنا تصرف میدهند آن شریف زاده از خواجه سؤال نمود که اولیاء
در فنا چگونه تصرف میکنند حضرت خواجه قدم مبارک بسینهٔ من رسانیدند
در من کیفیتی پیدا شد که از خود رفتم و آن عنایت ایشان قبل از
نماز دیگر تا وقت نماز بامداد داشت چون بحالت اصلی باز آمدم بخدمت
خواجه مشرف گشتم فرمودند که ما این معامله با تو بجهت آن کردیم که آن
شریف زاده را یقینی بحال درویشان حاصل آید نقل کردند که روزی
محمد ترک کوفینی که از درویشان حضرت خواجه ما بود قدس الله سره در بخارا
بر دکانی نشسته بود صفت جذبهٔ القوت بود سخنان بلند میگفت
در اثنای سخن بر زبان وی گذشت که چه درویشی است که پشه در بغداد بر شاخ

Marfat.com

شاخ باریک درختی بنشیند اینجا بیند این سخن بحضرت خواجه رسید
فرمودند که ترا این سخن بچه کار آید غم دین مسلمانی خورد بر جاده شریعت
مصطفویه علی صاحبها الصلوة والسلام والتحیه ثابت قدم باش این
سخنان کار کفایت نمیشود خاطر از ازان شفقت ایشان وقت
خوش شد نقلست که حضرت خواجه ما قدس الله سره العزیز در مهنه مبارک در
منزل خواجه مؤید که فرزند سلطان ابو سعید ابو الخیرست قدس الله سرهما
بودند و ایشان بحضرت خواجه ما محبت تمام داشتند روزی در راهی
درویشی را دیدند و فرمودند که این از دوستان ست ولی ما را
نشناخت چون بمنزل شریف آمدند بخواجه مؤید گفتند که امروز
در شهر شما دوستی از دوستان حق را دیده شد اگر اجازت باشد
و رین جا حاضر شود بعد ازان درویش را بطلب و فرستادند چون
آن درویش حاضر شد در میان وی و خواجه مؤید مباحثه گذشت
و در طریقت حضرت خواجه ساکت بودند هر چند آن درویش التماس
فایده نمود خواجه هیچ مشغول نشدند بعد ازین آن درویش
ازان خانه بیرون آمد و بر دیده و بر جای بلندی نشست حضرت
خواجه با آن عمل او تبسم کردند و فرمودند که سهل باشد و بعد از
فرصتی آن درویش باز بخدمت خواجه آمد خواجه فرمودند این چه
کار بود که تو کردی نزدیک بندگان حق سبحانه امثال این اعمال
را اعتباری نیست و بنده گان حق را جل جلاله اگر شمه از آنچه بر ایشان
میگذرانند بطهور آرند حال بر خلق عالم دیگر شود و آن درویش گفت
چهل پنج سال ست که در عالم میگردم و ده کرت حج کردم و روضه رسول

Marfat.com

صلی اللہ علیہ وسلم دریافتم ہیچ کس ندیدم کہ شمۂ ازین معنی بوی
رسیدہ باشد خواجہ فرمودند کہ یکزمان تسلیم نمودہ باشی ترا معلوم
شود کہ ازین طایفہ در عالم ہستند آنگاہ انگشت مسبحہ خود را در
زانوی وی نہادند حالش دیگر شد بیفتاد رنگ وی متغیر شد
حیات او منقطع شد فرصتی دران صفت بود بعد ازان انگشت
مسبحہ بر پیشانی وی نہادند چشم باز کرد و در حرکت در آمد و بنیاز
تمام در مقام عذر شد و گفت بد کردم و توبہ کردم از بیمعرفتی نسبت
شما این افعال از من صادر شد پس ازان دست در دامن دولت
حضرت خواجہ زد و گفت در خدمت شما بحج میروم خواجہ فرمودند گفتہ
بودیکہ دہ کرت حج رفتم گفت آن در حساب نیست خواجہ فرمودند
ترا تسلیم میباید بود و بطرف ہراۃ میباید رفت نقل کرد و روشی کہ
گفت روز عید قربان بود حضرت خواجہ ما قدس اللہ سرہ العزیز از
مصلی بیرون آمدہ بودند خلق بسیاری در قدم ایشان میرفتند
و امیر برہان فرزند سید امیر کلال قدس اللہ سرہما از برکت نظر شریف
حضرت خواجہ ما از عالم معنی بہرۂ تمام داشت در عقب ایشان بود چون
اقبال را بحضرت ایشان مشاہدہ کرد و آہستہ میگفت خوشا ایام
اوایل ظہور حضرت خواجہ و احوال و ظہورات و کار بار تو این زمان
این خلق ایشان را تشویش میدہند و من نزدیک امیر برہان بودم
و خواجہ پیش پیش میرفتند چون وی این سخن گفت ایشان توقف
کردند تا امیر برہان رسید گریبان او ما گرفتند و اندکی او را حرکت
دادند صفت بزرگ او را تصرف کرد و طاقت ایستادن نداشت خواجہ

نماید در بعضی اوقات ویرا کیفیت بیخود ولی شعوری دست میدہد کہ مقدمہ جذبہ است حاصل خواہد آمد می باید کہ خود را بآن کیفیت دہد و آن مقدار کہ تواند آنرا نگاہ دارد و چون آن کیفیت روی در نقصان آرد بسر تکرار باز آید و چون این معنی مرۃ بعد اخری بحصول

Marfat.com

خواجه او را نگاه داشتند زمانی بران صفت گذشت بعد از ان
بحال آمد او را گفتند چه میگویی آن احوال و کار این زمان هست یا نی امیر
برهان عذر بسیار گفت و از آنچه گفته بود استغفار کرد و گفت کار بار
از احوال گذشته بیشتر نقل کردند که روزی حضرت خواجه ما قدس الله
سره العزیز در قصر عارفان بر در مسجد نشسته بودند درویشان از هر طرف
آمده بودند و ازدحام عظیم بود درویشی از تاتکند بدریافت قدم مبارک
ایشان آمده بود با وی التفات نکردند و فرمودند که تو بی اجازت
ما آمدی و خلق ماه خان بواسطه تو زیان زده شدند و بهیبت در وی
نظر میکردند حال او متغیر گشت و بیخود شد و مدتی نفس از وی برفت درویشی
خواست که او را در خواهد خواجه فرمودند تو او را از من مشفق تری
خاموش باش چندان گذشت که تتماج پختند و درویشان بخوردند
آن درویش بهمان حال افتاده بود آخر الامر پدر حضرت خواجه آمدند
و گفتند که درویشان را خاطر بجانب آن گنهکار است خواجه فرمودند
که مادام که او بجانب ماخان نخواهد رفت و بنسبت آن خلق تضرع
نخواهد کرد تا خلق از زیان بیرون آیند او را بما راه نیست آنگاه قدم
مبارک خود بوی رسانیدند و فرمودند برخیز در حال بخود آمد و عذر
خواست همه درویشان قوی متحیر شدند نقل است که حضرت خواجه ما قدس
الله سره العزیز با درویشی در راهی میرفتند اتفاق قصابی بود چوبی
بزرگ در گردن داشت بطرفی میرفت خواجه را دید از ایشان مدد
طلبید حضرت خواجه خواستند که طرف دیگر چوب را بردارند درویشی
که در قدم ایشان بود نیازمندی نمود و طرف چوب را برگرفت لیکن

اندک کرانه داشت لطف میفرمودند و خواجه نیز مدد می میرسانیدند و آهسته
آهسته میفرمودند که ای قصاب مسکین چوبها که ما بر کبر هم خوش عمارتی
خواهی نمود که نه خانه خواهد ماند و نه روزگار روزی دیگر آن قصاب دیوانه
شد و جامه پاره پاره کرد و بیقرار در صحراها میگشت و مدتها از میان
مردم غایب گشته بود تا روزی حضرت خواجه نشسته بودند شیخ
امیر حسین و شیخ شادی در خدمت ایستاده بودند آن قصاب
دیوانه آمد باسکون و وقار در مقام نیاز ایستاد و بشکر الطاف
خواجه مشغول شد و گفت از برکت حضرت شما از جمیع تعلقات خلاص
یافتم چون زمانی گذشت خواجه بطرفی رفتند میان قصاب و شیخ
شادی بحثی رفت هر دو طرف گرم گشتند قصاب برید و بدیواری
نشست بعد ازان خواجه امیر حسین را فرمودند که بعد از نماز دیگر
حاضر گردید امیر حسین سخن خواجه را بقصاب رسانید وی از دیوار فرود
آمد بعد از نماز دیگر متوجه خواجه شدند و حضرت خواجه چند قدم پیش
آمدند و فرمودند که امیر حسین مباحثه چه بود زود بگو امیر حسین
از ابتدا تا انتها بگفت خواجه بهبیت متوجه شیخ شادی شدند و
محال بیفتاد و تغیر تمام در وی پیدا شد مدتها بران صفت بود و قصاب
متحیر شد بنیاز تمام بحضرت خواجه عرض نمود که این چه واقعه است فرمودند
این واقعه از سبب تو شد و او بتو بحث کرد و خاطر تو ازو خسته
شد تا تو ازو راضی نخواهی شد وی بحال خود نخواهد آمد قصاب
گفت من ازو راضی شدم فرمودند سر او را از زمین بردار چنان
کرد شیخ شادی چشم باز کرد و در حرکت آمد قصاب زاری بسیار کرد

Marfat.com

کرد خواجه او را بخشیدند و از برکت نظر و نفس مبارک حضرت خواجه ما
ازان قصاب احوالهای بزرگ بظهور پیوسته از دوستان حقیقی شد
نقل ست از مولانا یعقوب چرخی که گفتند پیش از انکه مرا بحضرت خواجه ما
قدس الله تعالی سره العزیز پیوستگی شود بعد از انکه از اکابر بخارا اجازت
فتوی حاصل کردم بوطن خود غربت نمودم و باز گشتم بحضرت خواجه
ملاقات نمودم و تضرع بسیار کردم فرمودند که این زمان چه غربت
کرده اند گفتم دوستدار خدمتم فرمودند که از چه جهت گفتم ازان
جهت که شما بزرگید و مقبول خلق فرمودند دلیلی بهتر ازین میباید
شاید که این قبول شیطان بود گفتم حدیث صحیح ست هرگاه که حق
تعالی بنده را بدوستی برگیرد دوستی آن بنده در دلهای بنده کان
اندازد حضرت خواجه تبسم کردند و فرمودند که ما مریدغزانیم ازین سخن
حال من دیگر شد از جهت انکه پیشتر ازینگاه در خواب دیده بودم که
مرا میگویند که تو فرزند مریدغزانی شو این خواب مرا فراموش شده
بود مرا ازان خواب یاد آمد بعد ازان فرمودند زینهار مولانا تاج
الدین دشت کولکی را دریابی که از اولیا الله ست بخاطر من آمد که
من کجا و دشت کولک کجا مرا اتفاق بلخ ست ازین راه بطرف وطن
خود میروم چون ببلخ رفتم اتفاقا مرا ضرورتی پیش آمد که از بلخ بدشت
کولک رفتم بعده مرا اشارة حضرت خواجه یاد آمد تعجب بسیار کردم و
بدریافت صحبت مولانا تاج الدین شتافتم و محبت من بحضرت خواجه
قوی شد بعد ازان سببی واقع شد که بخارا را ملازمت حضرت خواجه رفتم
و مدتی در صحبت شریف ایشان میبودم دران زمان که داعیه و ارادة من

Marfat.com

پیدا شد خواستم بالکلام الله فالی گیرم چون مصحف گشودم این
آیت برآمد که اولئک الذین هدیهم الله فبهدیهم اقتده واعیه من زیاده شد
چون عزیمت کردم مجذوبی بود که مرا بادی اعتقادی بود و بر سر راه نشسته
بود با وی گفتم بروم گفت برو آن مجذوب و ریش خود خطوط کشیده بود
گفتم این خطوط را شمار کنم اگر فرد باشد دلالت بر حقیت این واعیه
باشد که الله فرد یحب الفرد چون شمار کردم فرد بود بعد از ان بصحبت شریف
ایشان مشرف شدم فرمودند چون کسی که باین طایفه همنشین کند
باید که از سر صدق و علو همت باشد و نیز گفته اند اذا جالستم اخوان
الصدق فاجلسوهم بالصدق فانهم جواسیس القلوب یدخلون فی قلوبکم
و یخرجون من حکمکم بعد ازان فرمودند که امشب منتظر آنیم تا از روح
غزان ما اشاره چه شود و ما قبول آن عمل کنیم ما مامور یم الی المامور معذور
آن شب گذشت بعد از وای فرایض بامداد بلطف فرمودند که ترا
قبول کردند مبارکباد و فرمودند که ما کسی را قبول نمیکنیم الا ما شاء الله
بعده بیان سلسله کردند و بخواجه یوسف همدانی رسانیدند نقل کردند
همین دانشمند که بشی مشوش حال بودم و ذوق خود را نمییافتم
چون بامداد شد بحضرت قدس سره رفتم ایشان فرمودند که روزی بصحبت
درویش رسیده بودم ساعتی گذشت و در آن صحبت یکی از متابعان
بهلوان محمود در آمد و در حال از کفش خود بیرون آورد و در نظر آن
درویش نهاد آن درویش گفت که یک نکته دینوی را که محل
اهانت ست دیده و نکته دیگر را که در وی نام خدای تعالی و رسول
صلی الله علیه وسلم نقش کرده اند ندیدی آن دانشمند گفت ازان

Marfat.com

ازان قصه که حضرت خواجه فرمودند خاطر من نگران شد چون بمنزل
رسیدم تفحص کردم در پایان قدم ورقی چند بوده ست دانستم که پریشانی
حالی من ازان سبب بوده ست نقل کردند همین دانشمند که چون حضرت
خواجه ما قدس الله سره العزیز مرا بوقوف عددی مشغول کردند در واقعه
چنان دیدم که در آب صاف بزرگ افتاده ام بعد ازان بحضرت خواجه
رفتم و واقعه را گفتم فرمودند که همین قبول طاعت ست و بس دلیل این ست
که دل بواسطهٔ ذکر زنده شده ست بیت دل چو ماهی ذکر چون آب ست
زندگی دل بذکر وهاب ست نقل ست که حضرت خواجه ما قدس الله سره العزیز
درویشی را بطرفی بکاری فرستاده بودند آن درویش در وقت مراجعت
در سایهٔ درختی خواب رفته بود حضرت خواجه را در واقعه دید که عصای بزرگ
در دست گرفته بروی حمله کردند و گفتند که این جای خفتن نیست در آن
حال از خواب بیدار شد دید که ده گرگ قصد وی کرده اند برخواست و متوجه
قصر عارفان شد چون نزدیک رسید دید که خواجه بر سر راه ایستاده اند
فرمودند در چنان موضعی کسی خواب رود کار وی همین میشود نقل
کردند مولانا عارف گفتند که روزی با جماعتی از درویشان بخارا بقصر
عارفان رفته بودیم بعیادت اخی بهاء الدین قدس سره در وقت مراجعت
درویشی ازین میان ایشان را بد یاد کرد و بنسبت ایشان بی ادبی نمود
همه او را منع و زجر کردیم و گفتیم تو ایشان را نمیشناسی وی متنبه نشد
ناگاه زنبوری از هوا در آمد و زبان او را زهر انداخت چنانکه از الم آن
بیقرار شد همه درویشان گفتند که زهی ادب عینی آن درویش انابت
کرد و بسیار گریست و در جماعت حاضران ازان حال ذوقی و یقینی بسبب

هم الذین اذا رؤوا ذکر الله فایده
ذکر دهد و صحبت وی
بموجب هم جلساء الله
نتیجهٔ صحبت مذکور
پس چون دولت دیدار
و صحبت چنین عزیز
دست دهد و اثر آن را در
خود یابد چندان که تواند
آن را نگاه دارد و اگر در آن
معنی فتوری واقع شود باز
بصحبت وی مراجعت
نماید و همچنین مرة بعد اخری
تا آن زمان که این
کیفیت

خواجه زیاده شد لقل کردکی از درویشان غدیوت که ده فرزند من
فوت شده بود بحضرت خواجه ما قدس الله سره العزیز نیازمندی کرده گفتم فرزندی
ندارم امیدارم که از برکت شما مرا حق تعالی فرزندی دهد که در از عمر باشد
فرمودند از کرم حق سبحانه نومید نیستم درخواهم بعده ببرکت ایشان حق
تعالی مرا دختری داد چند روزی گذشت بیمار شد بخواجه رفتم فرمودند که
جان را جان میباید برده پیش ایشان بردم آن فرزند صحت شد و عمر دراز
یافت بار دیگر بحضرت خواجه رفتم و التماس پسر کردم قبول فرمودند
بعد از چند گاه حق سبحانه و تعالی مرا پسری داد بخدمت ایشان و
بجهت آن پسر پیراهنی التماس نمودم پیراهن نداد ند چون از خدمت
ایشان گشتم آن پسر فوت شد چون از خدمت ایشان التماس
نمودم فرمودند امیدست که حق سبحانه و تعالی بدعای درویش
دو پسر دهد باین دو پسر بسنده کن که ایشان را حیات بسیار خواهد
بود الحق ببرکت دعای ایشان حق تعالی مرا دو پسر داد بعد از فرضه
یکی از ایشان بیمار شد بحضرت خواجه نیازمندی نمودم فرمودند که
او فرزند ماست ترا بخواری دی چکار ست بسیار بیمار شود و صحت یابد
الحق همچنان بود بعده باز پسر دیگر شد مولانا صلاح الملة والدین
صاحب انیس الطالبین نوشته که در آن وقت که این آثار الطاف
الهی در قلم می آورده آن درویش با آن دو پسر در آن مجلس ظاهر
بودند نقل کرد درویش که گفت روزی مرا با اهل خانه خود بحثی واقع
شد باز در اندک فرصت صفایی کردیم چون بحضرت خواجه رسیدم
فرمودند که تنگ کش بطرف خود میکش متوجه دیگری شدند فرمودند

Marfat.com

و فرمودند که با جماعت زمان حسن معیشت میباید کرد در باطن خود گفتم
که با فلان میگویند در حال خواجه فرمودند که حضرت خواجه محمد بابای
سماسی قدس الله سره میفرمودند که بطرف خود کشد باز در خاطر من گذشت
که اندک خصومتی رفته بود زود صفا شد حضرت خواجه فرمودند که تا امکان
رعایت میباید کرد قصهٔ حضرت رسالت پناهی صلی الله علیه و سلم نشنیده
که موی کنیزکی بدست مبارک خود گرفتند تا او بر سر خود آب ریخت و ایستاده
غسل آورد آنهمه از برای رعایت خواستن بود نقل کرد درویشی که گفت
روزی حضرت خواجهٔ ما قدس الله سره العزیز رومالی بر دوش مبارک خود
انداخته بودند در خاطر من گذشت که این طریق ظرفاست در حال
حضرت خواجه بدیگری متوجه شدند و فرمودند که فلان کس با یکی خصومت
کرده است و حق در طرف فلان است میخواهم که ایشان را با یکدیگر صفا
دهم و این رومال را باوی دهم و این بجهت خود نکرده ام نقل کردند مولانا
مولا محمد قوسینی که گفتند در بخارا در وقت حیوة حضرت خواجهٔ ما قدس الله
سره العزیز دوزخ را در واقعه دیدم که هر کس را در وی می اندازند یوسف
نامی را که در فتحاباد بود در انداختند طنابی دیدم که یکسر او بدست حضرت
خواجه بود و سر دیگر را در میان یوسف پیچیدند و او را بیرون آوردند
بیدار شدم زودتر بقصر عارفان رفتم پیش از آنکه این واقعه بحضرت خواجه
عرض کنم ایشان فرمودند که آن طناب محبت ماست نقل کرد درویشی که
گفت در قصر عارفان حضرت خواجهٔ ما قدس سره العزیز در نماز شام و خفتن مرا
امامت فرمودند در زمان استقبال قبله فرمودند که بطرف چپ محراب
میل میباید کرد و مبالغت نمودند در خاطر من گذشت که همه روزگار بنیاد

صحبت چنین عزیز
درین روزگار اعز من
الکبریت الاحمر است میباید
یکی از آن دو طریقه که مذکور شد
اشتغال نماید و از بیان این طرق
ثلثه معلوم شد که توجه بقلب
صنوبری که در عرف این طایفه
آنرا وقوف قلبی خوانند در
جمیع اوقات ضروریست
و حضرت خواجه قدس سره آنرا
از لوازم شمرده اند و من
اسرار حضرت المولویه
مانند مرغی باش هان بر بیضهٔ دل
پاسبان

کرده و مانده شده ام مرا این سخن ها چه کار آید چون شب بخواب رفتم
حضرت خواجه کعبه را بمن معاینه نمودند دیدم که هر جا هی که بطرف چپ
محراب توجه میکنم توجه من بناء دان کعبه مقابل میشود چون بامداد
از نماز فارغ شدم حضرت خواجه متوجه جماعت شدند و فرمودند که مدت
که این درویش در صحبت ماست او را میگویم که در وقت استقبال قبله
متوجه طرف چپ محراب باش میگوید که مانده شده ام مرا این سخن ها چه
کار آید امشب ما را مشغول بایست شد تا او کعبه را معاینه دیده او را
یقینی حاصل شود نقل کرد درویشی که گفت روزی بخدمت حضرت
خواجه ما قدس الله سره العزیز رسیدم لحظه گذشت چنان دانستم که آن
صفت که از برکت نظر ایشان بمن رسیده بود هیچ نمانده در خاطرم آمد
که مگر این معنی را خواجه از من باز گرفتند درین حال خواجه روی
مبارک بدرویشی کردند و فرمودند که ما هر چه داریم از ان سنت
اما صید کلب غیر معلم حرام ست نمیشاید خوردن نقل کرد درویشی که
گفت یکبار حضرت خواجه ما قدس الله سره العزیز از من رنجیده بودند و نفقه

شده بود که بحکم وضاقت علیهم الارض بما رحبت زمین فراخ بر من
تنگ شده بود آخر الامر از حق تعالی بمن عنایتی رسید انابت و باز
گشت نمودم و ارواح بسیاری از مشایخ و درویشان که دران نزدیکی
فوت شده بودند شفیع آوردم چون باز داد شد مرا داعیهٔ خدمت
خواجه پیدا شد رفتم و سلام کردم لطفی بسیار خوش کردند و یکی از درویشان
را فی المخاطب ساختند و فرمودند که ما از تو رنجیده بودیم و
ترا از خاطر بیرون کرده بودیم اما چون شب ارواح طیبهٔ بزرگان

Marfat.com

کان دین وارواح انانیکه درین نزدیکی فوت شده بودند شفیع
آوردی ترا بخشیدیم وقبول کردیم نقل کرد درویشی وگفت روزی
جمعی از درویشان در حضور حضرت خواجه ما قدس الله سره العزیز کباب می
پختند من از بی ادبی پارهٔ کباب دزدیده خوردم چون کباب را
در حضور خواجه آوردند طریقهٔ مرضیهٔ حضرت ایشان بود که بر متابعت
سنت رسول الله صلی الله علیه وسلم کسانیرا که بر خدمت پختن طعام و
سفره مشغول بودند هر کسی را لقمه دادندی حضرت خواجه بمن توجه کردند
وفرمودند که لقمه دزدیده خوردن وطمع لقمهٔ ما نیز کردن از طریقهٔ بیرون است
نقل کردند خدمت خواجه حافظ الدین البخاری عم مولانا حسام الدین
خواجه یوسف در باغ سفید مولی بودند حضرت خواجه ما قدس الله
سره العزیز از طرف خراسان بنجارا آمدند اصحاب همه بدریافت حضرت
ایشان جمع شدند توجه باصحاب کردند وفرمودند می پندارید که من
شما یانرا نمیشناسم که درین مدة با شمایان چه گذشته است آنگاه توجه
بخواجه محمد پارسا قدس سره کردند وفرمودند کسی که در غیبت وحضور
بر یک حال بوده است این خواجه است وخواجه محمد پارسا فرمودند که این
صفت مرا هم از برکت ایشان بود بسبب آنکه روزی در باغ عم بزرگوار
خواجه یوسف بودیم در فصل تابستان که حضرت خواجه ما آمدند وآن
باغ را بنور وجود شریف خود منور ساختند بعد از آن بخواجه یوسف
گفتند که ما را خبر دادند که شما را درین نزدیکی ازین عالم میباید
رفتن واشاره باین ضعیف فرموده گفتند که بعد از شما او خواهد
بود بعد از آن فرمودند که این منازل شما بفرزندان برادر شما خواجه

اشتغال نماید
واز سخنان حضرت خواجه
قدس الله سره که واقعه
علامت قبول طاعت است
پس از واقعه حاصل نیست
بیت ۵ چو غلام آفتابم
همه ز آفتاب گویم
نه شبم نه شب پرستم
که حدیث خواب گویم
می باید که چون حق سبحانه
وتعالی توفیق اشتغال
باین طریقه را رفیق کرد و
گرداند خود را بآن مشهور
سازد و علم نگرداند و بقدر
امکان در اخفای
آن

یحیی انتقال خواهد کرد و حال انکه خواجه یحیی در حیوة بودند خواجه یوسف
ازین سخن متأثر شدند و آثار حزن در بشرهٔ ایشان ظاهر شد الیکاه
بطریق مشورة با ایشان سخنان گفتند از لبشاشت و شادمانی بخواجه
ظاهر شد تبسم بسیار کردند و نگران حال شدند بعد ازان باندک فرصتی
آن خندان خوابی بنجا راه یافت دران حادثه خواجه یوسف بغیر
حق شهادت رسیدند بعد ازان باندک فرصتی خواجه یحیی نیز بجوار رحمت
حق پیوستند نقل کردند خواجه علاء الدین عطار عطر الله مرقده که
روزی خواجه یوسف قدس سره از حضرت خواجه ما قدس الله سره العزیز التماس
نمودند که میخواهم که قدم شریف بباغ این فقیر که در مزار سید مونست
برسد خواجه قبول نموده با درویشان متوجه باغچه شدند و در انجا
بودند صحبتی بغایت گرم بود در آن حال مولانا عارف تشریف آوردند
ساعتی صحبت شد بعد از صحبت حضرت خواجه بیرون آمدند و در سایهٔ
درختی که فرمودند این کمینه در قدم ایشان میبودم بعد از
فرصتی خواجه یوسف با بعضی از طلبه ازان صحبت بیرون آمدند اما نمی
توانستند که بخدمت حضرت خواجه آیند چون مرا طلبیدند و گفتند که
ما خوفی پیدا شده ست از آنجهت نمیتوانیم بخدمت خواجه رفتن سبب
آنست که بعد از انکه حضرت خواجه ازان صحبت بیرون آمدند مولانا عارف
خلوة یافته معرفت میکردند لحظهٔ استماع کلمات او کردیم نقلی و فقیر
با پیدا شد زود ازان مجلس بیرون آمدیم خوفی و هراسی عظیم را یافت
حضرت خواجه بباغ در آمدند وقت نماز پیش شده بود بنماز مشغول
شدند و مولانا ابو بکر افشنجی را امامت فرمودند بعد از بکیر تحریمه غایتی

Marfat.com

غایتی گذشت از مولانا ابوبکر هیچ وقت صادر نشد حضرت خواجه او را
از محراب بیرون آوردند و خود با مامت مشغول شدند هیبتی دران قوم
پیدا شده بود و بر هر یکی کیفیتی تصرّف کرد که نتوانستند نماز گذاردن مگر یکی
کس نماز گذارد و آن جماعت که در آن باغ بودند هفتاد تن بودند هر یکی را
حالتی بود بعضی میگریستند و بعضی در خاک میغلطیدند و بعضی بطرف صحرا
روا آورده بود و مولانا ابوبکر عمامه و دراعه را انداخته بودند و بهر طرفی میدیدند
و میدیدند و میگفتند دلیل من رنجیده ست و خاک بر سر میکردند حضرت
خواجه بعد از ادای نماز احوال قوم را بدان صفت مشاهده کرده اند
و از باغ بیرون آمدند و بر بالای تلی ایستادند در آن حال خواجه یوسف
مرا طلبیدند گفتند که خوف ما زیاده شد تدبیر هیبت من صفت
خواجه یوسف و بخر قوم را بر حضرت خواجه عرض کردم از راه غیرت فرمودند
تدبیر آنست که نزدیک مولانا عارف روند زیرا که این احوال قوم را
از کلام او پیدا شده ست او را میباید که معالجت این قوم بکند
اتفاقا مولانا عارف بگوشه مخفر شده بودند طایفه بطلب او رفتند
و آوردند حضرت خواجه متوجه مولانا عارف شده فرمودند این
عملی که تو کردی از باب درویشی نیست و دیدی که اهل مجلس بغایت متعلق
شده اند قصد آن کردی که ایشان را بطرف خود جذب کنی بنور کرم
یا فنر خواستی که قطیرهای خام خود را در بندی و فسادی کردی آن
زمان که من از باغ بیرون آمدم تو صحبت را کرم یافته و متوجه مولانا
ابوبکر شده شرح معارف الهی میکردی من خود بواسطهٔ خدمت خاطر
خواجه یوسف تدبیر کار این قوم را غیر از مولانا ابوبکر کردم و بر تو واجب

که اصلاح احوال مولانا را بکنی که بزرگ عالم فاضل را بسخنی از خود رنجوده
فرزندان او ترا کی گذارند چون این سخنان که میفرمودند آثار هیبت و جلال
از ایشان ظاهر میشد مولانا عارف خواست و تضرع بسیار کرد و گفت
بد کردم و توبه کردم مرا حداین نیست خدا بین حسام الدین خواجه یوسف
نیز خواستند و در صدد شفاعت شدند بعد ازان حضرت خواجه از مولانا
عارف عفو کردند و فرمودند عمامه و دراعه را بمولانا ابو بکر پوشیدند
آن صفت را ازوی زایل کرده بحال اصلی خود آوردند و لطف بسیار
فرمودند بعد ازان با اصحاب متوجه بخارا شدند نقل است که بعد ازین
قصهٔ باغ سپید مون بعضی از حکام و روسای شهر بخارا اتفاق
کرده بسلطان روزگار بیرون آمدند خواجه یوسف را با جمعی بخدمت
حضرت خواجهٔ ما قدس الله سره العزیز فرستادند که درین غربت با ما
موافقت کنند خواجه فرمودند که از فقیری چه آید بعد ازان فرمودند
که این فتنهٔ عظیم است این شهر را خواهند سوخت و دولت نکه در آن
زمان حاضر بودند گفتند آنچه حضرت خواجهٔ ما فرموده بودند بظهور آمد
و شهر را سوختند و خرابی بسیار در بخارا راه یافت نقل کرد درویشکی
گفت من در ولایت قرشی بودم در خلوتی با جماعتی رقص کردم فوته
نیک داشتم بقوال دادم بعد ازان بمهمی از خانه بیرون آمدم در راه
حال حضرت خواجهٔ ما قدس الله سره العزیز از طرف ولایت بکش رسیدند و
هیچ کس از درویشان قرشی هیچ ملاقات نکرده بودند که من بر حضرت
خواجه سلام کردم جواب نفرمودند چون بمنزل ما رسیدند بهیچ کس التفات
نکردند و در خلوت با من چنین گفتند که هر شفقتی که کرده شود باید که

Marfat.com

که بخویشان فقیر کرده شود اشاره بقصه فوته کردند و فرمودند که در
طریقه ما ذکر جهر و رقص نیست از اطلاع ایشان حال من دیگر شد و در
صحبت شریف خود مرا راه ندادند آخر الامر جمعی از درویشان مرا شفاعت
کردند خواجه گناه مرا بخشیدند بعد از آن سر رشته خود را یافتم نقل کرد شیخ
سقای ثمرقندی که گفت من در ولایت ثمرقند میبودم صفت احوال
و کرامات حضرت خواجه را قدس الله سره بسیار میشنودم مرا داعیه آن شد که
حضرت ایشان را دریابم متوجه بخارا شدم چون بصحبت شریف ایشان رسیدم
مدتی چند در ملازمت ایشان بودم التجا باصحاب آوردم که خواجه مرا قبول
فرمایند خواجه فرمودند که معاملت میباید تا ترا قبول کنیم گفتم من فقیرم
از دنیوی چیزی ندارم باز فرمودند که بی معاملت نمیشود من همچنان
اظهار افلاس خود میکردم آنگاه فرمودند که ترا از طریقه ما بهره نیست
بجهت آنکه اول قدم در طریق ما ایثارست و بذل و بر تو صفت امساک
غالبست آن چهار دینار که در گره داری بیرون آر و حال آن بود
که در وقت عزیمت از ثمرقند والده من چهار دینار داده بود او را
بر ازار بند خود بسته بودم و در نیفه ازار کشیده ازین اشراف
ایشان حال بر من دیگر شد قوی شرمسار شدم و بخجالت تمام آن
چهار دینار بیرون آوردم و در پیش ایشان گذاشتم و تضرع بسیار کردم
حضرت خواجه مطلقا قبول نکردند من همچنان سر خجالت در پیش
داشتم کودکی بود فرمودند که آن عدلها را بوی ده دادم گرفت و در
پشت دیوار انداخت خجالت من زیاده شد بعد از آن حضرت
خواجه بغدیوت رفتند آنجا صحبتی شد و در آن مجلس نیز کودکی بود

این فقیر بود
اما چون از آنجانب
رایحه اخلاص بمشام
ذوق رسید باعث
بر تحریر و تقریر این
معانی شد رباعی
با این همه بیحاصلی هیچکسی
در مانده بنارسائی بولهوسی
دادیم ترا ز گنج مقصود نشان
ما گر نرسیدیم تو شاید رسی
حق سبحانه و تعالی
همگنان را از آنچه نشاید
نگاه دارد و از آنچه
نباید در پناه
دارد

خواجہ فرمودند کہ آن عدد را بآن کودک بدہ دادم آن کودک
نیز بطرفی انداخت من قوی نومید شدم اصحاب ہمہ برخواستند نیاز
مندی بسیار کردہ عذر خواستند آنگاہ حضرت خواجہ التفات کردہ
فرمودند کہ صفت بخل بغایت مذموم ست خاصہ در راہ حق سبحانہ
کمترین چیزے درین راہ سرمو بود الطاف بسیار فرمودہ مرا بہ بندہ کہ قبول
کردند نقل کرد درویشے کہ گفت در قصر عارفان بموضعی ساکن
بودم کہ گاہ گاہ بقصابی مشغول میشدم دران موضع غزنی رمہ
گوسفندے داشت روزے حضرت خواجہ ما قدس اللہ سرہ العزیز را
گوسفندے داده فرمودند کہ در رمہ آن غزنی گذار بعد از فرصتی
فرمودند کہ آن گوسفند مرا قصابی کن و من دران کار تأخیر
کردم روز دیگر حضرت خواجہ مرا دآن غزنی را طلبیدند و بادی متوجہ
شدند و فرمودند کہ احوال شب را بگوی آن غزنی گفت امشب از
رمہ چہار گوسفند مرا دآن یک گوسفند خواجہ را دزدیدہ بردند
درویش قصاب گفت من ازان حادثہ قوی در خجالت شدم کہ استاد
خواجہ را تقصیر کردم زود همت آن گوسفند را بطریق تضرع بخدمت
ایشان بردم و گفتم غرامت این بر منست و گناہ از من حضرت خواجہ
فرمودند من این وجہ را قبول ندارم سبب آنکہ دشمن بحق سبحانہ
و تعالی عرضہ داشتہ کہ آن گوسفند من فدای راہ تو باد و عوض
آن گوسفند خواستہ ام بعدہ من و آن غزنی منتظر نفس مبارک حضرت
خواجہ میبودیم کہ ہمان روز وقت نماز دیگر درویش خواجہ از
طرف نسف دہ گوسفند آوردند محبت من بحضرت خواجہ زیادہ

Marfat.com

زیاده گشت و آن عزیز نیز از جمله محبان حضرت ایشان شد نقل کرد همین
درویش که گفت فصل زمستان بود و هوا در غایت سردی شبی بر من غسل
واجب شد و بسبب مانع قوی که واقع شده بود نتوانستم که غسل آرم از حد بیرون
در بار شدم درین حال حضرت خواجه ما قدس الله سره العزیز از طرف بخارا رسیدند بر حضرت
ایشان سلام کردم فرمودند که فلانی سخت مکدر شده من از کمال دهشت
و بیخودی سخنی گفتم خواجه فرمودند که با ما منکر میشوی بر تو غسل واجب شده است
و تقصیر عظیم کرده و نماز بامداد از تو فوت شده است و میگویی که مکدر نیستم
خجالت من از آنحال بسیار شد و موجب اخلاص و عقیدت من شد نقل کرد
درویشی که گفت روزی حضرت خواجه ما قدس الله سره العزیز با جمعی از در
ویشان در حمامی بودند بعضی قدم مبارک ایشان را میمالیدند و من
در مقابله ایشان نشسته بودم درین اثنا یکی از مردم حمام را داعیه آن
شد که بر قدم مبارک خواجه آب ریزد پیش از آنکه بسعادت آب ریختن مشرف
گردد اول بر قدم من بوسه زد من ازین صورت خجل شدم حضرت خواجه
بنور فراست معلوم کردند و مرا از خجالت بر آوردند و فرمودند که آن
کس نیازمندیست از در نیاز در آمد چون تو از ما خورد بود اول از تو در آمد نقل
است که خشک سالی بود و غلات ولایت نسف سخت بی آبی کشیده بود چون
درویشان نسف درویشی را بخدمت حضرت خواجه ما قدس الله سره العزیز فرستادند
و حال را عرض کرده التماس توجه خاطر شریف نمودند آن درویش بحضرت
خواجه رسید فرمودند که اصحاب نسف خوشند ترا بجهت آب فرستادند فرمودند
که شما را آب فرستم امیر آب شما منم چون زمانی گذشت باران گرفت و هر ساعت
بقوت تر میشد روز دیگر آن درویش را رخصت دادند وی بنسف رسید

Marfat.com

سه شبانه روز متصلاً باران ریخت همه ولایت نسف سیراب شدند و حضرت
خواجه بسیار میفرمودند که نسفیان را که میر آب شما منم نقل است از درویشیکه
گفت سبب پیوستن من بحضرت خواجه قدس الله سره آن بود که روزی ایشان بر دکان
من نشسته بودند و شمایل سلطان العارفین بایزید بسطامی قدس سره میگفتند فرمودند
که در مقامات ایشان چنین مذکور است که اگر گوشهٔ فوطهٔ خود را بکسی رسانم آنکس
شیفتهٔ من شود و من میگویم که اگر آستین خود را جنبانم اهل بخارا واله
و حیران من گردند و خانه و دکان براندازند این بگفتند و دست مبارک
در آستین جنبانیدند چشم من بر کنارهٔ آستین مبارک ایشان افتاد حال عجیبی
مرا افتاد بیخود شدم زمان دراز برین صفت میبودم چون بحال خود باز
آمدم سلطنت محبت آن سلطان بر من مستولی شده بود خانه و دکان برانداختم
و بایشان پیوستم نقل کرد درویشیکه گفت در آن فرصت که حضرت خواجه
ما قدس الله سره العزیز در خراسان بودند روزی از طوس بمشهد مقدس میرفتند
در راه سواری پیش آمد و از مرکب پیاده شد و خدمت بجای آورد و نیاز
مندی نمود خواجه فرمودند که صورت حال باز نمای آن سوار گفت
ما هست که هفت شتر گم کرده ام خواجه فرمودند عدلی را برگیر وقتی این شتران
که بتو رسد ما این عدل را برگیریم آنگاه فرمودند زود خواهی یافت بعد از اندک
فرصتی آن سوار باز آمد و گفت شتران را به برکت نفس مبارک شما یافتم و دست
در دامن حضرت خواجه زد و از جمله محبان شد نقل است که حضرت خواجه ما قدس الله سره
العزیز چون بهرات رسیدند بدریافت ملک رفتند و از بوستان سرای ملک
میگذشتند و در هر که از نواب و خدم و حشم نظر مبارک ایشان می افتاد همه از
حال خود میرفتند کیفیتی بران جمع واقع میشد نقل کرد درویشیکه گفت

Marfat.com

گفت روزی حضرت خواجه ما قدس الله سره بکلبه این درویش تشریف
آوردند در خانه آرد نبود یک خروار آرد از جای آوردم و در پیش پای ایشان
نیازمندی کردم فرمودند که ازین آرد طعام بساز و از حال کمی و زیادتی
با هیچ کس نگوی تا دو ماه درویشان و غربا از اطراف و جوانب بدر
حضرت ایشان می آمدند از آن آرد طعام پخته میشد و آرد بحال خود
بود و بعد از آنکه حضرت خواجه رفتند مدتها ازین آرد خرج کرده میشد
و همچنان برقرار بود بعد از آنکه قصه را با والده خود گفتم آن برکت نماند و
آن خاصیت برطرف شد نقل کرد درویش محمد زاهد گفت در اوایل
حال روزی با حضرت خواجه ما قدس الله سره العزیز در صحرا بودیم و فصل
بهار بود مرا رغبت خربوزه شد از حضرت خواجه خربوزه طلبیدم فرمودند
که در کنار آن جوی برو چون برفتم خربوزه با باشنخ بغایت تازه دیدم
که در آب می آمد آنرا گرفتم و حال من دیگر شد و در حق ایشان یقین
من زیاده گشت نقل است که وقتی حضرت خواجه ما قدس الله سره العزیز در
ترشی بودند و جماعتی از درویشان در صحبت شریف نشسته بودند خواجه
فرمودند که ما را در بخارا درویشی هست مولانا نجم الدین داورک نام او را
طلب نمائیم تا فردا نماز پیشین را اینجا بیاید درویشان صحبت منتظر این
نفس مبارک میبودند روز دیگر نماز پیشین بود که مولانا نجم الدین درآمد
درویشان از وی حال پرسیدند گفت دیروز در بخارا بودم آواز شنیدم
که حضرت خواجه مرا طلبیدند بیقرار شدم و روان شدم امروز اینجا رسیدم نقل
کردند که حضرت خواجه ما قدس الله سره العزیز در سوخاری بمنزل امیر برهان فرمودند
امیر کلال بودند امیر برهان بحضرت خواجه نیازمندی کرده التماس نمودند که

Marfat.com

مرا آرزوی صحبت مولانا عارفست دایشان در نفسند خاطر شریف
متوجه گردانند تا ایشان زود تر بیایند خواجه فرمودند که خوشست مولا
نا را طلبیم سر بر بام خانقاه برآمدند دو سه مرتبه گفتند یا مولانا حضرت
خواجه آنگاه فرمودند که مولانا عارف آواز ما را شنیدند و باین طرف
متوجه شد چون مولانا عارف بسوخار سر آمدند و گفتند فلان روز
در فلان ساعت در نفس با اصحاب نشسته بودیم آواز خواجه بگوش
ما رسید زود در راه در آمدیم و با نجا رسیدیم **نقل** کرد در ویشی که گفت
پیشتر از انکه مرا بحضرت خواجه ما قدس الله سره هوستگی شود با یکی از اهل
بخارا بطریق شرکت بتجارت بولایت کیش رفتم وی در انجا توقف نمود
من همراه کاروان بقرشی آمده بودم روزی چند گذشت بیمار شدم در
چنین حال در از گوش من غایب شد بسی پریشان خاطر شدم و از
ده روز گذشت ناگاه حضرت خواجه ما قدس الله سره در نزدیک من حاضر شدند
و فرمودند که با مروز در بن ولایت در آمدیم احوال توجیست
من از بیماری و فرقت شریک نالیدم فرمودند که در باطن تو تشویش
دیگر نیز هست گفتم در از گوش من غایب شده ست خواجه فرمودند که
زود خواهی یافت خاطر خوش دار چون روز شد همایه من آمد که
در از گوش تو بر در ایستاده ست من از کمال بصیرت ایشان در شگفت
و بحضرت ایشان هوستم **نقل** ست که روزی حضرت خواجه ما قدس الله سره العزیز
در دهی از دیههای بخارا بودند درویشان در صحبت شریف ایشان نشسته
بودند ناگاه خواجه از میان جمع بر خواستند و فرمودند که مولانا عارف
در قشلاق خواجه مبارک در خدمت مولانا بهاء الدین نشسته اند ما را

Marfat.com

ما را میطلبند فرحال متوجه شدند والحق همچنان بوده ست که فرموده بودند

نقل ست که حضرت خواجه قدس سره در طوس بودند روزی با جمعی از درویشان بزیارت معشوق طوسی رفتند چون آنجا رسیدند گفتند السلام علیک یا معشوق طوسی خوش تر آوازی آمد که وعلیک السلام خوشم چنانکه همه حاضران شنیدند نقل ست که حضرت خواجه ما قدس الله سره العزیز شامی با اصحاب بر بام خانقاه درویش عطائی مابینا بودند اتفاقا در آن نزدیکی سازی مختصر بود همه شب بر بام او نغره و آوازهای مزامیر و نامشروعات می آمد خواجه فرمودند که این از مناهی ست و استماع آن نیز از مناهی ست تدبیر آنست که همه در کوشش کنیم تا این آوازها را نشنویم چون خواجه این سخن فرمودند دیگر هیچکس آن آوازها نشنیدند همه را حالی پیدا شد روز دیگر خلقی که از آن حال واقف بودند از درویشان پرسیدند که شما شب را چون گذرانیدید بایشان آوازها گفتند از برکات حضرت خواجه ما از آن آوازها هیچ نشنیدیم نقل ست که درویشی بحضرت خواجه ما قدس الله سره العزیز هدیه سیب آورد خواجه فرمودند زمانی این سیب را نخورید که تسبیح میکوید درویشانیکه در صحبت شریف حاضر بودند آواز تسبیح آن سیب را صریحا شنیدند نقل کردند مولانا سعد الدین قزشکی که گفتند روزی حضرت خواجه ما قدس الله سره العزیز مرا فرمودند که میباید که بسیر باغ شمار رویم اتفاقا فصل زمستان بود و چون آنجا رسیدیم باغ را شورستان و خارستان دیدیم حالی سکرف بمن تصرف کرد آنگاه خواجه فرمودند که باغ شما را سبز و باطراوت سازیم تا یقین شما زیاده شود و نظر کردم باغ را گلستان دیدم که خوش و خرم و باطراوت بود گفتم این باغ من نیست خواجه فرمودند که همان باغ شماست زمانی گذشت آن باغ

Marfat.com

را بر حال خود دیدم مشاهده آن احوال [illegible] ازدیاد یقین من شد نقل
کردند که روزی حضرت خواجه ما قدس الله سره العزیز با درویشان عذیوت
مکتوبی نوشتند و فرمودند فراخشاخ ما که در دست فلان درویش است
زود ترا و را مکشید و تقصیر مکنید خلقی جمع شدند تا آن فراخشاخ را بگرفتند و
بکشتند اندرون وی چند جای زحمتی پیدا شده بود مبصران گفتند اگر ساعتی
میگذشت بیم آن بود که آن فراخشاخ مردار شود و حال آن بود که مدت
دو سال شده بود که حضرت خواجه آن فراخ شاخ را ندیده بودند نقل کردند خلافت
پناه خواجه علاء الدین عطار عطر الله مرقده گفتند چون من بحضرت خواجه قدس
الله سره العزیز پیوستم برادر من خواجه شهاب الدین بسیار مرا ملامت میکرد و مرا
بطریقه اهل دنیا میخواند ناگاه در اثنای تجارت قطاع الطریق از راه مبلغ
اموال برادر مرا بردند اضطراب عظیم در وی پیدا شد آرام و قرار از وی
برفت هر لحظه میگفت تدبیر کار من چیست من اضطراب او را مشاهده کردم
و گفتم این کار را تدبیری هست اگر بسمع شریف حضرت خواجه رسانیده شود
امید است که این اموال بدست در آید بعد از آن احوال برادر مرا بحضرت
خواجه نمودم ایشان فرمودند که زود کفایت شود خاطر ازین وجه جمع میباید
داشت بعد از آن خواجه از منزل بیرون آمدند در حال سواری در پیش
ایشان آمده پیاده شد و بر خواجه سلام کرد فرمودند که ما بکفایت کاری
بیرون آمده بودیم اول تو ما را پیش آمدی و قصه را با وی باز نمودند گفت
از برکت توجه شما حاصل شود بتعجیل از پیش ایشان رفت و در ساعت باز آمد
و گفت دزدان در فلان باغند میخواهند که اموال را قسمت کنند حضرت خواجه مرا
و برادر خورد من خواجه مبارک را بدان باغ فرستادند چون در آن باغ

Marfat.com

باغ در آمدیم دزدان را دیدیم که اموال [illegible] قسمت میکنند چون ما یان را دیدند زود
بر اسپان سوار شدند و در بر تیر بردند برادر خورد من بغایت ترسید گفتم
از برکت توجه حضرت خواجه المی بما نتوانند رسانند در حال آن جماعت اموال
را گذاشتند و متفرق شدند ما آن اموال را سلامت پیش برادر بزرگ آوردیم
بعد از آن یقین برادرم خواجه شهاب الدین بنسبت حضرت خواجه زیاده شد و از
ملامت من باز ایستاد نقل است که مسلمانی را کنیزکی گم شده بود مشوش خاطر گشته
و دو کس را تعیین کرده تا بطلب وی روند در راه اتفاقا بحضرت خواجه ما قدس الله
سره العزیز ملاقات کرده واقعه را عرض کردند خواجه فرمودند شما هر دو بکار خود
روید که کنیزک بجایی نرفته است معامله میباید آن مسلمان شاد شد و معامله
قبول کرد چون بمنزل خود رفت پیش از آنکه قصه را حکایت کند اهل وی در
بدان خانه در آمد دید که سبد بزرگ سرپوشیده ایستاده گشاده دید که کنیزک
در تحت سبد بوده است عقیدت ایشان بنسبت خواجه زیاده شد نقل است
که بعد ازین قصه عزیزی دو سال شده بود که کنیزکی غایب کرده بود آمد بحضرت
خواجه ما قدس الله سره العزیز عرضه داشت و معامله قبول کرد خواجه فرمودند که
کنیز پیدا میشود بعد از چندی آن عزیز بتقاضا آمد فرمودند که هنوز صبر میباید کرد
پس چند روز گذشت روزی در دوکان خود نشسته بود یکی آمد و گفت
شما را کنیزکی غایب شده است گفت بلی دو سالست که کنیزی بدین صفت
غایب کرده ام وی گفت کنیز شما در فلان دهه هست وی شادمان شد
و آن کنیزک بوی رسید نقل است که روزی حضرت خواجه ما قدس الله سره
العزیز در خاطر مبارکشان گذشته که میباید که امیرزاده عبدالله را
ببینم آنچنان شده که امیر عبدالله متوجه خارزم گشته بان لشکر عظمت

Marfat.com

بنجارا رسید حضرت خواجه این خاطر را از خود نفی کردند و او را نمی دیدند امیر
عبدالله حکم کرد که صغار کبار همه کس بشکار بیرون آیند و حضرت خواجه نیز در صحرا
شدند تل بزرگی بود بروی برآمدند و در پناهی نشستند بر خرقه کهنه خود
پاره میدوختند باز در خاطر شریف ایشان گذشته است که اولیاء الله چنین
بوده اند که سلاطین کامکار سر بر آستان دولت ایشان داشته اند در
حال امیر عبدالله حاضر شده است و پیاده گشته بتعظیم تمام پیش آمده و بر ایشان
سلام داده و سایه انداخته حضرت خواجه آن خاطر را نیز از خود نفی کرده اند
و بوی التفات نمیکرده اند آخر الامر سر برآورده فرموده اند که در چه
کاری امیر عبدالله گفته است که در شکار بودم بناگاه حادثه در باطن من
پیدا شد مرا بی اختیار باینطرف آورد حضرت خواجه فرموده اند که مرا بگذار
که مراد فقیری ام درین دهه بودم که عبدالله قطاغن خلق را بصید بیرون
آورد من با ایشان موافقت کردم چون مرا صلاحیت آن کار نبود گوشه
اختیار کردم امیر عبدالله گفت باری شما مرا صید کردید آنگاه خواجه برخواستند
و بیکطرف خرقه خود را بر دوش مبارک خود گرفته طرف دیگر را کشان کشان
بصحرا روان شدند مسافتی قطع کردند و امیر عبدالله پیاده در عقب ایشان
میدوید حضرت خواجه بهیبت بطرف وی نظر کردند عبدالله بر جای خود بماند
تا ایشان میرفتند و از چشم وی دور شدند عبدالله متحیر در ایشان نظر
میکرد و بعده بلشکر خود پیوست نقل است از مولانا ابوبکر سرخسی که گفتند
چون من وقتی باصفهان رسیدم خود را در خلوت خواجه امام انداختم در آن صحبت
باطن خود را متوجه حضرت خواجه قدس الله سره العزیز ساختم امام بسطی ظاهر
کردند و گفتند با ما نقشبندی میکنی و خواجه امام در حق حضرت خواجه اعتقاد تمام

Marfat.com

تمام داشتند و هر که از اصحاب حضرت خواجه در انجا رسیدی التفات بسیار نمودندی
و اظهار عقیدت میکردند که این مرد از ملازمان خواجه اند و در صحبت آن صدیق
نشسته و نظر مردی از اولیاء الله یافته است و با وی همکاسه گی کردندی که من
اکل مع مغفور غفر له نقل است که حضرت خواجه ما بمهمی درویشی را بخوارزم فرستادند
و جماعتی از تجار بخاریان همراه بودند و بکاروان سرای نزول کردند روزی
در میان آن درویش و بخاریان بحثی واقع شد آن درویش را ناسزای بسیار
گفتند و در نسبت حضرت خواجه قدس الله سره العزیز نیز بی ادبیها کردند و مبالغت
کردند آن درویش بغایت خسته خاطر شد و بحضرت خواجه متوجه شد و گفت
من شیخی دارم و این جماعت نیز شیخی دارند اگر این امر ایشان بصواب
باشد بر مال یا بر جان من زند و اگر حق در طرف من باشد بر مال یا بر جان
ایشان زند و اهل کاروان سرای را گواه گرفت که اثر این سخن امروز
یا فردا ظاهر خواهد شد همان شب در خانه یکی از آن خصم دزد در آمد و هر چه
داشت بربود اهل کاروان سرای در تعجب شدند و چون صاحب آن
حادثه مر آن درویش را ملاقات کرد گفت آن چه نفس بود که بر تو گذشت
درویش گفت بی ادبی بنسبت اولیاء الله خطر دین و دنیا دارد بعد از آن
خصم دیگر که نزاع با درویش کرده بود غلامی داشت که بچهار صد درم خریده
بود آن غلام را مرضی واقع شد و در اندک فرصتی فوت شد شوری و افغانی
با اهل کاروان سرای پیدا شد همگی بکمال حضرت خواجه اعتراف نمودند
و اهل انکار شرمسار شدند نقل کردند که حضرت خواجه ما قدس الله سره العزیز در
قرشی بودند بمنزل شیخ بهمن شاه حضرت ایشان را مرضی واقع شد و امتداد
یافت شامی بود که جماعت غزلتیان بعیادت ایشان آمدند و در صحبت

Marfat.com

شریف خواجہ در آمدند و ہریک بزبان خود با ایشان و از احوالات سئولہا
میکردند و مشکلات طریقت را عرضہ مینمودند بعضی بفارسی و ترکی
و حضرت ایشان بزبان ہریک جواب میگفتند و مشکلات ایشان را حل میکردند
تا آخر شب بآن طایفہ مشغول میبودند و اہل بیت شیخ بہمین شاہ کہ از ساداتِ
بود آنرا قبول حضرت خواجہ دریافتہ و در آن صحبت او حاضر و ناظر بود نقل کرد
درویشی کہ گفت روزی حضرت خواجہ ما قدس اللہ سرہ العزیز در غدیوت
بودند من و حال من و درویش سنگی شاہ باغ ارسلانی در صحبت ایشان
بودیم و حالت قبض آن ہر دو بغایتی بود کہ در خاک غلطیدہ بودند سر و
ایشان بخاک پوشیدہ بود در اینحال حضرت خواجہ فرمودند کہ معاملت
میباید کہ خلاص شوید باید کہ ہزار دینار در دیشن باغ ارسلانی بدہد و
صد دینار حال مرا فرمودند دہ دینار مرا فرمودند در خاطر من گذشت
کہ درویش ارسلانی نیم دینار ندارد اگر من آنچہ دارم جمع کنم شاید ہزار
دینار برآید از من دہ دینار کیمیا طلبند خواجہ فرمودند کہ نا معاملت بنسبت
دنیوی نمیطلبیم بلکہ بمقدار آشنائی در ین راہ میطلبیم معاملت درویش
ارسلانی ہزار دینار است و آن حال تو صد دینار و آن مرا تو دہ دینار
یقین من بکمال اشراف ایشان زیادہ شد نقل کرد شیخ رشید موی
باف کہ گفت من در اوایل حال مرید شیخ محمد درآہنی بودم و در ملازمت
ایشان میبودم و در میان ایشان و حضرت خواجہ ما قدس سرہ العزیز
محبت تمام بود روزی شیخ مرا بمہمی بقصبہ عارفان نزد حضرت خواجہ فرستادند
چون من بباغ ایشان رسیدم دیدم کہ شیخ امیر حسین و شیخ محمد خرکوش
و دیگر درویشان تشتہا و زنبرہا در پیش و ایشان متحیر ایستادہ اند

Marfat.com

اند چون بنزدیک انها رسیدم خوفی در باطن من پیدا شد و لرزه بر اعضای
من افتاد بعد از زمانی حضرت خواجه از منزل شریف بیرون آمدند و
فرمودند که چرا چنین متغیر و بخالی گفتم درین موضع رسیدم ترسی بمن پیدا
شد اما سبب را ندانستم خواجه فرمودند که از امیر حسین بپرس از او رسیدم
گفت بامداد با درویشان بزنبر خاک میکشیدیم و حضرت خواجه حاضر بودند
بعد از فرصتی ایشان بمنزل رفتند زمانی ندیدیم که جوانی از منزل خواجه
بیرون آمد و از جای بجای چون مرغ می پرید بهمین صفت از پیش
ما در گذشت همه مشغول وی شدیم و خواستیم که این کار کنار یم و در عقیب
وی رویم درین حال خواجه از منزل بیرون آمدند و اشاره بما کردند که
ساعتی صبر کنید تا من بیایم از ان سخن ایشان ترسی و تغیری بما راه یافت
امیر حسین سخن بانجا رسانید خواجه فرمودند که آن صفت ایشانست که
در تو عکس کرده ست بعد ازان حضرت خواجه فرمودند قصه آن جوان
چنین بود که من از نسف بنجا می آمدم او را در راه دیدم که چون مرغ
می پرید پرسیدم که صحبت عزلتیان را چون گذاشتی و بچه سبب بنجا افتادی
وی بدرد و حیرت گفت من از فلان شهر بودم ایشان مرا بخود خواندند
و آشنا کردند و در صحبت شریف خود راه دادند و مدتی با ایشان
بودم روزی همه بر قله کوهی نشسته بودیم اتفاقا آرزوی زن فرزند
در خاطر من گذشت آن طایفه واقف شدند قصد کردند که بروند و مرا
در آنجا بگذارند و اس یکی از ایشان بگرفتم و درخواست نمودم که مرا در
آباد انی گذارید چون نظر کردم خود را بنجا دیدم با آن جوان از نسف
بنجا آوردیم و شش روز در منزل ما بود و بنساعت رخصت گرفت و رفت

Marfat.com

خواستم که طعام بیارم تفرقه خاطر درویش زاد دیدم زود از منزل بیرون
آمدم و گفتم ساعتی صبر کنید تا من بیایم این زمان که حضرت خواجه این سخنان
میگفتند آثار هیبت و جلال از ایشان مشاهده کرده میشد آنگاه فرمودند
سهل مرتبه ست در هوا بریدن لکن تیز در هوامی رو متوجه باد رویشان
شدند و فرمودند که زنبر را از خاک برسازید پس از آن بر زنبر اشاره کردند
زنبر بر از خاک خود میرفت و تهی میشد و باز می آمد چند کرت اینچنین واقع
شد همه را حال دیگر شد و سبب یقین من شد بعد ازان من در شهر آمدم
و دایما شمایل حضرت خواجه را بهر تقریبی بشیخ محمد میگفتم تا روزی خدمت شیخ
را غریبت عجذوان شد و بر دراز گوش نشستند و من برکاب ایشان میرفتم
چون شیخ از شهر بیرون آمدند بمزار بزرگوار خواجه ابو حفص کبیر قدس سره
رسیدند شرایط زیارت بجای آوردند بعد ازان من پای داشتم سوار
شدند بعد ازان گفتند شیدا از تو خبر پرسم راست گوی گفتم راست
گویم پرسیدند که مرا دوست میداری یا شیخ بهاء الدین را گفتم شیخ بهاء
الدین را گفتند بنیم از ولایت شیخ بهاء الدین درین سفر ما را چه پیش
می آید چون بغجدوان رسیدیم بجهار سوی غجدوان از یکطرف ما رسیدیم
و از طرف دیگر حضرت خواجه رسیدند چون نظر شیخ بر خواجه افتاد سوی من
نظری کرد آنگاه بخواجه ملاقات کردند و متوجه لب حوض ما لا شدند بآنجا
رسیدند اول سخن این بود که شیخ گفتند این درویش مدتیست که
در صحبت ماست اکنون ما او را باشما بخشیم دست مرا گرفته بدست خواجه
سپردند خواجه مرا قبول کردند من نیز از عقب شیخ برخواستم و در عقب
خواجه نشستم نقل کردند که روزی درویشان بر زنبر خاک میکشیدند

Marfat.com

ند ناگاه شیخ محمد خرگوش از ریورتون آمد و از درویشان حضرت
خواجه را پرسید درویشان گفتند خواجه در منزلند از اینجا که درویشان
بودند تا منزل خواجه مسافتی بود وی چون مرغ پرید و بطرف منزل
خواجه رفت درویشانکه اینحال مشاهده کردند در عقب وی روان شدند
چون بوی رسیدند درین اثنا خواجه از منزل بیرون آمدند و بانگ بر درویشان
زده فرمودند که ازین فقیر بی سر و پا چه میخواهید که ازین صفت حاصلی نیست و
برین اعتمادی نه بسیار بیگانه باشد که چون مرغ در هوا پرد حق طلبی ازین
حال بیرونست آنگاه فرمودند که زنبر را پر خاک سازید و اشاره بزنبر کردند
او میرفت و خاک میریخت و می آمد حاضران از مشاهده آن حیران شدند
نقلست که حضرت خواجه ما قدس الله سره العزیز دو نفر را باجره گرفته بودند از
برای عمارت زنبر میکشیدند زمانی گذشت زنبر بکراهیت کشیدند حضرت
خواجه فرمودند که مرا چه منت می نهید که اگر اشارت باین زنبر کنم خود روان
شود این سخن گفته بودند که زنبر روان شد پر بار میرفت و تهی می آمد
این چنین بتکرار واقع شد نقل کرد درویشی که گفت در قصر عارفان
با حضرت خواجه ما قدس الله سره العزیز زنبر میکشیدیم یکطرف را ایشان گرفته
بودند طرف دیگر را من زمانی اینچنین بود بعد از آن حضرت خواجه استادید
فرمودند که تو طرف خود را گیر طرف مرا گرفتن حاجت نیست همچنان طرف
خود را دست گرفته بودم و زنبر خوش میرفت و می آمد و هیچ المی بمن نمی رسید
بلکه مرا حالی واقع شده بود که از کمال شوق از عقب زنبر میدویدم آن
روز چند کرت اینچنین واقع شد نقلست که روزی حضرت خواجه ما قدس
الله سره العزیز بر سر راه کلاباد بخارا نشسته بودند خلقی انبوه بطرف

Marfat.com

فتحاد باد میرفتند حضرت خواجه از میان راه گذریان ژنده پوشی را
طلبیدند چون آمد از وی پرسیدند که بچه سبب از صحبت غزلیتان دور
افتادی وی گفت روزی بر کوه ابوقبیس نشسته بودیم قطب ما را خالص
نام بود و حال آن بود که هر چگاهی که ما را بطعام حاجت شدی خود
حاضر میشدی در دست هر یک کاسه تتماجی پیدا شد ناگاه در خاطر من
گذشت که اگر برنجی بودی چه خوش بودی بمجرد این خاطر از صحبت ایشان
دور افتادم چندین گاهست که بفرقت ایشان مبتلایم نقل کرد
یکی از معتقدان حضرت خواجه ما قدس الله سره گفت روزی حضرت خواجه
در حمامی بودند و اوایل حال من بود و از جهت آنکه تا مرا یقینی حاصل
شود داعیه مشاهده خوارق عادات و کرامات بمن بود در حمام تشنگی
بمن غلبه کرد آن زمان خواجه مرا فرمودند که پاره آب سرد بیار من زود
از حمام بیرون آمدم و قدم بر آب سرد کردم بقصد آنکه بحضرت خواجه برم
در خاطرم گذشت که اول خود بخورم قدح دیگر بحضرت خواجه برم آن آب
سرد را خوردم بعد از آن قدح دیگر بحضرت خواجه بردم خواجه فرمودند چرا آن
خاطر را بخود راه دادی که آب سرد اول قدح را بخوردی ازین کرامات ایشان
یقین من زیاده شد نقل کردند که حضرت خواجه ما قدس سره العزیز در نسف
بودند و فصل زمستان بود خواجه را اتفاق بخارا شد و دران سفر خواجه
محمد نبیره که از فرزندان مولا حافظ الدین اند همراه بودند آن روز هوا
ابر بود درویشان نسف التماس نمودند که هوا ابرست خواجه توقف فرما
یند ایشان بلا توقف روانه شدند جمع عظیم از درویشان برکاب همایون
بودند باران باریدن گرفت و هر ساعت قوه میکرد دران حال حضرت

Marfat.com

حضرت خواجه اشاره بخواجه محمد کرده فرمودند که بگوی تا باران بایستد خواجه
محمد در حضور خواجه ادب نگاه میداشت آنچنان نمیگفت حضرت خواجه
فرمودند که من ترا میگویم بگوی باران بایست چرا نمیگوئی پس خواجه محمد
باشاره ایشان گفت ای باران بایست در لحظه باران بایستاد و هوا
گشاده شد و آفتاب برآمد حالی بحاضران تصرف نمود درویشان که نسبت
ببدرقه آمده بودند بسیار گریه کردند و رکاب حضرت خواجه را بوسیدند و باز
گشتند نقل کرد شیخ امیر حسین که گفت حضرت خواجه ما قدس الله سره العزیز در آن
باغ بودند که حالا مرقد منور ایشانست امیر برهان الدین بحضرت خواجه پاره
ماهی آورده بودند خواجه به پختن آن ماهی مشغول بودند چون ماهی را
در تنور گذاشتند اتفاقا فصل بهار بود ابر عظیم پیدا شد حضرت خواجه
اشاره بامیر برهان الدین کردند و گفتند بگوی تا بر این موضع که ماییم باران
نبارد وی تضرع کرد و گفت مرا چه محل آنکه این سخن گویم سخن من در حد
قبول نیست خواجه فرمودند من ترا میگویم تو بگوی نفس نگاه دار امیر
برهان الدین بضرورت اشاره خواجه آنچنان گفت بقدرت الهی در آن
موضع که حضرت خواجه بودند چند قطره بیش نبارید اما بیرون آن
موضع چندان باران بارید که در هر جای آبها جمع شده بود از مطالعه
آن حال یقین حاضران در حق حضرت خواجه زیاده شد نقل کرد دانشمندی
که حضرت خواجه ما قدس سره العزیز یکیش آمدند اتفاقا فصل بهار بود و
باران بسیار میبارید چنانکه در فصل بهار در ولایت کیش باران متعارف
میباشد و حال آنکه در آن موضع که ایشان نزول فرمودند باران
بقوه میبارید که آب از سقف خانه میچکید چون قدم مبارک ایشان

بدان خانه رسید در حال سقف خانه از چکیدن ایستاد و دران فرصت
اتفاقا پنج شبانه روز هوسته باران بارید که بسیاری از بناها
و عمارتها افتاد و خراب شد و از برکات قدم مبارک حضرت خواجه ما
فتوری در عمارت صاحب منزل واقع نشد و دیگر سقف خانه نچکید
هر که مشاهده آن حال کرد بکمال ولایت ایشان اعتراف نمود نقل کردند
که روزی حضرت خواجه ما قدس الله سره العزیز بمنزل دوستی رفتند فصل
بهار بود آن روز باران بقوت می بارید و از سقف خانه او آب میچکید اتفاقا
خواجه دران خانه نزول کردند صاحب منزل بسی نگران خاطر شد خواجه
فرمودند خاطر خود جمع دار که بواسطه قدم درویشان دیگر آب نچکد چون
این سخن بزبان مبارک حضرت خواجه گذشت دیگر از خانه او آب نچکید
چند روز که حضرت خواجه دران جای بودند متصل باران میبارید
بسیار عمارتها ویران شد روز آخر که خواجه عزیمت مراجعت کردند صاحب
منزل طعامی ساخته بود زمانیکه اهل بیت او از برای مهمانان در سفره
نانها مینهادند آن عزیز صاحب خانه گفت در سفره نان بیشتر نهید
و اهل وی بکراهت میگفت اگر نان بیشتر نهیم ما را نمیماند بسخن آن
عزیز التفات نکردند آن عزیز از عمل اهل خانه در بار شد چون سفره آورده
در حضور خواجه باز کردند خواجه فرمودند که این نان را خورده میشود بار
آن عزیز زیاده تر شد و انیست که عمل کراهت اهل خانه را ایشان دانسته
اند حضرت خواجه باز لطف کرده فرمودند که اگرچه آن جماعت این نان را
بکراهیت در سفره گذاشته اند ولیکن ما بجهت خاطر تو میخورده باشیم
پس خواجه و درویشان از آن نان خوردند چون آن عزیز سفره نزد

Marfat.com

نزدیک اهل بیت خود برد از بسیاری نان که دران سفره بود در حضرت
شدند بعد ازان حضرت خواجه عزیمت سفر کرده ازان خانه بیرون آمدند
آب از سقف خانه بمنزله ناوودان فرو آمدن گرفت آن عزیز بحضرت
خواجه عرض نمود که بر لفظ مبارک گذشته بود که دیگر آب نچکد خواجه فرمودند
که چنین بود اما بجهت کراهیت آن جماعت این حال واقع شد باشد
بموی انبک سفره را زنان و ناودان را از آب نقل کرد درویشی که
گفت حضرت خواجه ما قدس الله سره العزیز از نسف بخارا میرفتند وقت
در برج جوزا بود و هوا در نهایت گرمی در دزها شتگاه شده بود
حضرت خواجه فرمودند که دراز گوشان بار سازید درویشان التجا نمودند
که هوا قوی گرم ست خواجه فرمودند که با توقف روان میباید شد
درویشان در قدم ایشان بودند روان شدند حضرت خواجه رو
مبارک بطرف ایشان ضعیف کردند فرمودند که هوا گرم ست من گفتم بلی
گردن من بسوخت اتفاقا حضرت خواجه کلاه نمدین بر سر مبارک داشتند
در حال طرف آفتاب را کشادند چنانکه آفتاب بر گردن ایشان میتافت
و فرمودند که گو گردن مرا هم بسوز چون حضرت خواجه این سخن بگفتند
در ساعت ابری پیدا شد و اندک از جمیع آسمان را بگرفت آنچنان
هوای گرم خوش و خرم شد خواجه فرمودند گو بنیم این زمان چون
خواهد سوخت آن درویش را حال دیگر شد نقل کرد شیخ خضر از مولانا
عارف که ایشان گفتند در زمستان با حضرت خواجه قدس الله سره العزیز
در راهی میرفتیم در فصل زمستان و مارا در پای کفش و موزه نبود
برف آمدن گرفت بغایت در تشویش شدیم من توجه بخواجه کردم گفتم

Marfat.com

این چه حال ست خواجه را وقت عجبی بود بهیبت بطرف آسمان نظر
کردند در لحظه آن برف ایستاد و هوا قوی خوش شد نقل کرد روزے
که کفت حضرت خواجه قدس سره العزیز در غدیوت بمنزل درویش اسحق بودند
درویشان بترتیب طعام مشغول بودند و در تنور آتش میکردند زبانه
آتش بلند شده بود در آنحالت حضرت خواجه دست مبارک خود را تا آرنج
در آن تنور آتش در آوردند و فرصتی داشتند بعد ازان بیرون
آوردند بعضا یا آلتی تاره موی ایشان نسوخته بود همه را از مشاهده
این حال وقت خوش شد حضرت خواجه فرمودند که ما بعنایت حق تعالے
برسول صلے الله علیه وسلم موافقت کردیم سر ما نیز فوت شد هرچه بر آن
حضرت صلے الله علیه وسلم گذرانیدند بحسب ارادة الله بر ما هم گذشت
و هر نسبتی که از آنحضرت صلے الله علیه وسلم بما رسید عمل کردیم و اثر آن بر خود
مشاهده نمودیم تا بحدیکه رسول صلی الله علیه وسلم با اصحاب در منزلها بودند
میخواستند که در تنور نانها بزنند آنحضرت صلے الله علیه وسلم فرمودند
که هر کس در این تنور نانی بر بندد صحابه رضوان الله علیهم اجمعین همچنان
کردند و حضرت پیغمبر صلے الله علیه وسلم نیز نانها در آن تنور زدند و سر
تنور استوار کردند بعد از زمانے تنور را بگشادند همه نانها پخته شده بود
همچنان رسول صلی الله علیه وسلم که همچنان خمیر بود نقل کرد و درویشی که
گفت پدر من در غدیوت بود ملازمت حاکمان آنجا میکرد و ناگاه عنایت
الهی در رسید و مرا بصحبت حضرت خواجه ما مشرف گردانید اما بواسطه آنکه
پدر ما در من یکے از درویشان حضرت خواجه را جفا و ناسزا بسیار گفتند
و حضرت خواجه از والدین من بسیار آزرده شده بودند بلا و حادثه

Marfat.com

حادثه روی داد و حال ابتر گشت پدرم بزحمت سکره مبتلا گشت و
بتطویل انجامید تا فرصت چهار ماه تا کار بجای رسید که اکثر اوقات او را
ملازمت حمام میباید نمود و مرا مدتی با ایشان ملاقات واقع نشد روزی
حضرت خواجه ما فرمودند که در شهر بغلان حمام رفته بودم پدر ترا دیدم
مرا بردی رحم آمد و ترا میخواهد برود او را پرسش کن من از حضرت خواجه
التماس نمودم که دریست که من پدر را ندیده ام از حضرت شما چنین امید
میدارم که از پرسش من زحمت وی کمتر شود تضرع بسیار کردم
ایشان لطف کرده فرمودند که چون نزد وی رسی او را بگوی تا بگوید
یا غیاث المستغیثین اغثنی خوش خواهد شد بعد ازان من باشارت
ایشان نزدیک پدر رفتم و سلام حضرت خواجه رسانیدم و گفتم فرمودند
این کلمه را بگوید که یا غیاث المستغیثین اغثنی خوش خواهد شد پدر من
این کلمه را سه بار بر زبان راند حق تعالی بقدرت کامله خود او را ازان
زحمت خلاص داد و علت سکرة از وی منقطع شد و روز دیگر از غدوة
اتفاق خدمت حضرت خواجه کرده بر مرکب نشست چون بجهار سوی
رسید خواجه بر در مسجدی نشسته بودند از مرکب پیاده شد و سلام کرد
و شکر لطف توجه خاطر مبارک ایشان بگفت و ذکر صحت خود کرد خواجه
فرمودند که پدر را سوگند من پای پدر را خواستم که ببوسم و بر مرکب
نشانم پدر مرا نگذاشت و گفت اگرچه فرزند منی اما ازان جهت که از
خادمان ایشانی روا نباشد که پای من عاصی جانی را ببوسی حضرت خواجه
فرمودند بگذار تا پای ترا بگیرد پدر من بنیاز تمام گفت فرزند من بحضرت
شما قربی دارد و مرا هیچ قربیت خواجه فرمودند که بواسطه قرب فرزند

Marfat.com

ترا این مقدار قرب باشد کہ ازین عالم با ایمان روی ولیکن در عسرت
و شدت و تنگی خواہی مرد الحق ہمچنان شد کہ حضرت خواجہ فرمودہ بودند
ببرکت نفس مبارک ایشان از دنیا بسعادۃ ایمان رفت الٰہی حق سبحانہ
و تعالی بلطف و عنایت خود ہمہ مؤمنان را بسعادت ایمان ازین
دار فانی بآن عالم جاودانی ببری و بمحبت اولیای خود را وسیلۂ غفران
ایشان گردانی آمین نقل کردند کہ روزی حضرت خواجہ ما قدس اللہ سرہ
العزیز از غدیوت بطرف باغ ارسلان میرفتند چون نزدیک آن رسیدند
رسیدند ایشان را بمجذوبی ملاقات واقع شد در آن موضع با وی نشستند
و در اثنای سخن آن مجذوب بحضرت ایشان بی ادبی کرد و سخن بغایت
بد گفت کہ من ترا و خدای ترا فسوس میدارم خواجہ چنان متغیر شدند کہ
نہایت نداشت و در حرکت فرمودند عفو بعد از قدرت از راہ بزرگی است
و بطرف غدیوت متوجہ شدند آن مجذوب از قفای ایشان
و بارہ راہ رفت بعد ازان گفت مرا اجازت رجعت فرمایید خواجہ
فرمودند کہ ترا اجازت است باز گرد و براہ خود برو چندگرت این حیلہ
واقع شد اما وی نمیتوانست از قدم مبارک خواجہ باز گشتن آ
الا گفت یکبار از در دیشان خود را فرمایید تا مرا در کنار گیرد خواجہ
فرمودند کہ اختیار ترا است گفت شیخ امیر حسین را فرمایید خواجہ
حسین را اشارت کردند و خود بتعجیل تمام روان شدند چون ا
او را در کنار گرفت حالش دیگر شد بیفتاد و بمرد آن مجذوب
حضرت خواجہ مسافتی راہ رفتہ بودند مجذوب از عقب ایشان بد
چون رسید صورت واقعہ را عرض کرد خواجہ فرمودند نیک کردہ کہ

Marfat.com

ماشاء الله کان کور و کفن کن مجذوب بزاری در آمد و درخواست کرد که
تدبیری فرمایید حضرت خواجه بادی التفات نمیفرمودند مجذوب درویشان را
فرداً بعد فرد التجا مینمود که از حضرت خواجه التماس کنید تا این حادثه
رفع کنند آخر خواجه متوجه شده فرمودند که کسی که خدای را جل جلاله و
بندهٔ او را افسوس میدارد میباید که از عهدهٔ مثل این واقعه بیرون
آید و این چنین حادثه ها در نزد وی سهل باشد و وی همچنان تضرع
میکرد که بد کردم و توبه کردم اصحاب بیک کلمه از حضرت خواجه درخواست
کردند که بد کرده است بی ادبی وی از حد بیرونست اما این زمان عجز و بیچارگی
که خود را دانسته است حضرت خواجه کرم فرموده از راه باز گشتن و پای
مبارک از کفش بیرون آوردند و در سینهٔ امیر حسین نهادند روح
در قالب وی در آمد و حرکتی در وی پیدا شد و بحال اصلی خود باز گشت
حضرت خواجه فرمودند که چون نزدیک وی رسیدم سیر کردم روح
او را از آسمان چهارم یافتم و از آنجا باز گردانیدم و بحقیقت حیوة آن
درویش حقیقت حیوة آن جماعت شد و یقین ایشان بنسبت
ولایت خواجه کمال گرفت نقل کرد درویشی که گفت روزی حضرت
خواجهٔ ما قدس الله سره العزیز در عذیوت بودند و بباطن بنسبت یکی
شفقت میکردند که شاید درین طریق در آید آنکس سر نباتی بمن داد
که این را بحضرت خواجه رسان چون من بحضرت خواجه رسانیدم ایشان
قبول نکردند من آن سر نبات را بصاحبش رسانیدم و قصهٔ عدم قبول
را گفتم آنکس ذکر ولایت خواجه را کرد و گفت هر آئینه چنین است در آن
ساعت که من سر نبات را بدست تو دادم و بحضرت خواجه فرستادم

Marfat.com

گفته بودم که اگر ایشان را ولایت باشد این نبات را قبول نکنند اما
این زمان ببر که خواهند گرفت من باز آن سر نبات را بحضرت ایشان بردم
قبول کردند فرمودند که نگاه دار بعده بطرفی رفتند چون پاره
راه رفته بودند نیازمندی سبد پر انار بحضرت ایشان آورد خواجه
یکی از آن انارها بمن دادند که بنزدیک آنکس که نبات داده بود برسانی
فرمودند که درین سریست سر بمهر و این بیت خواندند که بیت
سخن سر بمهر دوست بدوست ؛ حیف باشد بترجمان گفتن ؛ من
انار را نزدیک آنکس بردم حال وی دیگر شد گفت در آن زمان که
دیگر باره نبات بدست تو فرستادم در خاطر این بود که نبات را قبول
کنند چیزی نزد من فرستند مرا بحقیق شد که حضرت خواجه قوی بزرگ
و صاحب کمالند از برکت توجه خاطر مبارک ایشان درین راه در آمد و از
محبان شد نقل کرد درویشی که گفت یکی از اعونه بخارا براتی بر قصر عارفان
آورد اتفاقا او بحضرت خواجه ما قدس الله سره العزیز ملاقات کرد و بر ایشان
عرض نمود ایشان فرمودند که نزدیک مردم دهه بر آن عوان بی
ادبی کرده پوستینی که داشتند از بر ایشان کشید و لگدی بر ایشان
انداخت چنانچه عادت عوان است و از آنجا بطرف غدیوت رفت و
شب قصد کرد که در حرم کسی دست درازی کند سرش را بریدند و از
شرش خلاصی یافتند و هلاک آن ظالم واسطه زندگی جمعی شد که از
بی ادبی او باخبر بودند نقل کرد درویشی که گفت روزی حضرت خواجه
ما قدس الله سره العزیز در غدیوت بر کنار جوی بودند درویشی را فرمودند
که پاره چوب به برو بیار تا کفچه تراشیم درخت بیدی بود آن درو

Marfat.com

درویش از آن درخت پارهٔ چوب ببرید بحضرت خواجه آورد عوانی بود در غدیوت
بیامد آن درویش را که چوب بریده بود میزد حضرت خواجه فرمودند که او را
گناه نیست این گناه را ما کرده ایم مرا بزن آن عوان همچنان درویش را میزد
خواجه میفرمودند که مرا بزن در آن میان عوان لگدی بطرف خواجه انداخت
و در کنار آن جوی مرغزاری بود آن عوان بجهت مرغی در آن جانب
خود را راند و در حال از اسب بیفتاد و همان پای که بحضرت خواجه لگد کرده
بود در رکاب ماند و اسب در مرغزار میدوید چندانکه پای آن بی ادب
خورد بشکست و در آن آب آن ظالم بی ادب هلاک شد و از آن واقعه
بسیار کس بسعادت محبت حضرت خواجه رسیدند نقل کرد درویشی که گفت
روزی حضرت خواجه ما قدس الله سره العزیز در شهر بخارا بدروازه کلاباد
در حجره درویشی نشسته بودند ساعتی گذشت آواز سنب مرکبی آمد که
از طرف فنجاد می آمد و بر در حجره ایشان ایستاد خواجه از درون فرمودند
که نیکی شاه درای نسبتی که تو میطلبی اینجاست نیکی شاه در آمد خواجه فرمودند
استر ترا از پشتهٔ فراخون ما باز گردانیدیم دانستیم که بطلب حقیقی میروی
گفتیم از معنی نباشد که طالب از اینجا بطرف دیگر رود نیکی شاه گفت چنین است
که خواجه میفرمایند چون به پشتهٔ فراخون رسیدم استر بایستاد هر چند سعی
کردم قدم نبرداشت گفتم مصلحت آنست که عنان او را گذارم تا هر طرف که
خواهد برود چون گذاشتم فی الحال این طرف روان شد و بجانب منزل
هم نرفت و تعجیل داشت تا بدر این حجره آمد و بایستاد هر که در آن حجره بود
از آن اشراف ایشان متحیر شدند و بکمال ولایت ایشان اعتراف نمودند
و آن کس از مقبولان شد نقل کرد عزیزی که گفت روزی بدریافت

لقای مبارک حضرت خواجه شتافتم و در نزدیک ایشان بنشستم فرمودند
از من دور نشین که این زمان نزدیکی نیست و باین مقدار که با ما نزدیک
شدی بتو بلای خواهد رسید آن عزیز گفت چون از صحبت شریف
ایشان بیرون آمدم ظالمان مرا گرفتند و هزار دینار از من طلب داشتند
و تشویش بسیار دادند چندین سعی بایستر نمودم و بدشواری تمام از
دست ایشان خلاص یافتم و بیامدم آنگه از این معنی بسیار رنجور بودم
از درویشان که حضرت خواجه میفرمودند از عنایات الهی در حق من
آن بود که بدریافت صحبت این طایفه موفق شدم و از آن محل که
از ایشان دور میبایست بودن دور میبودم و از این طایفه بهره
کمتر میتوانند گرفت که آشنا شده احوال و اوقات ایشان باشد بهره
صحبت ایشان گاهی عطاست و گاهی بلا نقل کرد درویشی که گفت
بگنبد حضرت خواجه با قدس الله سره العزیز در قصر عارفان شیخ امیر حسین را
فرمودند که در خانه شصت من گندم ست میباید بردن و آرد کردن
من ازان گندم و من کرفتم و در موضعی گذاشتم بعد از ساعتی
حضرت خواجه آمدند و امیر حسین را فرمودند که این گندم را و رجوال کن امیر
حسین بآن مشغول شد و از خواجه پرسید که این گندم چند من ست فضل
از خواجه من گفتم شصت من خواجه فرمودند که شصت من نیست این
بگفتند و بطرف منزل رفتند من متحیر شدم و تامل کردم گفتم چون
دانستند که این شصت من نیست و این را نیز خواهند دانست که من گرفته
ام آن دو من گندم را آوردم در غیبت امیر حسین در جوال ریختم بعد از
زمانی حضرت خواجه باز آمدند امیر حسین را فرمودند که گندم را بارکن و

Marfat.com

وی از خواجه پرسید که این کندم چند من ست خواجه فرمودند که شصت
من امیر حسین بار کرد و بطرف شهر روان شد درین اثنا بر زبان امیر
حسین گذشت که خواجه آن ساعت فرمودند که شصت من نیست و این
زمان میفرمایند که شصت من ست خواجه فرمودند که آن ساعت شصت
من نبود و این زمان شصت منست و ازین اشراف ایشان یقین من
زیاده شد نقل کرد درویش از خواجه علاء الدین عطار قدس سره که ایشان
گفتند حضرت خواجه ما قدس الله سره العزیز در بازار میرفتند یکی را دیدند که
در کوزه شیرینی داشت و میرفت و میفروخت حضرت خواجه بوی رسیدند
و کوزه وی را شکستن حاضر از ان عمل ایشان انکاری در خاطرها
پیدا شد چون نیک تفحص کردند دران شیرنی موش مرده یافتند ازان
فراست ایشان در تعجب شدند و الکار با قرار مبدل شد نقل کرد درویشکه
گفت روزی حضرت خواجه ما قدس الله سره العزیز در کنار جوی کندر میگذرند
کودکی سبوی را از آب بر کنار جوی مانده بود خواجه آن سبو را شکستند
کودک دید در گریه شد خواجه درویش را ببازار فرستادند که از جهت
این کودک سبوی تازه بیار چون نیک تفحص کردند کوزه کودک ناپاک
بود نقل کرد درویش که گفت روزی حضرت خواجه ما قدس سره در آن
باغ بودند که این زمان مرقد مطهر ایشانست و من با درویش دیگری
در قدم مبارک ایشان بودیم و خواجه ما گریه کرده بودند ساعتی گذشت
حالت با هیبتی در خواجه پیدا شد آن درویش از خویش رفت بیفتاد
خواجه برخواستند و کردوض بگشتند بعد ازان درخت سیبی را در کنار
گرفتند لحظه برین گذشت وجود مبارک ایشان بتدریج بزرگ میشد

Marfat.com

چنانکه همه باغ از ایشان پر شد در هر طرفی که نظر میکردم همین وجود مبارک
ایشان را میدیدم پس باز نظر کردم دیدم که وجود مبارک ایشان خرد
میشد تا چنان شد که از ایشان اثری باقی نماند باز دیدم که از وجود
ایشان اثری پیدا شد و بهمان حالت اصلی رسیدند و درخت سیب
در کنار ایشان ایستاده بود و بغایت در حیرت شدم که این چه حالت است
الگاه خواجه فرمودند که از حضرت عزیزان علیه الرحمة والغفران این
چنین احوال در نقل آمده است نقل کرد درویشی که گفت حضرت خواجه
ما قدس الله سره العزیز در قصر عارفان بودند روز وقت نماز عصر شده
بود مؤذن بانگ نماز گفت در اینحال قاصدی از غدیوت رسید مرا
گفت که حال تو فلان درویش بیمار است و حضرت خواجه را با حال
من التفاتی بود مسجد دی مشغول بودند که مؤذن باقامت مشغول
گشت خواجه نماز گذاردند و او را خواندند و برخواستند هنوز در رکعت
نماز بودند که انا لله و انا الیه راجعون گفتند نماز خفیف شده بود و سلم
الله که حال تو فوت شد از ان قاصد پرسیده شد که چه وقت فوت
شد گفت وقت نماز دیگر نقل کرد درویشی که گفت حضرت خواجه ما قدس
سره در قصر عارفان بودند ابراهیم نام درویشی از غدیوت بیامد
و سلام کرد خواجه از وی پرسیدند که پیاده آمدی یا سواره گفت بعضی
راه پیاده و بعضی راه سواره ایشان فرمودند که اگر ترا محبت ما بودی
چرا پیاده نزدیک ما نیامدی آن درویش در گریه شد در حال حضرت
خواجه برخواستند و بطرف ما ارسلان روانه شدند چون بآن موضع
رسیدند اجتماع عظیم شد درویشان و نیازمندان جمع شدند صحبت

Marfat.com

صحبتی نهایت خوش و ابراهیم غدیوه از عقب ایشان بباغ ارسلان آمد
و همچنان میگریست و زاری میکرد درویش از ایشان رحم آمد بحضرت
ایشان آمدند و درخواست کردند که ازین درویش عفو فرمایند خواجه
او را نزدیک خود طلبیدند و التفات نمودند وی بیهوش افتاد که قطعا
ازوی نفسی نمی آمد خلق متحیر شدند اعتقاد خلق چنان شد که
او مرده است و بمقدار یک ساعت بختش آن درویش بهمان صفت
افتاده بود بعد ازان حضرت خواجه دست مبارک خود را بروی سایندند
و ازان صفت برآورد ندا ما طاقت ایستادن نداشت و اضطراب
داشت خواجه فرمودند که او را بغدیوت میباید بردن و در خانه که
او باشد کمتر از درویشانست هیچ وی ندراید چون او را بغدیوت
بردند ضعیفه صالحه از محارم آن درویش بود این واقعه را شنید
نزدیک او در آمد و بنشست صفت وی بر آن ضعیفه عکس زد و بیهوش
افتاد و زمانی دراز بران صفت بماند چون بخود آمد آن صفت تمام
از وی زایل نشده بود تا مدت یکسال اثر آن صفت در آن ضعیفه
بود حال و کار آن قوی شد و آثار بزرگی ازان ضعیفه مشاهده کردند
میشد نقل کرد در وقتی که کفت روزی حضرت خواجه ما قدس سره العزیز
در بخارا بمنبر بودند سخن در مقام عشق میگفتند حالتی شگرف در حاضران
تصرف کرده بود من در همان صفت از صحبت ایشان برآمدم و بقصبه
عارفان رفتم اتفاقا مرا بایکی تعلق خاطر شده بود چون نزدیک بآنجا
رسیدیم در میان من و وی دشتی پیدا شد نیک نظر کردم و ایستادم
حضرت خواجه بود من زود چشم خود را پوشیدم و تعجیل تمام طرف منزل

Marfat.com

خود رفتم درین حال شیخ شادی را دیدم گفت مرا در عقب تو حضرت
خواجه فرستادند و من همین ساعت رسیدم خواجه چنین فرمودند که
متعلقان ترا نیکو محافظت کنند و درین امر مبالغت نمایند
تا من نزدیک تو نرسم این صفت از تو زایل نخواهد شد این بگفت
و برفت و من بعد از هفته بحضرت خواجه ملاقات کردم فرمودند
تا دست مرا ندیدی چشم خود را نپوشیدی بعد از آن باندک التفات
آن صفت از من زایل کردند روزی این ضعیف که جمع کننده
این آثار و انوار ولایت است در بخارا بودم در صحبت درویشان
حضرت خواجه ما قدس الله سره العزیز ذکر شفقت شیخ بر نسبت مرید میرفت
که تا چه عنایت است عزیزی از مریدان حضرت خواجه ما نقل کرد و گفت
از آنجا که من میبودم تا بخارا دوازده فرسنگ راه بود روزی مرا
اتفاق شد که بمنزل یکی از درویشان روم چون رسیدم آن دوست
در خانه خود نبود اهلیه او را گفتم که جامهای مرا میباید شستن درین
حال مرا با خاتون وی میل خاطری پیدا شد و بهیچ نوع طاقت نشد که خود
را از آن میل نگاه دارم گفتم در خانه را بربند وی قصد کرد که در خانه
بربندد ناگاه آواز سنب مرکب بگوش من رسید و بتعجیل آمد و بر در خانه
ایستاد نام مرا گرفت که فلان درویش درین خانه هست من قوی
در خوف شدم و آن ضعیفه نتوانست که خاموش باشد در حال
جواب داد که درین خانه هست بضرورت بخوف تمام من از آنخانه بیرون
آمدم آن سایل مرا دید و گفت حضرت خواجه ترا میطلبند این زمان از
بخارا رسیدند و این مرکب ایشانست چون رسیدند فی الحال مرا فرمودند

Marfat.com

فرمودند که او را طلب کن اکنون وقت توقف نیست بر خیز و برای
مرکب سوار شو آن عزیز گفت من ازان حال در حیرت شدم که میان من
و ایشان چندین مسافت ست اگر درین زمان لطف و شفقت ایشان
مرا دریابد من هلاک شده بودم و شیطان مرا غارت کرده و بخوف
و بهیبت هرچه تمامتر بحضرت خواجه رسیده سلام کردم در نظر خلق اظهار نکردند
من زود بر ترتیب طعام مشغول شدم چون طعام حاضر لقمه از ان طعام
تناول فرمودند و هر لحظه بهیبت طرف من نظر میکردند چون خلق را کشیدند
ایشان فرمودند که اگر نمی آمدم بر تو چه حال میگذشت ازان ولایت
ایشان قوی من محل و شهر مسمار شدم نهایت نداشت لقل کرد و در
ولیشی که گفت روزی در باغی بودم اتفاق چنان شد که مرا با یکی ملاقات
افتاد و مرا با وی میل خاطری شد خود را ازان معنی نتوانستم نگاه داشتم
قصد وی کردم چون نزدیک رسیدم ناگاه حضرت خواجه را قدس الله سره العزیز
العزیز دیدم که حاضر شدند عصای در دست مبارک ایشان بود و خواستند
که آن عصا را بر من حواله کنند من آن حال مشاهده کردم چشم خود
را پوشیدم و دست بر روی خود نهادم و ازان جا زود بطرف منزل
خود رفتم مدتی نمیتوانستم که در چیزی نیک نظر کنم و از آنجا که من بودم
تا بخارا ده روزه راه بود لقل کرد در ولیشی که گفت جمعی از درویشان
حضرت خواجه ما قدس الله سره العزیز در قصر عارفان بودیم و جوی نالیز
میکشیدیم دران اثنا من چند بار گفتم که شنیده ام که یکی از درویشان
خاندان ما خواجگان قدس الله ارواحهم روزی همین طریقه مریدان
ایشان نالیز را جوی میکشیده اند چون طعام آورده اند مریدان

Marfat.com

ایشان گفته اند چه خوش بودی که اگر چند زامچه بودی آن عزیز در حال
بآن زمین پالیز در آمده اند و چند زامچه چیده در پیش آن در
ویشان گذاشته اند ناقل گوید که با درویشان درین سخن بودم
که حضرت خواجه رسیدند و فرمودند که در چه سخن اید من خاموش
شدم یکی از آن درویشان گفت قصه این بود خواجه تبسم فرمودند
و ما را بزمین مشغول کردند دست مبارک دراز کرده از زمین پالیز
یکی خربزه زامچی گرفتند و در آستین کشیدند و بطرف منزل روان
شدند و حال آن بود که وقت طعام خوردن شده بود ما یان نیز
در عقب ایشان روان گشتیم آن درویشان با من میگفتند
ما را بوی خربزه زامچی می آید چون حضرت خواجه بخانه رسیدند فرمودند
که این زامچی را از جای آورده ایم از برای شما یان نقل کرد در
ویشی که گفت روزی حضرت خواجه ما قدس الله سره العزیز در بخارا
بمنزل مولانا حسام الدین خواجه یوسف قدس سره بودند جمعی از علماء در
صحبت شریف ایشان حاضر بودند و شیخ شادی نیز بود مردی
بیامد و گفت بشیخ شادی دعوی دارم خواجه فرمودند نیک است
علما حاضرند دعوی بگوی آن مرد گفت او را نزد حاکم میبرم خواجه
فرمودند که ما قصه ترا از حاکم شرع بهتر میپرسیم و نیک تفحص نمائیم آن
مدعی نفس مبارک خواجه را قبول نکرد خواجه فرمودند که شادی با
او برو همین ساعت معلوم خواهد شد که او ترا چون پیش حاکم ولایت
میبرد بعضی از درویشان بشیخ شادی موافقت کردند و بعضی از فرزندان
آن مدعی نیز همراه بود پیش از آنکه نزد حاکم برسند گذر ایشان بر در

Marfat.com

بر در حمام آنجا افتاد ناگاه بای آن مدعی با آب حمام بلغزید و سر بنکوفت
بیفتاد و حلق و بینی او آب در آمد فرزندان خود را گفت مرا بگیرید که مرم
زود او را از درون آب مردار کشیدند و بیرون آوردند وی هشیم
باز کرد و گفت هیچ کس را بشیخ شادی کاری نیست این زخم مرا از
تیغ مشایخ رسید و سه کلیمه بگفت و در ساعت فوت شد فرزندان او
بکار وی مشغول گشتند و درویشان بحضرت خواجه آمدند و قصه را
تقریر کردند خواجه متوجه شیخ شادی شدند و تبسم کرده فرمودند که
چه کارهاست در عالم خواجه یوسف و آن جمع حاضران از علمای ازان
نفس مبارک حضرت خواجه که فرمودند همین ساعت معلوم خواهید کرد ترا
چون میر دتعجب بسیار کردند و سبب مزید یقین حاضران گشت نقل
ست از حضرت خواجه علاء الدین عطار قدس سره که گفتند چون
طریقه پسندیده حضرت خواجه ما قدس الله سره العزیز استقامت در
شریعت و پیروی سنت بود و اکثر صحبت ایشان با علما بود و در
ایشان مقدم علمای بخارا مولانا حسام الدین خواجه یوسف
اصیلی و مولانا حمید الدین شاشی رحمهما الله بودند و ایشان را با حضرت
خواجه صحبت بسیار میبود روزی حضرت خواجه با ایشان فقرا اشاره کردند که
پاره بادام بگیرید که بدر بافت صحبت مولانا حمید الدین شاشی میرویم
چون خدمت خواجه ما را با مولانا ملاقات شد خواجه فرمودند که باز
جستجو هر شما و شما در گفتگوی ما ازین سخن خواجه حال دانشمندان
که در ان صحبت بودند دیگر شد مولانا تواضع بسیار کردند و حال
آن بوده ست که قبل از ملاقات مولانا با اصحاب خود بذکر او صاف حمید

Marfat.com

خواجہ مشغول بودہ اند چون مولانا و اصحاب بادام خوردند خواجہ پوست
پوست بادام را جمع کردند و در موضع پاکیزہ دفن کردند بعضے از اصحاب
مولانا بآنکار نمودند مولانا ایشانرا منع کردند کہ انکار منمایید و صبر
کنید خواجہ ما فرمودند کہ مغز در حمایت پوست ست اگر در پوست خللی
رود در مغز سرایت کند اگر در شریعت خللی میباشد بطریقت سرایت
میکند مولانا حمید الدین بخین بسیار کردند و شکر گفتند و جمع
منکر انرا گفتند بگردستاخر نگردید کہ ایشان اثبات شما یان میکردہ
اند باد دستان حق تعالی گستاخی نمی باید نمود خواجہ ما فرمودند
کہ سخن خواجگانست کہ ما خوشہ چین علمایم بس ما اثبات کنیم روزے
بزرگی از ما سؤال کرد کہ مدتیست ما را با شما ملاقات میشود و ما در یابندۂ
طریقہ شما نہ ایم ما در جواب آن بزرگ گفتیم کہ طریقہ ما متابعت سنت ست
و سنت حضرت رسول صلی اللہ علیہ وسلم را بتصدیق ثابت کردہ ایم
و از سبب علم و عمل متابعت علما مینمایم ہرچہ از آنحضرت صلی اللہ علیہ
سلم نقل میکنند بانسبت عمل ہر وی آن مینمایم از ابتدا تا این زمان
وظیفہ ما این ست نقل کرد فرزندی کہ روزی حضرت خواجہ ما قدس سرہ
العزیز در شہر بخارا بر در از کوشکی نشستہ بودند و میرفتند اتفاقا
راہ گذر ایشان بر در خانۂ درویشی افتاد خواجہ با وی نزدیک رسیدند
آن درویش درخواست کرد کہ از در از گوشش فرود آمدن شرط نیست
خواجہ فرمودند ما را ہم در خاطر نبود کہ فرود آییم درخواست حاجت
نیست آن درویش در غضب شد و خواجہ را ناسزا بسیار گفت خواجہ تبسم
نمودند و لبشاشت کردند حاضران الطاف حضرت خواجہ در تعجب شدند

Marfat.com

شدند اتفاقا روزدیگر خواجه با جمع درویشان بطرف کوفین رفتند وان درویش را مرض صعبی عارض شده بود بعضی از درویشانیکه دران روز در پی ادبی او بنسبت حضرت خواجه واقف بودند نزدیک وی رفتند و گفتند سبب مرض تو آن سخنان است که بنسبت خواجه گفتی علاج تو نیز از ایشان خواهد بود آن درویش هم از خواجه یاد میکرد و روی مرا طلب کرد و گفت اگر ایشان بزودی نخواهند آمد من هلاک شدم بعد از زمانی که از پیش او بیرون آمدم بطرفی مهمی داشتم دیر فهم مرا بحضرت خواجه ملاقات شد همان ساعت از طرف کوفین می آمدند بر ایشان سلام کردم از من پرسیدند که حال آن درویش همانا که این زمان پیش او بودی چونست من تعجب کردم و گفتم بیرون نزدیک منتظر لقای مبارک شماست خواجه بر فور بعیادت او رفتند من نیز در عقب ایشان درآمدم درویش را پرسش کردند و فرمودند که الشافی هو الله خوش خواهی شد مترس که درین مرض نخواهی مرد از برکت دعای حضرت ایشان اثر صحت دران درویش پیدا شد آخر الامر عذر بیماری خواست که خاطر شریف شما از من رنجیده بی ادبی کردم عفو فرمایند خواجه فرمودند که خاطر ما رنجیده نبود اما الآن در خاطر از تو غباری نیست آنگاه خواجه از پیش آن درویش بیرون آمدند دران اثنا فرمودند ما متابعت روش سنوی الله صلی الله علیه وسلم مینماییم و ندان مبارک ایشان را تکسس فرمودند که اللهم اید قومی فانهم لا یعلمون اما گفته اند مشایخ نقشبند قدس الله اسرارهم خلق خود را بران تنبیه میفرمایند خود بر حذر باشند از حضرت ایشان علیه الرحمة والغفران سؤال کردند که میگویند فلان کس را تنبیه مشایخ رسیده است این سخن چگونه است ایشان فرمودند در بین راه تنبیه بر همه خلق خود را بران تنبیه میفرمایند نقل کرده اند درویشیکه گفته در کرشادم که حضرت خواجه ما قدس الله سره العزیز عزیمت زیارت بیت الحرام نمودند وقت آن شد حجاج شتران کرایه کردند خواجه اصحاب را اشارت فرمودند که هر کس جهت خود اشتری کرایه کند آخر الامر اشتر لاغر ضعیف ماند که از حجاج هیچکس قبول نکردند خواجه فرمودند که ما این اشتر را بکرا میگیریم اصحاب نگران خاطر شدند بتضرع تمام عرض کردند که این اشتر قوی لاغر دبی قوت راه

Marfat.com

کعبه راه دشوار است خواجه فرمودند البته ما بر همین شتر خواهیم نشست بعده در راه در آمدند
بسیاری از شتران با قوه بر جا ماندند و حضرت خواجه ما در رفتن و آمدن بهمان شتر سوار
بودند حضرت خواجه بسیار میفرمودند که بر شتر سوار شوید که بار خود بر شتر نا ندازید و بقدر
طاقت رعایت باید نمودن اولیاء الله کسانی بوده اند که از راه صورت بر مرکب نشسته از راه معنی
بار مرکب بر خود نهاده اند چنانکه از سلطان ابو یزید قدس الله سره منقولست همه اهل قافله از
صفت حضرت خواجه در تعجب شده بکمال ولایت ایشان اعتراف نمودند نقل کرد دانشمند مکه گفت
بسفری میرفتم چون بملازمت حضرت خواجه قدس الله سره العزیز رسیدم تا وداع کنم مرا دعای خیر فرمودند
اثر دعای ایشان را دایما مطالعه میکنم در ولایت کیش بودم که خبر وفات ایشان بمن رسید نومیدی
بر من غالب شد گفتم دوباره بطلب علم در مدرسه در آمدم همان شب ایشان را در واقعه
دیدم که این آیت میخواندند که وما محمد الا رسول و بعد از آن این آیت فرمودند که
افان مات او قتل انقلبتم علی اعقابکم و قال زید بن حارثة الدین واحد از آن
خواب بیدار شدم اشارت حضرت خواجه را فهم کردم دانستم بحسب روحانیت با فقیران عنایت
دارند و متوجه این نیازمندانند اما قال زید بن حارثه این را معلوم نکردم باز
بخواب دیدم که گفتند قال زید بن حارثة الدین واحد دایم این اشارت خواجه در خاطر
من بود این خواب دلیل حقانیت حضرت ایشانست در حیات و ممات بنده کان حق سبحانه
و تعالی را دلالت براه راست میکنند و آنچه مینمایند از کتاب و سنت و آثار صحابه و سیر سلف
صالح رضوان الله علیهم اجمعین و افاض علینا برکاتهم
و جعلنا منهم و من محبیهم بفضله و کرمه
قد تم هذا الکتاب بفضله علی ید احقر
الطلبا میر محمود بن ملا میر
ضیاء الدین بفضل الله
الملک المبین
سنه سبع عشرین و ثلث مائة
فی جمادی الاولی یوم الاثنین فی البخارا محله کلاباد
عبد غریق فر بحر عصیان
برجو الدعا من کل اخوان

Marfat.com

Marfat.com

این کتاب مستطاب المسمّٰی بہ تحفۃ الزائرین بتاریخ یوم جمعہ عرا ماہ
ربیع الثانی سنہ ۱۳۳۰ بہ مع دیگر کتاب ہای ذیل از دوکان
فضیلت پناہ قاری محمد اکبر مزرری کتب فروش گرفتہ شد

کتاب ہذا	جامع الاسرار	مراد العارفین چاپ	جواہر خمسہ احسن الاخبار
۱ جلد	منظوم	باشکنہ لباز خوشخط کاغذ خوب	خواص اسما الحسنیٰ چاپ لاہور
	۱ جلد	۱ جلد	کاغذ حنائی
			۱ جلد

ہفت بہشت از بہرام خسرو
منظوم چاپ نولکشور
۱ جلد

Marfat.com

الحمد که استنساخ این نسخهٔ متبرکه وسعادت

قرین شمله بر اشارات

مزارات اهل الله سکنهم الله فی خلد البرین

بسعی و اهتمام ملا محمدی مخدوم

در قید کتابت در آمد در مطبعهٔ بخارا مطبوع گردید

Marfat.com

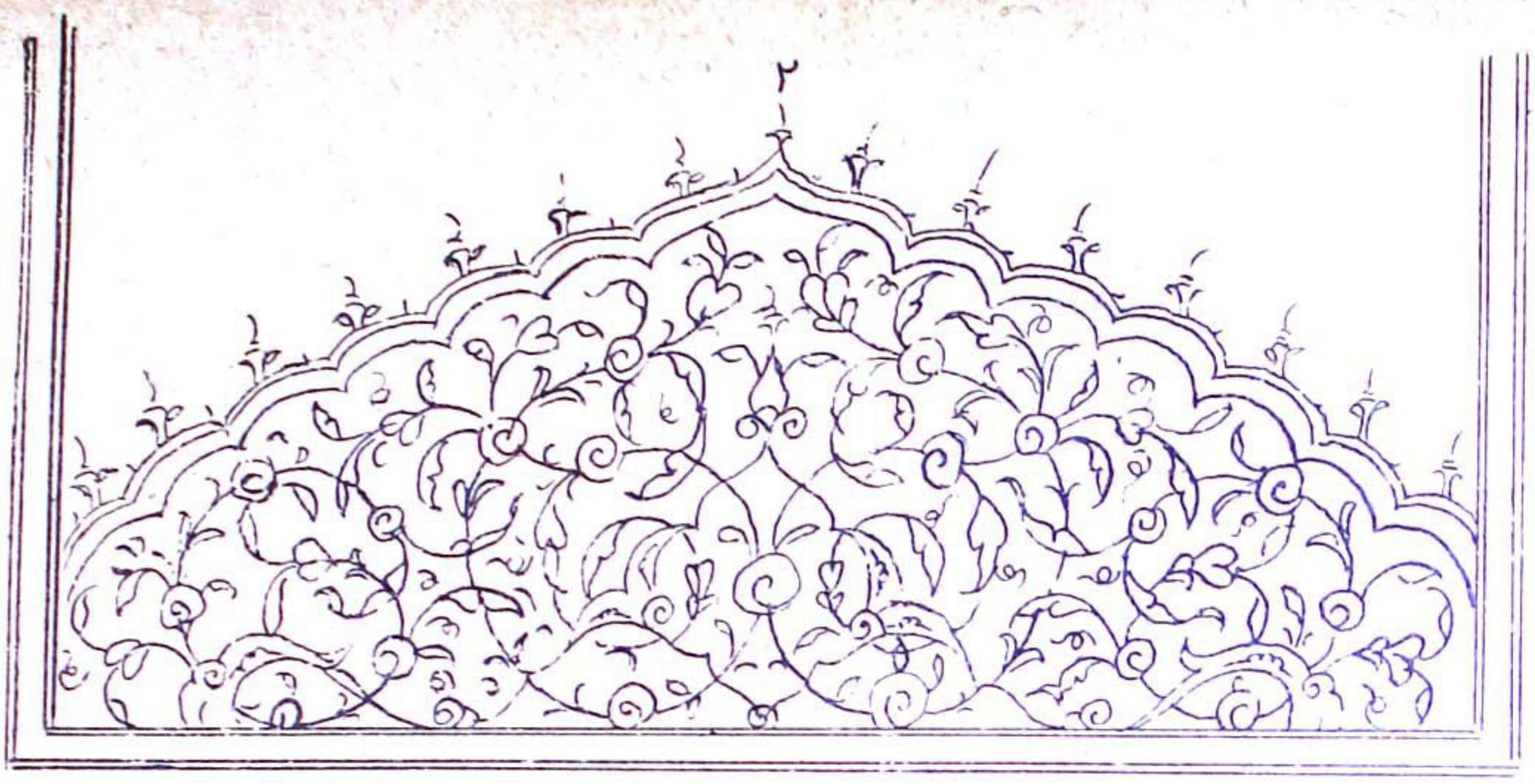

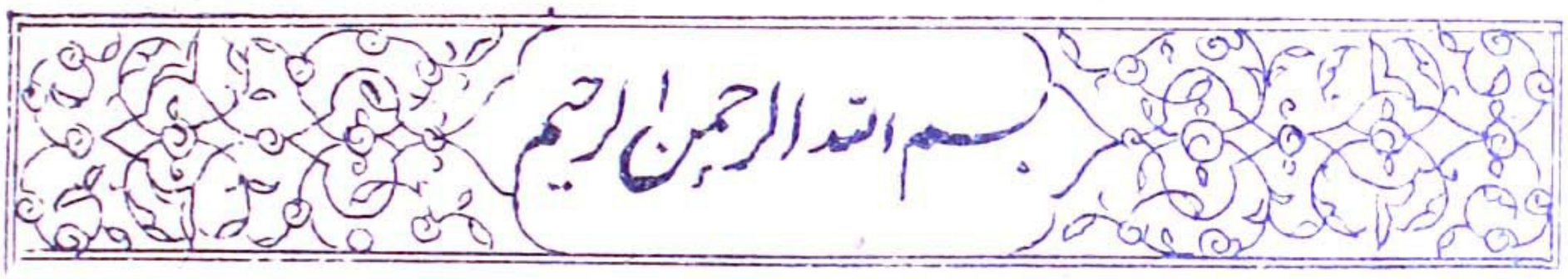
بسم الله الرحمن الرحیم

حمدیکه شایان جلال عظمت الهی ست این هرزه درای چه سان
متکفل ادای آن ست که شاهبازان طارم افلاک از طیران فضای
آن سر ببال عجز کشیده لب به ثنای ما عرفناک حق معرفتک کشوده و شاهسواران
کرهٔ خاک از ساحت میدان عریض البنیان آن به لنگی توسن فکر اعتراف نموده
زبان حال بذکر ما عبدناک حق عبادتک رطب اللسان ساخته اند ؎
ای جود وجود تو محیط هر ذات احسان تو ساری همه موجودات چون
سرور کاینات لا احصی گفت من خود کیی احصای ثنایت هیهات همچنین
تحفهٔ نعوتیکه درخور سزا و ثنای رسول مقبول بود این بوالفضول
ژاژخای را چه یارای که خود ندای روح افزای انا سید ولد
آدم در داده حاملان ملأ اعلی و ساکنان خطهٔ غبرا را مجال انکار و
مجال گفتار بجز صدق و اقرار نمانده ؎ ده عقل زند سپهر از هشت بهشت
هفت اخترش از شش جهت این نامه نوشت از پنج حواس چهار ارکان
سه روح ایزد بدو کون چون تو یک تن نسرشت و بالحان سعادت
ترجمان انا افصح العرب والعجم آن عندلیب دستان سرای و ما ینطق
عن الهوی فصحای عرب و بلغای عجم را انگشت قبول بر چشم ست و

Marfat.com

کلمهٔ آمنا وصدقنا بر زبان ه هم رحمت عالمی زما ارسلناک هم
مایهٔ آفرینشی از لولاک حق کردند ایجانت ای جوهر پاک لولاک لما خلقته
بالافلاک وصلی الله علی خیر خلقه محمد واله واصحابه اجمعین اما بعد
میگوید پاشکستهٔ زاویهٔ خمول وکم نامی الراجی الی غفران الملک الباری
ناصر الدین الحنفی الحسنی البخاری که مدتی ست مدیده وعهدیست بعیده
که این فقیر حقیر را شغف تمام بذکر سعادت اثر اولیای کرام وعلمای
عظام بود همیشه از کتب وصحف متقدمین ومتأخرین بتفحص وتجسس انساب
دانته قال ومصرح خیر مآل سلسلهٔ خواجگان حضرت خواجه عبد الخالق
غجدوانی وطبقهٔ خواجگان الی یومنا هذا وغیره از بزرگان دیگر
سلسلهٔ بروش تاریخ ملازاده تمنا بود که بطریق اختصار اسامی این
بزرگان ومراقد ومشاهد پر انوار ایشان را اشارتی بر صفحهٔ اوراق نمایم
الحمد لله که در سنه ۱۳۲۴ یکهزار سه صد بست چهار بمضمون الاشیاء
مرهونة باوقاتها با وجود عدم لیاقت واستطاعت از چند کتاب
چون نفحات الانس ورشحات ومناقب حضرت امیر کلال ومظهر العجائب
وفواید منتجه وثمرات المشائخ وتحفة الاحباب شاهی وتحفة الاحباب مناقب
حضرت حاجی حبیب الله حصاری نقشبندی وتحفة الانساب وکتب
محمد طاهر که ذکر خیر اثر ونشان صریح مطهر ومشهد معطر سالکان مسالک
عرفان مناهج ایقان را بطریق ایجاز واختصار برچیده بعبارت روان
عام فهم بجهت استفاده اقران واعیان وزایرانی که از کمال اخلاص
درین ورطه قدم راسخ میزنند بشیرازهٔ جمعیت کشیده موسوم به تحفة الزائرین
گردانیدم اکنون توقع از مکارم اخلاق ناظرین ومراسم اشفاق
مطالعه کننده کان این تحفة الزائرین آنست که هرگاه هرکدام از بنی نوع را
باشارهٔ این رساله شرف زیارة این حضرات مقربان درگاه حضرت حق

Marfat.com

سبحانه وتعالی که باعث نزول رحمت وسبب وصول قربت
رب العزّت جلّ شانه ست دست دهد دران مکانهای فیض
اقتران این بیچمدان سراپا نقصان وفقیر حقیر آلودهٔ عصیانزا از حاشیهٔ
ضمیر منیر محو نفرموده بدعای حسن خاتمت یاد فرمایند که خداوند اعاقبت ما
وجملهٔ مؤمنان را بحمود کناد رَبِّ هَبْ لِی حُکْمًا وَّاَلْحِقْنِی بِالصّٰلِحِیْنَ
واجعلنی لسان صدق فی الاٰخرین اللهم اشرکنی فی دعاء المومنین فطعه چون بخیر
کنم یاد رفتگان امروز امید آنکه مرا هم بخیر یاد کنند چو شاد میکنم ارواح
دیگران شاید کهان سندم را نیز روح شاد کنند بعلاقه این امور وملاحظه
این معنی این سجده خوان لوح نادانی را بهوس آنست که بذکر مناقب ومفاخر طبقهٔ
خواجگان که در فاخرهٔ بخارای شریف وغیرها در قریب جوار این قبلهٔ اسلام
بستند بطریق اختصار برسانی فهمیدن احوالات ومزارات این بزرگان دین را
چند بقید تسطیر کشد ولی هر کس را که ذوق دانستن مفصل احوال این سلسله خواجگان
وسلسلهٔ قادریه وسلسلهٔ چشتیه وسلسلهٔ سهروردیه وسلسلهٔ کبرویه وجمیع
حضرات اولیاء الله وعلماء کرام وخلفاء عظام واهل بیت حضرت رسول انام
بترتیب وحصول کتاب متقدمین باصح روایات خصوص سلسلهٔ جهریه که مهیج
کتاب تفصیل احوال ایشان بیان نشده ست درسلک تحریر درآورد الحمد
لله که این مطلب دیرین بحصول پیوست حیف که از جهت ضخامت قریب
بدو صد جزو کشید کم کسی هوس تحریر آن نماید باز میکوییم که نه هر گوشه گمان
گمان هر که خالی ست شاید که پلنگ خفته باشد باقی موقوف دیدن ست ویوسوم
آن مجموعه را بکنوز الاتقیا این مختصر رشحه از عمان وقطرهٔ از نیسان اوست

مقدمه در آداب زیارت ودعاهای آنکه از جمله ضروریات است
بطایفهٔ زایرین مقابر ومشاهد **اما بعد** بدانکه حضرت علماء دین
وبزرگان اهل یقین رحمة الله تعالی علیهم اجمعین چنین فرموده اند که زیارت

کردم

Marfat.com

قبور سنت ست ومستحب آنست که زیارة کننده زیارة در روز جمعه
نماید و یا در روز شنبه و یا در روز دوشنبه و یا در روز پنجشنبه پیش
از برامدن آفتاب عالم تاب و هم در اوقات شریفه و مبارکه در آنها
محل استجابت دعاست چنانچه در روز عاشورا و عرفه و غیر آن و
در حدیث ست که هر که زیارة کننده باشد گذشتگان را
فرشتگان بعد از وفات او زیارة کنند او را و هم رسول صلی
الله علیه وسلم فرموده اند که زیارت کنید گذشتگان را چه گذشتگان را
موانست باشد بزیارة کنندگان و در خبر ست که سنجر پیغمبر
علیه السلام از سنجر دل خود عرضه کرد آنحضرت علیه السلام فرمودند که
سه عمل ست که دل را نرم کند اول دست بر سر یتیمان مالیدن و فرود
آوردن دوم بیمار پرسی کردن سوم بزیارة گذشتگان رفتن
و هم در حدیث شریف ست که هر که پدر و مادر خود را زیارت
کند هر هفته و بروایتی گاه گاه آمرزیده و ثواب حج مقبول یابد
و بعد از وفات وی فرشتگان او را زیارت کنند ابو الحسن رستغفنی
پرسیدند که زیارت گذشتگان چه نیت
باید کرد فرمود که چهار نیت بکند اول تعظیم گذشتگان دوم
آنکه چون او بمیرد دیگری او را زیارة کند سوم بجهت عبرت گرفتن
تا بطاعت روی آرد و از معاصی باز گردد و پرهیز کند چهارم نیت
کند که خدا تعالی بروی معیشت فراخ کند تا بغیر محتاج نشود با خلق
خدا. امواسات توان کردن ولیکن بهتر آن بود که زیارت
روز پنجشنبه یا روز جمعه کند چه در خبر ست که صدقه که از برای گذشتگان
دهند و دعا یکه از بهر ایشان کویند چون درین روزها کنند بایشان
زودتر برسد چون زیارت کننده از خانه بیرون آید این

Marfat.com

دعا را بخواند که لا اله الا الله وحده لا شریک له له الملک وله الحمد یحیی و
یمیت وهو حیّ لا یموت بیده الخیر وهو علی کل شی قدیر هو الاوّل والآخر
والظاهر والباطن وهو علی کلّ شئ علیم و در راه زیارت بنیت به
آن مزار صدقه بدهد آنقدر که تواند چون بزیارتگاه خواهد که در آید
بگوید اللهم انی اسألک خیر مدخلی واعوذبک من شره ربّ ادخلنی
مدخل صدقٍ واخرجنی مخرج صدق واجعل لی من لدنک سلطاناً
نصیراً بسم الله دخلنا وعلی الله توکلنا و از جمله آداب زیارت
آنست که در هر قرستانی که در روضهٔ پیغمبری باشد باشد
زیارت از انجا کنند واگر موی مبارک سیدنا ونبینا و
مولانا محمد مصطفی صلی الله علیه وسلم باشد ابتدا از انجا کنند
منقول ست چند تاره موی مبارک انحضرت صلی الله
علیه وسلم در مقابر بخارا ست یک تاره موی مبارک با قاضی
امام شعبی ست که استاذ قاضی ابوزید دبوسی اند و یک تاره موی
مبارک باخواجه عبد الله برقی ست برتل خواجه امام بکر حامد و یک
تاره موی مبارک باد هقان سغدی ست برتل خواجه امام
بکر ترخان نزدیک مشهد صوفیان و یک تاره موی مبارک باسید
امام زرنگره برتل صدور و یک تاره موی مبارک باصدر الشهید
حسام الدین رحمة الله علیه و از جمله آداب زیارت آنست که
راست ایستاده زیارة کنند و بر گور نه نشینند و بر گورستان نماز
نکنند و بر گور دست نمالند و بوسه ندهند گور را که بوسه کردن عادت
گفار ست از نصاری چون در زیارتگاه در آیند گویند که السلام
علیکم یا اهل القبور من المؤمنین والمؤمنات والمسلمین والمسلمات یرحم
الله المستقدمین منکم والمستأخرین منّا انتم لنا فرط ونحن لکم تبع

Marfat.com

وانا انشاء الله بکم لاحقون اتانا وکم فقد بکحت واما دورکم
فقد سکنت واما اموالکم فقد قسمت فهذا خبرکم عندنا فما خبرنا عندکم
وبعد از سلام تکبیر بسیار گویند چه ثواب تکبیر بگذشتگان زودتر
از ان رسد که ثواب ذکرها و دعاهای دیگر چون بمزاری روند که
موی مبارک حضرت رسول اکرم صلی الله علیه وسلم در انجاست
در مقابلهٔ آن تبعظیم تمام ایستند وگویند که السلام علیکم ورحمة الله
وبرکاته اللهم صل علی روح محمد فی الارواح وعلی جسد محمد
فی الاجساد وصل علی محمد فی القبور وصل علی شعر محمد فی الشعور آنگاه
سوره فاتحه وآیة الکرسی ویس وآخر سورهٔ حشر وسوره ملک خوانند
چه در خبرست که بخواندن سورهٔ تبارک عذاب گور از ان کسیکه به نیت
او خوانده شد برخیزد وسورهٔ اذا زلزلت وسوره الهیکم التکاثر
بخواند وسورهٔ اخلاص یازده بار بخواند وسوره قل اعوذ برب الفلق وسوره
قل اعوذ برب الناس وسوره فاتحه بخواند وثواب خواندها را بگذشتگان
وارواح همه اهل اسلام بخشد وبعد ازان دست را برداردو گوید که
اللهم اغفرلی ولوالدی ولجمیع المؤمنین والمؤمنات والمسلمین والمسلمات
چنانچه در نماز میگوید بازگوید اللهم تقبل منی تلاوة هذه السورة
وقراءة هذه الآیات من کتابک الکریم واجعل ثوابها لفلان ولاهل هذه
المقبرة من المؤمنین والمؤمنات والمسلمین والمسلمات وادخل علیهم الروح والراحة
والنور والسرور والرحمة والبشری والکرامة واذا صار حالی مثل
حالهم اغفرلی وارحمنی وتجاوز عنی واختم لی بخیر خاتمه یا ارحم الراحمین وباز
بر سر تربت آید وگوید سبحان من تفرد بالقدرة والبقا وقهر عباده
بالموت والفنا فرد الخلایق کما بدأهم ویعیدهم کما انشاهم اعوذ بالله من
الشیطان الرجیم زعم الذین کفروا ان لن یبعثوا قل بلی وربی لتبعثن ثم لتنبئن

Marfat.com

بما عملتم وذلک علی اللہ یسیر بازدستہا را بردارد وگویدکہ اللّٰہم
ربّ ہذہ الاجساد البالیۃ والعظام النّخرۃ والشّعور المتفرّقۃ والجلود
المتمزّقۃ الذین باتوا علی شہادۃ ان لا الہ الا اللہ وحدہ لاشریک لہ
وان محمدا عبدہ ورسولہ اللّٰہم بَرِّد علیہم مضاجعہم ووسّع علیہم
مضایقہم وآنس فی ظلمت القبر وحشتہم وارحم غربتہم وفرّج کربتہم و
بارک لہم فیما صاروا الیہ ونبّہنا عن نومۃ الغافلین وارزقنا
الاہلیۃ للموت والاستعداد لہ توفّنا مسلمین والحقنا بالصالحین و
کن لنا ولہم رؤفا رحیما برحمتک یا ارحم الراحمین وصلی اللہ علی خیر خلقہ محمد
وآلہ واصحابہ اجمعین الطیبین الطاہرین وسلم تسلیما کثیرا کثیرا فایدہ
اما بعضے از اہل کشف وعیان فرمودہ اند کہ ہر کہ بہ نیت زیارۃ
عزیزی وبزرگی رسد اعتقاد آن باشد کہ آن عزیز وآن بزرگ
در اینجا مدفونند فیض ومدد آن بزرگ باو رسندہ است بی نقصان
چرا کہ در عالم ارواح ودر روز دیگی برابر است واضح باد کہ در ابتدائے
این رسالہ جمیع علما وبزرگان ملازادہ را نوشتیم واللہ الموفق والمعین علیہ
ذکر مزار چشمۂ حضرت ایوب علیہ السلام امام محدّث ابو
عبد اللہ محمد بن محمد بن سلیمان بن کامل البخاری الورّاق المعروف بنجّار
کہ صاحب تاریخ بخارا است گفتہ اند کہ مزار شریف منورۂ حضرت
ایوب علیہ السلام در بخارا است ہمانجا کہ مشہور است ونیز گفتہ اند کہ علامت
آن مزار آنست کہ انجا درختی ست کہ در زمستان سبز باشد ودر زیر آن
چشمہ است از چشمہای بہشت برگ آن درخت چون برگ درخت سنجد ست اما
قول صحیح آنست کہ مرقد مطہرۂ حضرت ایوب علیہ السلام انجا نیست اما شیخ
کامل امام محی الدین نووی رحمۃ اللہ علیہ نقل کردہ اند کہ قبر مبارک آنحضرت
ببلاد حوران ست وقبر شریف در انجا مشہور ست ودیگر در جانب

Marfat.com

قبلهٔ مزار حضرت ایوب علیه السلام مزار خواجه کعبان عابدست رحمة الله
علیه که شریک حضرت خواجه ابوحفص کبیر اند که ایشان بدست کفار
فجار شهید شده اند دیگر مزار مولانا شمس الدین محبوبی رحمة الله
علیه که فرزند ارجمند مولانا جمال الدین محبوبی اند رحمة الله علیهم در جانب شرقی
چشمه حضرت ایوب ست برجنب حوضی که دران مزارست دیگر در جانب
شرقی چشمهٔ حضر ایوب علیه السلام مزارات شرع آباد ست
خانوادهٔ خاوند صدر الشریعة رحمة الله علیه که از اولاد مولانا جمال الدین
محبوبی اند و مرقد ایشان و باقی اولاد ایشان رحمة الله علیهم در
شرع آباد ست پادشاه اسماعیل سامانی نه تن بودند از آل سامان مشهور
هریک بولایتی و شهری مذکور اسماعیل و دو احمد و بو یعقوب یک نوح
دو عبد الملک دو منصور دیگر در جانب جنوب مزار پادشاه اسماعیل
سامانی باندک مسافتیکه رفته شود مزار پر انوار عالم محدث محمد بن احمد
المعروف بخواجه غنجاری بسیار ذات بزرگ میباشند ذکر
مزار حضرت خواجه ابوحفص کبیر رحمة الله علیه که حضرت ایشان
در علم و عمل و قوت و مجاهدت و صفای حال و زهد و سخا و غزات و اعلاء
کلمة الله تعالی بدرجهٔ اعلا بوده اند مزار فایض الانوار ایشان مجمع ابدال
و اوتاد و سیاح ست و دگر منور فرزندان ایشان عالم عامل
محمد بن امام ابوحفص بخاریست که در جانب قبلهٔ تربت خواجه ست
خواجه عبد الله سبزموئی شاگرد فرزندان ایشان اند و دیگر از فرزند حضرت
عثمان و از فرزندان عبد الله بن عباس رضی الله تعالی عنهم آنجا
میباشند و دیگر مزار شیخ شب بیدار که چهل سال شب خواب
نرفته در عبادة شب را روز کرده اند و دیگر مزار قاضی امام عبد الواحد
شهید صاحب کرامات آنجاست و دیگر مزارات صفاریه که در جانب

Marfat.com

قبله مسجد اند و در طرف جنوبی مزار حضرت خواجه رحمة الله علیه میباشند
حضرت شیخ امام عالم باعمل زاهد ابو ابراهیم بن اسماعیل
بن الصفار رحمه الله علیه که حضرت ایشان را صلابت در دین غالب
بود انچه حق بودی در باب دین و دیانت میکفتند و از هیچکس باک
نداشته اند امیر شمس الملوک صاحب نماز کاه ست که ایشان را
بدرجهٔ شهادت رسانیده ست فرزندشان ابو اسحاق نیز عالم
باعمل و زاهد متقی بوده در مزار پدر خود مدفونند و فرزند ابو الحامد
حماد بن ابراهیم الصفار که امام مسجد کلان عالم
باعمل مفتقران و محتشد بوده اند در انجا آسوده اند و یکدر جانب
شمالی شهر در ده سفکره شیخ عالم محدث صاحب الولایة والکرامة
خواجه ابو حفص صغیر سفکر دری ست رحمه الله علیه زرکی
میکویند که چند شب بخشم خود دیدم که نور از تربت امام ابو حفص صغیر سفکر
دری بر مثال مناره بر میاید و دیکر بجانب قبله فاخره بخارا
در قریه سمن مزار منور مرقد معطر شیخ زاهد عالم باعمل صاحب الاحوال
والمقامات مالک الولایة والکرامات خواجه امام ابو بکر سعد ست
قدس الله روحه و دیکر بطرف قبلهٔ شهر مزار پر انوار شیخ عالم
باعمل صاحب تقوی و ورع امام ابو بکر محمد بن الفضل البخاری ست که
حضرتشان محدث و مجتهد بوده اند در زمانشان مذهبهای باطله را
از بخارا برطرف نموده اند و در جوار قبه شان از اجداد ابو عمر و عثمان
بن ابراهیم بن محمد بن احمد بن الفضل ست رحمهم الله و دیکر در جانب شمال
راه دروازه جاجیان در روبروی مزار ابو بکر فضل مرقد ائمهٔ اسماعیلیه
رحمة الله علیهم اجمعین که خانه دان ایشان همه اهل علم اند علی بن احمد بن
اسماعیل بخاری نبیرهٔ امام ابو بکر سعد ست و شاکرد او اولاد و احفاد

Marfat.com

ایشان دران مرقد مدفونند که دراین زمان ویران ونا معلوم است
و دیگر در جانب شرقی مزار امام ابوبکر الفضل قبرهای اسمه
ستاجیه ست رحمهم الله که هریک از ایشان مقتدای جهان وپیشوای
عالم بوده اند ومزارگاه ایشانان مجمع ابدال و اوتاد بوده ست درانجا
تربت امام عالم باعمل وزاهد باورع مفتی وهستاذ علمای عالم مولانا
سیف الدین ستاجی ست رحمة الله علیه و در قرب تربت ایشان
قبر فرزندشان مولانا جمال الدین ستاجی ست رحمه الله که مقتدای صالحان
وپیشوای نیکوکاران وصاحب ولایت وکرامت بوده اند هفتاد مرتبه
حج گذاریده اند وچندین کتابها تصنیف کرده اند و در قریب جوار
تربت ایشان مرقد پسر ایشان ست وجناب حضرت امیر شمس الدین
راگویند که عالم باعمل وعابد متورع ومفتی ومدرس بوده اند و در زیر قبه
ایشان قبر پسرشان خاوندزاده شرف الدین ست و در پایان
تربت او تربت پسر ایشان که مولانا کمال الدین ست که عالم ومفتی
و در اصول وفروع جامع وصاحب مصنفات میباشند در روزگار غازان
بخارا بدست کفار شهید شده اند رحمة الله علیه و در پیش قبر ایشان
قبه فرزندشان فخر الدین ست ایشان نیز عالم وفقیه وزاهد و
پند دهنده بوده اند و در پیش او تربت تاج الدین ست که مولف
بوستان اذکرین ست که صاحب شریعت وطریقت ست وشرف زیارت
حج دریافته ست و در پیش قبر ایشان مرقد صدر الدین ست رحمة الله
و دیگر بجانب قبلهٔ مزار امام ابوبکر فضل مرقد سالار حج ست که
ایشان سی پنج حج گذاریده اند وهمون از دروازه بیرون برائی برشمالی
جوی جویبار خاک توده ست و درانجا یکی از بزرگان دین واکابر اهل یقین
بوده اند که خواجه یوسف بمدانی آنجا را نشانه کرده اند وگفته اند که

Marfat.com

در انجا زنده ایست از زنده کان بل احیاء عند ربهم ذکر مزارات
تل حوض مقدام که حالا خواجه چهارشنبه میگویند درین
تل بسیار از بزرگان میباشند از متقدمان جون حضرت حاشد
بن عبد الله الصوفر العابد بخاری رحمة الله علیه ملقب بجاشد کم کناه بین
مردم ذات مبارکشان از امرای اسلام ست مدتی در شام و مدتی در
یمن حکومت داشته اند و دوازده منبر اسلام در تصرفش بوده و دوازده
ده هزار مرد تیغ زن داشته بناکاه دل از همه سرد کشته بعلم و ذکر
مشغول کشته بدرجات بلند رسیده رحمة الله علیه و دیگر از بزرگان
دین و اکابر اهل یقین نزدیک ایشان مدفون میباشند مثل خواجه
ده نیاز رحمة الله علیه که عالم باعمل و صاحب کرامات بوده اند و
دیگر امام محمد بن محمد بن ابراهیم البصر المیدانی البخاری علیه الرحمة
نیز در انجاست و ایشان از نوادر و عجایب زمان خود بوده اند در حفظ
حفظ کتب و ایقان و زهد و ریاضت ممتاز بوده اند و مجتهد و صاحب
روایت و کرامت بوده اند و دیگر امام رئیس ابوبکر احمد بن محمد بن اسماعیل
رحمة الله علیه در انجاست و ایشان عالم باعمل و فقیه اکمل بوده اند و دیگر
قبر خواجه امام حسین نوفاحی در انجاست و امام عبد الکریم بن ابی حنیفه
الاندقی در انجاست علیه الرحمة الواسعه امام فاضل و زاهد کامل و مجتهد
بزرگ بوده اند و در میانه پشته قبر مسط خواجه سلیمان ست که خلیفه
خواجه اولیاء کلانند رحمهم الله تعالی و دیگر هم مزارات امام همام واعظ السلاطین
مولانا مظفر رحمه الله در انجاست و مزار منور فرزندان ایشان مولانا
طاهر و باقی اولادایشان در جوار ایشان خوابیده اند دیگر ذکر مزارات
سفید مونی مرقد مطهر شیخ بزرگوار که مشهور بعبد الله سفید
مونی و لقبشان در میان مردم بحضرت استاذست در جنوبی پیرون شهر

Marfat.com

بمقدار سدس فرسخ راه ست که همان دیه را بخواجه عبد الله سفید مولی
مینامند زیارت گاه خلایق ست حضرت امام ابوبکر فضل شاگرد این
جناب بوده و در مجلس املاء حدیث آنجناب چهار صد شاگرد نویسنده
بوده اند و مزار پر انوار ایشان پر هیبت و سیاست عظیم بوده است
در جوار تربت ایشان مرقد حضرت مولانا شمس الائمه کردریست
که از زمان خوردی تا بوقت بزرگی حضرت او تعالی ایشان را در
پرده عصمت نگاه داشته ست رحمه الله علیه و در جوار شان قبر مولانا
بدر الدین ست که خلیفه مولانا شمس الائمه بوده اند در علم و عمل دیگر
قبر مبارک خواجه جندی در جانب جنوبی بخارا بدرون
شهر متصل بعمارات شهر مرقد منور امام الشیخ ابو نصر احمد بن فضل
بن الموسی الجندی آنجاست از اصحاب شیخ ابوبکر اسحاق کلابادی است
رحمة الله علیه پیشوای آدمیان و پریان و مقتدای مردمان و صاحب
ولایت و کرامت بوده ست و ایشان فرموده اند که هر کرا حقتعالی حاجت
کفایه نکند پس او را توفیق ندهد که بسر قبر من حاضر نگردد درین مقبره
بسیار از علما و مشایخ و عزیزان هستند و در طرف جنوبی این مقبره
پس از اندک راه رفتن بجانب نمازگاه قبر پادشاه کامکار شمس الملک
صاحب نمازگاه بشهرت عوام ست و الا در راهی که میان سمرقند و
خجند ست بآن طرف آق کوتل نام رباطی ست کهنه که آنرا نیز شمس الملک بنا
کرده ست مزار او معروف و مشهور در انجاست و دیگر دگر مقبره خواجه
بابای پاره دوز که مزار پر انوار بزرگوار دین الامام الجلیل و الهمام
الاصیل العالم العامل الزاهد الشیخ ابوبکر محمد بن احمد الاسکاف
رحمه الله علیه آن منزل مبارک و مقام متبرک ست و هیبت عظیم دارد
مجمع ابدال و اوتاد و سیاح ست و عباد ست چهار بکر بخارا و ابو

Marfat.com

جعفر هندوانی که مجتهد انداز شاگردان ایشان بوده اند دوران
مقبره از علما و مشایخ و سادات بسیار اند رحمة الله علیهم
و در طرف شرق این مقبره بآن طرف راه شرقی متصله مزار شیخ
سالک سراج الدین خلوتیت رحمة الله علیه و در جانب شمالی
این مقبره بر لب حوض کاکا مزار منور شیخ سالک ولی پوشیده شیخ
محمود سنبوسه نیز ست که از خلفای خانواده خواجگانند و در
جانب جنوبی محلهٔ کلاباد مقبرهٔ خواجه زاهد الشیخ محمد سراجگان علیه
الرحمة ست که در فتنهٔ چنگیز خان بسعادت شهادت رسیده اند مزار
ایشان قوی با بیبت و عظمت ست و خوارق عادت بسیار نقل
میکنند خصوصا بجهة تنبیه کسیکه در انجا سوء ادب نماید ذکر مزار
روح پرور روح انگیز فتح آباد مرقد منورهٔ و مشهد معطرهٔ
سید رجال الله حضرت شیخ عالم قدس سره در انجاست یعنی شیخ
عالم باعمل و محدث شیخ سیف الحق و الدین ابو المعانی سعید بن المطهر
بن سعید بن علی الباخرزی روّح الله روحه ایشان خلیفهٔ
شیخ المشایخ شیخ نجم الدین الکبری قدس الله روحه میباشند و
بجهت قبله ترتیب شیخ العالم ترتیب دو فرزند ایشان ست خاوند
جلال الدین شهید و خاوند مظهر الدین رحمهم الله و در طرف
شرقی ترتیب شیخ العالم قبر نبیرهٔ ایشان ست حضرت یحیی ابن احمد
بن سعید الباخرزی که عالم و عارف و محدث و واعظ بوده اند
ترتیب سفره و خرقه و حجره های فقرا را در فتحاباد این حضرت بنا نموده
اند تقبل الله منه و در جوار تربت ایشان قبرهای فرزندان ایشان
خاوند برهان الدین الشهید و روح الدین الشهید و
شیخ داود رحمهم الله تعالی علیهم اجمعین و در طرف شمالی فتحاباد

Marfat.com

مقبرهٔ غازیان ست که آنجا را تل غازیان مینامند و اکثر
اصحاب شیخ العالم که سالکان راه تجرید و معتکفان زاویهٔ تفرید اند
و محرمان وفا و صوفیان صفهٔ صفا بوده اند در انجا مدفونند مثل شیخ
شمس الدین خورد و سدید الدین خوارزمی و غیرهما از
از عزیزان بسیار آسوده اند چون از حضرت فتح آباد بجانب شهر
روند در میان سه جوی مزار منور الفقیر الی الله مولانا جلال الدین
که مدة مدیده در مقام مجاهدت و ریاضت مجاور و خادم روضه مطهره
حضرت شیخ العالم بوده اند چون ازین راه بشهر بخارا برسی بر کنار شهر
مسجدیست بغایت متبرک که بسیار از اولیا نقل نموده اند که دران
مسجد با حضرت خواجه خضر علیه السلام ملاقات یافته و صحبت داشته اند
و در جانب شرقی این مسجد پیوسته مزار مطهر الولی الخفر حضرت خواجه
قوت علیه الرحمه ست که اهل کشف هر یک بنوعی ازین بزرگ سخنان
کرامات و خوارق عادات نقل کرده اند و در جوار این بزرگ عزیزان
بسیار آسوده اند ذکر مقابر تل صدور در جانب شرقی این تل
بر کناره دروازه کلاباد در مقابل حوض که براه فتح آباد ست تربت
شیخ امام محدث صاحب الولایت و الکرامت ابو شعیب صالح
بن محمد بن صالح البخاریست که شاگرد خواجه ابو بکر سعد ست و
استاذ مولانا شمس الائمه حلوانی ست رحمة الله علیه و تربت این عزیز
زیارتگاه و محل اجابت دعاست و خلق بسیاری را ازینجا فتح باب
شده ست و صاحب انساب میگوید که قبر او بکلاباد مشهور یزار و یتبرک به
و نزدیک ایشان تربت امام علی بن منصور بن شعیب الاستاذ
است رحمة الله علیه ایشان از اهل حقیقت اند و سخنان دقیق دارند
و در صفات و مقامات احوال دل یک دفتر تصنیف نموده اند و گفته اند که

Marfat.com

پیش از انکه تربت امام صالح بخاری بر سر تربت امام قاضی علی النسفی
است رحمة الله علیه که استاذ شمس الائمه حلوانی ست رحمة الله علیه که
و در جوار او تربت **خواجه عبد الله** ست که ایشان صاحب
ولایة و کرامت بوده اند **ذکر صدور معظم آن برهان** که مفاخر زمین
و زمان بوده اند قبور های منوره ایشانان در سه موضع ست و بعض
از ایشانان در حظیرهٔ اند بر سر راه فتح آباد ست و اغلب در ان حظیره
عورتانند و گویند که صدر الصدور برهان الائمه و صدر حلیم در ان
حظیره اند و بعض در حظیرهٔ بر بالای مقابر ست و در ان حظیرهٔ که در مقابل
راه ست و اکثر در انجا از اولاد و احفاد و اعقاب صدور اند اما نظر بقول
اکثرین صدور معظم در ان توده اند که بر شمالیٔ این حظیره ست و قبر هر یکی
از دیگری ممتاز نیست و مجموع در عالم وحدت مستغرق اند و در مقام اتحادند
رحمهم الله و یکی هم بر کنارهٔ شمالیٔ این مقبره صدر عظام پیوسته مزار امام
بکر خواهرزاده ست که عالم و عابد و عامل و مجتهد بوده اند و صاحب
مبسوط اند و خواهرزادهٔ قاضی ابو ثابت بوده اند و یکی در کنار جنوبی
این پشته در مقابل خانقاه امام زنجیری تربت مجتهد آخر الزمان استاذ
العلما مولانا شمس الائمه حلواست و هو ابو محمد **عبد العزیز بن احمد بن**
صالح بن محمد بن علی بن جعفر بن علی المرتضی کرم الله وجهه
که آفتاب عالم و یگانهٔ عصر و زمان خود بوده اند و ختم مجتهدین سند العارفین
و استاذ امام فخر الاسلام پزدوی و شمس الائمه سرخسی امام ابو الفضل ابو بکر
بن محمد الزنجیری اند کرامت و شرافت این بزرگ بسیار و بیشمار ست و دیگر
قبر مطهر قاضی امام **علی سغدی** رحمه الله در انجاست ایشان را
در علم و عمل و زهد و تقوی علو درجات بوده ست و در جانب شرقی تربت
مولانا شمس الائمه پیوسته قبر بقیهٔ مشایخ انام **مولانا جمال الدین مجبوبی**

Marfat.com

است رحمة الله علیه وایشان از اولاد حضرت عبادة بن الصّامت رضی الله عنهم و در طرف قبله تربت مولانا شمس الائمه تربت امام شرف الدین عبد الرحمن ست که بانی خانقاه زنجیریست ذکر مزارات تل بغرابیک که در این زمان به تل خواجه ابو بکر طرخان معروف ست و تل مولانا حافظ الدین نیز میگویند الامام العالم العامل العاقل الزاهد المجاهد ابو بکر عبد الله بن محمد بن علی بن طرخان البلخی رحمة الله علیه صاحب جامع و مسند ست و ایشان زاهدترین وقت خود بوده اند و هر ساله ایشان را قوة الدک بود و هیچکس بار مجاهده ایشان نتوانستی کشیدن و در جانب قبلهٔ مزار ایشان پیوسته تربت مطهر مفتی کبیر امام زاهد علامه ست هو الامام الزاهد المفتی ابو الحفظ علاؤ الدین ابو عبد الله محمد بن عبد الرحمن بن احمد البخاری و در جانب شرقیٔ ابو بکر طرخان مرقد والد بزرگوار مولانا حافظ الدین الکبیر البخاریست و هو الامام علاؤ الدین محمد بن نصر بن محمد بن ابو بکر القلانسر البخاری ست رحمة الله علیه و در پایان تربت مولانا علاؤ الدین مرقد منور حاجی الحرمین الشریفین مولانا حافظ الدین کبیر شیخ محمد بن محمد بن احمد البخاری و در جانب قبلهٔ مزار مولانا تربت داماد ایشان امام همام مقتدای انام مولانا تاج الدین المصدر ست ابو عبد الله محمد بن محمد المصدر البخاریست و در جانب قبله تربت مولانا تاج الدین مرقد منور فرزند ایشان که مولانا حسام الدین رحمة الله علیه میباشند و در جانب قبله تربت مولانا تاج الدین تربت مولانا برهان الدین انجر فغنوی رحمة الله علیه میباشند و در جوار ایشان مولانا برهان الدین ارشدی رحمة الله علیه و در جوار مولانا حافظ الدین خواجه یوسف که از احفاد ایشان خوابیده اند و در جوار شرقیٔ خواجه یوسف امام همام مولانا نجم الدین اوتراری

Marfat.com

اند و در جانب شرقیٔ والد مولانا حافظ الدین تربت امام همام قاضی خواجه
نجم الدین مجدد وانی ست علیه الرحمة و در جانب شرقیٔ ایشان مرقد
امام علامه استاذ العلماء خواجه سعد الدین مسعود مجدد وانی ست
رحمة الله علیه و علما و مشایخ عظام دران حوالی بسیار اند رحمهم الله
دیگر در جانب شرقیٔ امام ابو بکر طرخان رحمة الله علیه باندک مسافة مزارات
قضات سبعه که هریک آفتاب زمان خود بوده اند و در هنگام قضا بجانبی
میل نکرده اند الا بحکم شرع شریف و مراقد ایشان محل اجابت دعاست
اول ایشان قاضی ابو زید عبید الله بن عیسی الدبوسی رحمة الله علیه
که صاحب کرامات و ولایت بوده اند دوم قاضی امام همام ابو جعفر محمد بن
عمر الشعبی ست رحمة الله علیه و ایشان استاذ مولانا شمس الائمه حلوائی
ست و استاذ قاضی ابو زید ست و گفته اند که یکتاره موی مبارک
حضرت رسول الله صلی الله علیه وسلم با امام شعبی ست سوم قاضی
امام اسماعیل مستملی ست چهارم قاضی امام زوزنی پنجم قاضی
امام ظهیر الدین صاحب الفتاوی ششم پدر ایشان شیخ احمد بن
عمر الشیرازی هفتم قاضی امام بدیع الدین رحمهم الله تعالی فضایل
و مناقب ایشان از حد و حساب بیرون ست و در جانب شرق قضات
سبعه مقبرهٔ شافعیان ست رحمهم الله در این زمان منهدم گشته و
علامات معدوم گشته ست و بجانب شرقیٔ قبر شافعیان مزار مفخر اهل حدیث
و مقتدی اصحاب ایشان امام همام تاج اسلام سراج الدین حمزه
شافعی ست و اولاد و اعقاب ایشان در جوار ایشان مرقود اند رحمهم الله
که در این زمان اثر و علامات آنها ناپیدا ست و در جانب قبله وصات
سبعه و پیوسته با ایشانان قبر عالم باعمل مولانا حسام الدین اصلی ست
و فرزند ایشان قاضی امام استاذ العلماء مولانا سراج الدین اصلی ست

Marfat.com

وهم در جانب قبله قضات سبعه در اثنای راه خواجه نمد پوش
تربت مطهر منور مولانا حسام الدین اخستکی ست رحمة
الله علیه که از اقران وهم عصران مولانا شمس الائمه کردریست و در جانب
قبله قبه مولانا حسام الدین مرقد مولانا قاضی امام فخر الدین ست معروف
در میان مردمان بامام قاضی خان اسم مبارک حسن بن منصور بن
محمود بن عبد العزیز المرغینانی جامع الکبیر و جامع الصغیر از مؤلفات
اوست و فضایل آنجناب را نهایت نیست و در جوار مزار امام بزرگان دیگر
نیز هستند همچون دهقان سغدیکه یکتاره موی مبارک سرور
عالم صلی الله علیه وسلم باوست و در جانب قبلهٔ ایشان آسوده
است رحمة الله علیه و در جانب قبله دهقان سعدی قبرهای مشایخ صوفیه
چون شیخ حسن نمد پوش اسم مبارک حسن بن یوسف البخاری ست
وسامانی رحمة الله علیه و ارسلان خان غازی ایشان را پدر خواندست
و ایشان بامر معروف بدعت و اباحت را از بخارا دور کردندی و سی سال
در خانقاه صایم الدهر بودند افطار ایشان باندک چیزی بود چون برگ زرد
و شلغم و سبزهای دیگر و در آخر بی باکی در آمد و تبری بر سر مبارک ایشان
بزد و شهید شدند حضرت شیخ العالم قدس سره بارها میگفتند که در خاک
بخارا دو کس رفته اند که ایشان را بزندگان احتیاج نیست یکی شیخ
ابوبکر بن اسحاق الکلابادی دوم خواجه حسن نمد پوش علیهما الرحمه و دیگر تربت
شیخ علی بخاری در انجاست رحمة الله علیه که ایشان از مشایخ
بزرگان بوده اند و در شام و عراق و حجاز صیت و آوازه تمام دارند و
بهره حج نموده اند نقل ست که عزیزی آنحضرت صلی الله علیه وسلم را بخواب دید
گفتند ای فلان علی بخاری را دیدی و زیارت کردی گفت نی یا رسول
الله آنحضرت گفتند او را زیارت کن که هر که او را زیارت کند

Marfat.com

چنان ست که مرا زیارت کرده باشد و دران مشهد بزرگان
دین بسیار ند چون امام خطیب ابو المعانی و غیر آن رحمهم الله و در
جانب شرقی نخد پوشش قبر منور علامه عصر استاذ العلما مولانا حمید الدین
شاشی ست علیه الرحمه و اولاد و احفاد ایشان همه در یک جا آسوده اند
رحمهم الله و در جانب قبله مزار ابو بکر طرخان رحمه الله در مقابل مسجد بغرا پک
ائمه عقیلی اند رحمهم الله و این نسبت منسوب بعقیل بن ابی طالب ست رضی الله عنه مولانا
و نسبت دیگر ایشان منسوب بابو ایوب انصاریست و از ان جمله امام علامه
شمس الدین عقیلی ست جامع الصغیر و نظم جامع الکبیر را شرح نمود
نموده اند که بجا معین مشهور ست و بزیادات معروف و ایشان حافظ کلام الله
اند مولانا شرف الدین ابو القاسم العقیلی الانصاری رحمة الله علیه فرزند
ایشانند و اولاد و اعقاب ایشان در حوالی ایشان آسوده اند رحمهم الله
در جانب قبله تربت ائمهٔ عقیلیه باندک راه بر کنارهٔ تل تربت شیخ امام
واعظ ابو بکر بن محمد بن ابی سهل بن اسحاق البخاری الغنابی ست
رحمة الله علیه ذکر مقبرهٔ تل خواجه امام بکر حامد رحمة
الله علیه هو الشیخ الزاهد العالم العامل ابو بکر بن حامد رحمه الله
علیه حضرت ایشان از اهل کرامت و ولایت بوده در علم و حلم بدرجهٔ
اعلا و در دین داری و پرهیز کاری و پاس شرع شریف مرتبهٔ
بوده اند و فضایل ایشان و مناقبشان بشمار ست و سر تربت
بجمع ابدال و اوتاد بوده ست و گفته اند که هر که در یک روز چهار
بکر را زیارة کند و ایشانان را در قضای حوایج شفیع آرد شک
حاجت او برآید و مهمش کفایت شود و نام ایشانان است ابو بکر
فضل و ابو بکر حامد و ابو بکر طرخان و ابو بکر سعد رحمهم
در سه بکر خلاف نیست لکن در بکر چهارم اختلاف کرده اند که ابو بکر

Marfat.com

سب یا بکر اسحاق باید این پنج بزرگوار را زیارة کند تا یقین
حاصل شود که البته هر چهار را زیارت کرده ام پس آنوقت اجابت
دعاست والله اعلم بعضی از اهل کشف گفته اند که بنزدیک تربت ابو
بکر بن حامد در جانب قبله دو قبر است میان آن دو قبر محل اجابت
دعاست بتوفیق الله تعالی و در جانب شرقی مزار ابو بکر حامد مزار خواجه
کل ریز ست رحمه الله و آنجا مجمع ابدال و دیوانه گان ست و گفته اند
که ایشان از مجبان و ملازمان خاندان حضرت شیخ العالم اند رحمة الله
و مزار خواجه عبد الرحیم کرمینی را در آنجا گفته اند اما معین نیست
و گفته اند که هر ماه شریف رمضان شب لیلة القدر باین بزرگوار نمودار
میشده ست و در جانب قبله مزار ابو بکر حامد رحمه الله علیه اند ک
مسافتی راه رفته شود پس قبور ائمهٔ شارستانی در انجا بوده ست
مثل مولانا فخر الدین محمد بن محمد الشارستانی و مولانا رکن الدین
عبد الرحیم بن احمد الشارستانی و این مولانا رکن الدین بابای پدر
مصنف مولانا زاده بوده اند و مولانا جمال الدین محمد بن عبد الرحیم طغائی
مصنف بوده اند و مزار منور مولانا سراج الدین محمد القزوینی که
مولانا فخر الدین میشنید بر بالای سر ایشان ست و اولاد و اعقاب ائمه
شارستانی رحمهم الله در حوالی ایشان خوابیده اند و مزار منور خواجه
عبد الله برقی که خلیفهٔ اول خواجه میشنید در همین موضع نشان داده اند
اما بیقین معین نمیشود و مزار منور امام همام عالم ربانی مولانا جمال الدین
خلف النجاری و دیگر از علما در این حوالی اند رحمهم الله تعالی و دیگر در جا
قبله مرقد ایشان مرقد منور و مشهد معطر قطب الاولیا الشیخ العالم العارف
الزاهد شیخ ابو بکر محمد بن الاحمد العالم العارف ابی اسحاق ابراهیم
بن الکلاباذیست قدس الله تعالی سره که شرح احوال ایشان از بیان

Marfat.com

مستغرست و در جوار ایشان تربت خواجه حسن اندرست
که خلیفهٔ دوم خواجه یوسف میباشد و در جوار تربت خواجه حسن قبر
منور معطر امام عالم زاهد شیخ الاسلام رکن الدین محمد بن ابی بکر
المقرء البخاری المعروف بامام زاده ست که صاحب کتاب شرعة
الاسلام ست و تربت فرزندایشان امام سدید الدین صاحب
کتاب عقود العقاید فر علم الکلام ست و تربت فرزند امام سدید الدین
حضرت امام رکن الدین شهید که استاذ شیخ العالم سعید بن
المطهر الباخرزی میباشند و تربت فرزندایشان مولانا ناصر الدین و
جمعی از اولاد و احفاد دران موضع اند رحمهم الله و مزار امام
رکن الدین ماضی و اولاد و اعقاب ایشان را بعضی از جهلا غصب و
غدر نموده مقبرهٔ اولاد خود ساخته اند و در جانب قبله مرقد منور ابابکر
مافقر مزار منور استاذ العلما مولانا عبد الرحمن النجار ست که رحمة الله
علیه بانواع کمالات ظاهری و باطنی آراسته بوده اند و دیگر مزار فیض آثار
که در جانب شرقی مسجد سر دخشک مرتفع امام ابی عبد الله محمد بن فضل الله
بروایت عامه مشایخ نجارا ایشان از شاگردان امام اعظم میباشند
رحمهما الله و در جانب قبله این مزار باندک مسافتی حظیره ایست که بعضی
از اهل حال آن قبور را بامام قاضیخان نسبت میدهند و در جانب
شمالی شهر بر لب حوض کمر کران امام علامه مولانا بدر الدین اند که از
هم عصران امام فخر رازی بوده اند و در میان ایشان مناظره و مباحثه
بسیار واقع شده ست و دیگر هم بر دریچهٔ مدرسهٔ خان حظیرهٔ فضلات
که علامه عرب و عجم مولانا رضی الدین النشابوری ست و دیگر صاحب
یمینی محمد ابو نصر بن عبد الجبار العتبی ست منسوب الی عتبة بن غزوان
الصحابی رضی الله عنه و دیگر صاحب کلیله سلیمان شاه و دیگر در میان

Marfat.com

شهر برسر کوی صفه مرقد منور خواجه حلیم دیمولی ست که از اصحاب
حضرت امام شافعی بوده اند رحمهما الله و ایشان در علم و حلم صاحب کمال
بوده اند و در زهد و تقوی قدم راسخ داشته اند قبر ایشان در مقابلهٔ
خانقاه صوفیان ست و زیارة ایشان در کفایت مهمات اثر بزرگ دارد
و آنجا مقام ابدال و اوتاد ست و ابلکشف و زنده دلان در انجا بسیار
انوار یافته اند و دیگر بر جانب شمالی شهر مقبرهٔ حضرت خواجه
نور آباد ست و در انجا از علما و مشایخ و اولیاء الله رحمهم الله بسیار
آسوده اند و دیگر قریب ببرج غبار بر خاک زیر حصار تربت شیخ زاهد
عابد خواجه اولیای کلان ست خلیفهٔ دوم خواجه عبد الخالق غجدوانی
اندرحمهما الله و مناقب ایشان را نهایت نیست و در جوار ایشان تربت فرزند
ایشان خواجه غریب ست رحمة الله علیه که خلیفه ایشان نیز میباشند و در جوار
ایشان خلیفهٔ خواجه سوکمالند که هم از خلفاء خواجهٔ اولیای کبیر اند و در
جانب شرقی مزار خواجه اولیا باندک مسافتی مرقد منور خواجه نور الدین
ست که از احفاد خواجه اولیا اند رحمهم الله تعالی دیگر در درون قلعه
بدروازهٔ سمرقند مشهد مطهر سید ابو الحسن همدانی ست المعروف
بسید پاشند نسب مبارک ایشان بحضرت علی رضی الله عنه میرسید و
یعنی سید امام ابو الحسن محمد بن علی بن الحسن بن القاسم بن محمد بن القاسم بن الحسن
زید الشهید بن حضرت امام حسن بن علی بن ابی طالب رضی الله عنهم جناب ایشان از
علمای شریعت و مشایخ طریقت اند و همیشه احوال خود را مصروف عبادت
و بندگی او تعالی نموده اند و خواجه امام ابو بکر ابی اسحاق کلابادی شاگرد
ایشانند و گویند که از سلاطین آن عصر یکی ایشان را بطریق ظلم بند کرد
پس در آن حال همان کیفیت وفات یافتند و وصیت نمودند که مرا
بهمین بند دفن نمایید و همچنان نمودند رحمة الله تعالی و اهالی بخارا را در

Marfat.com

زهد و تقوی و ولایت و کرامت او اعتقاد تمام ست و هیچ مهمّ معروض
نگشته که الّا کفایت شده ست و در طریقت مرید جعفر خلدی میباشند
که ایشان بواسطه مرید جنید بغدادی اند رحمهم الله و در نسخه کهنه دیدم که
آن سنگ که بر سر قبر سید ابوالحسن ست از کوه جَرّ آورده اند از آن
موضع که بار اول حضرت رسول الله صلی الله علیه وسلم راوحی آمد و سید ابوالحسن
وصیت کرده اند که آن سنگ را بر سر قبر ایشان نهند و در این زمان اهل
حاجت و بیماران بآن تقرب مینمایند و مهمات ایشان کفایه میکرد و که بسیار تجربه
رسیده ست و دیگر در درون قلعه نبرد یک دروازهٔ کمر مزاریست که آنرا
بامام سفیان ثوری نسبت میدهند که این نسبت سهو ست. دیگر بر جانب
شمالی مسجد جامع ترتب خواجه عمر غازی رغدمونی ست و پسر او
ابوبکر که عالم و عارف و زاهد و امام مسجد جامع بوده ست و بر شمالی
این عزیزان باندک مسافتی مزار شیخ سالک شیخ محمد حلّاج ست که
از جملهٔ خلفای خانوادهٔ خواجگانند رحمهم الله دیگر نیز در جانب جنوب
مسجد جامع باندک مسافتی کنبد مختصر ست و در روی مزاریست اعتقاد عوام
آن ست آن مزار ارسلان خان غازیست لیکن چنان نیست که خان
در مرو در مدرسهٔ بنا کردهٔ خود آسوده اند رحمه الله دیگر بدروازهٔ آهنگران
بدرون قلعه ترتب شیخ عالم عارف مجاهد شیخ نور الدین خلوتی
ست که از خلفای خانواده حضرت شیخ نجم الدین کبری اند قدس الله روحه
دیگر بجانب مسجد آدینه قدمی نزدیک بازار در آهنین تربت مولانا
نور الدین صیرفی ست که از اقران شمس الائمه کردری ست و امام مسجد
جامع و معتکف دایم آن بوده و در روز غارت چنگیز خان در محراب نشسته
بوده اند که خان بر چند سعی کرد تا که روی مبارک ایشان را ببیند میسّر نشد
آخر الامر سر مبارک ایشان را بدست خود بالا نمود مولانا بر روی شوم او آب دهان

Marfat.com

مبارک را انداختند پس آن کافر ظالم در قهر گردیده بدست خود ایشان
را شهید کرده ست دیگر در پایان شهر بر کنار رود مولانا بدر الدین
میدانی اند که سالک و مشایخ را پیشوا بوده اند و نادره و اعجوبهٔ زمان خود
بوده اند دیگر هم در جانب قبلهٔ شهر بر تل سنگ ریزه مزار پر انوار شیخ سالک
مجذوب حضرت بابا مبارک چهار طاقی اند که وفات آنجناب در سنه ۸۱۴
بوده یا ربنا بلغ الی ارواحهم منا و منک تحیة و سلاما انتهی ملا زاده

ذکر ابتدای آمدن سادات

میر کانی از هرات ببخارا شریف حضرت مولانا ناصر الدین السنوجی
قدس سره که طبقهٔ علیهٔ آنجناب همه عالم و متقی بوده اند حضرت عبد الله خان
مولانا ناصر الدین را با برخی از احفاد ایشان از هرات در بخارای شریف
آورده اند و علمای بخارا از آنجناب فیضها و برکتها دیده اند و وفات مولانا
در سنه ۹۷۱ بوده و قبر مبارکشان در جوار حضرت بزرگ بر در جانب شرقی بوده
یزار و یتبرک به مولانا قوام الدین احمد المشهور بمولانا میر قدس سره
که ایشان فرزند ارشد مولانا ناصر الدین السنوجی الهروی اند همگی اوقات خود را
صرف تعلیم طالبان و خدمت والدهٔ مهربان مینموده اند منقول ست که مولانا ناصر الدین
مولانا میر را چنان برعایت آداب شریعت و طریقت تربیت مینموده اند که روزی از
غرفهٔ منزل ایشان صدای خندهٔ مسموع آن بزرگوار شده و فرموده اند که شخصی که
فرزند ما باشد او را خنده چه مناسبت و ما در جمیع عمر خود هرگز بلهو و طرب نخندیده
ایم و این عنایت از کمال عطوفت آنحضرت ست نسبت مولانا میر اکتساب علوم را
از علامه ترکستانی مولانا کبیک نموده و مکمل گشته در مقام افاده نشسته اند و خلق
کثیر از برکت انفاس ایشان تکمیل یافته اند امیر عبد الله القاضی
الهروی ثم البخاری قدس سره ایشان فرزند ارشد امیر قوام الدین
هروی اند در ایام عبد الله خان نور مرقده بمنصب قضا بخارا فایض گردیده اند

Marfat.com

مولانا عبد الرحمن دیهه شیخ بخاری که از فضلای عصر بوده اند میفرموده
اند فقیر در جمیع عمر خود در میان قضاة مانند امیر عبد الله القاضی با دیانت
تری را ندیده ام که بسی امور مستحسنه از ایشان بظهور آمده همچون محافظت
اموال ایتام و رواج مساجد و اقامة صلوة و ترویج جماعات و تعیین
زرّاع و مکیال و منع و زجر اصحاب فسق و فجور و اینچنین اعمال خیر از
ایشان بسیار بظهور آمد وفات ایشان در سال یک هزار چهل بوده و قبر
مبارک در جوار خواجه بزرگ است امیر نظام الدین احمد قدس
سره برادر کهتر قاضی امیر عبد الله اند ایشان اصناف وجوه فضایل را حیازه
کرده بوده اند که در نزد والد بزرگوار خود امیر قوام الدین اکثر کتب مشهوره را
تلمذ نموده اند و نیز سایر ائمه عصر از انجناب افاده یافته و استفاده
گرفته اند امیر میران البخاری الحسینی فرزند ارجمند قاضی امیر عبد الله
اند استاذ علمای عصر خود بود خاقان مغفور سید عبد العزیز خان نور مرقده
را بانحضرت اخلاص تمام و عقیدهٔ تام بوده است و از کمال دیانت خود
قضای بخارا را قبول ننموده اند بالآخر مهم افتا را بانحضرت مفوض داشته
اند و در مهم فتوی بنفس خود از فقرا چیزی اخذ نمینموده اند با وجود مناصب
شریفه سلسلهٔ علیهٔ خواجگان را هم پاس میداشته اند آبای کرام ایشان
همه در طریقهٔ نقشبندیه بوده اند بعد از غایت پرهیزکاری و ورع
از دنیا بکلی اعراض نموده اند و عازم حرمین شریفین گردیده بعد
از فراغ ادای زیارة رسول الله و طواف بیت الله بوطن مألوف خود در بخارا
مراجعت نموده در تاریخ یکهزار هشتاد وفات نموده در جوار جد بزرگوار
خود آسوده اند اقضی القضاة امیر ناصر الدین قدس سره فرزند
ارجمند میر میران ابن امیر عبد الله بن امیر قوام الدین بن امیر ناصر الدین السنوجی
اند کنیت ایشان امیر ابو المعانی و لقب امیر قوام الدین و اسم سامی امیر ناصر

Marfat.com

الدین لطافت نسب را باکرامت حسب جمع داشته اند دران اوقات
که خواجه ابو نصر پارسا از بخارا بهرات رسیده اند امیر قوام الدین
کلان صحبت انحضرت را مغتنم شمرده مشکاة المصابیح را در نزد ایشان
تصحیح نموده و بعد از اتمام آن خواجه ابو نصر پارسا امیر قوام الدین را
اجازة درس حدیث فرموده اند باین عبارت که مولانا قوام الدین شما را
اجازة دادیم و فرزندان شما را و فرزندان فرزندان شما را ابطناً بعد بطن
و قرناً بعد قرن اجازة دادیم سید ابو القاسم نجم الاسلام ضیاء
الدین یوسف المشهور بمیرک میانه قدس سره فرزند دوم امیر میران الحسینی اند
بصفت فقر و علم و عمل آراسته و بخدمت والد خود بزیارت حرمین شریفین
مشرف گشته و بعد از مراجعت مدتی بهم افتاده در بلخ استقامت نموده
اند ازینجهت در السنهٔ انام بمیرک بلخی نام برداشته و اشتهار یافته اند
امیر ابو البقاء الهروی ثم البخاری قدس سره فرزند ارشد امیر صدر
الدین یونس کلان بوده اند بجمیع صفات حمیده آراسته و بعد از اشتغال
علوم ظاهری بخدمت شیخ نور الدین محمد الخوافی ارادة نموده اند و از علوم باطنی
نیز حظ وافر یافته اند و بدرجهٔ تکمیل و ارشاد رسیده قبر مبارک ایشان
در تحت مزار خواجه بزرگ در داخل حظیره بجانب جنوبی ست امیر صدر
الدین یونس کبری الهروی ثم البخاری قدس سره ایشان فرزند ابو
الصفا بن امیر ابو البقا بن امیر صدر الدین یونس کلان بوده اند امیر صدر الدین
کلان را از صلبیهٔ مولانا فصیح الدین دشت پیازی شارح ثانی کتاب وقایة
الروایه سه پسر متولد شده امیر ابو الصفا و امیر ابو البقا و امیر ابو الغنا امیر صدر الدین
فرزند امیر ابو الصفا اند اعلم العلمای زمان خود بوده اند وفات ایشان در سال
یکهزار و هفت بوده قبر شریف ایشان در جنوبی بخارا در فضای نمازگاه
عید در موضع پیه پلان ست سید ابو العلا فخر الدین قدس سره

Marfat.com

المشهور بمیرک میر فرزند حضرت صدر الدین یونس ثانی اند بجمیع فضایل
صوری و معنوی آراسته بوده اند و میفرمودند که فقیر ملای شش ماهه
ام باینمعنی که چون بتحصیل علم بنزد مولانا صادق حلوائی رفتم بعد از ادای
درس با شرکای خود در مقام مباحثه شدم در خود هیچ رتبه و مجالی را
ندیدم که با ایشان تکلم توانم نمود و بعد از آن خود را ملامت نموده مده شش ماه
عزلت اختیار نموده بریاضات شاقه بدرگاه الهی بتضرع و نیازمندی
متوجه شدم بناگاه در خود اثر فیضی را بدیدم و بعد از آن شرکا را بمن مجال
تغلب نماند خصوصا مولانا صادق حلوائی را قبر مبارک ایشان در جوار والد خود
در سه پلان است امیر صدر الدین یونس ثالث بخاری قدس سره
فرزند کلان میرک میر قدس سره بوده مشهور بخواجه میر خواجم و امیر ابو البقاء ثانی فرزند
دوم میرک میر بوده مشهور بامیر خورد بوده اند و آثار بزرگی از ناصیه ایشان هویدا
بوده و باکمال بزرگی بغایت خادم الفقرا بوده اند و معارف شگرف
از ایشان بظهور می پیوسته قبر این دو بزرگوار نیز در جوار والد ایشان
در سه پلان بوده است امیر بهاؤ الدین محمد عمر قدس سره از صلب خواجه
میر خواجم متولد شده اند و ایشان از عمدهٔ اقران خود بوده اند و مدتی
مفتی عسکری بخارا بایشان مفوض بوده از حضرت خواجه میرک خواجهٔ امیر حیدر
و از خواجه میر خواجم از اولاد ذکور کسی نمانده میرک الحنفی البخاری قدس سره
فرزند سید امیر فصیح الدین هروی اند که ایشان بجمیع کمالات صوری و معنوی آراسته
بوده اند و در آخر حیات بزیارت حرمین شریفین مشرف گشته در مکهٔ معظمه از
دار الفنا رحلت نموده بجنت المعلا آسوده اند رحمه الله تعالی و ایشان بکمال علم
و حلم آراسته بوده اند و از ایشان دو پسر مانده یکی امیر محمد نام که بنا بر سیر
بهند رفته بشاه جهان آباد آسوده اند و دیگری امیر فیضی که ایشان جامع
الفضایل و علامه عصر خود بوده اند و چند گاهی بمنصب قضای بلدهٔ بخارا مقید

Marfat.com

ومقلد کشته بکمال حلم وتمکین ولطف مندی مخصوص بوده اند قبر
مبارک ایشان بجوار مزار خواجهٔ بزرگ ست حضرت محمد طاهر الهروی
الجنوشانی البخاری قدس سره اصل ایشان از خراسان بوده کریم الطرفین
وشریف الابوین اند درسن دوازده سالگی بفتنهٔ قریل باشی در بخارا را
آمده نزد استاذ العلما مولوی کسک قراءة درس نموده در اندک مدتی
ممتاز اقران گشته چون حضرت خواجه المشهور بخواجه کلان جویباری
قدس سره مدرسهٔ کاوکش را بنا نموده اند ومدرسی آن مدرسه بآن جناب
تعلق یافته در هر روز نیچهزار طلبهٔ علم بخدمت ایشان رسیده اقتباس
مسایل شرعیه مینمودند قبر مبارک ایشان در فتح آباد در جانب قبله
بقرب دیوار در داخل حظیرهٔ حضرت بزرگوار میباشد لکن همروی زمین ست
که علامت آن ظاهر نیست حضرت خواجه میرک شاه قدس سره
مخدوم زادهٔ اولند والد بزرگوار ایشان حضرت امیر بزرگ بسر متقدر از اهل
وقت بوده اند ودر طریقه کبرویه بوده اند حضرت امیر میفرمودند که هم نفیر خواجه
محمد زاهد در باب فقیر اهتمام بلیغ داشتند بقضای قراکول ترغیب نمودند عرض
کردم که استخاره کنم اجازة دادند پس استخاره کردم در واقعه
حضرت رسول الله صلی الله علیه وسلم ظاهر شدند چون بپابوسشان مشرف گشتم
فرمودند که ای فرزند دَعِ الدُّنیا فَاِنَّها نَجِسَةٌ واین کلام را سه مرتبه
تکرار نمودند صبح بعم بزرگوار رسانیدم بعرض قبول افتاد حضرت خواجه
محمد عابد نیز فرزند اوسط خواجه محمد طاهر جنوشانی بخاری اند وبعد از
والد بزرگوار خود در مدرسهٔ مذکوره در مقام افادهٔ اهل استفاده سالها
مشغول بوده اند وباوجود منصب عالی بفقر وفاقه شکیبائی مینموده اند وان
کمال کرم ذاتی همیشه مدیون بوده اند قبر مبارک ایشان در داخل حظیرهٔ
شیخ سیف الدین الباخرزی در موضع فتح آباد بجوار والد بزرگوار ایشان ست

Marfat.com

اقضی القضاة خواجه محمد زاهد البخاری قدس سره
فرزند کهتر خواجه محمد طاهر جنوشانی اند در بدایت تحصیل بنجارا آمده اند
بغایت بزرگوار و بے تکلف بوده و استغراق تمام در داشته اند و بعلوم ظاهری
و باطنی آراسته اند قبر مبارک ایشان در حرم حوض عازیان بخارا
اقضی القضاة خواجه سید جلال قدس سره فرزند
خواجه محمد عابد بن خواجه محمد طاهر بن شیخ احمد بن شیخ شاه اند رحمهم الله تعالی
علامه زمان و فرید دوران بوده اند و ایشان را مصنفات در مشکلات علوم و
علم نحو و غیر آن فواید بسیار در سلک تحریر در آمده مدتی مهم افتاد و علم بخارا
باین منوض بوده آخر الامر منصب قضا را بتقلید قلاده آن جناب
خوده اند بار یافته بوده اند که این منصب کار مانیست زیرا که اجداد ما
درویش آمده اند و پادشاهان جهان بدر دوازده دعاگوی آنها میآمده
اند لیکن ما بسبب این منصب بدرگاه آنها میرویم قبر مبارک ایشان
در موضع فتح آباد در جوار جد بزرگوار خود در تحت مزار شیخ سیف الدین
باخرزی ست حضرت حسین خواجه قدس سره فرزند ارجمند
اصول بن اوزن حسن اتابوده اند سالها در مسند ارشاد جلوس نموده
طریق سلک والد خود را مرعی میداشته اند و طالبان کثیر را بهدایت و ارشاد
و تکمیل رسانیده اند آخر الامر ازین خاکدان ناکهان در موضع شلوان که
از مضافات قصبه نجد دان ست چون گنج در خاک مدفون گشته اند نور الله مرقده
شلوان قریه ایست که واقعه ست بر جانب جنوبی تومان خرقان رود دا
الامان نجد دان از بلده فاخره بخارای شریف قریب دریای ختو که بجانب
وابکند میرود و در تحت مزار ایشان در خشت از کز بزرگ مزار فیض
آثار پر انوار حضرت حسین خواجه بر جانب جنوبی مسجد آنموضع ست ذکر مزار
حضرت خواجه عصمت علیه الرحمه نسبت حضرت خواجه بحضرت

Marfat.com

جعفر طیّار ابن ابی طالب میرسد و در عهد سلطنت سلطان جلیل
بوده خوان فضل و افضال را باهل علم گسترانیده و در زمان میرزا
الغ بیک ترک مدح سلاطین را نموده و در گوشهٔ اتزوا خلوة گزیده و
در سنه هشت صد چهل فوتیده تاریخ وفات خواجه عصمت هر که شنید گفت
تمت مزار پر انوار ایشان در بیرون نماز گاه بخارا المشهور و المعروف
اهالیً فاخره معتقد آن جناب میباشند **ذکر حضرت مولوی یوسف**
قراباغی رحمة الله علیه قراباغ قریه ایست از قرای آذربیجان از ممالک
عراق خدمت مولانا کسب کمالات را در آنجا نموده اند بخدمت زبدة
العلما و قدوة الفضلا مولوی میرزا جان شیرازی المشهور بملای نو در همه
فنون علم ماهر شده خصوصا در علم حکمت و کلام فرید زمان شده از ولایت
عراق بخدمت استاذ خود ملای نو بهار وارد الهند آمده طالبان را فایده و استفاضه
رسانیده بوده اند و بشیخ کبرویه مخالص بوده و معتقد بوده اند و دست
ارادة را بدامن پاک مقبول حضرت آله شیخ خلیل الله زده اند و آنجناب مرید
حضرت قطب الاقطاب شیخ حسین خوارزمی بوده اند قدس الله ارواحهم و
مصنفات ایشان در بین علما مشهور و معروف ست و دیگر هم بسیار ست و
از انجمله تتمه الحوائر و حاشیهٔ خانقاهو و شرح رسالهٔ اثبات واجب و حاشیهٔ
هیاکل دوانی و چغمینی و دیوان غزلیات و حاشیه بر شرح تهذیب دوانی و
غیرها و لیکن در کتاب ثمرات المشایخ آورده اند که علامة المتأخرین مولانا
یوسف کوپسیج قراباغیکه در فنون علوم معتقدات بی نظیر زمان خود بوده
اند و در ابتدا انتساب طریقت آنجناب بحضرت شیخ خلیل الله بدخشی
قدس الله روحه بوده و با وجود و با وجود آنهمه کمال و فضل در حضور حضرت
حاجی الحرمین الشریفین امام قلی خان نور مرقده با حضرت شیخ حسین ابن
مولانا پایندهٔ ساکتیکی قدس الله ارواحهم مباحثات کثیره نموده

Marfat.com

عاقبت الامر متنبه گشته مرید و مخلص ایشان گشت و وفات مولانا یوسف
قراباغی رحمة الله علیه در سال یکهزار و پنجاه و چهار هجری واقع شده است
و خواجه یعقوب که ولد ارجمند و فرزند دلبند ایشان میباشند تاریخ
والد خود را چنین گفته اند که تاریخ خرد از عجز دم فرو بکشید در وفات
عزیز مصر قلوب کلک اعجاز سلکم آمد و گفت رفت یوسف ز خانهٔ یعقوب
قبهٔ مبارک بقریهٔ سفید موی در جانب جنوبی بخارا در بیرون دروازهٔ
حضرت بابای شوق یارد و وزبوده مشهور و معروف محل زیارتگاه خاص و عام است
دعا حضرت مولانا پایندهٔ ساکتری قدس الله روحه اسم مبارک
ایشان ابو عبد الله رت و مشهور بمولانا پاینده اند از کمل اصحاب شیخ حسین
خوارزمی اند و در طریقت کبرویه خرقه خلافت از آنحضرت یافته اند و در
عماد الدین که از مریدان مولانا اند نقل کرده اند که مدتهٔ شش ماه مختصر بودم در
انجناب بقوشر بودند و من شبی از درد بنالیدم و میگفتم که اگر آنجناب در بارهٔ
من عنایتی مینمودند من از درد و رنج عافیت میسیافتم بناگاه آنجناب
حاضر گشته دست مرا گرفته فرمودند که برخیزای درویش عماد الدین چون
این عنایت نمودند بکلی رنج از من زایل گشت گویا اصلا رنجور نبودم و
آنحضرت ولایت میمنه را سیر کرده غار اصحاب کهف را رحمهم الله دیده
اند و مشاهده نموده اند و گفته اند که روباهی فریادکنان نزد ایشان آمده
و پیش در آمده بسوی آن غار برده تا که بزیارت ظفر یاب گشته اند و قبر
مبارکشان در بالای تلی که واقع است بر شمالی ساکتری قریهٔ بزرگیست
بر جانب مشرق قلعهٔ نجدوان شیخ میر حسین قدس سره از اجلهٔ
اصحاب و فرزند ارجمند مولانا پاینده ساکتری کی اند و بعد از والد
خود سالها در مقام ارشاد نشسته سر طالبان را بدرجهٔ کمال و تکمیل
و از حضرت والد خود خرقه خلافت یافته و در علوم ظاهری و باطنی حظ وافر

Marfat.com

ومیفرمودند که نوبتی معتکف در دیهٔ عاشورا شدیم دران اعتکاف
از موهبت الٰهی چهار صفت قدیمه روی نمودن گرفت با نحضرت عرض
نمودم فرمودند که انچنین سالک را انجا میگویند چهار صفت قدیم
ی عالم قادر و این چهار صفت بر سالک ظهور میکنند و تجلی میکنند
وبعده اثر غیب الغیب که طور هفتم عبارة ازان ست روی نمودن گرفت
وبعد ازان تصفیهٔ باطن حاصل شد وبیکبار نظر این ضعیف بر ناز نینی
افتاد که عنان اختیار از دست برفت چراکه اثر پرتو الطاف دران صفحهٔ جمال
پرتو انداخته بود کُلُّ جَمیلٍ مِن جَمالِ اللّٰه بسبب این تعلق مدّة سه سال درین
مقام غیب الغیب بماندم بالاخیر بعنایت آنحضرت بمقصد رسیدم مزار
فایض الانوار ایشان در قریهٔ ساکتری در جوار والد بزرگوار خود ست میر
علی اکبر و امیر عطاء الله قدس الله اسرارهما فرزندان امیر حسین
حسین ساکتری اند بعد از انتقال پدر بزرگوار باشاره و اجازهٔ ایشان
سالها در مقام ارشاد نشسته اند و طالبان بسیار از ایشان رشد و ارشاد
یافته اند و مرقد ایشان در ساکتری در جوار والد بزرگوار خود هاست
خواجه حسن فتح آبادی قدس سره از اجلّهٔ اصحاب و خلفای شیخ
امیر حسین ساکتری کی اند و از اجفاد شیخ سیف الدین ابا خرزی
اند بعد از تحصیل علوم ظاهری از باطن ایشان محبت الٰهی ظهور کرده در طلب
مرشدی شده اند انحال را بوالد خود عرض نموده اند ایشان فرموده اند که
اگر شرایط خدمت میتوانید بجا آورد مبارک ست باید که اول هوای مخدوم
زاده کی را از سر بیرون کنید وبباسهای فاخره را ازبر چون جذبهٔ
الٰهی قوی روی نموده بود فی الفور خود را تجرید نموده جامه کهنه و قلیل کرباسی
را عمامه ساخته منظور والد خود شده اند و بمشاهدهٔ انحال فرموده اند که الیوم
بخدمت شیخ حسین ساکتری بروید و باشارهٔ ایشان بخدمت آنحضرت رسیده

Marfat.com

وبیعت نموده در ظل تربیت ایشان خدمتها نموده بارشاد مشرف گشته اند
وبدرجهٔ کمال وتکمیل رسیده قرنها در مسند ارشاد نشسته بر طالبان را
هدایت نموده بدرجهٔ تکمیل رسانیده اند ودر سنهٔ ۱۰۱۷ یک هزار هفتاد ویک وفات
نموده اند قبر مبارک ایشان در جوار جد بزرگوار خود در فتح آباد است
سید زنده علی المفتی بن حضرت عزیزان خواجه الحسین القاسمی
قدس سره از جملهٔ اصحاب حسن خوارجه اند کتاب ثمرات المشایخ از تالیف
ایشان است ودر سلسلهٔ عالیهٔ نقشبندی نیز مواظبت نموده اند **خلیفه**
تنکری بردی قدس سره از اجلهٔ اصحاب شیخ حسین خوارزمی اند اصل
ایشان از قریهٔ پیکند که از قرای مشهورهٔ بخارا است واز توابع تومان
قراکول بوده چون شیخ حسین عازم زیارة حرمین شریفین شده اند پس
ایشان را بجای خود در مسند شیخی گذاشته لاجرم بارشاد آنحضرت در مسند
شیخی قرار یافته مدتی بارشاد طالبان شغل نموده اند وبعد از وداع
دار فانی در موضع پیکند بجوار رحمت آلهی پیوسته اند **مسافر علی شیخ**
قدس سره فرزند بزرگوار خلیفه تنکری بردی اند واز پدر بزرگوار خود خرقهٔ
خلافت یافته مرخص گشته اند **شیخ باقی** قدس سره ولد مسافر علی شیخ
بوده وی نیز از پدر بزرگوار خود اجازه یافته لیکن بعد فوت والد خود بمدة
هشت روز بخدمت شیخ حسین ساکنی شتافته واز خدمت ایشان بدرجهٔ تکمیل
رسیده ودر سنهٔ شصت وشش ویک هزار بجوار رحمت آلهی پیوسته **خلوت**
شیخ قدس سره ولد باقی شیخ اند از پدر خود رحمت ارشاد یافته وبعد
از فوت والد بزرگوار خود بحضرت حسن خواجهٔ فتح آبادی بیعت نموده بکمال وتکمیل رسیده
در سال سنهٔ ۱۰۸۹ یک هزار هشتاد ونه در موضع اوچ اوچاق قراکول بمسافت نیم فرسخ
در جانب غربی خانقاه خود مدفون گشته اند **سید ابراهیم خواجهٔ نقیب**
قدس سره از اولاد حضرت سید اتا اند ومرید نورالدین شیخ بوده ایشان

Marfat.com

مرید احمد شیخ وایشان بمرید بحضرت سید اتا قدس سره مرپوسته
اند حضرت ابراهیم خواجه درویشان را بس تفقد مینموده اند وبس خادم الفقرا
میبوده اند وباوجود منصب نقابت بخارا طریقه سنیهٔ آبا واجداد کرام
خود را مسلوک مینموده اند ودر اثنای صحبت باطراف خانقاه استدارهٔ
نموده هریک از درویش نوازشها میکرده اند بالآخر با امام قلی خان
نور مرقده عازم سفر حجاز شده دران سفر مبارک بعالم جاودان رحلت
نموده اند **فاضل محمد خواجه** قدس سره از احفاد سید ابراهیم
خواجه اند وانتسابش بحضرت سید اتا قدس سره بدنیط طریقه ست
محمد فاضل خواجه بن شاه محمد خواجه بن مرتضی خواجه بن سید قاسم خواجه بن
سید عثمان خواجه بن سید عمر خواجه بن سید محمد خواجه بن سید علاؤالدین
خواجه بن سید عبد الله زرنجش بن سلطان سید اتا قدس الله سرهم ابراهیم
خواجه مذکور عالم بعلوم ظاهری وباطن بوده ودر طریقت استقامت تمام
داشته اند واز حضرت سید ابراهیم خواجه اجازت یافته سالها در
مسند ارشاد نشسته طالبان را هدایت نموده اند قبر مبارک
ایشان درجوار اجداد خود درموضع شافرکام در شرقی خانقاه است
محمد قاهر خواجه قدس سره از اولاد سید ابراهیم خواجه بوده
اند وهم بآنجناب ارادة وبیعت نموده وبعد از خدمات لایقه اجازت
ورخصت یافته در زمان سید عبد العزیز خان منصب نقابت بخارا را
مفوض بایشان گشته وباوجود منصب علیه سلسلهٔ جهریه وعشقیه
وغیرها را پاس میداشتند واز اکابر طریقهٔ عشقیه نیز مجاز ومرخص
بوده اند بالاخر ترک مناصب صوری نموده بعزم طواف حرمین شریفین
بجانب حجاز رفته درهمان دیار وفات نموده مدفون گردیده اند حضرت
آخوند ملا **میر کاسه گرانی** بخاری قدس سره آباد عظام پدری ایشان

Marfat.com

سید حسینی بوده اند اصل آن ستوده خصال از دهه ده نو ولایت
حصار شادمان بوده در زمان عبدالله خان نور مرقده بفاخره بخارا
نزول نموده بحلقهٔ درس استاذ العلما مولانا عصام الدین منخرط گشته
در اندک فرصتی گوی سبقت را از اقران ربوده ختم علوم شرعیه نموده داعیه
طلب راه حق دامن گیر حال شده بخدمت خال خود مولانا امیر علی بن مولوی
حسین الواعظ مصنف کتاب رشحات انابت آورده در اندک فرصتی
گوهر مقصود بکف کفایت خود در آورده اند مخفی مباد که والد بزرگوار
ملا میر در ابتدای حال بجهت تحصیل علم در هرات رفته بوده اند در انجا
نظر بفطرت ذاتی تحصیل کتب متداوله نموده حسن نسب خود را با خوبی حسب جمع
آورده در علم و عمل یگانهٔ آن عصر شده اند لاجرم مولانا حسین الواعظ الکاشفی
صلبیه مخدره خود را بایشان بی هیچ مؤنتی بخشیده اند حضرت آخوند
ملا میر از ان صلبیه عفیفه بوجود آمده اند و ایشان را مصنفات بسیار است
و از ان جمله کتاب مسموعات که آنچه از حضرت شیخ جلال استماع نموده جمع
داشته اند آنست و دیگر شرح عرف بر مختصر وقایهٔ خاوند صدر الشریعه و
دیگر حاشیه بر شرح زنجانی علامهٔ تفتازانی و حاشیه تفسیر قاضی است وفات
ایشان در سال سنه ۹۹۷ نهصد نود و هفت هجریست که محل مشایخ ازین خبر دهنده
است فایض الانوار ایشان در موضع اسباب از تومان سامجن بر زمین
بخارا که مشهور بخاک ملا میر است بوقوع آمده از پل حیران بازار اندک مسافتی
راه است که دوستم بی ارغون در قرب قبر ایشان مسجد عالی سنگین
بنا نموده بطاق و رواق آراسته است که معلوم و معروف است و در انجا نماز جمعه
میخوانند **حضرت آخوند صالح هروی** رحمة الله علیه ایشان نیز
از خلفای حضرت مولانا شمس الدین محمد روحی قدس سره بوده اند و در فاخرهٔ بخارا
تشریف آورده در جوار حضرت شیخ العالم سیف الدین الباخرزی قدس الله روحه

Marfat.com

العزیز متوطن و متمکن بوده بطریقه خواجگان مشغول داشته اند و نیز بعلم
و فتوی و درس گوی مشغول داشته اند و مختصر وقایه را بفارسی شرح کرده
اند و قبر مبارک ایشان در جوار حضرت شیخ العالم ست حضرت میرزا
رحیم الله بیک المشهور بدرویش محمد عظیم آبادی قدس سره
از عظمای خلفای شاه غلام علی مجددی نقشبندیست و در علوم ظاهری
و باطنی طاق و یگانهٔ آفاق بوده و سیّاح بوده اوّلا مرتبه از هند
بقصد زیارة حضرت شاه نقشبند قدس سره برامده پس در بلاد اسلام
مثل روم و شام و حجاز و عراق و ماوراالنهر را سیر تمام کرده و هند و
را نیز تماما سیر کرده صحبت بسیاری از مشایخ عظام را دریافته ست و
وقتیکه در هرات بوده جمع شاهزاده کان غاشیهٔ اخلاص او را بر دوش
کشیده اند و ایشان در ادای امر معروف هیچ کاهلی ننموده اند و بخوبی
و نرمی و درشتی و غلظت بهر نحویکه مناسب باشد اداکردندی پس ازانجا
ببلاد ترکستان عزم نموده اکثر بلاد را سیر کردی و اکثر فرمانفرمایان بیک
بمقام اخلاص پیش آمدندی و لیکن شیخ در انجا بسبب بدعتهای ایشان
ناخوش شدی و در هیچ جا مقام نکردی و آخر الامر در شهر سبز قرار گرفت
و حاکم آنجا دیههٔ کلانی را نذر آن جناب کرده حکومت خود را از ان دیه
برداشت و شیخ در آنجا خانقاهی بنا کرد و خدمت مسافرین و مساکین را
بذمهٔ خود گرفت و لنگر خانهٔ کلان بنا کرد و طعام بسیار میپخت و بامل
زوّار و فقرا و مساکین میداد و مذهب شافعی رحمه الله اختیار داشت
لهذا در بخارا و غیره باسم میرزا شافعی اشتهار یافته بود آخر بعضی از
حکام ترکستان که بر والی شهر سبز عناد داشتند و ظفر نمییافتند باعث
عدم ظفر خود را از ان شیخ بزرگوار گمان نموده پوشیده خفیهٔ آنجناب را بقتل و
درجهٔ شهادت رسانیده اند شهادت انجناب در سنه ۱۲۶۵ یکهزار دویست شصت

Marfat.com

واقع شده ست حضرت نیاز خوارزمی قدس سره از بعضی
ثقات کهن سال مسموع ست که بانی پل نقلقه حضرت بابای نقلقه کی بوده
اند که اسم ایشان شیخ نیاز خوارزمیست سر حلقه خواجه کان حضرت خواجه
عبدالخالق غجدوانی بوده اند و ازبرای تربیت مریدان کاها بطرف خیرآباد
میرفته اند واکثر از جهت امور معاش بکار دهقانی اشتغال مینموده اند
و حضرت خواجه قدس الله روحه از دور مراعات شیخ را برجا آورده بیاد
بملازمت آمده التماس دعا مینمودند و شیخ قدس سره معمر و مسن بوده اند
ازینجهت بزبان مبارک حضرت خواجه جهان قدس الله روحه لفظ بابا جاری شده
لقب بابایی تبرکا بآن جناب مانده ست و پل مذکور را بهمین ذی مرد رخود
بنا نموده و در وقت گذشتن پل مذکور نقلقی میجنبیده ست لهذا پل نقلقه
اشتهار یافته جالا اثری ازان پل نمانده ست نقل من نقل شیخ ابوطاهر علیه الرحمه
العهده علی الراوی حضرت سید عالم خواجه اخوند
قدس سره استاذ العلما و ملاذ الکبرا زمان خود بوده اند و در عهد سلطنت
امیر جنت مکانی از وطن مالوفه خود اورده تپه بقصد تحصیل علم در بخارا
آمده در اندک زمانی ختم کتب نموده سرامد امثال و اقران خود گردیده و بتقویت
و تربیت امیر کبیر و امیر سعید و حضرت امیر نصرالله رحمهم الله تعالی باعلی درجات
مقاصد و مطالب فایض گشته بمنصب اعلم دارالفاخره بخارا مقرر گشته
اند و تفسیر قاضی بیضاوی را در غایت متانت و رزانت شرح نموده اند
خوارق عادات و کشف باطن از انحضرت بسیار بوقوع آمده چون عمر مبارک
بیکصد و پنج سال رسیده و در سنه ۱۲۷۳ یکهزار و دو صد شصت نه عالم
فانی را وداع نموده رحلت اقامت بدار بقا گزیده اند گویند که قبل از وفات
بقریب یک ماه این بیت را در هر تکرار مینموده اند من هرچه خوانده ام همه از یاد من برفت
الا حدیث دوست که تکرار میکنم طبع ایشان در نظم اشعار مایل بوده تخلص هاتف نموده

Marfat.com

این اشعار متانت شعار از آثار افکار آن جناب ست قطعه قناعت
آبروی مرد را اندر ضمان دارد نخواهی نان ز دونان تا تنور چرخ نان دارد ندارد
گرد باد آسا قرار از راه بیتابی غبارم بسکه عزم سجدهٔ آن آستان دارد مزار
پر انوار ایشان بدرون دروازهٔ سمرقند در مقابل قبر شریف سید ابو الحسن همدانی
المعروف بسید پایند واقع شده ست که مشهور و معروف اهالی بلده فاخره است

ذکر حضرات مشایخ طریقت رحمهم الله

حضرت خواجه یوسف همدانی قدس الله روحه العزیز سر حلقهٔ
مشایخ ترکستان ایشانند قدس الله ارواحهم نقل ست که چون آنجناب بهر
شهریکه میدر آمدند شراب شرابخانهای آن شهر بسرکه مبدل میشد و هرگز شراب
نمیشد و وقتیکه از خراسان عزم بخارا نموده اند و از آب آمویه میگذشته اند
همه شرابها که در ولایت بخارا بوده ست همه سرکه شده ست و مردم
بخارا چون این کرامات را مشاهده نموده اند همه معتقد آنجناب شده اند
و پس از آن هر وقتا که عزم بخارا مینموده این واقعه روی میداد پس همه باستقبال
آن جناب میسر آمده اند و حضرت شیخ نجیب الدین برغش شیرازی قدس سره میفرمود
اند که وقتی جزوی چند از سخنان مشایخ بدست من افتاد چون مطالعه کردم
بغایت خرسند شدم و طالب آن بودم که بدانم تا از تصنیف کیست شاید
که از کلام وی چیز دیگری هم بدست در آرم شبی بخواب دیدم که پیری با شکوه
و وقار و محاسن سفید و صورت نورانی اندرون خانقاه در آمد و متوضی
برفت تا که وضو سازد و جامهٔ سفید پوشیده بود و بران جامه بخط خوب نوشته
بآب زر آیة الکرسی بود و من در عقب وی برفتم او جامه را از تن بیرون کرده
بمن بداد و در زیر آن جامه سبز داشت که از آن بهتر و بر آن نیز بهمان طور آیة الکرسی
بخط خوب بآب زر نوشته بود و آنرا نیز بمن داد و گفت نگاه دار تا من وضو
سازم چون از وضو فراغت یافت و گفت من از دو جامه یکی را بتو میدهم هر کدام را

که تو اختیار کن گفتم اختیار ربدست تست پس ازان جامهٔ سبز را من
دارد و بدست خود بیوشانید و جامهٔ سفید را خود بپوشید و گفت مرا شناسی
گفتم نی گفت من مصنف آن اجزا هستم که تو طالب آنی و نام من یوسف
همدانی ست و آن چند جزوی که نزد تست از اجزای کتاب زینة الحیات است
و مرا دیگر تصنیفات نیز هست ازان خوبتر مثل منازل السالکین و منازل السائرین
چون از خواب بیدار شدم عظیم خرّم بودم و حضرت شیخ یوسف همدانی
بحضرت امام اعظم کوفی میرسیده اند رحمهما الله تا چنانچه مصنف مطلب
الطالبین بدین طریق آورده اند که حضرت خواجه یوسف همدانی ابن ایوب بن عبد الواحد
بن عبد الباسیط بن کاظم بن باقر بن محمد بن اسماعیل بن حضرت امام اعظم ابو حنیفه کوفی صوفی
ابن ثابت بن قیس بن یزدجرد بن شهریار بن پرویز ابن نوشیروان و آن جناب
بیست حج پیاده نموده و هزار ختم قرآن بقراءة حفص نموده و هفت هفت از کتب
تفاسیر و احادیث و فقه و اصول و فروع خوانده و حافظ کلام الله بوده اند
و هم در مطلب الطالبین آورده اند که خواجه یوسف همدانی قدس الله روحه شانزده
ساله بوده اند که ببغداد رفته و از ابو اسحق فقیه علم فقه آموخته اند و در علم
نظر نیز بدرجهٔ کمال رسیده اند و بر مذهب امام ابو حنیفه اند رحمهما الله تعالی و
در اصفهان و بخارا تعلم کرده اند و در عراق و خراسان و خوارزم و ماوراء
النهر صاحب قبول بوده اند و مدتی در کوه زرسا کن شده اند و خرقه از دست
شیخ ابو عبد الله جوینی پوشیده اند و در تصوف انتساب ایشان بشیخ
عبد الله جوینی و شیخ حسن کنانی و شیخ ابو علی فارمدی رحمهم الله تعالی میرسیده
و در تاریخ امام یافعی مذکور ست که خواجه یوسف همدانی صاحب کرامات و احوال
بوده در بغداد و اصفهان و عراق و خراسان و سمرقند و بخارا خلایق کثیره
از ایشان بهره مند گشته اند و در کنز الانساب حضرت خواجه ابو یوسف
همدانی رحمة الله علیه رچنین بیان نموده اند که خواجه یوسف همدانی ابن خواجه عبد الله کنانی

Marfat.com

ابن خواجه قطب الدین یوسف ابن سید جلال الدین بیابانی ابن سید محمد مظهر
ابن سید اسد الله ابن سید اکبر ابن سید محمد ابن سید احمد اکبر ابن سید امام مرقع پوش
ابن امام محمد تقی قدس الله اسرارهم و الله اعلم قبر مبارک ایشان در مروست
یزد و تیرک و ایشان چهار خلیفه داشته اند اول خواجه عبد الله برقی دوم
خواجه حسن اندقی سوم خواجه احمد سیوی چهارم خواجه جهان حضرت خواجه
عبد الخالق غجدوانی **حضرت خواجه عبد الله برقی** ایشان خلیفهٔ
اول حضرت خواجه یوسف همدانی اند عالم و عارف و صاحب کرامات و مقامات
بوده اند قبر مبارک ایشان در نجار ابر سر پل شورستان نزدیک مرقد شیخ
ابی بکر اسحاق کلابادیست رحمهما الله **خواجه حسن اندقی** خلیفهٔ دوم حضرت
خواجه یوسف همدانی اند و صاحب صفای وقت و دوام عبادت و ریاضات
بوده اند قبر مبارک ایشان در نجار در بیرون دروازه کلابادر جانب شرقی
قبر شیخ ست رحمهما الله **خواجگان خواجه عبد الخالق غجدوانی**
خلیفهٔ چهارم حضرت خواجه یوسف اند و سر دفتر طبقه خواجگانند و سر سلسلهٔ
این عزیزان مولد و مدفن ایشان دیهه غجدوان ست که از نجار ابمسافت شش فرسخ
و نام پدر بزرگوار ایشان عبد الجمیل که بعبد الجمیل امام معروف ست از اولاد امام
مالک رضی الله عنه بوده اند و والدهٔ حضرت خواجه از ذریهٔ ملوک اند رحمهما الله تعالی
خواجه احمد صدیق ایشان خلیفهٔ اول اند از خلفای اربعهٔ حضرت خواجه جهان
قبر مبارک ایشان در دیههٔ مغیان ست که از نجار ابمقدار سه فرسخ گفته اند
خواجه اولیای کبیر رحمة الله علیه ایشان خلیفهٔ دوم حضرت خواجهٔ جهان اند
رحمهما الله قبر مبارک ایشان در نجارا در خاک ریز حصار نزدیک برج عیاران
خواجه دهقان قلتی ایشان خلیفهٔ اول خواجهٔ اولیای کبیر اند و بعد از وفات
حضرت خواجه بمسند ارشاد نشسته اند و سایر خلفا و اصحاب در متابعت و
خدمت ایشان بوده اند و قبر مبارکشان در دیهه قلتر ست که در جانب شمالی

Marfat.com

نجار را بمقدار دو سنگ راه ست **خواجه زکیؒ خدابادی** رحمه الله
خلیفهٔ دوم حضرت خواجه کبیر اند بعد از خواجه دهقان فلروبا فر اصحاب در
خدمت ایشان بوده اند و قبر مبارک در دیهٔ خدابادست که از جملهٔ
دیهای مشهور بمقدار پنج فرسنگ راه ست از شهر **خواجه سوکمان** خلیفهٔ
سوم خواجهٔ اولیا اند بعد از خواجه زکی بدعوت خلق مشغول بوده اند قبر
مبارک ایشان نزدیک قبر ایشان خواجهٔ اولیاست قدس الله سرهما **خواجه**
غریب فرزند خواجهٔ اولیا و خلیفهٔ چهارم ایشانند و بعد از خواجه
سوکمان بامر ارشاد قیام مینموده و با شیخ العالم سیف الدین الباخرزی
معاصر بوده و حضرت خواجه غریب را چهار خلیفه میباشد مزار منور معطر
مطهر خواجه غریب در جوار والد خود خواجه اولیای کبیرست **خواجه اولیای**
پارسا رحمة الله علیه خلیفه خواجه غریب اند ایشان از قریهٔ خرمن تهی بوده
که از قریهای بخارا ست قبر مبارک آنجا میباشد که الحال خرابه شده ست
خواجه حسن شاوری خلیفهٔ دوم خواجه غریب اند ایشان از قریهٔ
شاوری بوده اند که از قریهای بخارا ست و در انجا آسوده اند که
الحال خرابه ست **خواجه اوکتمان** خلیفهٔ سوم خواجه غریب ست قبر مبارکش
در جانب غربی پشتهٔ خواجه چهارشنبه الحال مشهور بخواجه اسپ کردان ست
خواجه اولیای غریب خلیفهٔ چهارم خواجه غریب ست **خواجه سلیمان**
کرمنیر خلیفهٔ سوم از خلفای خواجه عبد الخالق اند قدس الله سرهما بعضی
بر اند که از جملهٔ خلفای خواجه اولیا اند قبر مبارک ایشان در ولایت کرمینه
میباشد زیارتگاه است **خواجه محمد شاه بخاری** رحمه الله خلیفهٔ اول خواجه
سلیمان و قایم مقام ایشانند شیخ سعد الدین مجدوالی خلیفهٔ
دوم خواجه سلیمان ست علیه الرحمه و بعد از خواجه محمد شاه بدعوت خلق
مشغول بوده و قبر او بجوار امام حافظ الدین کبیر بخاریست **شیخ ابو سعید النجا**

Marfat.com

البخاری ایشان از کبار اصحاب خواجه سلیمان بوده اند حضرت
خواجه عارف ریوگری رحمه الله علیه ایشان خلیفهٔ چهارم
حضرت خواجه عبدالخالق غجدوانی اند رحمه الله علیه ومحل تولد ومزار مبارک
ریوگرست ریوگر دیهه ایست که از بخارا مسافت آن شش فرسنگ ست
سلسله حضرت خواجه بهاؤالدین نقشبند از میان خلفای ایشان بحدمت
حضرت خواجه عارف قدس الله سره میرسد حضرت خواجه محمود
انجیر فغنوی قدس الله روحه حضرت ایشان افضل واکمل اصحاب خواجه
عارف اند وبخلافت وارشاد ممتاز جای تولد ومزار ایشان انجیر
فغنه که از مضافات تومان وابکند ست وابکند از بخارا سه فرسنگ است
ذکر میرخورد رحمة الله علیه نام ایشان امیرحسین ست خلیفهٔ اول
خواجه محمود میباشند از بزرگان زمان خود بوده اند وبرادر بزرگ ایشان
نام بوده معروف بمیر کلان که ایشان نیز از اصحاب خواجه محمود میباشند
لکن امر خلافت ونیابت بمیرخورد شده ست مزار متبرکهٔ ایشان
موضع وابکند ست زیارت وتبرک به خواجه علی ارغندانی رحمه الله
خلیفه میرخورد بوده اند وقبر مبارکشان در دیهه ارغندان
از قصبه زندنی از بخارا مقدار پنج فرسنگ راه ست مولانا درویش
ارونشکتی رحمه الله علیه ایشان نیز از مریدان امیرخورد بوده اند
مجموعة الاولیا سید امیرحیدر خواجه احمد شکر رحمه
الله علیه نیز از اصحاب میرخورد بوده اند ودر طریقهٔ این طایفهٔ علیه نسبت
بزرگ بوده اند واز مجموعهٔ مذکوره خواجه علی رامیتنی رحمه الله
ایشان خلیفهٔ دوم خواجه محمود بوده اند ولقب مبارکشان خواجه
عزیزان مزار مبارکشان در ولایت خوارزم معروف ومشهور بوده ست
خواجه خورد رحمة الله علیه فرزند کلان خواجه علی رامیتنی بوده اند

Marfat.com

نامشان محمد بوده عالم و عارف و کامل بوده و از مراتب عالیهٔ اهل ولایت
بهرهٔ تمام برداشته اند قدس الله تعالی اسرارهم **خواجه ابراهیم**
فرزند خورد عزیزان میباشند چون برادر عالم و عارف و کامل و بعد
از وفات حضرت عزیزان بدعوت مستعدان مشغول بوده اند و حضرت عزیزان را
بعد از خواجه خورد چهار خلیفه بوده و همهٔ ایشان را محمد نام بوده ایشان
طالبان را بحق دعوت نموده **خواجه محمد کلاه دوز** از کبار اصحاب حضرت
عزیزان بوده و از جملهٔ خلفای ایشان بوده قبر مبارک ایشان در خوارزم است
خواجه محمد حلاج رحمه الله از اکمل اصحاب حضرت عزیزان و از خلفای
ایشان بوده قبر مبارک ایشان در بلخ ست **خواجه محمد بوردی**
رحمة الله علیه نیز از خلفای حضرت عزیزان بوده و از اجلهٔ اصحاب ایشان
قبر مبارک ایشان در خوارزم ست **خواجه محمد بابای سماسی**
قدس سره ایشان از اکمل اصحاب حضرت عزیزان اند مولد ایشان
قریهٔ سماسی ست که از جملهٔ دیه های رامتین ست و قبر مبارک ایشان در آن
جاست و حضرت خواجه محمد بابا را چهار خلیفه بوده اند که همه فاضل و کامل
بوده و بعد از ایشان بدعوت صادقان و ارشاد طالبان مشغول میکرده
اند **خواجه محمد صوفی** رحمة الله علیه از خلفای خواجه محمد بابا بوده قبر ایشان
در دیه سوفاریست که از دیه بخارا بوده مقدار دو سنگ راه بوده ست
و در غربی مسجد قل بابای کوکلتاش ست که در بالای بلندی واقع شده ست **خواجه**
محمود سماسی رحمه الله علیه از خلفای ایشان و فرزند شریف خواجه محمد
بابا اند **حضرت مولانا علی دانشمند** رحمة الله علیه از کبار
اصحاب خواجه محمد بابا ست و از جملهٔ خلفاء ایشان **حضرت سید**
امیر کلال رحمة الله علیه افضل و اکمل همه خلفای خواجه بابا بوده و
بهترین اصحاب ایشان بوده اند و شرف سیادت نیز داشته اند مولد و مدفن

Marfat.com

ایشان دیهه سوخارست و بصنعت کلال گری اشتغال داشته اند حضرت
سید امیر کلال را یکصد و چهارده خلفا بوده مقدم آنها مولانا عارف
دیهه دیگرانی و حضرت خواجه بهاء الحق و الدین نقشبند و خواجه جمال دیهه
آسیانی و شیخ شمس الدین کلال و شیخ یادگار و خواجه شیخ وارزونی و مولا
نا جمال الدین کشی و چهار فرزند ایشان که سید امیر برهان و سید امیر شاه
و سید امیر حمزه و سید امیر عمر اند و مولانا طاهر و مولانا محمد خلیفه و مولانا بهاء الدین طوسی و پهلوان
محمود حلاج سمرقندی و شیخ بدر الدین و خواجه محمد ایمکتوی و شیخ ایمن شاه
کرمینی و مولانا سلیمان کرمینی و غیر ایشان از مقامات امیر کلال امیر کلال
ابن امیر حمزه ابن امیر ابراهیم ابن سید محمد وصوری ابن سید محمد حسن مقبول ابن سید عبد الله شهید ابن
سید جعفر ابن سید حسین ابن سید علی بن سید حسن ابن سید محمد حسین ابن سید احمد ملقب حسین
ابن سید محمد اعلی ابن سید شریف موسی ابن سید ابراهیم مرتضی ثانی ابن حضرت امام موسی
کاظم کنز الانساب مرتضی **حضرت سید امیر برهان** رحمة الله علیه
فرزند نخستین سید امیر کلال اند بارها امیر میفرمودند که این فرزند برهان منست
حضرت امیر تربیت ایشان را بخواجه بزرگ فرموده اند روزی حضرت سید امیر کلال
خواجه بزرگ را گفتند چون استاد شاگرد را تربیت نماید هر آینه خواهد که
اثر تربیت خود را در شاگرد مطالعه کند تا وی را اعتماد شود بر آنکه تربیت وی
جاگیر شده است و اگر خللی در کار شاگرد بیند آنرا اصلاح نماید آنگاه
فرمودند که فرزند من امیر برهان حاضر است و هیچکس دست تصرف بروی ننهاده
است و تربیت معنوی نکرده است در نظر من بتربیت وی مشغول شوید تا اثر
آنرا مطالعه نمایم مرا برخصت شما اعتماد شود حضرت خواجه نقشبند مراقب نشسته
بودند که متوجه خدمت امیر شدند حضرت امیر فرمودند که توقف نمیباید کرد
حضرت خواجه بنابر امتثال امر ایشان از راه باطن متوجه امیر برهان شدند
و بتصرف در باطن وی مشغول گشتند فی الحال اثر آن تصرف در باطن و ظاهر امیر

Marfat.com

برهان پیدا گشت و حالی بزرگ در وی پدید آمد و اثر سکر حقیقی ظاهر شد
امیر برهان صاحب سکر و جذبهٔ قوی گشت و طریق انزوا و انقطاع خلق را پیش
گرفت و هرگز با کسی انس و آرام نمیگرفتند رحمة الله علیه و قبر ایشان در جوار حضرت
بزرگ است حضرت سید امیر شاه را حضرت امیر کلال قدس سره
بشیخ یادگار علیه الرحمه سپرده اند و حضرت امیر شاه کسب حلال را پیشه میکردند
و خدمت بنده کان خدا را مغتنم میدانستند و خدمت نمک آوردن را اختیار
نموده بودند بنابران همه کارهای آنجناب نمکین بوده است حضرت سید امیر
حمزه علیه الرحمه فرزند سوم حضرت امیر کلال اند قدس سرهما و خلیفه اول ایشان
بوده اند و ازین جناب کرامات و خوارق عادات بسیار بوده و حضرت سید امیر کلال
تربیت ایشان را بمولانا عارف ده دیگرانی حواله نموده اند و حضرت سید امیر کلال
هرگز ایشان را بنام نخوانده اند برای آنکه نام والد خود سید حمزه کرده بودند حرفهٔ
ایشان صیادی بوده است فضایل و مناقب این حضرت از حد و حساب
بیرون است علیه الرحمة حضرت سید عمر رحمه الله علیه فرزند
چهارم حضرت سید امیر کلال اند رحمة الله علیه حضرت سید امیر
تربیت ایشان را بمولانا جلال الدین ده آسیائی فرموده اند حضرت امیر
صاحب کرامات و خوارق عادات بوده اکثر اوقات بشغل احتساب قیام
مینموده و در ادای امر معروف و نهی منکر جد و جهد تمام داشته اند
و بغایت غیور بوده اند رحمه الله تعالی و در جوار والد خود آسوده اند
حضرت مولانا عارف دیک گرانی ایشان خلیفهٔ اول
از خلفاء اربعهٔ حضرت سید امیر کلال اند قدس سره مولد و مدفن ایشان
دیهه دیک گران است از قصبه هزاره که بر لب آب کوهک واقعه است
از انجا تا بخارا نه فرسنگ است و قبر مولانا عارف در بیرون دیهه
است در سر راه هزاره حضرت امیر کلال میفرمودند که در میان اصحاب

Marfat.com

من مثل این دو تن که خواجه بهاوالدین نقشبند و مولانا عارف کسی نیست
که این دو تن گوی سبقت را از همه بربوده اند رحمهما الله تعالی و حضرت
نقشبند بعد از اینکه از حضرت امیر کلال اجازت یافته اند فرموده اند که از
هر جا که بویی بمشام شما میرسد از ترک و تاجیک بطلبید پس ایشان
بموجب آن امر واجب الاذعان هفت سال در مصاحبت مولانا
عارف بسر بردند قدس الله تعالی اسرارهم مولانا امیر اشرف
بخاری قدس الله تعالی سره خلیفهٔ اول مولانا عارف میباشند که بجای
آن جناب نشسته با طالبان طریق تحقیق صحبت را می پیموده اند و خاطر
مبارک را بجمعیت دلها میگماشته اند امیر اختیار الدین دیک
کرانی خلیفه دوم مولانا عارف اند و بعد از ان بتربیت و ارشاد
مریدان قیام نموده اند قبر مبارک ایشان بدرون بخارا در گذر
کاسه گران میباشد شیخ یادگار کن سرونی خلیفهٔ سوم
حضرت امیر کلال بوده اند رحمهما الله تعالی کن سرون دیهه ایست که از بخارا بمقدار
دو سنگ راه بوده است حضرت امیر سید امیر شاه را باین بزرگوار سپرده اند
شیخ جمال الدین دهستانی خلیفهٔ چهارم حضرت سید امیر اند
بفرمودهٔ ایشان مربی امیر عمر علیه الرحمه شده اند شیخ محمد خلیفه رحمه الله
از کبار اصحاب امیر کلال بوده در آخر مقامات حضرت امیر مذکور است که
همهٔ اصحاب بدر خانهٔ شیخ محمد خلیفه آمدند که امروز بجای امیر شمایید
و اینمعنی مر شما راست و طالبان را راه نمایید شیخ محمد گفتند که اینمعنی که شما میطلبید
نزد سید امیر حمزه است پس شیخ محمد با سایر اصحاب بخدمت ملازمت
حضرت امیر حمزه رفتند و ملازمت حضرت امیر حمزه را اختیار نمودند امیر کلال
داشی علیه الرحمه ایشان از اجله اصحاب حضرت سید امیر کلال اند
و از دیههٔ داش بوده اند که از بخارا بمقدار سه فرسنگ است خواجه علا

Marfat.com

علاء الدین غجدوانی پیش از شرف ملازمت خواجه نقشبند تعلیم ذکر را
از ایشان گرفته اند شیخ شمس الدین کلال رحمة الله علیه ایشان
از کبار اصحاب سید امیر کلال اند رحمه الله ایشان از ولایت قرشی
بته کفش پیاده اراده سفر مبارک حجاز کرده اند قبر مبارک ایشان مشهور بکون کنبد
بیرون قلعهٔ شهر سبز ست مولانا علاء الدین کن سروانی رحمة الله علیه
از جمله اصحاب کار کنار حضرت سید امیر کلال اند رحمه الله شیخ امین
کرمینه کی رحمة الله علیه نیز از اصحاب حضرت سید امیر کلال اند از
مجموعه امیر سعید عفوعنه خواجه محمد وابکندی رحمة الله علیه نیز از
اصحاب سید امیر کلال بوده اند مجموعه خواجه شیخ وراز وانی نیز از
اصحاب امیر بوده اند وراز ون از بخارا بمقدار چهار فرسنگ بوده ست
مجموعه اسامی خلفای حضرت سید امیر حمزه علیه الرحمه
مقدم ایشان خلیفه مولانا حسام الدین شاشی و مولانا کمال الدین
میدانی و امیر کلان و امیر خورد فرزندان امیر برهان بن امیر کلال اند دیگر شیخ
مبارک بخاری و شیخ عمر سوزنی و شیخ علی کرکی و شیخ احمد خوارزمی و مولانا
عطا سمرقندی و مولا مبارک کرمینه کی و مولانا حسن کرمینه کی و شیخ احمد کرمینه کی و شیخ
حسن نسفی و خواجه محمود خمونی و مولانا سیف الدین کرمینه کی و سید سماسوی و شیخ جلال
الدین پانای مولانا حسام الدین شاشی خلیفه اول امیر حمزه و فرزند مولانا
حمید الدین شاشی بوده اند و از کبار علماء بخارا بوده و میرزا الغ بیک
بزور مرتبه منصب قضای بخارا قلادهٔ ایشان نموده سی چند کابی بخدمت قضای
بخارا بوده باعث افاده و استفاده و جمعیت طالبان بوده اند رحمه الله علیه مولانا
کمال الدین میدانی رحمة الله علیه خلیفهٔ دوم امیر حمزه علیه الرحمه بوده اند
میدان دیهیست از قصبهٔ کوفین در ولایت سمرقند حضرت امیر کلان
ابن امیر برهان علیه الرحمه بعد از وفات سید امیر حمزه خلیفهٔ سوم گو

Marfat.com

اند ولکن در مقامات امیر مذکور ست که ایشان باشارة و اجازه امیر حمزه
بملازمت اصحاب قیام نموده اند وکمال حال ایشان بمرتبه رسیده بود که سی
سال کما پیش بطهارت نماز عشا نماز فجر را ادا نموده اند حضرت امیر کلان نکسب
دهقانی استقامت و اشتغال داشته اند مقامات امیر مذکور باختصار خواجه
محمود حموی رحمة الله علیه از اصحاب امیر حمزه بوده اند حموی منسوب شهریست که
حمّام در میان حلب و شام ست **مولانا حمید الدین کرمینه کی** رحمة الله
علیه نیز از اصحاب امیر حمزه بوده اند قدس سره **مولانا نور الدین کرمینی**
رحمة الله علیه ایشان نیز از اصحاب امیر حمزه قدس سره بوده اند رحمهم الله تعالی
خواجه علی نسفی رحمة الله علیه ایشان نیز از اصحاب امیر حمزه علیه الرحمه
بوده اند که ایشان را اصحاب و مرید بسیار بوده و ذکر ایشان در کتب مشایخ
مذکور بوده **شیخ احمد خوارزمی** علیه الرحمه نیز از جمله اصحاب امیر حمزه
بوده اند **مولانا عطاء الله سمرقندی** نیز از اصحاب امیر حمزه بوده
اند رحمة الله **مولانا سید احمد کرمینی** رحمة الله علیه نیز از اصحاب امیر
حمزه بوده اند **شیخ حسن نسفی** رحمة الله علیه نیز از اصحاب امیر
حمزه بوده اند **شیخ تاج الدین نسفی** رحمة الله علیه نیز از اصحاب امیر
حمزه بوده اند رحمة الله تعالی از مجموعه امیر سعید رحمة الله علیه **شیخ عمر سوزنی**
رحمة الله علیه نیز از اصحاب حضرت سید امیر حمزه قدس سره بوده اند **شیخ**
علی کرکی رحمة الله علیه نیز از جمله اصحاب حضرت امیر حمزه میباشند رحمة الله
مولانا سیف الدین کرمینه کی رحمة الله علیه نیز از اصحاب حضرت
سید امیر حمزه بوده اند **سید سماسوی** علیه الرحمه ایشان نیز از جمله
اصحاب سید امیر حمزه علیه الرحمه بوده اند **شیخ جلال الدین پابانی**
علیه الرحمه از جمله اصحاب حضرت سید امیر حمزه بوده اند رحمة الله علیه وعلیهم اجمعین
مولانا شهاب الدین بن خاتون کلان بنت سید امیر حمزه

Marfat.com

قدس الله تعالی ارواحهم منقول ست در مناقب حضرت سید
امیر کلال که از حضرت امیر حمزه پسر نبوده و فرزند دختر
مانده بوده ست که مستمر بخاتون کلان بارها امیر حمزه میگفته اند که
اگر مردمان بفرزند پسر فخر کنند ما باین فرزند دختر فخر میکنیم و جناب
این سیدهٔ محترمه چنان بوده اند که دایم الاوقات بتلاوة کلام الله مشغوله
و خانهٔ ایشان چنان روشن میشده که حاجت بچراغ نبوده و چون درک
میرشته اند بمثابهٔ رشتهٔ در روز زیبا دنفیس میآمده چون شام ایشان
نماز میخواسته اند چرخ خود میکردیده چون روز میشد تمام باغهای ایشان
رشته شده میبرامد **نقل ست که** چون حضرت خواجه محمد پارسا علیه
الرحمه را ذوق آن پدید آمد که زیارة بیت الله و مدینهٔ منوره بجا آرند
اوّلاً بمزار پر انوار حضرت سید امیر کلال قدس الله روحه آمده بودند
و بعد ازان بخدمت حضرت امیر کلان ابن امیر برهان علیه الرحمه
رفته از انجا اجازه طلبیده بمنزل امیر حمزه رسیده در جماعت خانه
فرود آمده خادم را فرمودند که از ان صالحه مستوره نیز طلب اجازة
نماید چون خادم بایشان رسید و اظهار انمیغرض نمود ایشان فرمودند که
یک طبق بیارید پس دران طبق پاغهٔ بسیار انداخته بخادم داده گفتند که
این را بخدمت خواجه برید و گویید که اینها را با خود بحرم محترم برند که آنجا
کم ست چون آن طبق پاغه را در نزد حضرت خواجه پارسا نهادند ایشان بسر
بجیب مراقبه فرو بردند پس سر بر آورده گفتند که ای عزیزان ما را اینجا
از خود خبر دادند ان امانت را احتیاط نموده عازم گشتند و پس از
قطع مسافت و طواف زیارت قافله سالار نزد حضرت ایشان آمد که اگر
اجازت و رخصت باشد فردا روانه شویم حضرت خواجه فرمودند که یکدو
سه روز صبر کنید و بعد ازان پاغه را نزد خود حاضر ساختند که

Marfat.com

بکار خواهد آمد و دیگر اسباب را نیز مهیا ساختند و روز سوم برحمت
ایزدی بو پیوستند و در جنت البقیع روبروی در امد گاه مرقود
گشتند که اطراف آن بزرگوار محاط پنجرهٔ مشتمله بدروازهٔ مجموع از
برنجرست تخمینا مقدار چهار گز در چهار گز در چهار گز و درین محاط یکنفر از
مریدان آنجناب نیز در انجا مرقودند و ازین رین المستورات را فرزندی
بوقوع آمد و مولانا شهاب الدین نام نهادند چون هنگام تربیت
رسید پس بمولانا حسام الدین که خلیفهٔ اول امیر حمزه اند سپارش
نمودند بجهت آنکه در اوان طفلی امیر حمزه تربیت ایشان را بمولانا
حسام الدین نفس رانده بودند برعایهٔ همان نفس متبرکهٔ والد بزرگوار
انچنین حوالهٔ تربیت نمودند مولانا شهاب الدین مدة سه سال در خدمت
و ملازمت بوده اند درینمدة حقسبحانه و تعالی ایشان را چندان علم و
فیوضات کرامت کرد که مولانا حسام الدین گفتند که ای فرزند اگر
بعد ازین اگر ما را سبق میدهید اینجا باشید و اگر نه ما را قوة سبق دادن
نماند بعد ازان فرمودند که اکنون شما بمنزل جد خود بروید که خیریت
شما بران ست مولانا بسوخاری بمنزل جد خود آمده بنصیحت خلق مشغول
گشتند و روزهای جمعه نماز آدینه را نیز بهمانجا ادا مینمودند و در آخر
حیات از یاران بحلی خواسته و غسال را طلبیده اجرهٔ غسال را
بدست خود داده پگاه آنروز بجوار رحمت الهی پیوسته اند در سنه ۷۴۰ سیصد
چهل مناقب مرقوم حضرت امیر خورد ابن سید امیر برهان
رحمة الله علیه خلیفهٔ چهارم امیر حمزه اند رحمه الله علیه بابا شیخ
مبارک بخاری رحمة الله علیه از کبار اصحاب امیر حمزه اند خواجه
محمد پارسا با وجود دریافت صحبت خواجهٔ بزرگ بصحبت ایشان نیز رفته
اند قبر مبارک ایشان در دیههٔ جزمنای در جانب قبلهٔ بخارا میباشد

Marfat.com

مولانا بهاء الدین قشلاقی مقتدای زمان خود بوده اند عالم
بعلوم ظاهری و باطنی و صاحب کرامات بوده اند مولد ایشان قشلاق
مبارک که از دیهٔ ولایت قرشی ست از بخارا تا آنجا دوازده فرسنگ است
ایشان خواجهٔ بزرگ نقشبند را شیخ صحبت و استاذ حدیث بوده اند
و حضرت مولانا عارف ده دیک کرانی پیش از شرف صحبت حضرت امیر کلال
بایشان مرید بوده اند قبر شریف ایشان در انجاست مشهور بخواجه
مبارک یزار و یتبرک حضرت قثم شیخ ایشان از مشایخ ترک اند
و تربیت از خانه دان حضرت خواجه احمد یسوی یافته اند قدس الله روحه
حضرت امیر کلال در بارهٔ خواجه بزرگ نفس میراندند که اکنون اجازت است
که هر جا که بوئی بمشام شما میرسیده باشد از ترک و تاجک طلب نمایید
بنابران حضرت خواجه بزرگ بنزدیک حضرت قثم شیخ رفتند و ملاقات
نمودند آنهنگام حضرت شیخ بخربزه خوردن متنعم بودند و پوست خربزه را
بسوی خواجه بزرگ میافکندند حضرت خواجه از جهت اشتیاق مندی
آن پوستهای خربزه را بتمامه تبرکاً میخوردند سه مرتبه اینچنین واقع شد
و در همان مجلس خادم بنزد شیخ آمد و گفت یا شیخ سه عدد شتر و چهار
عدد اسپ ناپدید گشته ست شیخ اشارة بحضرت خواجه کردند و گفتند
انی بخشی تو تو نگسیز چهار کس از مریدان چنان بهیبت در ایشان در
افتادند که گویا خونی در میان افتاده باشد حضرت خواجهٔ بزرگ میفرمودند
که هر کرا شناخت صفت مشایخ ترک نباشد هر آینه از فیوضات
طرایق ایشان نومید شود و متعرض شود پس حضرت خواجه بمراقبه بدو
زانو نشستند و متوجه گشتند و بعد از نماز شام خادم در آمد و گفت
که شتران و اسپان خود ها در آمده آمدند پس حضرت خواجه دو سه ماه
کما پیش در متابعت و ملازمت حضرت قثم شیخ قدس الله سره بودند آخر

Marfat.com

الامر ایشان را نوازشها نمودند و مرحمت نمودند که مرا نه پسر اند
و تو دهم ایشانانی و تو بر همه مقدمی پس چون شیخ قدس الله تعالی سره از
نواحی نخشب بجانب بخارا آمدندی حضرت خواجه بزرگ به لوازمات رعایت
او اقدام نمودندی و او گفتی که این صفت طلبکاریکه در تو می بینم در هیچ کس
از طالبان ندیده ام و حضرت شیخ از غایت انقطاع اسباب ظاهری
و کمال بی تعلقی که داشت در آخر حیات خود بخود بخدمت خود اقدام
نموده به تیم بخارا در آمده اسباب تکفین و لوازمات آنرا خریده بیرون
آمد و حال آنکه در جبهه مبارک او اثر ناتابی نبود پس بر دکانچه نشست و
یاران و رفیقان و فرزندانیکه همراه او بودند همه را بخواند و جمع کرد و گفت
که زمان انتقال ما رسیده است باید که کلمه توحید را بر موافقت بگوییم
پس حضرت شیخ و یاران همه بذکر کلمه توحید موافقت نمودند و در آن حال
جان بحق تسلیم کرد رحمة الله علیه مزار مبارک ایشان در قشلاق
قرشی که از کاسان یک سنگ از قرشی دو سنگ است موسوم به پودینه
مدین نفحات الانس من نفسه **حضرت خلیل اتا** حضرت خواجه بزرگ
فرمودند که شبی در اوایل این کار در خواب دیدم که حکیم اتا که از کبار
مشایخ ترک است مرا بدرویشی سپارش مینمود پس از آن من دایمی در طلب
آن درویش بودم تا روزی در بخارا با او ملاقی شدم و او را شناختم و پرسیدم که
نام او خلیل بوده است لیکن در آن وقت مکالمت و مجالست میسر نشد
پس در شب قاصدی را فرستاد من برخاستم و پاره میوه بگرفتم و بخدمت
او شتافتم و خواستم که اظهار خواب خود کنم ترکی گفت که او زیمیز کاعیان دور
بیان نه کراک در صحبت او احوال شگرف و چیزهای غریب و عجیب مشاهده میشد
بعد از مدتی او را پادشاهی مملکت ماوراء النهر مسلم شد مرا ملازمت
و خدمت وی می بایست نمودن در آن اوقات چیزهای بزرگ از و مشاهده افتاد

Marfat.com

وبا من شفقت بسیار میکرد کاهی بلطف و کاهی بعنف و ازان جهت
فواید بمن بسیار رسید در خلا محرم خاص و در ملا رعایت سلطنت او
میکردم بارها میفرمودند که هر که از جهت رضای خدا مرا خدمت کند زود
باشد که در میان خلق بزرگ شود مرا معلوم میشد که مقصود او کیست چون مملکت
مجازی را گذاشت در لحظه آنملک و خدم و حشم هباءً منثورا گشت و
تمامی کار دنیا بر دل من سرد شد پس ببخارا آمدم و گوشهٔ بگرفتم مزار پر انوار
حضرت خلیل اتا در بلدهٔ نخشب میباشد در موضع دیهه شلوک که مقدار چار یک
سنگ کما بیش ست از قورغان قرشی و زیارت گاه معروفهٔ اهالی آنجاست

ذکر حضرت بهاء الحق والدین محمد بن محمد نقشبند قدس الله تعالی

روحه نسب شریف حضرت خواجه بزرگ را در تحفة الانساب چنین آورده اند که حضرت
بهاء الحق والدین سید محمد بن سید محمد جلال الدین بخاری ابن سید برهان الدین
خالدار ابن سید عبد الله بن سید زین العابدین ابن سید شعبان بن سید برهان
بن سید محمود رومی بن سید اسحاق مسمی بایلاق بن سید تقی بن سید خلوتی
ابن سید فخر الدین بن سید محمود جامع بن سید علی اکبر ابن حضرت امام
علی تقی ابن امام محمد تقی ابن حضرت امام علی موسی الرضا الی آخر النسب و از
جانب والدهٔ حضرت خواجه بزرگ قدس الله سره العزیز صدیقی میباشند
و حضرت خواجهٔ بزرگ را در ایام طفلی نظر قبول فرزندی از خواجه محمد بابای
شماسی بوده و پیر ایشان حضرت سید امیر کلال اند قدس الله سره اما بحسب
حقیقت اویسی بوده اند و تربیت از روحانیت حضرت خواجه عبد الخالق
غجدوانی علیه الرحمة یافته اند و از بعض مشایخ ترک نیز اثر صحبت و فیوضات
دریافته اند ایشان درین طریقه خواجهٔ بزرگ و خواجهٔ نقشبند لقب ست

نقل ست که حضرت خواجه علاؤ الدین عطار قدس سره که در اوایل حال
بملازمت حضرت خواجه بزرگ بودند خواجه محمد در آهنین از ایشان سوال نمودند

Marfat.com

که دل بنزد شما بکدام کیف نسبت دارد گفتند کیفیّت آن بنزد من معلوم
نیست وی گفت دل بنزد من چون ماه دو سه روزه ست چون کیفیّت
بر خواجه عرض کردم فرمودند که در رویش کیفیت دل خود بیان کرده ست
خواجه در ان محل ایستاده بودند قدم بر قدم من نهادند کیفیت بزرگ مرا
پیدا شد که جمیع ذرّات را در خود مشاهده کردم چون از ان حال بخود
آمدم خواجه فرمودند که کیفیّت دل این ست نه آن مولد و مدفن ایشان
دیهۀ عارفان ست که از بخارا بمقدار مسافت یک سنگ راه بجانب
شرقی ست وفات ایشان در سنه هفتصد نود یک بوده قدس الله سرّه

حضرت خواجه علاؤالدین عطّار قدس الله سرّه العزیز

اسم شریف ایشان محمد بن محمد البخاری ست خلیفۀ اول حضرت خواجه بزرگ اند
وهم بمرتبۀ شرف فرزندی رسیده اند ونسب شریف ایشان را در تحفه
الانساب بدین طریقه ذکر نموده اند که سید محمد بن سید امیر محمد البخاری بن سید عبد الله
زرنجش بن سید احمد المعروف بسیداتا بن سید ابوبکر بن سید قاسم بن سید حسین
بن سید موسی بن سید عبد الله بن سید محمد شهید بن سید عبد العزیز بن سید جعفر
بن سید عبد الحق بن سید مختبر بن سید محمد کبیر بن سید ابراهیم رضا ابن حضرت
امام علی موسی الرضا الی آخر النسب در درجه تسمیه بعطار اصح اقوال
آن ست که ایشان همیشه معطر وخوشبو بوده اند وعطر صحبت ایشان
بشائبۀ اصحاب میرسیده بی انکه عطریات وطیبات داشته باشند
از هر که آید بوی خوش قربان عطّار شو وانهمه اولاد واحفاد که از خواجه حسن
وخواجه حسین علیهما الرحمة بعالم ظهور آمده اند منسوب بخواجگان نقشبندی اند همه
از اولاد حضرت خواجه علاؤالدین عطار اند حضرت خواجه احرار قدس سره
فرموده اند که حضرت خواجه محمد پارسا را در توجّه ومراقبه غیبت بسیار واقع
میشده وحضرت خواجه علاؤالدین عطار را همیشه شعور ودوقوف کما کان

Marfat.com

بوده واین صفت شعور وصحو را از غیبت وسکر اتم گفته اند واکمل وهم
حضرت خواجهٔ احرار قدس الله روحه العزیز میفرموده اند که بعد از وفات
حضرت خواجهٔ بزرگ همه اصحاب بحضرت خواجه علاؤ الدین بیعت کرده اند بجهت
علو شان ایشان حتی حضرت خواجه محمد پارسا نقل ست که حضرت
خواجه علاؤ الدین قبل از وفات بهفت سال بزیارت خواجه بزرگ
تشریف نمودند درویشی از درویشان ایشان ان شب در واقعه دید که
خواجهٔ بزرگ و خواجه علاؤ الدین در نزدیکی بارگاهی هستند دانسته
که آن بارگاه حضرت رسالت پناهی ست صلی الله علیه وسلم خواجهٔ بزرگ
بان بارگاه در آمدند بملاقات آنحضرت بعد از فرصتی بیرون آمدند
با بشاشت وبسط تمام فرمودند که مرا این کرامت کردند که هر که در صد فرسنگی
باطراف قبر من باشد از هر طرف من او را شفاعت کنم باذن الهی وشیخ
عطار را در چهل فرسنگی مرقد او مرتبهٔ شفاعت دادند وکمینه از محبان ومتابعان
مرا یک فرسنگی مرقد او مرتبهٔ شفاعت دادند کذا فی تحفة الانساب ورشحات
وفات حضرت خواجه علاؤ الدین در سال هشتصد ودوی هجری ست مرقد شریف
منور ومشهد معطر ایشان در ولایت حصار شادمان در دهنو چغانیان است
خواجه محمد پارسا قدس سره نام مبارک محمد بن محمد بن محمود
الحافظی البخاری ست خلیفهٔ دوم خواجهٔ بزرگ اند ومستغنی از تعریف وتوصیف روضهٔ
شریف ایشان در جوار قبهٔ حضرت عباس رضی الله عنه واقع شده ست حضرت
خواجه ابو نصر پارسا ولد خواجه محمد پارسا اند قدس الله سرهما پایهٔ علوم شریعت
ورسوم طریقت را بوالد خود رسانیده اند مزار گوهر نثار ایشان در بلخ ست
حضرت خواجه حسن عطار ابن حضرت خواجه علاؤ الدین عطار نبیرهٔ
حضرت خواجهٔ بزرگ اند قدس الله اسرارهم ایشان جذبهٔ قوی داشته اند وبصفت
جذبه هرگاه در هر کس میخواسته اند تصرف میکرده اند وفاتشان در سنه هشتصد وبیست ۸۲۶

واقعه مزار پر انوار ایشان بجوار والد بزرگوار ایشان ست خواجه
یوسف ابن خواجه حسن ابن خواجه علاؤالدین عطار قدس الله روحهما نیز صاحب فتوحات
وفیوضات بوده اند بجوار والد خود وجد کرام خود آسوده اند انتهی خواجگان حصاری
بخواجه یوسف ست شیخ عبدالرازق از جمله خلفا و اجلهٔ اصحاب خواجه حسن امیر
سید شریف جرجانی از جمله مقبولان و منظوران خواجه علاؤالدین عطار میباشند
بعلامه مشهور شد و علم و کمال را بدرجهٔ رسانیده اند که در عصر خود برهمه غالب بوده اند قبر
منور ایشان در بقعهٔ دارالشفا شیراز در محلهٔ لب آب در سنهٔ ۸۱۶ بوده ست مولانا ابوسعید
قدس سره از کبار اصحاب خواجه علاؤالدین بوده اند و بعد از نقل خواجه در خدمت
خواجه حسن عطار بوده اند مولانا حسام الدین بلنجره از خلفای خواجه علاؤالدین
عطار بوده در مبادی حال بشرف قبول و صحبت خواجه بزرگ نیز مشرف شده اند خواجه
عبدالله امامی اصفهانی ره از اجله اصحاب خواجه علاؤالدین میباشند خدمت
خواجه عبدالله بالتماس یکی از سادات بزرگ در طریقهٔ خواجگان رساله مختصر بغایت مفیده کرده
اند شیخ عمر ماتریدی از اصحاب خواجه علاؤالدین ست بخدمت ایشان قبول تمام
داشته اند مولانا احمد سکه از جمله اصحاب خواجه علاؤالدین ست و از ملازمان و خادمان
ایشان بوده درویش احمد سمرقندی از خلفای خواجه علاؤالدین ست خواجه ابراهیم
شاشی از مریدان خواجه علاؤالدین ست و حال خواجه اجرا رند عارف عالم و فاضل
بوده خواجه مسافر خوارزمی از مخلصان و ملازمان خواجه بزرگ ست بایشان
ایشان بعد از فوت بخدمت خواجه پارسا بوده ست مولانا محمد خفافزی از اجلهٔ مقبولان
و منظوران خواجه بزرگ بوده اند حضرت مولانا نظام الدین خاموش ایشان
افضل اصحاب خواجه علاؤالدین اند و خواجه بزرگ را دیده اند استغراق و غلبهٔ حال بر ایشان
غالب بوده بنا بران ملقب بخاموش شده اند قبر شریف در تاشکند ست و صل بهرات مولانا
یعقوب چرخی در اصل از دیهٔ چرخ که از توابع غزنین ست خلیفهٔ چهارم
خواجه بزرگ اند سر مبارک ایشان در حصار شادمان در دیهٔ ایلغتوست

Marfat.com

خواجه علاء الدین غجدوانی خلیفه سیوم خواجه بزرگ اند قبر ایشان
در جنوبی بخارا نزدیک عیدگاه در میان دو تل ست ایشان بر بالای آن تل آسوده
اند شیخ سراج پیر مستی از اصحاب خواجه بزرگ اند صاحب کمالات و جامع حالات
بوده اند پیر مست مولد ایشان ست بر چهار سنگ بخارا مزار مبارک در انجاست
مولانا سیف الدین مناری از جمله مقبولان خواجه بزرگ بوده اند
از انجهت بمولانا سیف الدین مقبول ملقب شده قریه منار بر چهار سنگ تاشکند ست قبر
ایشان در انجاست شیخ شادی از جمله یاران و اصحاب خواجه بزرگ
بوده قبرش در غدیون ست بر دو فرسنگ بخارا ست درویش نیک روز
یعنی شیخ عبد الله خجندی از جمله مریدان خواجه بزرگ اند مولانا عزیز
بخاری از جمله خادمان حضرت خواجه بزرگ اند خواجه ابو القاسم بخاری
از اصحاب خواجه بزرگ اند و کامل بوده و عالم و رساله بهائیه از تصنیف ایشان
بوده مولانا عبد الرحیم نیستانی از جمله مریدان و ملازمان حضرت خواجه قه
بوده خواجه پیر خلسط از ملازمان جناب ایشان بوده اند و لقب از ان خانواده
بزرگ داشته و سالها در خدمت و ملازمت خواجه ابو نصر پارسا بسر برده اند مولانا بدر
صرافانی از جمله مریدان خواجه علاء الدین بوده اند مولانا سلیمان
فرکتی از جمله ملازمان حضرت خواجه محمد پارسا قدس سرهما بوده و فرزند مولانا سیف الدین مناری
خواجه فرخ تبریزی از مریدان حضرت خواجه محمد پارسا بوده اند شیخ خسرو
کرمینی از جمله مریدان و معتقدان حضرت خواجه بزرگ اند قبر ایشان بدر آمد شهر کرمینه ست شیخ
محمد طوایسی یعنی خواجه علی اماد علیه الرحمه از جمله مخلصان و خدام حضرت خواجه بزرگ اند
طواویس بر شش سنگ بخارا ست مولانا ابو بکر افسنجی نیز از جمله مریدان و مخلصان خانواده حضرت
خواجه بزرگ اند قدس سرهما امیر محمود مغانی وی سمنانی ست و ساکن آنجا و حضرت خواجه بزرگ را
در واقعه دیده و منتظر میبود تا ایشان از حج آمده اند و ملاقات نموده در سمنان و
شناخته که ایشان بوده اند آنکه در واقعه دیده بود شیخ قطب الدین از جمله اصحاب

Marfat.com

حضرت خواجه بزرگ بوده خواجه یوسف نیز از جمله اصحاب خواجهٔ بزرگ بوده
حضرت ناصر الدین خواجه عبید الله احرار قدس سره این ذات مظهر البرکات
مرید مولانا یعقوب چرخی بوده اند و در آن زمان سعادت نشان مظهر آیات و مجمع کرامات و ولایات بوده
از طبقهٔ خواجگان میباشند حال آنجناب بدان منوال بوده که هرچه از درگاه خدایتعالی خواسته اند
همچنان کرده و حلال مشکلات بوده اند چه در امور ملکی و چه در اطوار سلوکی لقب مبارکشان
در بین این طایفه علیه احرار است روضهٔ شریفهٔ ایشان در محلهٔ خواجه کفشیر است بر یک فرسنگ سمرقند
حضرت خواجگان فرزند نخستین حضرت خواجه احرارند و آراسته بانواع و اصناف علوم
علوم ظاهری و باطنی و دانشمند و متبحر بوده در علوم عقلی و نقلی روضهٔ مبارکشان در
مزار فایض الانوار حضرت شیخ ابوبکر قفال شاشی رحمة الله علیه نزدیک مرقد مولانا نظام الدین
خاموش قدس الله ارواحهم در شهر تاشکند بآخر عظام مبارک ایشان را بجوار والد بزرگ
آورده اند حضرت خواجه محمد یحیی قدس الله روحه فرزند حضرت خواجه احرارند بغایت
محبوب و مقبول حضرت والد خود بوده اند و در آخر حیات حضرت ایشان خواجه یحیی را قایم مقام خود نموده اند
و تولیهٔ مزار فایض الانوار خود را بایشان تفویض نموده اند مخدومی حضرت مولانا جامی خدمت خواجه
یحیی را بغایت معتقد بوده اند و میگفته اند که نسبت علمیه بخواجگان غالب بوده است و نسبت
جذبه بر خواجه محمد یحیی قدس الله ارواحهم بعد از وفات حضرت ایشان بر سر مزار آنحضرت بطریقهٔ خواجگان
مشغولی عظیم داشته اند و خاطر شریف بر نسبت این عزیزان میگماشتند شاه بیک خان اوزبک
ناسعادتمند حضرت یحیی و ولدان ایشان خواجه ذکریا و خواجه عبد الباقی را شهید نموده روضهٔ
پر انوار این شهیدان در جوار حضرت خواجه احرار میباشد رحمة الله علیهم ذکر اسامی
اولاد و اصحاب حضرت ایشان خواجه محمد امین فرزند
حضرت خواجه یحیی اند خواجه عبد الحق خواجه عبد الحلیم خواجه عبد الرشید خواجه ابو الفیض خواجه محمد یوسف اینهمه
از فرزندان خواجگان بوده اند اصحاب حضرت ایشان یعنی خواجه احرار مولانا قاسم شیخ
عیان کارزرونی خواجه نظام الدین عبد الهادی خواجه خاوند محمود مولانا حسین میر عبد الاول
مولانا جعفر مولانا برهان الدین ختلانی مولانا لطف الله ختلانی مولانا شیخ مولانا سلطان علی مولانا

Marfat.com

مولانا سعید اربهی مولانا موسی مولانا نور الدین تاشکندی مولانا زاده
اوترار مولانا ناصر الدین اوترار هندو خواجه ترکستانی شیخ حبیب تاشکندی
مولانا نجم الدین مولانا عبد الوهاب سمرقندی مولانا سعدی علی عمادی شیخ ابو سعید
قزوینی [illegible] علی قزوینی مولانا شاه علی قزوینی مولانا عبد الله قزوینی قاضی مبارک
خالدی قزوینی مولانا نفیس حکیم قزوینی مولانا اسماعیل فرکتی مولانا قناد هروی
خواجه محمد امین بلغاری مولانا اسماعیل فرکتی مولانا اسماعیل شمی خواجه سلطان
رومی مولانا فخر الدین علی واعظ مولانا میر هروی مولانا محمد قاضی ایشان از مقبولان
خواجه احرارند در ادراک معارف صوفیه طبع بلند داشته اند در فضایل
خواجه احرار کتابی تصنیف کرده اند مسمی بسلسلة العارفین و تذکرة الصدیقین مولانا
خواجگی کاسانی المشهور بمخدوم اعظم میفرمودند که مخدوم ما
ملا محمد قاضی را مدتی تشویش گر آبله بود که آنجناب بر آن مبتلا بودند روزی از غایت
شدة الم بیطاقت شده در مجمع اصحاب فرمودند که ازین جماعت که لاف محبت میزنند
یک عاشق صادق پیدا نشد که از الم ما دل او بدرد آید و از خدا درخواهد که ما را صحت
کرامت کند از هیچیک از اصحاب اثر تألم ظاهر نشد از استماع این امر در من کیفیت عجیبه پیدا
شد که هر بی همتان گفته متوجه ایشان شده در صف نعال در مواجه نشستم و تشویش را
برداشتم همان زمانکه آبله های ایشان بمن انتقال کرد ایشان را صحت کامل حاصل شده
و دست بدعا بر آورده مناجات بدرگاه قاضی الحاجات کردند یا رب العلمین امید دارم
که این نسبت شریفه تا قیام قیامت از فرزندان او نرود و دور نشود این دعا نیز مستجاب
الحق آنهمه از اولاد حضرت مخدوم اعظم کاسانی قدس الله روحه العزیز صاحب ولایت و
کرامت و خوارق عادت اند قرنا بعد قرن پیدا شده اند که لا یعد و لا یحصی است

حضرت مولانا خواجگی کاسانی المشهور بمخدوم از خلفای

حضرت مولانا محمد قاضی اند اسم مبارک سید احمد نسب ایشان بدین طریقه که در مطلب
الطالبین آورده اند که حضرت سید احمد بن سید جلال الدین بن سید جمال الدین بن سید

Marfat.com

برهان الدین خواجم بن سید امیر مجنون بن سید برهان الدین قلیچ بن
سید کمال الدین بن سید جلال الدین بن سید شاه حسین بن سید حسن بن
سید محمد بن سید احمد بن سید عبد الله بن سید عبد الله الافضل بن سید عبد الله اکمل بن
سید ابو طالب حجة الله سید محمد علی بن حضرت امام علی موسی الرضا رضی الله تعالی عنهم
الی آخر النسب والد مولانا مخدوم اعظم از سادات کاشانی است در بدایت حال
نزد مولانا سید علی سبق درس میخواندند چنان کیفیتی داشته اند که در حین زنجانی خوانی
در سبق کافیه خوانان بحث میکردند ناگاه جذبه رسیده بخدمت عزیزی رفته اظهار
اضطراب خود نموده اند آنعزیز فرموده اند که این درد شما را از ملازمت مولانا
محمد قاضی دوا خواهد یافت شد بیواسطه بخدمت مولانا بتاشکند رفته در
اندک مدة بدرجه تکمیل رسیده بعد ازان چندان مقتدای عالم شده اند که
تمامی ماوراء النهر و ترکستان روی ارادت بآستان ایشان آورده اند اصحاب ایشان
از حد و شمار بیرون است ازانجمله هفتاد و دو کس از اصحاب خود باجازه و ارشاد مرخص
نموده اند حضرت مخدوم را مصنفات عالیه بسیار است پنج رساله در بیان حقایق و
معارف نوشته اند آنجناب را سیزده پسر و یازده دختر بوده ذکر آن برگزیدگان در پایان
این رساله بقطار بزرگان سمرقند آورده میشود نقل است که در حالة نزع طبیبی بحضور
پرنور در آورده اند چون نبض ایشان را دیده قسم یاد کرده است که نبض ایشان
ساقط شده است ولیکن بزور کرامات ایستاده اند در انوقت حضرت مخدوم
بمعارف مشغول بوده اند بعد ازان بکمال اطمینان بعمر هشتاد و سه سال در سنه نهصد و چهل
نه هجری برحمت حق پیوسته اند حضرت خواجه محمد اسلام جویباری از جمله خلفاء
ایشان میباشند و ایضاً مولانا دوست صحاف و مولانا اسمعیل شیروانی و شیخ عبد الله الهی
و امیر احمد بخاری و محمود چلپی و مولانا لطف الله جوینی و مولانا خورد عزیزان و میرک قطب
الدین ابن مولانا قاضی وغیره مرقد منور و روضه معطر در موضع دهبید سمرقند است حضرت خواجه
محمد اسلام جویباری قدس سره ایشان در اول مرید مولانا محمد قاضی بوده اند

Marfat.com

بعد از ان بمولانا مخدوم اعظم پیوسته بدرجهٔ تکمیل رسیده اند منقول است
که روزی حضرت مخدوم اعظم چوب خشکی بزمین خزیده اند که سبز گردد و خود بحرم رفته اند ازین
کردار مریدان را وجدی و حالتی رو نموده حضرت خواجه جویبار فورا چوب را کشیده خود ایستاده که
بجای چوب فقیر نامراد سبز گردد بیخودی عظیم روی داده که بیخود در حرم در آمده در حجرهٔ خاص مولانا
مخدوم اعظم در آمده اند انجناب زانو راست کرده گفته اند که بیاید خواجه پادشاه شما را رخصت
کل کل دادیم و ایشان را شاه خلفا گفته اند و بعد از انکه بحجرهٔ خود آمده اند دیوار
قبله شق شده هفت تن در آمده مبارک باد کرده غایب شده اند احوال ایشان را بکنوز
الاتقیا بتفصیل آورده ایم بدرگاه ایشان از سلاطین و امرا و خواص و عوام همیشه
مملو بوده اند که ایشان را نوبت ملاقات میسر نمی گشت در آخر ضعف بپای ایشان عارض شده که
بتخت روان می نشسته اند سلاطین اورنگ نشین گوشهٔ تخت ایشان را بدوش میگرفتند و آنرا فخر میدانستند
و نظر از حضرت مرتضی علی رضی الله عنه نیز یافته اند و بجد کرام خود خواجه محمد یحیی نیز انتساب داشته اند و از خواجه
یحیی که مرید حضرت سید امیر حمزه بوده ذکر هو تعلیم گرفته بعمر هفتاد و سه سالگی در سنه نهصد و هفتاد و یک بجوار رحمت حق
پیوسته قبر مبارک در تحت پای امام ابوبکر احمد سعد است **حضرت خواجه کلان جویبار**
نام مبارک ایشان ناصر الدین خواجه سعد است المشهور بخواجه کلان ایشان فرزند
ارجمند حضرت قطب الاقطاب مقبول ربانی خواجه محمد اسلام المشهور بخواجه جویباری
میباشند ایشان نیز صاحب کرامات و خوارق عادات بوده اند بعمر پنجاه و هفت در سنه نهصد و هفتاد و
هفت برحمت حق پیوسته اند قبر مبارک در سیمتن بجانب قبلهٔ والد بزرگوار ایشان مسافت
چهار گز دور مدفون گردیده اند **حضرات** تاج الدین حسن خواجم ولد خواجه
کلانند ایشان نیز صاحب کرامت بوده اند بعمر هفتاد و چهار در سال هزار و پنجاه و شش برحمت حق پیوسته اند
قبر مبارک در سیمتن در جوار جد بزرگوار شان و در جانب قبله متصل چنانچه سر ایشان مقابل
سینهٔ جد کرام ایشان واقع شده عبد الرحیم خواجه ابن خواجه کلان بعمر پنجاه و چهار فوتیده در سنه ۱۰۳۰ یک هزار و سی
شش در جوار والد خود مدفون گشته اند عبد خواجه ولد خواجه کلان بعمر بیست و هفت در سنه ۱۰۱۶ یک هزار و شانزده
فوتیده در جوار والد خود مدفون گشته اند محمد یوسف ابن حسن خواجه شخص متبرک بوده اند در عبادت جد

وجهد تمام داشته اند جمیع سنن و نوافل را بجا میآورده اند و دائم الاوقات بورد
و اذکار مشغول میبوده اند بعمر شصت و دو در سنه ۱۰۶۲ یکهزار و شصت و دو فوت شده اند و در غربی والد خود آسوده
حضرت مولانا محمد زاهد وخشواری قدس سره در حضرات القدس آورده اند که
مصنف رشحات دو نقل عالی را گذاشته یکی انتساب مولانا محمد زاهد بخواجه احرار دوم آنکه روزی خواجه
احرار میرفتند و تلون احوال داشتند و سکر وقت بر ایشان غالب بود و آفتاب بغروب رسید و کسی را یارای آن نشد که
بعرض خواجه رساند که وقت عصر میگذرد بعد از آنکه خواجه بصحو آمدند دیدند که آفتاب غروب کرده نماز
قضا شده فی الفور خطاب بآفتاب کردند که ای آفتاب برای ما برای آفتاب فی الفور بیرون برآمد حضرت خواجه
نماز عصر را گذاریدند بمجرد فراغ ادای نماز آفتاب فرو نشست و عالم بیکبار تاریک گشت حضرت مولانا محمد زاهد
از وخش بخای معجمه و شین منقوط قریه ایست از توابع حصار وخشوار نیز گویند ایشان از اقربای حضرت مولانا یعقوب چرخی
اند و گویند که پسر دختر ایشانند از ثقات استماع یافته که حضرت مولانا محمد زاهد تلقین ذکر و تعلیم اطوار اکابر این سلسله را
از بعض اصحاب کبار مولانا یعقوب چرخی گرفته بخمول و انزوا وقت خود را تازه میداشتند و ریاضات و مجاهدات
میکردند چون آوازه ارشاد خواجه احرار بگوش مولانا رسید از حصار بخدمت ایشان بسمرقند متوجه گردیدند
چون بسمرقند در محله دانسر که مرغوب انجاست فرود آمده تجدید لباس نمودند تا بخدمت حضرت خواجه روند
اتفاقا بخواجه مکشوف شده در عین گرما نیمروز استر خود را طلبیده سوار شده سر او را گذاشتند اصحاب
در رکاب چون بمحله دانسر رسیدند استر ایستاد خواجه فرمود ایشان را سراغ نمودند مولانا برآمده هر دو حضرات بغل گیر
شدند و در سایه درختی اجلاس فرموده اند خواجه مولانا را ببیعت خود سرافراز نموده همان وقت اجازت و تلقین عطا
کرده از همانجا مرخص فرمودند مولانا را بجز از یک صحبت اتفاق صحبت دیگر بخواجه احرار نیفتاد وفات حضرت
مولانا زاهد قدس سره در سنه ۹۳۶ نهصد و سی و شش بوده قبر مبارک ایشان در موضع وخشوار که بدرون کوه جانب غربی
دهنو مسمی بکوه خواجه بر کوه یزار و یتبرک به جناب افقه الفقها قطب الطریقه حضرت
صوفی الله یار اوتارچی مصنف کتاب مسلک المتقین که در ابتدا
مرید صوفی نوروز شهر سبزی بوده اند و ایشان مرید حضرت حاجی حبیب الله بوده و خود صوفی نیز از جمله
مریدان حضرت حاجی شده اند و در قرب حضرت مولانا زاهد بمقدار نیم فرسخ آسوده اند رحمة الله علیهما حضرت
مولانا درویش محمد ایشان خلیفه خال خویش مولانا محمد زاهد اند بعد از ایشان نایب باستقلال

Marfat.com

ایشان بوده اند آنجناب بورع و تقوی و عمل بعزیمت اتصاف داشته اند در وقت
خود مرجع طلاب و احباب بوده کرامات ظاهره و تصرفات باطنه داشتند طریق گمنامی و ستر احوال
را ملتزم بودند لهذا از بهر قباب خود درس قرآن میفرمودند نقل است که حضرت شیخ حسن خوارزمی که مقتدای
زمان خود بودند باری بدربار مولانا محمد درویش رسید مشایخ آن ملک بزیارت ایشان رفتند مولانا فرمودند که
بس ما هم بدیدن شیخ حسین خوارزمی میباید رویم در باطن سلب نسبت شیخ کردند شیخ حسین خود را خالی
یافت مضطرب گردید چون بدیدن شیخ رسیدند شیخ همان زمان بوی از نسبت خود فرا یافت چنانکه
حضرت یعقوب علیه السلام را همان زمانکه پیراهن یوسف از مصر روان شد استشمام فرمود شیخ بر استر خود سوار
شده بهنجار آن بوی نسبت خود روان شد هر چند بمولانا نزدیکتر میگشت رائحه نسبت خود زیاده میشمید تا آنکه
در اثنای راه میان شیخ و مولانا ملاقات واقع شد آن بوی همانجا منقطع گشت شیخ دانست که
سلب نسبت من از تصرف مولانا است عجز و انکسار نموده گفت که این ولایت تعلق بشما داشته است ندانستم
باز میگردم مولانا را بر شیخ رحم آمد نسبتش بوی ارزانی داشتند شیخ همان لحظه بوطن
مراجعت نمود وفات مولانا درویش محمد در سنه ۹۷ نهصد و هفتاد قبر مبارک ایشان در اسفراز است که از قرای
شهر سبز است حضرت مولانا خواجه کلان المشهور بمولانا خواجه ایملکنگی اسم مبارک
آن علامه فهامه مولانا عبد الباقی معروف بخواجه کلان بن خواجه محمود بن خواجه آفاق کلان بن خواجه ضیاء
الدین بن خواجه عبد الوهاب بن خواجه ناصر الدین بن سید فخر الدین بن سید شمس الدین بن سید ضیاء الدین بن سید ضیاء
الملک بن سید ناصر الدین بن سید ابو المعالی بن سید شمس الدین بن سید ابو جعفر بن سید ضیاء الدین کلان بن سید
عماد الدین شهید بن سید شمس الدین کلان بن سید ضیاء الدین کلان بن سید ناصر الدین کبیر بن سید ابو المعالی بزرگ بن
سید جعفر بن سید ضیاء الحق بن سید عماد الدین بن سید عبد الله ماهروی بن سید ابو الحسن بن سید امیر ابو القاسم
بن سید عبد الله بن سید حسن الامیر بن سید حسین الامیر بن امام جعفر الحج بن امام عبد الله اعرج بن امام حسین الاصغر بن
امام زین العابدین بن حضرت امام حسین رضی الله تعالی عنه تحفة الانساب انتساب ایشان بوالد بزرگوار
خود است از خدمت والد خود بمرتبه ارشاد و تکمیل رسیده اند مدة سی سال بمسند شیخی متمکن بوده اند
طریق اصل خواجه بزرگ را رعایت میکردند خوارق عادات ایشان از آفتاب روشن تر است ایشان را شأن
عظیم و دولت فخیم بوده ملوک و سلاطین مسخر و منقاد حکم ایشان بودند ملوک و سلاطین خاک آستان ایشان

Marfat.com

کحل بصر میساختند در روضة السلام آورده است که وقتی پیر محمد سلطان که
یکی از سلاطین وقت خود بود با فوج کثیر عظیم تسخیر سمرقند کرد سلطان باقی فرمان فرمای سمرقند
تاب جنگ او نداشت بمراد استمداد بخدمت خواجه حاضر شد و نیازمندیها نمود ایشان بذات خود نزد
پیر محمد سلطان رفته هر چند خواستند که صلح شود صورت پذیر نشد ناچار باز بشهر آمده سلطان
باقی را فرمودند که اگر تو از دل تایب شوی که دیگر بار خلق خدا را نیازاری و سلطنت
بانصاف کنی سلطان باقی از صمیم قلب عهد کرد که بار دیگر ظلم و تعدی نکند خواجه فرمودند که
برو جنگ کن با چهار هزار کس در مقابل پنجاه هزار کس مقابل شد فتح و فیروزی نصیب او گشت
پیر محمد منکوب و مخذول بازگشت و فرار نمود نقل است که حضرت خواجه قبل از ارتحال خود مکتوبی
بنام خواجه باقی خلیفهٔ خود نوشت که زمان تا زمان مرگ یاد آیدم ندانم کنون تا چه پیش آیدم
جدائی مبادا مرا از خدا دیگر هر چه پیش آیدم شایدم وفات حضرت خواجه امکنگی در سال سنه ۱۰۰۸ هزار
هشت بعمر نود سال روضهٔ شریف ایشان در خواجه امکنه است در بین شهر سبز و شهر کتاب یزار و یتبرک به حضرت

خواجه باقی نقشبندی دهلوی قدس سره

از اعاظم خلفای خواجه امکنگی بوده
از بزرگان وقت و مقتدایان زمانه و امامان عهد خود بود بکمالات ظاهری و باطنی آراسته و
بجذب و عشق و محبت پیراسته و بزهد و تقوی معروف و باوصاف کریمه موصوف و نسبت اویسی و بخواجه بزرگ نقشبند
و نسبت ظاهری بخواجه امکنگی و از روحانیت حضرت خواجه احرار فایده وافره گرفته در ابتدا از کابل
بسمرقند آمده بعد از تحصیل علوم ظاهری از نزد مولانا صادق حلوائی کسب علوم باطنی از خواجه
امکنگی نموده نقل است که حضرت خواجه در واقعه حضرت خواجه احرار را دیده اند آنجناب فرموده اند که
ای عزیز نزد خواجه امکنگی بروید آنجناب عازم خدمت خواجه شده همین که بخدمت دست بوس میرسند
حضرت خواجه میگویند که ای فرزند چشم ما در راه شماست اشاره بواقعهٔ دیدهٔ ایشان میکنند
و هم آنجناب را دو مسئله مشکله ازین طریق پیش آمده بوده است حل نشده بهر عزیزیکه در
آوان سیاحت میرسیده اند جواب شافی نیافته اند خواجه امکنگی بمجرد ملاقات اول بی آنکه لب بسوال گشایند
هر دو مسئله مشکله را حل نموده بعد از آن حضرت خواجه باقی بیعت و مصافحه نموده در مدت سه شبانه روز
بنزد خود نگاه داشته بعد از آن بخلافت مشرف ساختند و بهندوستان اجازه فرمودند که بارشاد طالبان

Marfat.com

اهل هند باشید آنجناب بعد از مراجعت بدهلی که مجمع مزارات بابرکات
اولیاء الله است تشریف آوردند در قلعهٔ فیروزیکه برلب دریای جمنا واقع است سکونت گزیده اند
مولانا بدر الدین سرهندی که از اصحاب حضرت مجدد الف ثانی است در
کتاب خود آورده که من از اتفاقات زمانه وقتی بدهلی آمدم بر مزار گوهربار حضرت خواجه باقی
حاضر شدم روبروی مزار متوجه شده نشستم عنایت بی نهایت عطا شد نسبتی از نسبتهای خاص عطا شد
بعد از آن بزیارت خواجه قطب الدین کاکی رفتم حکم شد که امروز نسبتی که بشما از خواجه باقی
رسید نسبت ما هست بعد از آن بزیارت سلطان المشایخ مشرف شدم فرمود که نسبت ما
محبوبیت غالب است و نسبتی که بشما خواجه باقی بالله داده متعلق نسبت عاشقی و نیازمندی است
همان نسبت برای شما بس است بعد از آن بروضهٔ خواجه حسن بخری رفتم و متوجه گشتم
اشاره شد که نسبتی که ترا از خواجه باقی حاصل شده است از ماست عرض کردم که
حضرت خواجه باقی نگفته اند مرا نسبت چشت است فرمود که چون من بخدمت خواجه ابو یوسف همدانی
نسبتی یافتم که مشعر بشوق و ذوق حق بود آن نسبت از من بخواجه قطب الدین بختیار ازو
بروحانیت خواجه باقی مرحمت گشت آن نسبت فی الحقیقه نسبت نقشبندیه بود که حق
بحق دار عاید گشت نقل است که روزی خواجه عبد الله ولد خورد نزد والد خود
بودند خواجه آئینه در دست داشت فرمود که روی خود را ببین چون صاحبزاده آئینه مقابل
کرد روی خواجه با ریش سفید نمودار شد چون خواجه ریش سیاه داشت پسر متعجب گشت فرمود که
جای تعجب نیست که ظهور این نور از انوار الهی است که بر محاسن من نمودار شده است آنشان را
مصنفات است از انجمله کتاب صلواتیست که مسمی بشفاء الامراض است مواظبت آن موجب شفاء ظاهری
و باطنی است همین فضیلت بس که یکی از خلفاء ایشان حضرت مجدد الف ثانی میباشند بعمر چهل
سالگی در سنه ۱۰۱۲ یکهزار و دوازده هجری برحمت حق پیوسته اند روضهٔ پرانوار در دهلی است
حضرت شیخ احمد مجدد الف ثانی فاروقی کابلی قدس سره سرهندی
بوده از علمای راسخین و غوث العالمین قطب الاقطاب الاقطاب مظهر خوارق و کرامت بوده
جامع درجات ولایت و رافع بدع و ضلالت عامل بسنت و جماعت وارث کمالات نبویه مزین

Marfat.com

اطوار احمدیه عارج معارج نقشبندیه امام طریقت و مقتدای حقیقت
ست و در طرق نقشبندیهٔ مجددیه امام ست و در شریعت و طریقت پیشوای کمال
اهل اسلام و نسب شریفش بحضرت فاروق اعظم میرسد رضی الله عنه شیخ آدم بنوری در تذکرهٔ
خود آورده ست که حضرت مجدد در طرق نقشبندیه مرید حضرت شیخ عبد الاحد دهلوی و در طریقهٔ
قادریه و چشتیه و سهروردیه نیز داخل اند این سه سالهٔ تحمل سلاسل بسیار را کنجایش ندارد
نقل ست که روزی حضرت مجدد الف ثانی در مسجد حلقه صبح مینمودند و بتلقین مریدان متوجه بودند
که شاه اسکندر کهتکی قدس سره خرقهٔ مبارک حضرت غوث الاعظم بامر حضرت شاه کمال کهتکی آورده
بر سر مبارک شیخ انداخت و شیخ در بحر انوار نسبت قادریه مستغرق شد در آنوقت بخاطر شیخ
گذشت که مرد و خلیفهٔ خاندان عالی شان نقشبندیه ام الحال نسبت قادریه مرا احاطه نموده
ست مباد اکه پیران کبار نقشبندیه ازین ممر رنجیده شوند فی الحال متنبه شدند که حضرت
غوث الاعظم و شاه کمال کهتکی و حضرت خواجه بزرگ نقشبند و خواجه بابا سماسی و خواجه حسن بصری
و شیخ شهاب الدین سهروردی و شیخ نجم الدین کبری و شاه بدیع الدین مدار و دیگر
پیران عظام و مشایخ کرام تشریف آورده همه اکابران شیخ را از خلفای خود ها شمار میکردند
آخر جمیع حضرات باتفاق از نسبت خود آنجناب را سرافراز فرمودند و حضرت مجدد الف
ثانی در آن روز از صبح تا ظهر در بحر مراقبه مستغرق مانده بخشم حال آنهمه حال مشاهده
میکرده اند نقل ست که حضرت مجدد الف ثانی در مکتوبات خود در مکتوب بازدهم بپسر بزرگوار خود
آنکه در اثنای ملاحظهٔ آن مقام مرة ثانیه دیگر مقامات بعضها فوق بعض ظاهر شدند چون
بمقام فوق آن مقام رسید شد معلوم شد که آن مقام ذو النورین ست و خلفای دیگر را هم در آن
مقام عبوری واقع ست و فوق آن مقام مقام حضرت صدیق اکبر ظاهر شد و دیگران را هم در آن مقام
عبوری واقع ست و من در آن مقام رسیده شد و خواجه بزرگ شاه نقشبند را در آن مقام
با خود همراه میسیافتم و تفاوت نیست الا عبور در بالای آن مقام بهیچ مقام مفهوم نمیشود الا
مقام نبوت و محاذی مقام حضرت صدیق اکبر مقامی بس شگرف و نورانی ست که هرگز بنظر نیامده بود و اند کی زان مقام ارتفاع دارد چنانچه صدر از روی زمین

Marfat.com

بلند میسازند معلوم شد که آن مقام محبوبیت ست و آن مقام رنگین و
بس منقش بود و بنده هم خود را بانعکاس آن مقام رنگین و منقش یافت بعد ازان همان
کیفیت خود را لطیف یافت و مانند هوا یا ابر خود را در عالم منتشر دید و بعض ازان را
در گرفت و مقام حضرت نقشبند در مقام حضرت صدیق اکبر ست و بنده خود را هم درین مقام مقابل
آن میسیافت بکیفیتی که معروض داشت خزینة الاصفیا در کتاب حضرات القدس
آورده اند که علامه سیوطی در جمع الجوامع حدیث صحیح روایت کرده که فرمودند آنحضرت
صلی الله علیه وسلم یکون فی امتی رجل یقال له صلة یدخل الجنة الی آخر الحدیث شاید که این
اشاره بوجود مسعود حضرت شیخ احمد مجدد قدس سره باشد چه وی در میان علمای صوفیه
صله بود و آنحضرت میفرمود که الحمد لله الذی جعلنی صلة بین البحرین و مصلحا بین الفئتین
و این هر دو جماعت مراد از هر دو طایفه قایل وحدت وجودی و علمای شرع اطهر اند
و شیخ احمد این هر دو را بدلایل و براهین باهره قایل ساخت و باهم هر دو طایفه که از
صدها سال منازعت بود به پیوند صلح پیوند کرد و آنجناب در رساله مبدأ المیعاد
تحریر میفرماید که روزی در حلقه بامداد نشسته بودم که از حضرت ربانی الهام شد
و هاتف غیبی ندا داد که غفرت لک و بمن توصل بک بواسطة او بغیر واسطة الی یوم
القیمة در روضة السلام آورده ست که حضرت مجدد الف ثانی را دو خارق
عظیم بر صفحه روزگار باقی ماندند یکی کتاب مکتوبات و یکی رساله مصنفه وی در معارف
و حقایق و مکاشفات که احدی بمثابه آن کشف نکرده ست که او کرده ست دیگر
فرزندان گرامی وی که بتصرف خود ایشان را از روی علم ظاهر و کمالات باطنی
مثل ذات خود ساخت آنجناب را هفت فرزند از انجمله دو نفر حضرت شیخ احمد سعید الملقب
بخازن الرحمة و حضرت محمد معصوم راز الشفیع و عروة الوثقی قدس الله ارواحهما بعد
از وفات والد عالیقدر قایم مقام او شدند حضرت مجدد بعمر شصت سه سال در سنه ۱۰۳۴
یکهزار سی و پنج بجوار رحمت الهی پیوسته اند روضه شریفه ایشان در سرهند است
آنجناب را خلفاء کثیر اند بحضرات پیران طریقت خود اکتفا نمودیم حضرت میان

Marfat.com

معصوم محمد ابن حضرت شیخ احمد مجدد الف ثانی قدس الله ارواحهم
فرزند میانهٔ حضرت مجدد الف ثانی اند قطب الوقت و مرشد عصر بوده اند نسب
شریف اجداد ایشان بپانزده واسطه بفرخ شاه کابلی و به بست نه واسطه بحضرت
امیر المومنین عمر ابن الخطاب رضی الله عنهم میرسد بعد تولد ایشان والد بزرگوار ایشان بصحبت
خواجه عبد الباقی رسیده اند و میفرمودند که تولد این فرزند بر ما بسیار ارجمند ست که بعد
تولد او مرا صحبت اینچنین روشن ضمیر میسر گردید حضرت معصوم از علوم استعداد در ولایت
محمد المشرب بوده اند بعمر شانزده سالگی تحصیل علوم نموده دستار فضیلت بر سر بستند
بعد ازان بعلوم باطنی متوجه شده بتوجه والد از همه اولاد شیخ سبقت نموده در آخر عمر
تربیت مریدان را بایشان حواله نموده بوده اند در تذکرهٔ آدمیه آورده ست که محمد دارا
شکوه ولد شاه جهان پادشاه مرید ملا شاه قادری بود عالمگیر اورنگ زیب مرید حضرت
معصوم سرهندی در مابین هر دو برادران منازعت بود دارا شکوه را ازین سبب
با عزیزان سرهند کدورتی و تقاضی بود حضرت معصوم در مدینه منوره بودند که خبر رسید که دارا
شکوه ولی عهد پدر شد آنجناب متفکر شده روبروی روضهٔ منوره رفته متوجه شده عرض کردند
که در باب رفتن هندوستان به بنده هرچه اشارة شود بعمل آرم مریدان وابستگان
بنده در سرهند اند دارا شکوه عدوی این خانه دان است درین اثنا محسوس گشت که آنحضرت
صلی الله علیه وسلم شمشیر گرفته ظاهر شدند و فرمودند که هر که دشمن شما ست برای او این شمشیر قهر
الهی کافیست چون از مراقبه سر بر آوردند فرمودند که دارا شکوه در هند کشته شد همچنان
بوقوع آمد میر عسکری رحمة الله علیه میفرماید که در مکه معظمه پسر شخصی فوتید والدین
او بسیار جزع و فزع میکردند و دست تضرع بدامان حضرت معصوم زدند آنجناب بر بالین مرده
نشسته متوجه شدند در ساعت متوفا در حرکت آمده برخواست و صحت کامله یافت محمد صدیق پشاوری
میگوید که فقیر از پشاور باراده ملازمت حضرت معصوم بسواری استر روانهٔ سمت سرهند شدم ناگاه
استر در راه رمید و من از پشت استر جدا شدم و پایم بر رکاب بماند و استر میدوید مرا بر زمین میکشید هر چند
مردمان میدویدند نمیتوانستند گرفتن دران وقت اضطرار در دل یاد شیخ کردم بمجرد

Marfat.com

یاد کردن آنجناب بذات خود در انجا تشریف آورد زمام استر را گرفته ایستاده
نمود و پا از رکاب جدا نموده غایب شد اینچنین وقتی در دریا افتادم آب عمیق بود غوطها خوردم
نزدیک بود که غرق شوم در انوقت یاد نمودم فی الحال آنجناب حاضر شد مرا از آب کشید همچنین روزی از
غلبه سلطان الاذکار مغلوب الحال شده رو بصحرا نهادم تا بجائی رسیدم که مردم نبودند از تنهائی
ترسیدم دیدم که دران وقت بهر طرف صورت شیخ در نظر میآید حضرت معصومی را نیز فرزندان
بزرگوارند و خلفا و مریدان آنجناب لا یعد و لا یحصی است جمیع آنها را بکنوز الاتقیا آورده ایم
این مختصر گنجایش ندارد حضرت معصومی بعمر هفتاد و یک در سنه ۱۰۸۰ یکهزار هشتاد فوتیده اند
مزار پرانوار در سرهند بجوار والد ایشان است یزار و یتبرک به **حضرت شیخ احمد سعید**
الملقب بخازن الرحمة قدس سره فرزند حضرت مجدد الف ثانی رحمة الله علیه است حاوی
معقول و منقول جامع فروع و اصول صاحب حال و قال مظهر جمال و کمال مخزن برکات معدن
کرامات منبع انوار و واقف اسرار کریم الاخلاق عمیم الاشفاق صاحب مقامات جلیله و مدارج
عالیه و در طریقت از والد بزرگوار فیض تمام و فایده تام حاصل کرد خوارق و کرامت بسیار بی اختیار
از آنجناب با برکات سر بر زده است صاحب در المعارف میفرماید که حضرت خواجه باقی بالله دهلوی
میفرماید که خواجه احمد سعید و حضرت محمد معصوم هر دو پسران خواجه احمد پارهای جواهرند که بی بها اند و در ایام
خورد سالی بمقامات احمدیه رسیده اند در روضة السلام آورده است که وجود با برکات
حضرت احمد سعید جامع کمالات و کرامات در ایامیکه در سرهند وبای عظیم ظاهر شد و صدها خلق
خدا از ان بلای جان ربود هلاک شد سکنه های آنجا آخر الامر رجوع بآنجناب آوردند و آنحضرت
فرمود که از امروز احدی بمرض طاعون تلف نخواهد شد انشاء الله و همچنان بوقوع آمد
وفات آنجناب در سال سنه ۱۰۷۰ یکهزار و هفتاد بعمر هشتاد سالگی روضه پرنور در جوار والد
بزرگوار خود بوده **حضرت شیخ عبد الاحد بن خازن الرحمة احمد سعید** قدس الله
ارواحهم از کبرای خلفای والد بزرگوار خودند بعد از فوت پدر عالیقدر بر سجاده
مشیخت نشست و هزاران طالب را بمطلوب رسانیده و سلسله مجددیه از ذات با
برکاتش در تمام عالم منتشر شد و خلفای او در مکه معظمه و در مدینه منوره و عرب و

Marfat.com

وعجم رفتند و بهدایت خلق پرداختند و ایشان را انتساب بعم بزرگوار
خود حضرت محمد معصوم نیز هست وفات آنجناب در سنه ۱۱۴۲ یکهزار یکصد چهل و دو ست
تخلص ایشان وحدة ست و دیوان غزلیات بسیار شیرین دارند لقب ایشان دلیل
الرحمن ست و بکمالات نبوة و دخول حقیقت کعبه حقیقت قرآنی مبشر بشارات کردیده
اند قبر گوهر بار ایشان در سرهند حضرت شیخ محمد عابد قدس سره از خلفای
نامدار حضرت شیخ عبد الاحد بود بعلم و ورع و تقوی کوی سبقت از اولیای وقت برده
نسبت آبائی بخلیفه رسول الله میرسد و هر شب در نماز تهجد شصت مرتبه سوره یس میخوانده
و در مرضی که شیخ را اسهال بود در هر شب سی مرتبه یس را پیش نیم بار میخوانده و بست
هزار بار ذکر کلمه طیبه و هزار بار نفی و اثبات بحبس نفس و تلاوة قرآن شریف و هزار بار درود
وظیفه روزمره خود داشت و در حلقه روزانه وی از علما و صلحا قریب دو صد کس
مینشستند و هزار در هزار طالبان حق را بتوجهات بارکاوی بغایات مقامات احمدیه
نقشبندیه رسیدندی و بزیارت روضه انور صلی الله علیه وسلم رفته مبشر بشارة ولایت
محمدی کردیده اند وفات آنجناب در سنه ۱۱۱۱ در بلدة شاهجهان آباد حضرت سید
موسی خواجه ابن حضرت محمد عیسی خواجه ابن باباخواجه ابن محمد رازق خواجه ابن خواجه من خواجه ابن
هاشم خواجه محمد ابن خواجه خواجگان ابن حضرت مخدوم اعظم قدس الله اسرارهم اجمعین
از کبار خلفای شیخ عابد قدس سره اند در اوایل با همراه والد خود ببلاد حبشه بموضع
قراتاق بمحمد رضا خواجه مخدوم اعظم اراده آورده آنجناب اصحاب خواجه اولیا اند و مرید
سلطان جا فظ او بهرست که یکصد سی سال عمر یافته وی مرید محمود اسفراینی ست وی مرید
شیخ محمد سعید مغربی حبشی رحمة الله علیهم اجمعین که ایشان بواسطه بیعت بآنحضرت صلی الله
علیه وآله وسلم کرده اند و حضرت موسی خواجه باشارة حضرت محمد رضا عازم زیارة بیت الله
شده براهنه وستان تشریف نموده بشاهجهان آباد بخدمت شیخ عابد ایشان را گذار افتاد
فی الحال بی توقف ارادت آورده اند شیخ درباره ایشان توجه کرانمایه زیاده از
دیگران میکرده اند تا کار بجایی رسیده که در مرآت الکمال آورده سه کس روز

Marfat.com

حضرت موسی خواجه در حلقهٔ بامداد با همراهی اصحاب نشسته بودند که حضرت
رسول اکرم صلی الله علیه وسلم چهار خلعت با زینت بچهار رنگ مشابهت دارد حاضر
کردند فرمودند که ای فرزند این چهار لباس را پوشید و شما را بچهار سلسله علیه اجازت است
بعد از فراغ حلقه بخدمت مرشد خود واقعه را عرض نمودند مرشد ایشان چهار رنگ
لباس را پوشانیده فرمودند که ای فرزند استعداد شما بلند افتاده است باید که استقامت در شریعت نگاه
دارید باید دانست که این خانواده بچهار طریقه اجازه میدهند بعد از وفات شیخ آنجناب
در مسند شیخیت نشسته هفده دایرهٔ کمالات ولایت طریقهٔ مجددیه را بر وجه تفصیل سیر کرده
اند و در زبدة الحقایق از تصانیف خود دایرهای آنها را کشیده اند که در آنجا باید دید
بعد از آن عازم ترکستان شده اند از جمله یاران و خادمان پنج تن و یک خادم
ملازم بوده اول خلیفه محمد صدیق و خلیفه خدایار و خلیفه محمود و خلیفه حاجی محمد
یوسف و از ملازمان میرجی صاحب همراه بوده اند بسلامت آمده در سمرقند
در خانقاه دهبید هژده سال اقامت نموده اند در این مدت مردم چهار جهات روی ارادت
بآستان ملک آشیان ایشان نهاده همه مستفید و مستفیض شدند قریب بعمر هفتاد
سال در سنه ۱۱۹۰ یکهزار و یک صد و نود وفات نموده در جوار فایض الانوار جد
کرام خود حضرت مخدوم اعظم در سنگ بست ایشان آسوده اند مصنفات کثیره دارند بقیه ذکر
مریدان ایشان را پایان تر آورده میشود حضرت خلیفه محمد صدیق قدس الله سره از کبار
خلفاء حضرت موسی خواجه ده بیدی است کمالات طریقه علیه صدیقیه نقشبندیه احراریه مجددیه
ده بیدیه را از ایشان حاصل ساخته بمقامات بلند مشرف گردیده همراه آنجناب از بلاد هندوستان
بقریه ده بید آمده ترک وطن اصلی کرده اند صاحب کشف و کرامات و خوارق عادات بوده اند
چنانچه نقل است که حضرت موسی خواجه قدس سره آنحضرت صلی الله علیه وسلم را بخواب دیده اند که میفرمایند
که محمد صدیق خوب شخصیست اگر ترک تحصیل نکند صدیق است و اگر ترک کند زندیق چون پیر روشن ضمیر
بایشان گفتند بنابران تحصیل علم مشکوة شریف را لازم خود گردانیده اند و بعد از وفات
مرشد بزرگوار خود امر خلافت بایشان رسید تمام اصحاب بخدمت ایشان بیعت کرده در مقام

Marfat.com

هدایت و ارشاد طالبان بوده اند قبر مبارک ایشان در چهار باغ خودشان
در قریهٔ ده بیدست **ذکر قطب الاقطاب حضرت مولانا نور الدین نفس حصاری**
قدس سره انتساب ایشان در سلسلهٔ عالیهٔ نقشبندیه بحضرت قطب الواصلین خلیفه محمد صدیق قدس الله سره
است که از آنجناب بکمالات طریقهٔ صدیقیهٔ نقشبندیهٔ مجددیهٔ احراریهٔ ده بیدیه رسیده و مشرف
گشته سالها در مسند ارشاد مستقیم بوده خلق کثیر را هدایت نموده طالبان حق را بحق رسانیده اند
روضهٔ شریفهٔ مقدسهٔ آنجناب در ولایت حصار شادمان در تحت خاک ریز قلعهٔ کولابی محل اجتماع زائرین است
از روی شهرت اهالی آنجا در مورد رفع نازله بلا در آن دیار به نیت رفع بلیه از سر جان
خود گذشته اند العلم عند الله محرر اوراق این رساله را در شجرهٔ سیادت پناه ایشان قاضی
بابا خواجه حسینی بنظر رسید که حضرت قاضی بابا خواجه که منبع فضل و کمال بوده و از هر نوع از علوم
اهل طلبه اکتساب فضل و کمال مینموده اند در بخارای شریف چند سال بطلبه درس میگفته تلمیذ او
فراوان بوده بنابر فضل و کمالی که داشتند حضرت قطب الاقطاب مولانا نور الدین نفس حصاری
هم از مشایخ و هم از علمای بزرگ آنوقت بودند احباب بخارای شریف تعلق بآنجناب
داشت علم حال و قال را در بر گرفته بودند دختر معصومهٔ خود را بخشیدند انتهی تفصیل چگونگی
گذارش واقعات آنجناب کما هو بدست نداده بود لهذا بهمین مقدار اکتفا نموده شد آنجناب را
بعضی اوقات درر شهوار از بحار طبع مواج سر بر میزده چنانچه در فوت حضرت اعلا نیاز قلی
یک فرد گفته اند تخلص آنجناب نفس است بنابر آن ملقب بآن شده اند بنابر قضای
و حوادث ملکی از بخارای شریف بوطن مألوف تشریف برده بهدایت طالبان راه
حق مشغول گشته در آنجا برحمت ایزدی پیوسته اند حضرت امیر زکریا خواجه مشهور
بخلیفه واجیکتی از اولیای کبار و از کمل خلفا و اعزهٔ اصحاب عارف ربانی
مرشد نورانی حضرت مولانا نفس حصاری اند و سید صحیح النسب و ایشان را اشراف بر خواطر و اطلاع
بر ضمایر است صاحب جذبهٔ قویه و تصرفات جلیه و کرامات عالیه و مقامات سامیه است
تولد ایشان در بلدهٔ شادمان حصار در قریهٔ سیمکنج در سنه ۱۰۷۸ بوده و ایشان
در حین صبا طریقهٔ کبرویه را از پدر خود سید نعمت الله اخذ نموده اند بعد از آن بخدمت

حضرت خواجه نورالدین نفس حصاری رسیده اند در سن هژده سالگی از ایشان
اخذ طریقه کرده اند بسن بیست یک سالگی ازین طریق اجازت و ارشاد حاصل کرده اند
و مأمور شده اند باینکه بجانب بخارا روید از این کار عرق حسد اصحاب مولانا بحرکت آمده
و زبان طعن بمولانا دراز کرده میگفته اند که ما یان مخلصان قدیمی و عمر خویش را بصحبت
ایشان گذرانیده ایم سبب چه باشد که مولانا یک صبی نو عهد را اجازت دادند وی
چگونه مقتدای هدایت ناس میشده باشد و حال آنکه سلوک ناکرده و راه ندیده است
حضرت مولانا بنور هدایت دانسته صبر نمودند تا بوقتیکه طاعنین همه مجتمع شدند جناب
امیر نیز حاضر بودند پس زمانی مراقبه کردند و بعد از آن سر از گریبان تفکر بر آورده اند
در بیرون خانه نظر مبارک افتاد که بر سر دیوار گنجشکی نژند بآواز بلند صدا نموده نشسته است
پس مولانا بطاعنین خطاب نموده گفتند که ای طالبان راه ارشاد و ای مدعیان ارائه طریق
رشاد بگویید که مر این گنجشک را چه شده همه سر در پیش کأن فی رؤسهم الطیر نشستند
بعده بجانب حضرت امیر التفات نموده فرمودند که ای محسود مردمان و ای پسر من میدانی
این گنجشک چه میگوید گفتند آری میدانم میگوید که ماده خود را در وقتیکه قصد در آمدن
خانه اش نموده است داخل مشو که در خانه ما مار در آمد و من دیدم البته داخل مشو پس طاعنین
در تعجب شده و بعضی در باطن تکذیب این سخن مینمودند پس ساعتی گذشت و حالا آنکه ایشان
نظر کرده نشسته بودند ناگاه ماری از خانه گنجشک بدر آمد پس خجل شدند و شرمسار
گشتند پس تائب و مستغفر گشته اعتراف بقصور خود ها نمودند و حضرت شیخ در حق جناب
امیر زکریا قدس الله روحه العزیز فرمودند که مردی را استعداد است در عالم روحانیت
و تربیت است از حضرت رحمانیت مغنی است او را همین استعداد از استعانت و استمداد
باطن شیخ و متوقف نیست باجازه و ارشاد احدی در عالم صوری و نشأه ناسوتی
لکن ما ارشاد نمودیم در نظر خلایق تا که آرام گیرد دلهای مریدشوندگان و بیعت کنندگان
و نگویند که سلسله او بجایی نرسیده است و ایشان را کرامات و خوارق عادات بسیار است
و آنچه ما نقل کردیم قطره ایست از بحر و رشحه ایست از ابر و پس از آن حضرت امیر مذکور باشاره

مرشد مزبور به بخارای شریف تشریف ارزانی فرمودند در ایام سلطنت خان
شهید ابوالفیض خان نور مرقده بس متوطن گردیده ساکن شدند در خانقاه حضرت
خواجه پارسا قدس سره و مشغول تربیت مریدین و مخلصین شدند و از بسکه اهالی
بلدهٔ مذکوره کرامات و خوارق عادات ایشان را ظاهر و هویدا میدیدند همه محب و
مخلص گردیده عاکف و عاطف آستان و بارگاه انجناب شدند حتی که خان شهید از برای
دریافت صحبت شریفشان در خانقاه حضرت شیخ رنگریز مجمع عظیمی بنیاد فرمود و در آن
مجمع از مشایخ کبار شصت نفر بودند مثل ایشان ابوالهادی خواجه مشهور بایشان
استاذ و ایشان ملا محمد بلخی شهیر بایشان املا و غیرهما وقتی که جنابشان قصد خرامش این
مجمع مینمودند لیله مظلمه بود مشکواتها و شمعها همه افروخته در آن خانقاه سایر مشایخ حاضر
گردیده بذکر جهری سرگرم بودند بخاطر خورشید مظاهر جنابشان این معنی پرتو انداخت که
یک تصرفی در امر ایشان کرده شود شاید که سبب زیادتی اخلاص و منشأ کثرة
افاضه و استفاضه گردد بناءً علیه جذب نور از چراغها و سلب حرارت از آتشها نمودند
پس بیکبار همه در ظلمت ماندند همه چراغها منتفی شد و جمله آتشها خامد و جامد و
حال آنکه خان شهید در آن مجلس حاضر بودند پس فرمودند تا چراغها را گیرانیده منور
سازند هر چند جهد کردند میسر نشد و حرارت از آتش بحدی مرتفع شده است که بکبریت
و کوکرد تأثیر نمینمود پس همه در شگفت و تعجب ماندند پس استدلال نمودند و پی بردند که در این
مجلس شخص صاحب تصرفیکه مروی را قوة سلب حرارة از نار و جلب نور از
چراغ آتشبار است میباشد که بتصرف او این حادثه برپاست پس تردد و تجسس نمودند
از هیچیک از یاران بوی این معنی نیامد پس مقرر نمودند که این تصرف از خارج است
و نیست آن شخص مگر حضرت امیر زکریای حصاری پس منتظر مقدم شریف او گردیده نشستند
تا بوقتیکه آنجناب مستطاب صاحب اخلاق مهذبه و اطوار حمیده تشریف قدوم ارزانی
فرمودند جملگی بتشریف قدومشان مشرف گردیده التجا نمودند که ازین تصرف باز ایستند
تا بحدیکه الحاح نمود التجا پیش بردند پس جناب حضرت ایشان مهربان شده از آن تصرف

Marfat.com

کف نفس نمودند چراغها بیکبار روشن از غیر آنکه کسی در اشتعال و اشتغال
نماید پس دیدها بقدومشان روشن ساخته ایشان را نور ابصار خود ها گردانیده
و دستها را بدامن پاک ایشان زده سرها بقدمهای ایشان سوده اند پس خان شهید امر فرمودند که
ایشان را بصدر مجلس جای تعیین نمایند همه تعظیم نموده بالا نشانیدند بعد از ان
خان شهید بهمان مجلس دست بیعت داده مرید شد پس از ان مشایخ مجلس استدعا
نمودند که بمایان سر حلقه گردیده ذکر جهر کنید تا که صحبت مایان ببرکات انفاس مسیحی شما
متبرکه گردیده احیای قلوب احبا بیشتر گردد ایشان مرحمت نموده اند که طریقه ما خفیه است و
ما بذکر جهر مجاز و مرشد نیستیم چگونه جهر میکنیم ایشان گفتند مایان هر کدام بذکر جهر مجاز
هستیم اگر خواهید ما همه شما را اجازت و ارشاد میدهیم پس همه اجازت و ارشاد
داده اند بعده آنجناب برخواسته بهمراه ایشان حلقه کرده ذکر جهر بنیاد فرمودند
پس ذوق و شوق ایشان زیاده شد خان شهید بعد از فراغ صحبت مهربانی نموده
درخواست کردند که حضرت ایشان با همراهی این مشایخ در هر هفته یکشب اجتماع نموده سبب افاضه
و استفاضه باشند پس حال بهمین منوال جاری بود تا بوقت فتنه نادرشاه ایرانی خذله
الله تعالی مع جنوده بعد از ان حضرت ایشان التزام مراجعت بوطن مألوفه خود نموده
بصوب حصار نهضت فرمودند زیرا که درویشان را گوشه گیری مناسب است و فقیران را کنج
تنهائی لایق چنانچه گفته اند که عزیمت آنجناب بطرف حصار بنابر آنکه کدورتی از وجهی
بخاطر مبارکشان راه یافته پس دعای بد نموده عازم آنصوب گردیده اند پس عساکر
عدو آمده است چه این نسبت بحضرتشان غیر مرضی است بلکه مصنوع است و لایق نیست
و بالجمله بعد از وصول وطن مألوف حاکم بلده مذکوره شرف خدمتشان را دریافته
بسعادت بیعت مشرف شده بنده و مرید گردیده است و آبا و اجداد ایشان
از اکابر مشایخ بلده مذکوره بوده اند و در انجا مدت مدیده مکث و استقامت
ورزیده اند و بشرف صحبت و برکات انفاسشان خلق کثیری بمراتب عالیه و مقامات متعالیه
رسیده اند بعده مرة اخری عنان عزیمت بجانب بخارا منعطف گردانیده در ایام

Marfat.com

سلطنت دولت خان کثیر المنوال امیر دانیال علیه الرحمه و امیر مذکور مغفور باعزاز
و اکرام تمام در شهر در آورده با علمأ زمانش همه مبایعت نموده ربقهٔ بنده کی در
گردن کردند و حضرت ایشان در خانقاه حضرت خواجه پارسا قدس سره سکونت ورزیده
بتربیت مریدین مشغول بودند تا زمان امیر جنت مکانی غفرله و این امیر شاه مراد خان
نیز از ایشان طریقه اخذ نموده در سلوک صوفیه داخل گشته اند بعده حضرت
ایشان از شهر خارج گشته در قریهٔ واجیکتی که از قرای بلدهٔ مذکوره است بدور
دو فرسخ کما بیش استقامت نمودند تا بوقتی که عمر عزیز شان بیکصد و پنج سال رسیده
برحمت حقتعالی پیوستند در سنه ۱۲۰۳ یکهزار دو صد سه هجری تغمده الله تعالی بغفرانه
و اسکنه بحبوحة جنانه و قدسنا الله باسراره مدفن مبارک ایشان در جوار حضرت
خواجه کعب الاحبار رضی الله عنهم میباشد یزار و یتبرک بترابه مادهٔ تاریخ وفات ایشان
شد یکی از چراغ ظلمانی پوشیده نماند که کلمه چراغ یکهزار دو صد چهار است چون
یکی از آن ظلمانی گردد یکهزار دو صد سه باقی میماند که تاریخ مقصود است الشیخ العارف
بالله و المتوجه بکلیته الی الله المنسلخ عن الهیئة الناسوتی المتوصل الی السبحات
اللاهوتی ذو الحسب الظاهره و النسب الطاهره سید العارفین سند السالکین المشهور
المعروف به سید امیر عالم قدس سره ایشان از اجلهٔ خلفای والد خود
حضرت امیر زکریا قدس سره العزیز بودند در اصل اویسی بوده اند و صاحب مقامات
عالیه و کرامات سامیه و جذبات تامه و تصرفات عامه بوده اند و در صغر
سن و اوقات کبر بر طریقهٔ مرضیه بوده اند و کان عارفا تقیا نقیا و رعا کاملا
مکملا و بود برکتی از برکات الله بر روی زمین و در مواظبت عبادات و محافظت آداب
شریعت و ملازمت سنت و مراعات عزیمت قدم راسخ داشتند و دریافته
اند صحبت کبار مشایخ وقت خود را مثل ایشان ابو الهادی خواجه معروف که با ایشان
استاذند و ایشان املا علیه الرحمه و طریقه نقشبندیه و کبرویه را از والد خود اخذ
نموده اند و در ظل تربیت ایشان بدرجهٔ کمال و تکمیل رسیده اند و مرشد از ایشان گردیده

Marfat.com

اند آنجناب در حق ولد خود در مجمع اصحاب و مریدین فرموده اند که تربیت
کردم این فرزندم را بطریقه جذبه و سلوک بس اگر مشغول شوند باین طریقه
هر آینه عالم از اثر ایشان منور خواهد شد و بعد از وفات والد بزرگوارشان اجلّه
اصحاب باثر ایشان متابعت نمودند و استکمال از ایشان نمودند مثل خلیفه محمد صفر و خلیفه
عاشور محمد تاوانی و اذن و ارشاد از ایشان یافته اند و بدرجهٔ کمال و استکمال
رسیده تولد اثر ایشان در دیهه قصر کمال از قریهٔ آرام تن از قصبه نجارای شریف
بدوری دو فرسخ بر جانب شمال بلدهٔ مذکوره در سنه ۱۱۱۱ یکهزار یکصد نیجا بوده و فوت ایشان
نیز در همان قصبه واقع شده روّح الله روحه و او صل الینا فتوحه در سنه ۱۲۲۶ یکهزار
دویست بیست شش در همانجا مدفون گردیده اند که زیارتگاه مشهوره ست یزار و تبرک
به فاضلی در تاریخ ایشان گفته تاریخ درین گلزار فانی هر که آمد سوی
دار البقا باید قدم زد خرد تاریخ فوت مرشد دهر مکان باغ جنان بادا رقم زد
خلیفه عاشور محمد تاوانی قدس الله روحه العزیز حضرت خلیفه صاحب جذبات
قویه و حالات عالیه عجیبه غریبه بوده اند آنجناب از خلفاء حضرت امیر سید زکریا بوده اند
قبر شریف ایشان در جوار حضرت خواجه کلان خواجه عبد الخالق غجدوانی در همین پشته کلان
واقع شده شیخ العارفین و غوث الکاملین سلاله خاندان نبوی و خلاصهٔ دودمان مصطفوی فرید الدهر وحید العصر ابو المعالی ابونا و سیدنا و سندنا جلال الملة و
الحق و الدین محمد الحسینی العلوی البخاری قدس الله روحه العزیز ایشان
از احفاد صاحب آن ثلث حضرت سید امیر علی همدانی قدس الله سرهما تولد ایشان
در دیهه قصر کمال از قریهٔ آرام تن از قصبه نجارای شریف در سنه ۱۲۰۰ یکهزار دویست
بوده اخذ نسبت از والد ماجد خود نموده اند و بصحبت اکثر از مشائخ رسیده نصیبه اخذ
نموده اند و صاحب جذبه عظیمه و حالات عجیبه بوده اند و در شریعت قدم راسخ
داشته اند و افضل اصحاب الذوق و الوجدان فی الطریقة النقشبندیة و الکبرویة و کان
له اشراف علی الخواطر و اشراق علی القلوب و کان حنفی المذهب اویسی المشرب له نسبتان

Marfat.com

الی طریقه خواجه بهاء الحق والدین نقشبند قدس الله سره ونسبته اخری الی
طریقه شیخ نجم الدین الکبری قدس الله سره حضرت سید جلال الحق والدین بخدمت خلیفه عاشور محمد
مشرف گشته اند واز ایشان بدرجهٔ کمال وتکمیل رسیده اند بعده در مسند ارشاد نشسته
بتربیت خلق الله قایم بوده اند وشهرة تمام یافته اند حتی حضرت سید امیر نصر الله
الملقب به بهادر خان نور مرقده میل صحبتشان نموده درخواست کرده اند که
در درون فاخرهٔ بخارا متوطن شوند انجناب قبول فرموده آمده اند حضرت امیر مذکور
باعزاز واکرام تمام بخانقاه جناب عارف بالله حضرت شیخ حبیب الله نزول تعیین نموده اند
ودر جنب آن خانقاه منزلی از برای باشش وسکنی نیز تعیین نموده وظیفهٔ
معاش را توسعةً مقرر فرموده اند پس ایشان بتربیت مریدین وسلوک مشایخ
اشتغال تمام میورزیدند نسب شریف ایشان حضرت سید جلال الدین ابن سید امیر عالم
ابن سید امیر زکریا بن امیر نعمت الله بن سید امیر رحمت الله بن سید امیر بهاد بن سید امیر عیسی بن سید امیر عبد الباری
بن سید امیر شادی بن سید امیر حاجی بن سید امیر یوسف بن سید امیر برکه بن سید امیر احمد
بن سید امیر علی همدانی صاحب انساب ثلث مؤلف اوراد فتحیه وذخیرة الملوک وغیرهما
من الرسایل فی التوحید وهو ابن شهاب الدین محمد یوسف بن سید امیر اشرف بن محمد جعفر
بن عبد الله بن حسین بن محمد الاصغر بن امام زین العابدین بن حضرت امام حسین بن
حضرت سیدة النساء فاطمهٔ زهرا بنت رسول الله صلی الله علیه وسلم اخذ سلسله
کبرویهٔ آنجناب از روی سلسلهٔ نسب ایشان است وهو اخذ ذکر الکبرویه عن ابیه سید امیر عالم و
ایضاً عن شیخه خلیفه عاشور محمد تاوانی تا حضرت سید امیر علی همدانی قدس سره العزیز
حجة الکاملین فی نفسه نقل است که در اوقاتیکه حضرت ایشان را جناب حضرت امیر نصر
الله نور مرقده بعد از اظهار تصرف واحوال تکلیف بخارا کرده آورده خانقاه
مذکور را مرحمت کرده اند وحضرت امیر غفران مکان را باوجود سفر بسیار ولشکر
جرار فتح ملک شهر سبز دست نداده دفعهٔ آخر از جناب شان التماس توجه ومدد
کرده نصف شب در حویلی آنجناب رفته بشرف دستبوسی رسیده اظهار مدعا

Marfat.com

کرده اند حضرت ایشان بعد از استخاره مهروبان شده اند که از ایشان
پیر شهر سبزی التماس نمودیم مقبول شد بشرطی که دماء مسلمین مصون باشد حضرت
غفران مکان قبول کرده متصدی شده اند و بهمان سفر بیمن توجه آنجناب فتح شهر سبز میسر
شده و هم از حضرت مرشدی و مولائی استماع دارم که میفرمودند که حضرت
ایشان بزبان مبارک فرمودند که دو ربع ضمنیت الکبرا بفقیر عنایت شد الحمد لله
بعد از وفات ایشان حضرات فرزندان و خلفاء دیگر گفته اند که دو ربع
دیگر نیز بآنجناب عنایت شده بود پس بعد از حصول هر چهار ربع ضمنیت احوال این بود که
صحبت فقط کفایت میکند احتیاج بتوجه نبود حقیقت ضمنیت کبری این ست که درین
رساله بطریق اختصار اشارتی نمودیم وفات حضرت ایشان در سنه ۱۲۸۶ یکهزار
دو صد هشتاد و شش بوده مزار گوهر نثار در مقابل چوب بندی حضرت امام
ابو حفص کبیر رحمة الله علیه میباشد ببالای قبر شریف علم رفیع ست حضرت خلیفه
سید علاؤ الدین بن حضرت خلیفه سید امیر جلال الدین قدس الله سرهما از
اعاظم خلفاء و فرزند بزرگ حضرت جلال الحق و الدین و جانشین آنجناب اند عالم بعلوم
ظاهری و باطنی بوده کسب طریقه و کمالات در نزد والد بزرگوار خود نموده بدرجه کمال و تکمیل
رسیده از آنحضرت مجاز و مرخص گردیده و حضرت ایشان قدس الله سره جمیع خلفاء و یاران
را بخدمت و ملازمت ایشان سپارش فرموده و چند نفر از خلفاء کرام خود خط ارشاد
ایشان مانده بخدمت آنجناب حواله کرده اند از انجمله حضرت سیدی و سندی مولانا
قاری عبد الرحیم تارابی رحمة الله علیه و علیهم وغیره ازینجا رتبه حضرت ایشان را قیاس توان
کرد و ایشان صدر و خلیفه نور و ایشان باقی خواجه و ایشان حسین خواجه و خلیفه عبد الرحیم
خوقندی مفتی قریب سی نفر بملازمت و متابعت آنجناب بوده و از ان جناب اشارة
یافته اند و ایشان را مؤلفی مسمی بحجة السالکین بعبارة عربی که از ان کتاب
پی باقتدار و قوة قال و حال آنجناب توان برد بعد از وفات والد بزرگوار خود
در مسند ارشاد نشسته خلق کثیر را از وادی ضلالت بشاهراه سعادت رسانیده وفات

Marfat.com

در سنه ۱۲۹۸ یکهزار دوصد نود هشت واقع شده قبر مبارک ایشان در
قبلهٔ خانقاه حضرت امام المسلمین ابوحفص کبیرست رحمه الله علیها حضرت ایشان
سلطان خواجه المشهور بایشان قاضر قدس الله روحه العزیز فرزند دوم
حضرت خلیفه جلال الدین عالم بعلوم ظاهری و باطن و کمال استقامت طریقه
وظهور فیوضات و خوارق عادات بوده اند نقلست که بعد از وفات
حضرت خلیفه علاؤ الدین که در ان اوقات حضرت قاضر بولایت خوارزم منصب
قاضرکی آنولایت منصوب بوده اند بمجرد رسیدن این واقعه بر ادر مهتر از غیر
اجازه و امر سلطانی آن منصب را گذاشته بدار الفاخرهٔ بخارای شریف آمده
بمسند شیخ موروثی جای گیر شده بی خانقاه و بلا وظیفه چند گاهر استقامت
نموده بعد ازان از برای آدمه مسجد مهتر عارف را خواسته بحضرت سید امیر
منظور نور مرقده عرض کرده اند چون در میان آن دو سلطان اندکی شکر
رنجش بوده حضرت امیر مرحوم مرحمت کرده اند که گرامانشان را معلوم کنند
بعد ازان دمه نشینند گویان رخصت عالی نشده و بعد از اندک قیلوله
روز فورا امر کرده اند که بحضرت قاضر خبر فرستانند که دمه نشینند و خلعت
قبل از رسیدن فرده امر نموده اند که پرده ها راز نند و بعضی از مریدان و
خلفا عرض نموده اند که بلا اجازت سلطان خوب نیست بجواب مرحمت نمودند که
همین ساعت جوابش میاید همچنان بوقوع آمده جمیع حضرات خلفا در بالا ذکر شده
بخدمت و متابعت ایشان بوده اند وفات ایشان در سنه ۱۳۱۹ یکهزار سیصد
واقع شد تاریخ فوت آن مرشد طریقت حق قامت تیر شرع شد چون فوس
روزیش یاد هم شود تاریخ روح ریحان بجنت الفردوس روضهٔ شریف متبرکه
در جوار حضرت امام ست علیهما الرحمه حضرت سید خلیفه قمر الدین
فرزند سوم حضرت قطب الاقطاب سید میر جلال الدین صاحب فتوحات و فتوحات
کثیره بوده سالها بتربیت مریدان مشغول بوده اند وفات آنجناب ملک صفات در

Marfat.com

سنه ۱۳۱۹ بوقوع آمده سرآمد فضلا و ادبا میرزا عظیم متخلص بسامی تاریخ وفات آنجناب را اینچنین ترتیب داده است
تاریخ گفت تاریخ رحلتش کشد زاهد سالک از مشایخ وقت مرقد منور آنجناب بجانب غربی خلیفه میر علاء الدین
میباشد حضرت حجة العارفین و قدوة السالکین سیدی
و سندی العالم العامل و العارف الکامل الحافظ
لکلام الملک الباری مولانا عبد الرحیم القراء التا
رابی رحمة الله علیه از خلفاء عظام و اصحاب کرام حضرت خلیفه
میر جلال الدین اند که سالها بخدمت آنجناب قیام نموده صاحب فتوحات کثیره گشته اند
خصوص جمع آوری این رساله از برای ذکر آن ذات فایض البرکات است و بودند
ایشان از انجمله که حق تعالی در شأن ایشان فرموده که اولیائی تحت قبابی لا
یعرفهم غیری اگرچند یکه آن جناب اظهر من الشمس اند در بلدهٔ فاخره بعلم قراءة و درس
طب و حدیث بستر کار خود چون بزرگان بتدریس پوشیده میداشته اند و بحضرت
داملا حسن آخوند مدرسه کوکلداش و ایشان سلطان خواجه اعلم بخارا تحصیل
علوم نموده و ختم کتب را برجا آورده و خدمتها نموده اند علیهم الرحمه و سلطان خواجه
اعلم ابن عبد الله خواجه شیخ الاسلام که در سنه ۱۲۸۳ یکهزار و دو صد هشتاد سه فوتیده
قبر مبارک ایشان بجانب شرقی حضرت املا در جوار جد اوست یزار و یتبرک به نیز
بعض علم قال و حال و دعوات را سرمایه ها اندوخته اند و از جملهٔ تصانیف ایشان
حجة الواقفین است که مقبول جمیع قرا گردیده الحق کتابیست بی عدیل و دیگر تحفهٔ
خانیکه موسوم بکتاب طهارت است و شرح فقه کیدانی و شرح قصیدهٔ بانت
سعاد است همیشه اوقات شب و روز آنجناب صرف علم قراءة و حدیث و کتابت
کلام الله و صلوة می بود استماع دارم از آنحضرت که میفرمودند که هشتاد و چهار عدد
کلام ربانی نوشته ام و باقی از دلایل الخیرات و کتابت دیگر بسیار است فرد
قیاس کن ز گلستان من بهار مرا زیاده متقی و متشرع بوده اند که فقیر سالها بشرف
صحبتهایشان مشرف شده بسا حالات شگرف مشاهده کرده ام که از نهایت

Marfat.com

بیرون ست از حوار ق آنجناب یکی را اظهار میکنم و آن اینست که فقیر حقیر
مؤلف بکتابی دیدم که مرید ان حضرت مسعود کنج شکر را اگر آرزوی لقای حضرت سرور
انبیا صلی الله علیه وسلم میشده حضرت کنج شکر ته میفرموده اند که امشب متوجه باش
باینده ولت بهتر از نعمت دارین مشرف خواهی شد همچنان بوقوع میآمده فقیر
حقیر سراپا نقصان را غیرت آمده مکرّر آنخاطر میآورد که چرا ایران ما این آلوده
کان را باین سعادت دو جهانی مشرف نکنند ازین رو شکست و اضطراب خاطر
عظیم گشت که بهیچ موانع رفع این خیال از خود نتوانستم کردن وقتی که بخدمت زمین
بوس رسیدم بنور باطن مطلب و مقصود مرا دریافته فرمودند که امشب خوب بعد از
صلوة عشا در ود بسیار خوانده هشیار باشید که غفلت واقع نشود انشاء الله
این سعادت نصیبتان میگردد با وجود ضعف حال باستقبال امر قیام نمودم که بعد از
مدتی اندک غیبت رو نمود دیدهٔ مشتاق نمناک را شرف دولت دیدار آن خواجه
لولاک صلی الله علیه وسلم میسر گشت که تبسم کنان بر سر بالین این دردمند مستمند
تشریف حضور پر نور آورده از شرف دستبوس که تمنّی دیرینهٔ این غلام کمینه بود سرافراز
نمودند قریب سه سال ست شمایل مقدّس نقش دل و جان ست همان روشن که صفت
شمایل مبارک را آورده اند دیده شده ست انکسه زملک آسمانی ست داند که
متاع ما کجائیست باز وقت سحر آخر شب مرّة اخری شرف اندوز دیدار دل افروز
گشتم الحمد لله صباح که تشریف زمین بوس رسیدم فورا مصافحه کرده مبارکباد نموده
فرمودند که اگر از دیگر بزرگان یکبار و رقعه از طفیل خواجگان ما دو بار
بعد ازان ذره نوازی نموده فرمودند که این را ورقعه میگویند نه خواب و فرمودند
که کاملان بعین عیان باین دولت مشرف میشوند و متوسطان بواقعه و عامّهٔ
مؤمنان برؤیای صادقه غرض ازین اظهار صفت کمال آنجناب ست وگرنه این آلوده
عصیان را چه حد و آرا که وجود ناکس خود در ذیل ذکر بزرگان داخل کند ای
خاک پست باش بلندیت آسمان بعمر هفتاد و سه سنه ۱۳۲۲ یکهزار سه صد ست دوی هجری بر حمت

Marfat.com

آنچه پیوسته اند در اینجا تیمناً و تبرکاً ذکر سلسلهٔ علیه طریقهٔ ایشان را آورده میشود
باین طریقه که حضرت قاری ملا عبدالرحیم تارابی رحمة الله علیه از خلفاء حضرت سید
جلال الملة والدین اند بعد از ایشان بخدمت سید خواجه علاؤالدین پیوسته اند که
ایشان را انتساب بوالد بزرگوار ست بغیر حضرت سید جلال الحق والدین و ایشان را
انتساب بحضرت خلیفه ماشور محمد تاوالی ایشان را بحضرت سید ذکریا و ایشان
و ایشان را بحضرت مولانا نورالدین بنفس حصاری ایشان را بحضرت محمد صدیق المشتهر
بلاخواجه ولی ایشان را بحضرت میان محمد معصوم ایشان را بوالد بزرگوار حضرت
مجدد الف ثانی شیخ احمد سرهندی ایشان را بحضرت خواجه باقر بابه دهلوی ایشان را
بحضرت خواجه امکنه کی شهر سبزی ایشان را بوالد شریف خود خواجه درویش محمد
امکنه کی ایشان را بخال خود خواجه محمد زاهد و خشواری ایشان را بحضرت خواجه
عبیدالله احرار ایشان را بحضرت مولانا یعقوب چرخی ایشان را بحضرت خواجه بزرگ
خواجه بهاؤالدین نقشبند ایشان را بحضرت سید امیر کلال ایشان را بحضرت سید خواجه بابای
سماسی ایشان را بحضرت عزیزان خواجه علی رامیتنی ایشان را بحضرت سید خواجه
محمود انجیر فغنوی ایشان را بخواجه عارف ریوگری ایشان را بحضرت خواجه ابو
خواجه عبدالخالق غجدوانی ایشان را بحضرت خواجه یوسف همدانی ایشان را بحضرت
شیخ ابوالحسن خرقانی ایشان را بحضرت سلطان بایزید بسطامی ایشان را بحضرت
امام جعفر صادق ایشان را دو طریق ست یکی از والد خود تا جناب حضرت رسالت
صلی الله علیه وسلم و بسلسلهٔ نقشبندیه ایشان را بجد مادری خود حضرت قاسم بن محمد بن
ابی بکر الصدیق ایشان را بسلمان فارسی ایشان را باواسطه دریافت صحبت حضرت رسول الله
بحضرت ابی بکر صدیق رضی الله عنهم ایشان از جناب حضرت سرور عالم صلی الله علیه وسلم
و اصحاب حضرت استاذنا بحضرت سید خواجه علاؤالدین نسبت کرده شد زیرا که
حضرت سید خلیفه جلال الدین چند نفر از بزرگان را که بدرجهٔ ارشاد رسیده بوده اند
اشارة بولد کرام کرده اند که شما خط ارشاد ایشان را بدهید بزرگی حضرت خلیفه

Marfat.com

علاؤ الدین علیه الرحمة از انجاست و حضرت استاد علیه الرحمه از حضرت اعلم
العلما حضرت سلطان خواجهٔ اعلم نیز رخصت یافته و مرشد گشته ارشاد گرفته اند
و از جناب حضرت استاد استماع دارم که میفرمودند که شش نفر را مرخص و مجاز نمودم
بسیار کرامات و خوارق که بی اختیار از انجناب مشاهدهٔ این فقیر حقیر مؤلف این تحفه
الزائرین گردیده بود همین که آنجناب پوشیده بوده اند این فقیر نیز پوشیده گذاشت
و درین آخر الزمان وجود آن ذات ملائک صفات از مغتنمات بود روضهٔ
پر انوار ایشان بتل بهشتیان که در بیرون دروازه قواله متصل جنوبی رود بخارا است
بجانب بین الشمالی و الغربی مرقد منوره خلیفهٔ حسین علیه الرحمه بمقدار صد قدم کما
واقع است یزار و یتبرک به تاریخ وفات آنجناب را تیمناً درج نمودیم هزار حیف
وجود شریف قطب زمان فهیم رمز دبستان علم القرآن که قاصر است ز اعطاف او خیال
رفیع که عاجز است ز اوصاف او زبان بیان ندای رجعی بشنید نفس مطمئنهٔ او چشید
صاف می کل من علیها فان بسعر خامهٔ گوهر فشان دبیر خرد بلوح خاطر راجی تشفیا
لجنان نوشت بهر مه و سال رحلتش بدو طور هزار و سه صد بست دو اول شعبان

ذکر بعضی از حضرات سادات سید اتایی

در فواید منتجه که در عصر حضرت امیر سعید نور مرقده بامر حضرت سید احمد خواجه
نقیب تصنیف یافته است مسمی بمناقب حضرت سید اتا بنا بر آن بعض حضرات سید
اتایی که در بخارا آسوده اند تبرکاً از حضرت سلطان علیه الرحمة و الرضوان تا حضرت
سید احمد الملقب بسید اتا تا ایام حضرت سید احمد خواجهٔ نقیب درین رساله
درج نمودم و هی هذا حضرت خواجه احمد یسوی قدس الله روحه
خلیفه سوم حضرت خواجه یوسف همدانی اند باشارهٔ غیبی از انجا به یسی که شهریست
مشهور از بلاد ترکستان که مولد ایشان در انجاست رفته اند ایشان را نود
نه هزار مرید کامل مکمل بوده هر کسی را که ذوق دانستن مفصل احوالات مشایخ ترک باشد
باید که رجوع بکنوز الاتقیای این فقیر نماید قبر پر انوار به یسی است فوت در سنه ۶۲۳ ل

منصور اتا خلیفهٔ اول خواجه احمد یسوی اند ایشان فرزند باب ارسلان
میباشند عالم بعلم ظاهری و باطنی بوده اند وفات ایشان در سنه ۹۲۰ ل بوده است
عبد الملک خواجه رحمة الله علیه فرزند جناب منصور اتا و بعد از وی
قایم مقام او بوده طالبان راه طریقت را راه رشاد نموده بتربیت سالکان
مشغول میبوده اند تاج خواجه رحمة الله علیه ولد عبد الملک خواجه فرزند ایشان
زنکی اتا بوده قدس الله تعالی روحه ست سعید اتا رحمة الله علیه خلیفهٔ
دوم خواجه احمد اند باشارهٔ ایشان تربیت مریدان نموده اند صوفی محمد
دانشمند علیه الرحمه خلیفه سوم خواجه احمد اند که مرد دانشمند متشرع و متقی بوده
اند قبر مبارک در قبیله پیر در موضع اوترار میباشد در جوار حضرت باب ارسلان قدس
حضرت حکیم اتا علیه الرحمه از کبار مشایخ ترک اند خلیفهٔ چهارم خواجه احمد
بوده نام ایشان حکیم سلیمان ست و حکیم لقب ایشان بوده و حکمتهای ایشان که
بزبان ترکی معروف و مشهور ست مسکن ایشان در ولایت خوارزم ست مرقد
ایشان در انجا باق قورغان معروف ست زنکی اتا علیه الرحمه ایشان را
زنکی بابا نیز گویند اعظم و اقدم خلفا و اصحاب حکیم اتا بوده مولد و مسکن ایشان
در ولایت تاشکند ست و قبر مبارک نیز در انجا ست زیارتگاه است ازون حسن اتا
علیه الرحمه ایشان خلیفهٔ اول اند از خلفای اربعهٔ زنکی اتا قبر مبارک ایشان بکنار دریای
سیحون مشهور باوزون اده سید اتا علیه الرحمه نام مبارک ایشان سید
احمد ست مدت بست هشت سال در موضع شش که بولایت تاشکند دو منگ راه
بوده در انجا بخدمت زنکی اتا بوده کسب کمال ازان ذات فایض البرکات نموده
بدرجهٔ کمال رسیده اند و رخصت ارشاد یافته بمنصب خلافت سرافراز شده
بعد ازان که حضرت سید اتا بخوارزم رفته اند در مسند هدایت نشسته خلق الله را
بهدایت نموده اند جمع کثیر شرف صحبت ایشان بدرجه و مرتبه رسیده اند و جمعیت
عظیم شده بعد از مدت هشت سال جناب سرور عالمیان را بخواب دیدند که

Marfat.com

بجمع کثیر آمده آبا و اجداد سید اتا را شناسانیده فرمودند که اکنون کوشش
بغزا کنید بعد ازان حضرت سید اتا از خواب برخواسته بسید عمر فرزند خود
و اسحاق اتا را بغزا فرستادند اسحاق اتا را خلیفهٔ سید عمر نموده اند بکفار
شهر بلغار غزا کرده مظفر و منصور بغنایم بسیار آمدند انچنین هر سال غزا مینموده اند
ثانی جناب سید اتا بتهیهٔ اسباب غزا به پیش پادشاه خوارزم رفته واقعهٔ خواب
اعلان نموده اند خان سلطان بدر نبیرهٔ هارون الرشید بوده حضرت سید اتا
هفت سال و چهار ماه عمر خود را بغزا بسر برده بفضل و نصرت الهی ظفر رو نموده
غنایم بسیار بدست در اورده لشکر اسلام را قوی نموده بلاد مشرق را اسلام
آباد گردانیده اند جناب حضرت سید اتا سلسلهٔ جهریهٔ پیران خود را که سلوک ایشان
بود دایم بطریق امر پیران بجا میآورده اند و ازانجهة که از طرف والده بحضرت
شیخ نجم الدین کبرا میرسیدند گاها رعایه طریقهٔ کبرویه کرده اند و کثیر الورد بودند
در اوراد یومیه و لیلیه بالکلیه عمل بایشان داشته اند و ورد و وظائف بسیار
میکردند اکثر معتکف میبوده اند اعتکاف ایشان بچهل روز تمام میشده است
گاها بده روز و گاها دو چله و سه چله پی درهم می براورده اند منقول است که حضرت سید
اتا را جذبهٔ حقیقی در رسید مدة پنجسال مجذوب و مستغرق بوده درینمدت چهل چله
براورده اند و درین چله بزرگ یازده هزار طالب صادق را تربیت نموده باعلی درجه
ولایت رسانیده رخصت کلی داده اند که هر کدام بارشاد خلایق کوشند خلق کثیر
از صحبت آن جناب بمرتبه و درجه رسیده جناب حضرت سید اتا بیست سال در تحصیل علوم دینی اشتغال
نموده بیست سال بکسب طریقت کوشیده پانزده سال در مسند هدایت نشسته خلق الله
بسوی حق هدایت نموده اند و هفت سال با کفار مشرق غزا نموده آنگاه وقت رحلت
رسیده در رؤیا بجمال جهان آرای حضرت رسول الله صلی الله علیه وسلم مشرف گشته در قدم مبارکشان
سر نهاده بعد از برخواستن اصحاب را جمع نموده سید عمر را طلبیده سجاده و ردای
مبارک خود را سپاریده فرمودند که باحیای طریق پیران کوشید و چراغ پیران را

Marfat.com

روشن دارید فرزند دوم خود سید عبد الله زربخش را طلبیده عصا و رو
پاک پیر خود حضرت زنگی اتا را داده وصیتها نمودند بعد ازان بذکر حق مشغول گردیده
بجوار رحمت حق واصل گردیدند وفات این جناب در سنه ۶۹۱ شش صد نود یک بوده روضهٔ
مبارک ایشان در ولایت ارل از محکوم خوارزم در خطیرهٔ که حکیم اتا نیز در انجا مدفونند
گذاشته اند یزار و تبرک قریب بدریای جیحون و از انجا تا بخوارزم سه سنگ راه است

حضرت سید عبد الله زربخش ابن سید احمد اتا رحمهما الله

حضرت سید اتا بایشان چهار صد مرید کامل همراه نموده اند و در بخارا فرستانده
و در خانقاه وردان زه حسب الامر والد خود بر مسند شیخی نشسته در مدهٔ چهل سال
یکهزار نفر مرید را بمرتبه اعلی درجهٔ ولایت رسانیده بعد ازان اصحاب خود را جمع نموده
بجلی خواسته جای قبر خود را بعصا خط کشیده چهار صد صوفی را خط ارشاد داده گفتند که
هر کس که بزیارهٔ ما آید هفتصد مشکل او حل گردد و هفتصد حاجت او روا گردد اگر
طالب فرزند بود باید که بصدق و اخلاص آمده نیاز و نذر باولاد داده بروح ما فاتحه
خواند بمراد برسد قبر مبارک ایشان در موضع کهنه پیکند در سر راه قراکول میباشد

یزار و تبرک ذکر در بیان اولاد سید عبد الله زربخش ابنه

سید اکبر ملقب بامیر علاؤ الدین پارسا ابنه سید شاه شمس ماه روی ابنه سید امیر عبد
الملک ملقب بامیر عباس آفتاب ابنه سید فیروز شاه امیر عمر قتال قول و والده
ایشان پادشاه زاده بوده اند بست سه سال بر تخت سلطنت نشسته عدالت نموده اند
ابنه سید میر عثمان طریقت ملقب بسید اتای ثانی قرا علمی و ایشان ترک پادشاهی کرده
هفت مرتبه حج پیاده نموده اند و بسی رتبه بلند داشته و بعالم کرامات مشهور گشته اند
قبر مبارک حضرت سید اتای ثانی در موضع رباط محله از قشلاق کلان از تومان شافر
کام ست و واقع ست بین وردانزه و غجدوان و در انجا مرقد منور امام علی جبائی
میباشد یزار و تبرک بهما عمارت سنگینی که در سر مزار فیض آثار واقع ست نیز از جناب سید اتای
ثانی ست ابنه امیر ابو القاسم ابنه سید مرتضی قلی ابنه سید شاه محمد عزیز ایشان مدفونند در موضع

قبر حضرت سید اتای ثانی

قبر امام علی جبائی

Marfat.com

چقر از تومان شاذ کام قریب بیک سنگ ست از شمالی قورغان و روان زه
و حالا بچقرا تا معروف ست اولاد اشان تا باین زمان در قدم ایشان مرقومند
ابنه سید محمد فاضل ابنه سید عزیز الله ابنه سید محمد صادق ابنه سید محمد برهان از ایشان
سه پسر سید نظام الدین سید عبد العزیز سید هدایت الله اما این سه سید زاده را
از جانب والد سلسلهٔ نسب باین طریقه که بی خانیم نبت سید قل محمد خواجه ابنه سید بحیر ابنه سید
محمد نیاز ابنه سید ابراهیم ابنه سید هدایت الله ابنه سید ولایت الله ابنه سید غفران
طریقت ملقب بسید اتا ثانی از سید عبد العزیز خواجه تولد یافته اند اشان **سید**
احمد خواجهٔ نقیب و از ایشان فرزندان و نبیره گان بسیارند **خاتمه**
در بقیهٔ اولاد سید عبد الملک امیر عباس ثانی ملقب
بآفتاب قدس سرّه اما بعد واضحباد که امیر عباس را دو پسر بود
یکی سید فیروز شاه امیر عمر قتال قول و دیگری سید حسام الدین اولاد سید عمر بیان
یافت اما اولاد سید حسام الدین باین طریقه که از سید حسام الدین تولد یافته جناب
سید ناصر ابنه سید عبد الله ابنه سید خواجه نقیب ابنه سید قل محمد نقیب ابنه سید قاهر خواجه
نقیب ابنه سید جعفر خواجه نقیب جناب سیادت پناه را بقعات خیرات بسیار ست
از انجمله مدرسه جعفر خواجه در کذر جعفر خواجه مشهور و معروف ست که چهل مدرس
بمنصب تدریس آن منصوبند و در پیش این مدرسه حوض سنگین آنجناب ست و مرقد ایشان
بجانب شرق این مدرسه و شمالی خانقاه آنجناب ست و علم رفیع بر سر قبر ایشان ست
بدرون شهر بخارا بقربی دروازهٔ مزار حضرت شاه نقشبند بیک محله در اسطه را
سید جعفر خواجه تولد یافته سید عبد الرحمن خواجه ابنه سید عبد الفتاح خواجه سید را ابنه سید جعفر
خواجه و از ایشان چهار پسر تولد یافته اند ابراهیم خواجه سید ذکریا خواجه و سید
سلیمان خواجه و سید عبد الجبار خواجه حافظ کلام الله و والدهٔ این چهار سیزاده
بنت صلبیهٔ سید عبد العزیز ابن سید برهان خواجه میباشند و عاجزه صلبیهٔ سید امیر
ابو الفیض خان شهید ابن سید امیر سبحانقلی خان نور مرقده بدست سید عبد العزیز خواجه

Marfat.com

بوده از حضرت سید اتا علیه الرحمه تا اینجا از رساله مسمر بفواید منتخبه ست که در
عصر سید امیر حیدر الملقب بامیر سعید باشاره و توجه سید احمد خواجه نقیب مصنف
کشته ست که این راقم سواد بقدر ضرور انتخاب نموده در سلک تحریر کشید نسب
حضرت سید احمد ملقب بسید اتا ابن سید یحیی امیر ابوبکر
الرضا ابن جناب حضرت سید احمد کبیر امیر حسن ابن جناب حضرت سید عبدالله امیر عباس
باقر خان ابن حضرت سید مهدی امیر ابوالقاسم ابن حضرت سید امیر عبدالکبر امیر موسی نقیب
ابن حضرت سید ناصر الدین امیر عبدالله ابن سید شمس الدین محمد امیر عزیز الله شهید ابن سید
نور الدین امیر جعفر ابن سید حسن امیر عبدالحق ابن سید حسام الدین امیر محمد کبری المعروف
بسید رضای جوهری ابن جناب سید علی امام ابراهیم الرضا ابن جناب حضرت امام موسی
الرضا ابن حضرت امام موسی کاظم ابن حضرت امام جعفر صادق ابن امام محمد
باقر ابن حضرت امام زین العابدین ابن حضرت سید الشهدا ابن حضرت
خیر النسا فاطمه الزهرا بنت آن سلطان انبیا ماه روی والشمس والضحی سنبل موی
والليل اذا سجی مهبط اسرار اطهر سبحان الذی اسری آسایی ایوان تمدنی
نتدلی طبیب بیماران گناه شفاعت خواه عاصیان در یوم الجزا حبیب ومحبوب خدا
خزو علا یعنی حضرت سیدنا ومولانا محمد المصطفی صلی الله علیه وعلی آله وسلم تسلیما

ابدا کثیرا کثیر

در ذکر حضرت ایشان املا

علیه الرحمه والغفران اسم مبارک حضرت ایشان آخوند ملا محمدی بوده پیر اول حضرت
مولانا املا و سلوک عشقیه حضرت شیخ بابا خضر ابوالحسن عشقر قدس سره میباشند پیر دوم
در سلوک کبرویه حضرت شیخ عزیز ابهادر شیربدلی علیه الرحمه بوده اند **پیر سوم** در سلوک
جهریه حضرت مولانا شیخ عثمان عزیزان قدس سره بوده اند **پیر چهارم** در سلوک خفیه حضرت
شیخ خواجه پادشاه سلیم بلخی قدس سره بوده اند وفات این ذات جامع السلوک در بلخ
یکصد شصت دو در ۱۸ ماه ربیع الاول در شب دوشنبه بوده سن مبارکشان شصت
بقولی شصت دو میباشد از تاریخ وفات جنابشان تا الحال یکصد شصت دو سال

Marfat.com

نسبت حضرت املا علیہ الرحمہ بسلوک اربعہ اول سلوک

کبرویہ از ان حضرت صلی اللہ علیہ وسلم بخلفاء اربعہ پس بحضرت حسن بصری وحضرت کمیل ابن زیاد وحضرت عبد الواحد بن زید وحضرت بعقوب سوسنی وحضرت ابو العباس وحضرت ابو یعقوب شہریار وحضرت ابو القاسم رمضان وحضرت ابو العباس درویش وحضرت شیخ داود بن محمود مشہور بخادم الفقرا وحضرت شیخ محمد کمیل وحضرت شیخ اسماعیل قصری وحضرت شیخ نجم الدین کبری وحضرت شیخ مجد الدین بغدادی وحضرت شیخ رضی الدین وحضرت شیخ جمال الدین وحضرت شیخ نور الدین عبد الرحمن وحضرت رکن الدین وحضرت شرف الدین محمود بن عبد اللہ وحضرت سید علی ہمدانی وحضرت اسحاق ختلانی وحضرت امیر عبد اللہ وحضرت محمد رشید الدین بیدوازی وحضرت شاہ علی بیدوازی وحضرت حاجی محمد صوفی وحضرت خواجہ حسین وحضرت شیخ مولانا پاینده وحضرت امیر حسن وحضرت شیخ صمدان حسن وحضرت امیر حسن ساکتری کی وحضرت ایشان بہادر بحضرت جامع السلوک

حضرت مولانا محمدی المشہور بایشان املا قدس اللہ تعالیٰ اسرارہم

سلسلہ جہرتہ

از حضرت رسول اکرم صلی اللہ علیہ وسلم بخلفاء اربعہ پس بحضرت امام حسن وحضرت شاہ ابو المحیص وحضرت شاہ موسی وحضرت داوود المورث وحضرت یحیی زاہد وحضرت سید عبد اللہ وحضرت موسی جنگی وحضرت محمد صالح وحضرت غوث الثقلین شیخ عبد القادر گیلانی وحضرت شیخ شہاب الدین سہروردی وحضرت سلطان خواجہ احمد یسوی وحضرت حکیم اتا وحضرت زنگی اتا وحضرت صدر اتا وحضرت ایمن بابا وحضرت شیخ علی وحضرت شیخ مودود وحضرت خادم شیخ وحضرت شیخ جمال الدین بخاری وحضرت شیخ خدای داد ولی وحضرت مولانا ولی کوہ نوری وحضرت قاسم شیخ کرمینی وحضرت پیر عم شیخ وحضرت عالم شیخ وحضرت مولانا عثمان وبحضرت جامع السلوک مولانا محمد قدس اللہ اسرارہم سلسلہ عشقیہ

Marfat.com

از حضرت رسول اکرم صلی اللہ علیہ وسلم بحضرات خلفاء اربعہ پس بحضرت
امام حسین و حضرت امام زین العابدین و حضرت امام محمد باقر و حضرت
سلطان ابراہیم ادہم و حضرت ابو خذیفہ المرتعش و حضرت سمنون
البصری و حضرت شیخ ابو موسی ممشاد و حضرت ابراہیم کتانی و حضرت ابو بکر
مہمانی و حضرت عمر درخی و حضرت شیخ المشایخ عبد اللہ بسطامی و شیخ جمال
الدین اکرس و حضرت عزیز الدین بسطامی و حضرت جمال الدین و حضرت محمد شاہ
بسطامی و حضرت نجم الدین بسطامی و حضرت قوام الدین و حضرت مختار الدین
عشقی و حضرت ابو زید عشقی و حضرت ابو الحسن عشقی و حضرت خدا یقلی عشقی و حضرت
شیخ محمد الیاس عشقی و حضرت شیخ ابو الحسن خورد و حضرت محمد صادق عشقی لنگری
و حضرت حکیم عشقی و حضرت شیخ عارف عشقی و حضرت شیخ جلال عشقی و حضرت مولانا
پاینده عشقی و حضرت شیخ عبد اللہ عشقی و حضرت محمد ناصر عشقی و حضرت شیخ بابا خضر
ابو الحسن عشقی بحضرت جامع السلوک **مولانا محمد** قدس اللہ اسرارہم
سلسلہ حنفیہ خواجگان علیہ نقشبندیہ قدس اللہ اسرارہم از حضرت رسول
اکرم صلی اللہ علیہ وسلم بحضرات خلفاء اربعہ پس بحضرت سلمان فارسی و حضرت قاسم بن
ابی بکر و حضرت امام جعفر صادق و حضرت بایزید بسطامی و حضرت ابو القاسم گرگانی
و حضرت ابو علی فارمدی و حضرت خواجہ ابو یوسف ہمدانی و حضرت خواجہ عبد الخالق غجدوانی
و حضرت خواجہ عارف ریوگری و حضرت خواجہ محمود انجیر فغنوی و حضرت خواجہ علی رامیتنی
و حضرت خواجہ محمد بابای سماسی و حضرت امیر کلال و حضرت خواجہ محمد نقشبند
و حضرت مولانا یعقوب چرخی و حضرت خواجہ ناصر الدین عبید اللہ احرار و حضرت مولانا محمد زاہد
و حضرت مخدوم اعظم معروف ببلا خواجگی و حضرت خواجہ اسلام جویباری و حضرت خواجہ ناصر الدین سعید المشہور بخواجہ
جویباری و خواجہ محمد امین ہمدانی و مخدوم اعظم و حضرت آقا ہاشم و حضرت محمد مومن و حضرت خواجہ محمد سعید و حضرت آقا و حضرت بابا سلیم
جامع السلوک و الطریقہ مولانا **محمدی المتخلص بملا** علیہم الرحمۃ من اللہ حضرات ان از ہمین جہا طریقہ متبرکہ از ایران کامل
مکمل اجازۃ علیہ حاصل نمودہ رخصت و خطا ارشاد گرفتہ اند قدس اللہ اسرارہم از حضرت ملا علیہ الرحمہ بحضرت مولوی عبد الرحیم افغان

Marfat.com

و از حضرت ایشان مولانا املا قدس سره پنج خلفا میباشند **خلیفه اول** حضرت شیخ داملا
نیاز چو قما قر قدس سره میباشند **خلیفه دوم** حضرت شیخ مخدوم سرپل روغن کرانی
قدس سره میباشند **خلیفه سوم** حضرت شیخ خلیفه بالله بای بخاری قدس سره بوده اند
خلیفه چهارم حضرت شیخ آخوند ملا نیاز محمد صوفی قدس سره انوز خلیفه
پنجم حضرت شیخ داملا نعمت الله عاشق قدس سره میباشند **ذکر نسب شریف**
جناب حضرت املا علیه الرحمة والرضوان از جانب پدر بحضرت مرتضی علی
کرم الله وجهه باین طریقه میرسد که حضرت آخوند ملا محمد بی المتخلص بملا البلخی
علیه الرحمة والغفران ابن علاؤ الدین ابن عزیزان شیخ سیف الدین خواجه ابن هادی
خواجه ابن ادریس شیخ ابن بابا یوسف خواجه ابن علی مرتضی خواجه ابن یونس شیخ ابن
احمد شیخ ابن محمود شیخ ابن طالب شیخ ابن عبد الجلیل شیخ ابن سلیمان شیخ ابن موسی
شیخ ابن هارون شیخ ابن عبد القهار ابن عبد الفتاح ابن امام محمد حنیف ابن امیر
المؤمنین حضرت علی المرتضی رضی الله عنه و **نسب دیگر از جانب مادر**
بحضرت مرتضی و بحضرت ابی بکر صدیق خلیفه اول رضوان الله علیهم اجمعین
میرسید که حضرت املا ابن بی بی خانیم پادشاه بنت سید پهلوان خواجه ابن سید
مصطفی خواجه ابن سید ترسون خواجه ابن سید عبد الرحمن خواجه مشهور بآقیم سید ابن
سید مرتضی ابن میر خورد ابن میر عبد الاول ابن سید مرتضی ابن سید هدایت الله
ابن سید جعفر ابن سید مهدی ابن سید محمود رومی ابن سید علی اکبر ابن حضرت
امام حسن عسکری ابن امام علی تقی ابن امام محمد نقی ابن امام علی موسی الرضا ابن موسی
کاظم ابن امام جعفر صادق ابن امام محمد باقر ابن امام علی اصغر المشهور زین
العابدین ابن حضرت سید الشهدا خامس آل عبا امام ابی عبد الله الحسین
ابن سیدة النسا بنت آنسرور خاتم رسل هادی جزو کل لعز آنحضرت محمد مصطفی
صلی الله علیه وسلم نسب حضرت امام جعفر صادق علیه الرحمه از طرف مادر بحضرت صدیق
اکبر حضرت ابی صدیق خلیفه آنسرور میرسد باین طریقه که حضرت امام جعفر صادق

Marfat.com

ابن ام فروه بنت محمد احد الفقهاء السبعه ابن قاسم ابن حضرت ابی بکر الصدیق رضی الله عنهم

ذکر سلاطین متغیثه غفر الله لهم که در جوار مزار

پر انوار حضرت ایشان ملا علیه الرحمه میباشند حضرت امیر المومنین شاهزاد

معصوم غازی ثانی خلفا راشدین و عمر عبد العزیز بوده که بجز این حضرات

خمسه هیچ یک از سلاطین متقدمین متاخرین بدین رتبت حضرت رسول الله جز این امیر سلطنت

قباب قبه که بطون تواریخ بمناقب و فضایل این ذات متبرک مزین است تاریخ وفات

ایشان اولئک یبدل الله سیاتهم حسنات میشود که قبر مبارک در اثنای املاء بحضیره ۱۱۷۳

معروفه مع حاجی حبیب الله و شیخ صفر رحمهم الله معا مرقومند حضرت امیر

المؤمنین سید امیر حمید را بن حضرت امیر شاه مراد غازی معروف

بامیر سعید الملقب بفردوس مکانی رحمه الله در شهر رجب در سنه ۱۲۱۵ یکهزار دویست

یازده در تخت دار الفاخره بخارا قرار گرفته مدة بست شش سال در بخارا و سمرقند

و نسف و جصار و بلخ و مرو فرمان روائی نموده اند در عهد انحضرت دین نبوی گشته و

شرع متین رواج باندازه یافته ست و ایشان از طرف والده ابن شمنه بانو

بنت حضرت سید شهید ابو الفیض خان ابن سید سبحانقلی خان نور مرقدهما میباشند

ایشان عالم و زاهد و عابد بوده و کثیر العبادات بوده اند طلبه علم از شرح کافیه

تا شرح مشکاه و تفسیر قاضی بیضاوی بخدمت آنحضرت تلمذ میکرده اند و حافظ کلام

مجید بوده اند که در هر رمضان بر وفق سنت امامت تراویح نموده در هر دهه

ختمات ادا مینموده اند و در صفر و حضر اقامت قیام لیل و صلوة تهجد از ایشان

ترک نگشته و از کثرت سجود از جبهه حق پرست ایشان آثار آیه کریمه سیماهم فی

وجوههم من اثر السجود ظاهر و هویدا بوده ست و جهد بلیغ بر و اج شریعت غرا

مینموده اند اکثر اوقات ضمیر منیر آنحضرت بصحبت اهل حال مایل بوده در ابتدا

بصحبت مخدوم المشایخ میان احمد صاحب که مشهور بصاحبزاده کلان اند رسیده مرید

ایشان گردیده بوده اند بعد ازان چون حضرت آن پیر بخارا از دل نمودند بصحبت

Marfat.com

کیمیا اثر آنحضرت رسیده اند و بعد ازان از مشاهدهٔ کمالات ایشان دست
بدامن ارادت ایشان زده تاج مرصع شاهی را بخرقهٔ فنا و فقر آراسته
اند و حضرت ایشان بتوجه خاص جواهرات لطیفهای ایشان را بالماسهای نفیسه
آراسته مزین ساخته اند بعد ازان ایشان میفرمودند که الحمد لله ثم الحمد لله که
بزرگان شهر بخارا تصرفات تمام علما و فضلا این شهر را بما گذاشته اند و ما را بملک خود
متصرف گردانیده اند که کسی را بملک کسی تصرف نخواهد بود حضرت امیر از آنحضرت التماس
نمودند که یکی از خلفای ایشان در بخارا باشد تا بحضور وی رویم که تسلی از حضور
اقدس گردد حضرت ایشان خلیفه عبدالرحمن قندزی را که در خدمت خود کمال
طریقت داشت ببخارا گذاشته اند حضرت امیر امتثالا لامره توجه میگرفته اند
خلیفهٔ مذکور بخدمت حضرت امیر مشکوة شریف تلمذ میکرده اند در اواخر عمر آنحضرت
از دو جانب بخارا فتنهٔ عظیم برپا شده یکی از جانب اورگنج که آمده اطراف تومات بخارا را
قتل و مثله و تاراج مینموده و دیگر از جانب خطائی قبچاق و آنحضرت بدفع هر کدامیکه متوجه
میشدند آن دیگر فرصت را غنیمت دانسته عزم بی باکی بجانب بخارا میکردند آخر الامر بهفت
نفر طالب علم کتاب حصن حصین و کتاب شمایل النبوی را تعلیم قراءة نموده اجازة داده اند از برای
فتنه مداومت نمایند بعد ازان در یکسال نامانده هر دو فتنه کان لم یکن منعدم گشته یکسال
بخاطر جمعی تمام خلافت نموده در تاریخ ۴ ربیع الاول سنه ۱۲۴۲ بجوار رحمت الهی
پیوستند قبر مبارک ایشان در یلی لب حوض حضرت ایشان املا در پیشگاه مدرسه معروفه است در خفیه معروفه
سید امیر نصر الله نور مرقده که بصفات پسندیده موصوف بوده اند وفات ایشان در سنه ۱۲۷۷ بوده بجوار
والد خود سید امیر حیدر آسوده اند حضرت سید امیر مظفر عفی عنه مع اولاد شان علیهم الرحمة و
الرضوان بقریبی ایشان آسوده اند فوتشان در سنه ۱۳۰۳ بوده ذکر در بیان احوال حاجی
حبیب الله علیه الرحمه که ایشان در سلوک خفیه بوده اند پیر ایشان حضرت شیخ میان معصوم قدس الله روحه میباشد نسب آنجناب
حضرت حاجی حبیب الله ابن خواجه طیب الله ولد خواجه عبدالغنی ولد خواجه محمد ولد خواجه محمود ولد خواجه
نظام الدین کلان ولد خواجه جلال الدین ابن مولانا یعقوب چرخی قدس الله ارواحهم وفات

Marfat.com

ایشان در سنه ۱۱۱۱ یکهزار و یکصد یازده بوده حضرت خلیفه محمد
صفر ایشان پسر طبقت حضرت امیر شاه مراد نور مرقده بوده اند ایشان را
انتساب بحضرت اکمل العرفا حضرت سید امیر عالم ست ایشان را انتساب بوالد خود حضرت
امیر سید زکریا ست علیهم الرحمه ایشان بواسطه مرید حضرت مولانا نور الدین نقشبندی
حصاری میباشند حضرت حبیب الله و خلیفه محمد صفر و امیر کبیر معصوم در یک جا آسوده
اند در جوار حضرت املا دیگر در جوار حضرت املا حضرت قاسم شیخ که از
خلفای حضرت املا بوده اند فوت شده سلوک ایشان جهریه بوده ذکر حضرت
خلیفه خدای داد علیه الرحمة حضرت ایشان از شیخ زاده گان
ولایت خوارزم بوده در بخارا آمده قریب چهل سال در مدرسه میر عرب تحصیل
علوم نموده بعد ازان در صحبت حضرت عزیزان لطف الشیخ رفته خدمت نموده
خط ارشاد گرفته بعد از اجازه و اشاره پیر خود در تومان پیرمست در قریب مزار متبرکه
خواجه محمود انجیر فغنوی علیه الرحمه در موضع قریه کول آدینه آمده استقامت نموده
در انجا خانقاه بنا کرده نماز جمعه و عیدین نیز میشد و دو صد طناب زمین وقف
کرده اند آن زمان آغاز پادشاهی حضرت امیر کبیر بوده باز نسبت استقامت فائزه
شده آمده اند و دوازده طناب زمین خریده خانقاه سنگین و مدرسه سنگین قریب
چهل حجره و سردابه خوب و سر مزار و طهارت خانه سنگین بنا نموده بهر کدام
جداگانه وقف نموده الله تعالی آثار خیریه آنجناب در بخارا دو صد یازده بوده
وفات آنجناب بعد از شش ماه فوت امیر کبیر در سنه ۱۱۲۱ یکهزار و دو صد بیست و یک
بوده در جنازه شیخ حضرت امیر سعید نور مرقده حاضر آمده اند قبر مبارک ایشان
بقریب مدرسه ایشان ست در جوار ایشان قبر والد صوفی خواجه آخوند داماد
امان الله خواجه آخوند میباشد ذکر مزار حضرت خواجه غایت علیه الرحمه
اسم مبارک ایشان خواجه ابو الحسن طوسی بوده ایشان در عصر خلیفه هارون الرشید
فوتیده بقولی مدفن ایشان همین جاست و بقولی استقامت در نجا نموده در ولایت

Marfat.com

بلخ در مزار خلیفه بابا مراد علیه الرحمه آسوده اند و نیز میگویند که در خارج حصار
قدیم بوده است والله اعلم بحقیقة الحال **ذکر در بیان مزار حضرت مولانا**
شریف علیه الرحمه تولد ایشان در سنه ۱۰۲۶ یکهزار و بیست و شش بوده است نسبت پدری
آنجناب بحضرت امام محمد حنیفه میرسیده است رضی الله عنهم و جانب مادری با میر سید عاقل
کرمانی میرسد جد بی واسطه ایشانند و اسناد طریقت بحضرت عالم شیخ مشهور بحضرت
عزیزان بوده بعد از ان بحضرت فتح الله بعد او بحضرت خواجه اسمعیل بوده بعد او بحضرت
مولانا کمال الدین بوده اما باکتساب علم ظاهر بدو استاذ تلمذ نموده اند یکی حضرت مولوی
قاسم دیگر حضرت مولانا یوسف قراباغی رحمهم الله اما عهد ایشان مقارن بعصر حضرت
سید امیر عبد العزیز خان ابن ندر محمد خان بوده آن سلطان نیکو خصایل از جمله مریدان مولانا
بوده اند تصانیفشان مشهور چون مولوی شریف بر شرح ملا و دو حاشیه قدیمه و
جدیده بر شرح عقاید عضدیه و کتاب حجة الذاکرین و کتاب تحفة السالکین کتاب اول
در بیان سلوک جهریه و کتاب ثانی در طریقه خفیه نقشبندیه وفات ایشان در سنه ۱۹۰۰ قبر
مبارک در گذر خواجه الم نرسان پیشتر از مولانا بزرگی خواجه الم نرسان نام در
انجا بوده اند بنا بر ان گذر بنام ایشان مشهور گشته است **ذکر حضرت استاذ**
العلما قدوة الفضلا مرجع الحکام و الولاة اقضی القضاة
محمد شریف خواجه بخاری علیه الرحمه فضایل انجناب متجاوز از حد
بیان است در سن هژده سالگی تمام کتاب متداوله را بخدمت والد بزرگوار
خود بنهایت رسانیده و در اوایل حال به نیت چله بمزار فایض الانوار خواجه
عبد الخالق غجدوانی رحمه الله علیه رفته در انجا بخلیفه محمد امین ده بیدی که مشهور بایشان
پیر اند ملاقات نموده و انابت و ارادت آورده همراه ایشان بده بید رفته اند و
از خدمت پیر فیضهای بسیار یافته باجازه ایشان ببخارا آمده اند حضرت بهادر خان
در حوضه درس ایشان رسیده از علوم نحو و عقاید تلمذ نموده چون سلطنت بخارا بکف حمایت
ایشان در آمده قاضی کلانی و مولوی و آخوندی را بحضرت استاذ خود نامزد نموده اند

Marfat.com

و بر نسخه تتمه الحواشی تکمله بسته اند وفات ایشان در سنه ۱۲۶۱ یکهزار و دو صد شصت
یک بوده مزار فایض الانوار ایشان در گذر سید جعفر خواجه نقیب قریب بمزار کرامت
آثار والد بزرگوار ایشان ست یزار و یتبرک تحفة الاحباب شاهی می نفسه ذکر مزار حضرت
حجة الاسلام محمد بن محمد الغزالی الطوسی رحمه الله علیه انتساب
ایشان بشیخ ابو علی فارمدی میباشد قبر مبارک ایشان در شهر بخارا در بازار نو مردم
شهرت میدهند اصح اقوال مرقد مبارک در طوس است وفات ایشان در سنه ۵۰۵ پنجصد پنجاه
بوده ذکر اعلم العلما و قدوة الفضلا افضل المتأخرین اکمل المتبحرین
مرجع الخواص و العوام اسوة السادات الفخام مقدر قواعد شرع مدبر معاقد
اصل و فرع السید الشریف و الحبر المنیف استاذ الافاضل قاضی القضاة
میر عنایت الله مولوی ست برد الله مضجعه از قبة الاسلام
بخارای شریف بوده در علوم معقول و منقول از مشاهیر روزگار بوده و
در عصر امیر کبیر نور مرقده ترقیات عظیمه و نوازشاه وافیه یافته بمنصب استاذی حضرت
امیر فردوس مکانی مباهی داشته و در عهد سلطنت آنجناب بقاضی کلانی دار الفاخره
و مولویت و آخوندی کوکلتاش و عمل میر اسدی منصوب گشته و ایشان را در مسئله اثبات
واجب و حقیقت ممکن و شرح تتمه الحواشی رسالهای مشکله ست جمله آنها نزد علما
مقبول و مسلم ست و تلمذ اکثر علماء عظام بآنجناب منتهی میشود وفات ایشان در سنه ۱۲۷۳
یکهزار و دو صد هفتاد سه مزار در شرقی مایل بجنوبی حضرت امام بکر حامد ست دیگر
مزار حضرت اخوند داملا حسن بخاری علیه الرحمه در جانب
جنوبی این بزرگوار ست بمقدار سه طناب کما بیش فوت ایشان در سنه ۱۲۷۳ یکهزار
و دو صد هفتاد سه بوده ذکر مزاری که در گذر پاخسه است اهل بخارا آنرا
بشیخ الاسلام احمد النامقی الجامی قدس الله سره نسبت میدهند حضرت ایشان از
فرزندان جریر ابن عبد الله البجلی ست رضی الله عنهم ایشان امی بوده اند در
بست دو سالگی توفیق توبه یافته بکوه رفته بعد از هژده سال ریاضت کشیدن

Marfat.com

در میان خلق آمده ابواب علم لدونی بروی کشاده اند زیاده از سه صد
تای کاغذ در علم معرفت و توحید و علم سر و حکمت تصنیف کرده اند و سه صد هزار
کس بدست ایشان توبه کرده اند قبر ایشان در خرد خرد جام میباشد یزار و یتبرک

ذکر حضرت خلیفه نیاز قلی علیه الرحمه این جناب در عصر حضرت
امیر معصوم غازی از خارزم ببخارا آمده از تفضل و کرم الهی بحار علوم قال
گردیده بعد از ان دست ارادة بدامن حضرت موسی خان ده بیدی زده از علم
حال نیز بدرجهٔ علیا رسیده بفاخرهٔ بخارا سالها بدرس علوم و سلوک مشغول بود
از مشاهیر عصر امیر سعید بوده اند بزرگواریکه متصل غربی خانقاه اند نظر
بوقفیهٔ آنجناب **صحابی** بوده اند چنانچه در وقفیه چهار بیت درج نموده اند
که رباعی بناشد خانقه بهر نیازی بعصر بوظفر معصوم غازی بنزد
بوعمیر بکر اصحاب که شاید گردد آن مقبول تواب تاریخ مدرسهٔ
۱۲۲۲
انجناب بفضل او بنای این سرامد هزار و دو صد بست و دو آمد تاریخ
حضرت خلیفه نیاز قلی علیه الرحمه ایستادی بدری غروب ایتکاج نفس تاریخ
۱۲۱۴
انکا بدریلغ لفظر شبستانیغه بولدی نورتاب فوت ایشان در عصر حضرت
سلطان حیدر رحمة الله علیه بوده قبر مبارک ایشان در پشته خواجه اسحاق
علیه الرحمه بجانب شرقی کول شفا بمقدار دو طناب کما پیش گورخانه مخدوم
ننکانی نیز در انجاست رحمهم الله تعالی **ذکر حضرت آخوند خواوند**
اسم مبارک ایشان عبید الله است مصنف مختصر میباشند لقب صدر الشریعه است اسم
والد ایشان مسعود بوده نام جد مبارکشان عمر لقب تاج الشریعه و فوت حضرت
آخوند خاوند در سنه ۷۴۷ هفت صد چهل و هفت بوده قبر مبارک ایشان بجانب
شرقی راه شرقی حضرت ایوب علیه السلام میباشد **ذکر مزار فایض الانوار**
حضرت سید ابدال غازی شهید رضی الله تعالی عنه که
اسم مبارک ایشان امیر جعفر طیار غازی ابن حضرت شاه عبد المنان ابن حضرت

آخوند خاوند

امام محمد حنیفه ابن حضرت امیرالمومنین علی المرتضی رضوان الله تعالی
علیهم والده سید جعفر غازی امیره بنت عمر هاشمی بوده والدهٔ پدر ایشان
شمسیه بنت حضرت خلیفه سوم عثمان بن عفان رضی الله عنه میباشند و از حسب
حضرت امیر جعفر غازی دو فرزند بوده شاه یعقوب خواجه و شاه عبدالستار خواجه
مزار پر انوار فیض آثار ایشان در بالای ارک عالی بخارا میباشد و در جوار ایشان
قبر بزرگیست که مشهور بهفت سلطان ست و در جوار این بزرگان
قبور دوازده نفر شهدای مظلوم و اولاد معصوم که در یک قبر آسوده اند
و غیر ازین مذکوران بیا مظلومان آسود ، اند نور الله مرقدهم ذکر جمیل
نتیجة الاتقیا امیر عبدالله یمنی قدس سره العزیز از جمله خلفاء
حضرت خواجه عبید الله احرار ست مشهور بمیر عرب و طن ایشان
حضرموت ست از توابع یمن که قبر مبارک حضرت هود علیه السلام در انجاست
حکومت بلدهٔ مذکوره با اقارب ایشان تعلق داشته ، بنا کاه بایشان جذبه
رسیده ترک ایالت صوری نموده بطلب سلطنت معنوی شتافته بعد از
مجاهدهٔ بسیار بشرف جمال باکمال حضرت خواجه احرار مشرف شده دولت متابعت
یافته فیوضات بی اندازه حاصل کرده هادی راه دین و مرشد منهج یقین گردیده
بعد از فوت آنجناب ولد شریفش محمد باقر را باستدعای حضرت عبید الله خان مقدم
داشته شده ست جناب حضرت امیر عرب هدایت لقب بحلیهٔ حسب و نسب آراسته
و بزیور کشف و عرفان پیراسته در زمان عبید الله خان ملاذ و ملجأ عالمیان بود
خان از فیض صحبت بهار خاصیت لوح سینه خود را چون آینه مصفا میساخت
و کاهی از فاتحه فایحه اش خان ظفر توامان میکشت بیک توجه مبارک به نجم ثانی
فایق آمده نذورات بی اندازه بخدمت حضرت میر عرب گذرانیده اند ، از همان
وجه در تاریخ سنه ۹۴۲ نهصد چهل و دو مدرسهٔ عالی بنا نمودند که تاریخ آن را
مولانا علی کاتب گفته اند این ست میسر شد فخر عجم آنکه ساخت مدرسهٔ عالی بسی

Marfat.com

بوالعجب بوالعجب آنست که تاریخ او مدرسهٔ عالی میر عرب نقل است
از حضرت شیخ عبدالحق جهری بخاری قدس سره که فرموده اند که در اوقات بنای
مدرسه میر عرب بعالم رؤیا دیده اند که آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم در همین
زیر منار بخارا بدولت اقبال کتف مبارک بر اصل منار استناد داده یک
پای مبارک بین الطاقین گذاشته خلق بیشمار در صحن مدرسه منتظر لقای باکمال الله
درین اثنا آنحضرت عبدالحق گفته صدا کرده اند بندهٔ کمینه عبدالحق لبیک گویان
حاضر شده بدولت پابوس مشرف شدم متوجه بجانب مدرسه میر عرب شده فرمودند که
فرزندم امیر عرب چه نیکو عمارتی و چه دلکش بنای طرح انداخته ازین واقعه بدو چیز
علم حاصل میشود یکی نسبت متبنه مشهوره و دیگر قبول عمارت مطرحه منقول است که
حضرت امیر عرب بعمر بست دو سالگی ذوق عشق حقیقی دامن گیر گشته بطلب مرشد
کامل بسمرقند بمحله خواجه کفشیر بحضور حضرت خواجه احرار علیه الرحمه رسیده اند بمجرد
دیدن مقبول طریق و محبوب سلسله آمده همان زمان طریق تلقین نموده بمجاهده سلوک
وجود خود را سعادت ساخته در کمتر از بست روز مرخص گشته باشارهٔ ایشان در بخارا
آمده ترقیات بوالعجب رو نموده از لطف الهی مقبول خاص و عام گشته در سنه
نهصد سی دو فوتیده در داخل گنبد این مدرسه عالی خود مدفون گشته اند حضرت
شیخ جلال هروی بخاری قدس سره از اجلهٔ یاران و خلفاء
مولانا شمس الدین محمد اند که ایشان مرید حضرت شیخ سعد الدین کاشغری ایشان
مرید مولانا نظام الدین خواموش ایشان مرید حضرت خواجه علاؤ الدین عطار ایشان مرید
حضرت خواجهٔ بزرگ نقشبند قدس الله ارواحهم اند بعد از وفات پیر روشن ضمیر از
هرات در بخارا آمده بوعظ و نصیحت خلق مشغولی داشته همیشه اصحاب سلوک را هدایت
مینموده اند و از وعظ ایشان مردم آن زمان بهره تمام یافته اند و سخنان مشکل
و دقیق بر زبان ایشان جاری میشده است که علمای بخارا و اکابران آن وقت
بمجلس شریف آنجناب مستمع گشته مستفید میگشته اند و از مریدان آن صاحب کمال

Marfat.com

عبد العزیز خان ابن عبد الله خان نور مرقدهما بوده اند بانی خیرات کثیرست
از انجمله تعمیر خانقاه و حظیرهٔ مزار شریف حضرت قطب الاقطاب خواجهٔ بزرگ نقشبند
که بفاتحه فیض بخش و روح فزاست وفات آن سلطان خدا آگاه بعمر چهل سال
در سنه نهصد پنجاه هشت واقع شده ست که مدفن آن در جوار والد بزرگوار
در بالای صفه ست بجوار حضرت خواجه بزرگ آنجناب سلطنت قباب بعد از
فراغ ملکی سراز اطاعت و عبادت خداوندی نپیچیدی و خاطر خیر مآثرش به
بناهای خیر میلان داشتی ع ازکوزه همان تراود که دروست وفات
حضرت شیخ جلال قدس سره در سنه نهصد پنجاه هفت بعمر هفتاد سال فوتیده
اند قبر مبارک ایشان بدرون شهر در کذر میرکان ست که گنبد بلند کبود و مدرسه
در انجاست قریب بدروازه که موسوم بدروازهٔ شیخ جلال ست میکویند که
آن دروازه را تیز خان مغفور بنا کرده ست **حضرت هادی خواجه**
شیخ الاسلام علیه الرحمه آن جناب را از کمال کثرت فضایل بلقب بخصوصیت
یاد نموده اند ایشان صد مولوی شریف قاضی کلان بوده اند انتساب
حضرت استاد در طریقت بحضرت املا علیه الرحمه میرسد قبر مبارک در کذر جعفر خواجه
نقیب بوده مولوی شریف قاضی کلان و والد بزرگوار بجوار صد معظم آسوده اند

رحمه الله علیهم

ذکر حضرت خواجکان جویباری

که برشتهٔ خواجه چهارشنبه آسوده اند اول ایشان حضرت امام علاء الحق و
الدین که مقتدا و پیشوای سرامد اکابر زمان خود بوده اند ابنه امام مظفر جناب
قدس مآب ناصح سلاطین بوده بعلوم ظاهری و باطن آراسته بعلم و عمل خود نفع
رسان خلق الله بوده اند وفات آنجناب سنه هفتصد پنجاه هشت بوده مرقد
منور در رشته خواجه چهارشنبه ست **خواجه کمال الدین طاهر** ابن حضرت
امام مظفر قدس سره عالم و عامل زمان خود بوده اند وفات ایشان در سنه
هشت صد چهل واقع شده بجوار والد خود آسوده اند و فرزند ایشان سراج

Marfat.com

الدین محمد شیخ الاسلام نیز بجوار ایشان آسوده اند حضرت خواجه
محی الدین محمد بحیر رحمة الله علیه از کمّل اولیا و مرجع خواص و عام
بوده ایشان را مریدان بسیار بوده خواجه را دستور چنان بوده ست که بعد
از ادای تهجد نان بسیار گرفته بسر راه خارکشان رفته نان ها را بآنها داده
میگفته اند که روی این جماعه را دیدن مبارک ست چراکه سحر میخیزند و خوردن ایشان
از وجه حلال ست در وقت برگشتن دست مبارک بر پشت نهاده این مصرع را میخواندند که
بندهٔ باد داغ را مفروش تو ذکر کرامات ایشان در مطلب الطالبین بسیار ست مرقد منور
خواجه چهارشنبه در خطیرهٔ معینه ست **خواجه نظام الدین** ابن خواجه محمد بحیر
قدس سره تاج الاغنیا و المسلمین بوده اند خواجه ربعد از چند گاه چندی مدرجهٔ
شهادت رسانیده اند در جوار والد بزرگوار در پشتهٔ خواجهای چهارشنبه آسوده اند

دیگر مزاری که در طرف قراکول بدرون شهر بخارا ای سعادت
نسبت میدهند بایشان محمد زاهد خواجه علیه الرحمه که از
مریدان ایشان میرزا بهادر خواجهٔ شیربدنی که پسر حضرت اعلا اند علیهم الرحمه بود
جوار ایشان فرزندان ایشان که مسمی بایشان عبد الله خواجه اند آسوده
اند بهمان گذر راگذر عبد الله خواجه میگویند **ذکر حضرت خلیفه محمد حسین**
قدس سره که از اصحاب کبار خلیفه محمد صدیق اند آنجناب خلیفهٔ اول حضرت
موسی خواجه و مهبیدی اند صاحب کشف و کرامات و خوارق عادت بوده اند در ابتدا
در سمرقند بنای مدرسه و خانقاه نموده بعد ازان بنا بر حوادث ایام در فاخرهٔ
بخارا در عصر دولت حضرت امیر المومنین سید امیر حیدر علیه الرحمه امده اقامت نموده تمام اهل
علما و فضلا آن زمان را بطریق سلسلهٔ علیهٔ نقشبندیه درکشیده اند و در **مرآت**
السالکین آورده ست که حضرت خلیفه حسین بدس سره را مدهٔ هفت سال بعد از
مشرف شدن بمقام رضا از اثر حرارت کرم ذکر بر سینهٔ بی کینه خود یخ و کاهاسنگی که
در سخره مانده باشد میرسته اند طاقت حلقه و توجه طالبان و سالکان را نبوده در آن

Marfat.com

حالت هرگاه که یکی را نظر کردندی بنهایت النهایه که فوق مقامات این طایفهٔ
علیه ست واصل میکردندی چون سن شریف بهشتاد دو رسیده بود آنچنان بتوجه
اصحاب میپرداخته اند که بیک توجه اذکار طالب را جاری نموده و آگاه میساخته اند وفات
ایشان در سنه ۱۲۴۹ یکهزار و دو صد چهل نه واقع شده مزار گوهربار ایشان در بیرون
دروازهٔ قواله مشهور و معروف ست یزار و یتبرک به **حضرت خلیفه حاجی محمد
یوسف علیه الرحمه** از اصحاب کبار حضرت موسی خواجهٔ ده بیدی قدس
سره بوده اند در بنای عمر خود چند حج کرده اند و بزیارة منورهٔ آنسرور صلی الله
علیه وسلم مشرف گردیده و بمرتبه ولایت محمدی علی مصدرها التحیة رسیده اند برفاقت
حضرت موسی خواجه از بلاد هندوستان بدهبید شریف آمده اند بنابر التماس طالبان
فاخره بخارا حضرت موسی خواجه قدس الله روحه ایشان را روانه نموده اند ایشان
مدة چند گاه در بخارا استقامت نموده در مسند ارشاد طالبان بوده اند وقتیکه
بجوار رحمت الهی پیوسته اند مدفن ایشان در بیرون دروازهٔ حضرت خواجه
اسحاق کلابادی در سر راه حضرت خواجهٔ بزرگ واقع شده ست **حضرت خلیفه
موسی خواجه شیخ الاسلام** قدس سره ایشان از اصحاب حضرت خلیفه محمد امین
المشهور بایشان پیر اند در اصل از قریهٔ سرمیج از توابع قلعهٔ نور و از اولاد شیخ
خدای داد ولی بوده اند بخدمت ایشان پیر رسیده مدتی بذکر خفیه مواظبت نموده
از ان کشادها یافت روزی حضرت ایشان پیر با جماعت اصحاب متوجه مزار
پر انوار حضرت عزیزان خدای داد علیه الرحمه بودند در لب دریای کوهک فالیز خربزه
داشت یکی از مریدان و بتکلیف او آمده بودند فرمودند که امروز آنقدر نسبت
روحانیت بزرگان جهریه ظهور میکنند که از اندازهٔ تعداد بیرون ست ساعتی بران توقف
نمودند فرمودند که موسی خواجه بطریقهٔ آبا و اجداد خود که جهریه اند مشغول باشد ایشان موسی خواجه
باهنگ قوال جهر کرد بحضرت ایشان خوش آمده فرمودند که بزرگان ما بدو طریق رخصت دارند
موسی خواجه را باین طریق جهریه اجازه ست بعد از ان ایشان موسی خواجه بطریق آبا و اجداد

Marfat.com

خود که جهریه بوده اند مواظبت نمودند عاقبت الامر ایشان را امیر بخارا بفاخره
آورده منصب شیخ الاسلامی تکلیف نمودند که قبول نموده یکماه در بخارا شیخ الاسلام
شده وفات یافت قبر مبارک ایشان بدرون شهر بخارا در پشته مولانا شریف جهری
علیه الرحمه واقع شده است ایشان عطاء الله خواجه شیخ الاسلام
فاخره بخارای شریف قدس سره از جمله مریدان پاک اعتقاد و یاران
حق یاد داملا نیار چوقماقی که خلیفه اولند بحضرت املا علیه الرحمه بوده اند و آن جناب
استاد عبد الحی خواجه صدور بوده اند آنجناب در مجموعه خود آورده اند که استاد مصنف
این مجموعه حضرت عطاء الله خواجه شیخ الاسلام از غایت تبحر در علوم معقول و منقول و از
کمال مهارت در مباحث فروع و اصول بر جمیع فضلاء و تمام علما فایق بوده اند و در میدان
تحقیق مسایل و انحلال معضلات رسایل و توضیح خفیات متقدمین و تلویح اشارات
متأخرین گوی مسابقت از امثال و اقران ربوده اند و آنجناب در حل مواضع مغلقه رسالها
در سلک انشا کشیده اند از انجمله نتایج قلم خجسته رقمش تتمة الحواشی مولانا یوسف قراباغی که
در وقت امتحان الرجال این زمان است موسوم است بایضاح التتمه که در میان طلبه علم
مشهور است و دقایق نکات آن بر الواح ضمایر علمای فضایل مآثر موفور بشی در مجلس
بهشت خاصیت ایشان بودم فرمودند که وقتی داملا اسحاق نام طالب علم بلخی بجناب استادی
آخوند ملا نعمت الله عاشق حین درسی بی ادبانه مناظره مینمود حضرت استادی فرمودند که
روی این طالب علم سیاه شد این کلام الهام ترجمان باین فقیر تأثیر نموده عرض نمودم که جناب
حضرت دعا نمایند که این طالب علم ازین بلیه خلاص یابد فرمودند که عجب کاری از من
استدعا مینمایی که حق سبحانه و تعالی قبول نفرماید من چکنم عرض نمودم که نزد شما همه بتوقع
آن میآیند که از سیاه رویی خلاص یابند نه بالعکس بهر تقدیر دعا کنید جهت خلاص
آخوند مذکور بلکه جریمه هر شاگردی که بی ادبی کرده باشد فقیر مؤلف این مجموعه عبد الحی بجناب
غوثی منزلت معروض داشت اما کشف این نوع حالات بی خلوة و حبس حواس و مکامله بعض
کاملان میسر میشده باشد فرمودند که کشف مادامیکه خوب جای نگرفته باشد محتاج بانسداد حواس

وانزواست اما وقتیکه قلب مقر کشف وخانهٔ آن شده باشد باین نوع عملها
وتکلفها هیچ احتیاج ندارد منقولست که روزی آن قبلهٔ ارباب کمال در اثنای
درس گوئی نزد جمعی از طلاب که در آن مجلس حاضر بودند فرمودند که فقیر ملهم شد که هر که بر آستانهٔ
درس خانهٔ فقیر به نیت درس خواندن واستفادهٔ علم نمودن قدم مانده باشد مغفورست
چه عجب امثال این کرامتها از بزرگان وخاصان بظهور پیوسته است مَنْ دَخَلَ دَارَ
اَبِی سُفْیَانَ فَهُوَ اٰمِنٌ سامعه افروز شده باشد ع درین مقام فرح بخش هر که منزل کرد
مراد خویش ازین آستانه حاصل کرد وبعد از وصال آنجناب حضرت بابرکات ایشان نیز
فیوض وبرکات بمریدان وشاگردان از روح پرفتوح ایشان فایض وشامل است
وفقیر عبدالحی را در مشکلات وتعویقات امداد میفرمایند ودر اثنای مرض هر که ایشان را
بخواب میدید البته شفای عاجل وتخفیف حاصل میشد وبارها آزموده ومجرب شده است
وفات ایشان عطاؤالله خواجهٔ شیخ الاسلام دار الفاخرهٔ بخارا قدس الله
روحه العزیز در سنه ۱۲ بوده مزار پرانوار ایشان بداخل شهر فاخره بخارای
شریف قریب بدروازهٔ مزارست یزار ویتبرک به انتهی **حضرت خواجه**
خطیب سیونجی رحمه الله علیه العالم باموحی وآن عاشق ربانی اعنی
حضرت خواجه خطیب سیونجی ایشان جانشین حضرت محمد امین خواجه کلان ابن حضرت
مخدوم اعظم رحمهم الله بوده اند وسالها در مسند ارشاد نشسته طالبان
حق را بحق میرسانیده اند روضهٔ شریف ایشان خواجه خطیب در بخارا در سیونج بالای
در لب حوض است که در پیش مسجد جامع سیونج واقع است حضرت شیخ محمد خان قرامانی
داماد خطیب مذکورند **حضرت آخوند داملا یار محمد بخاری** دیهٔ
درازی رحمة الله علیه آنجناب عالم وعامل بوده اند ومرشد کامل واز کبار اصحاب
خواجه صبور میانکالی بوده اند قبر مبارک ایشان در دیهٔ درازست در نزدیکی
راه کلان که بجانب قلعهٔ وردان زه میرود در وقت رفتن بجانب قبلهٔ راه
ظاهر وهویداست طوغ وبیرق وعلم ومسجد در پیش روضهٔ ایشانست **حضرت شیخ**

Marfat.com

باباحاجی بخاری رحمة الله علیه آن بزرگوار مجذوب حقانی و آن
محبوب ربانی و آن مجرد جهانی و آن نادر زمانی حضرت شیخ باباحاجی ایشان را انتساب
طریقت بخواجه وفا علیه الرحمه میرسد ایشان را انتساب بوالد بزرگوار خود میر علی عزیزان
این حضرات در سمرقند مدفونند نقل است که روزی حضرت خواجه یوسف احراری از حضرت
خواجه وفا پرسیده اند که بعد از شما کیست که بجای شما نشیند فرمودند که ما را در بخارا
درویشی است شصت سه سال عمر یافته کمر چه جامه خود کشاده بفراغت نخوابیده است اشاره
بحضرت شیخ باباحاجی علیه الرحمه قایم مقام خود کرده اند و جناب حضرت حاجی بابا
علم ظاهری کمتر خوانده بوده اند و لیکن ایشان را حق سبحانه و تعالی علم لدنی کرامت
کرده چنانچه بخدمت حضرت ایشان مثنوی معنوی میخواندند بعد از فراغ خواندن
آنقدر معانی میگفته اند در حضور علما که هیچکس را یارای دم زدن نبوده وفات ایشان
بهزار و هشتاد و شش بوقوع آمده قبر شریف ایشان در سیونج بالاست **حضرت
خواجه ظریف ابن خواجه صبور رحمة الله علیهما** آن خواجه عفیف و
آن قدوه شریف اعز حضرت خواجه ظریف جانشین والد خود اند قبر ایشان در خیرآباد
بخارا است در دیه جوی نو **حضرت لطیف خواجه ابن ظریف خواجه**
علیهما الرحمه خلیفه والد بزرگوار خود بوده اند در جوار پدر بزرگوار خود آسوده اند **حضرت
شیخ نذر محمد علیابادی بخاری** آهوگیری علیه الرحمه آنجناب ولی
مادرزاد و مرشد حضار شاد اعنی حضرت میر نذیر علیابادی از اصحاب کبار حضرت خواجه اسحاق
ابن مخدوم اعظم دهبیدی اند قبر پر انوار ایشان در بیرون شهر در پیش دروازه تل پاچ است
درختهای بسیار بدور روضه ایشان بوده است **حضرت خواجه جان سیونجی
بخاری علیه الرحمه** ولد ارجمند حضرت خواجه وفا اند آنجناب مرشد طالبان و سرور
عابدان و چراغ خانواده خواجگان بوده اند و خلیفه حضرت شیخ باباحاجی بوده اند
بارها حضرت حاجی بابا میگفته اند که ما امانت داریم حق و ملک از آن خواجه جان است الحق
بعد از فوت ایشان بمسند آنجناب خواجه جان متمکن گشته بارشاد طالبان مشغول بوده اند وفات

Marfat.com

ایشان در سال هزار نود نه واقع شده مزار متبرکهٔ ایشان در قریه سیونج بالا
در جانب عقیب قبر حضرت مولانا مصطفی قلی عزیزان است **حضرت شیخ پیر محمد**
بخاری دیهه درازی رحمة الله علیه آنجناب فرزند ارجمند دلبند مولانا
یار محمد بخاری دیهه درازی بوده اند و هم خلیفه و جانشین والد بزرگوار خود میباشند
قبر مبارک ایشان بجوار والد بزرگوار ایشان است **حضرت میر محمد علیه الرحمه**
ایشان خلیفه و جانشین حضرت شیخ پیر محمد است قبر ایشان نیز در دیهه دراز در پیش حضرت
مولانا یار محمد است **حضرت شیخ بابا علیه الرحمه** ایشان نیز مرید و خلیفه و جانشین
حضرت میر محمد بوده اند قبر ایشان نیز در دیهه دراز است **حضرت شیخ زاهد علیه الرحمه**
ایشان خلیفه و جانشین شیخ بابا بوده اند قبر ایشان نیز در دیهه دراز است **حضرت**
شیخ صدیق دیهه درازی قدس سره ایشان مرید شیخ زاهد بوده اند
قبر مبارک ایشان نیز در دیهه دراز است **حضرت خواجه شاه کاسانی**
قدس سره آنجناب مرید و خلیفه حضرت شیخ عبدالقدوس است قبر مبارک ایشان در
موضع کاسان قرشی است برون قلعه **حضرت شیخ طالب بخاری** مرید و ولد
بزرگوار حضرت شیخ نیازی اند و صوفی دهقان بخاری مرید حضرت شیخ نیازی
مذکور بوده ولیکن در متابعت شیخ طالب فی الجمله می بوده اند در زمان سبحانقلی خان
نور مرقده وفات یافته اند مرقد ایشان بجوار والد خود در دیهه چغدری نزدیکی
دابکند و پیر مست است **حضرت ملا محمد تنکی بخاری** ایشان از جملهٔ خلفای
حضرت شاه اخسوی و افضل اصحاب و احباب ایشان بوده اند منقول است که مولانا محمد تنکی
علیه الرحمه در بخارا بوقت خواندن نماز جمعه دست خود را بالا برداشته اند بعد ادای نماز
مردم پرسیده اند که سبب چیست که در نماز دست خود را بالا نمودید گفته اند که ما در آن وقت
بفرض مشغول بودیم پرسیدند که بکدام فرض مشغول بودید فرمودند که ولایت بلخ
در فلان گذر مردم بنماز جمعه شروع کرده بودند که مسجد ببالای ایشان فرو میرفت دست خود را
بآن مسجد ستون ساختیم تا همه بسلامت از مسجد بیرون آمدند بعد از آن دست خود را کشیدیم

مسجد بیفتاد سبب دست برداشتن این بود و آن زمان این مهم بر ما واجب
و لازم شده بود چون این خبر در بخارا شهرت یافت بحضرت سید عبد العزیز خان نور مرقده
رسید آنجناب متعجب شده قاصدی را در بلخ از برای استفسار این معنی فرستاده اند چون
قاصد از مردم بلخ پرسید ایشانان گفته اند که واقعاً بعد از بر آمدن مردمان فوراً
مسجد فرو رفت قاصد خبر را بسلطان رسانید خان را اعتقاد بزرگ بآنجناب پیدا
شده است قبر ایشان در دیهه خود شان است مشهور بشنبه تنگ **شیخ سید**
محمد تتکی ابن ملا محمد تتکی اند و خلیفه و جانشین والد بزرگوار خود اند
که سالها بر مسند ارشاد نشسته بعد از آن بجوار رحمت الهی پیوسته در جوار والد
خود مدفون گشته اند **حضرت خواجه شاه تتکی** ابن محمد سید ابن ملا محمد
تتکی اند رحمهم الله آن بنده خاص اله و آن عاشق آگاه خواجه شاه مرید و خلیفه والد خود بوده اند
مجذوب حالی بوده گاهی ترکش و شمشیر و امثال آن با خود بسته اند بسیار بزرگ و چراغ
عزیزان خود بوده اند قبر مبارک ایشان هم در پهلوی قبور والد و جد بزرگوار خود بوده این
قریه شنبه تنگ در تومان خرگوش بالاتر از پل مهتر قاسم نزدیکی دریای بخارا است بعد از
خواجه شاه علیه الرحمه از صاحب سلسله ایشان کسی نمانده است **حضرت صوفی دهقان**
شوریچه گی ایشان مرید شیخ نیازی اند و متابعت مخدوم زاده خود شیخ طالب
کرده اند مدتی مدیده بر مسند شیخی نشسته بهدایت خلق مشغول بوده اند قبر مبارک
صوفی دهقان در دیهه خود ایشان است یزار و یتبرک به **حضرت شیخ سعید قلی**
بخاری خرگوشی قیراغاجی قدس سره مرید سید محمد بیکی بوده اند اصل
ایشان از مردم قطغان بوده است قبر ایشان بخرگوش دیهه ایشان است **حضرت خواجه**
عبد الغفار خیرآبادی جوی نوی قدس سره مرید عم بزرگوار خود
لطیف خواجه بوده اند ذات بابرکات و منبع فیوضات کثیره اند شیخ محمد طاهر ایشان را
پسندیده که در وقت خود مقتدای زمان بودند بعد از ایشان کسی بمسند ایشان ننشسته
سلسله ایشان بخود ایشان منتهی گشته قبر ایشان در بخارا در بیرون دروازه تل پاچ است

Marfat.com

در نزدیکی قبر شیخ نذیر علیابادی رحمة الله علیه **حضرت خواجه سعد**
الله مرید حضرت حافظ خادم قدس سره اند نسبت ایشان بحضرت امیر علی عزیزان سمرقندی
میرسد ایشان از علم ظاهری نیز بهره تمام داشته اند چون علم تفسیر و حدیث و فقه و مسلک
و از علم حکمت و هیئت و از علم قراءة نیز بهره وافیه داشته اند و از علم شعر نیز خبردار بوده اند
محمد طاهر علیه الرحمه و حسین خواجه سوانجی و محمد صدیق از جمله مریدان آن جناب بوده اند وفات
ایشان در سنه یکهزار یکصد و دو سال بعمر هفتاد و نه واقع شده قبر شریف ایشان نزدیکی
حضرت خواجه بزرگ نقشبند قدس الله سره العزیز بمسافت چهل قدم یا پنجاه قدم میباشد در
حضرت مولانا امان قاضی ترمذی بخاری قدس سره ایشان
ابتدا مرید حضرت حاجی علی بوده بعد از فوت آنجناب بخلیفه ایشان شیخ عبد الرازق مرید شده
بعده بخدمت حاجی محمد خلیفه اراده آورده اند ختم درس بخدمت مولانا شریف نموده
و علم قراءة و شاطبی و امثال آن بحضرت آخوند و ملا عثمان تحت ارکی خوانده اند
وفات ایشان در سال یکهزار و یکصد و پنج در عصر ابو الفیض خان واقع شده قبر مبارک
در جوار مولانا پاینده روبروی در شرقی مدفون گردیده اند استاد شیخ محمد طاهر علیه الرحمه
ایشانند **حضرت خواجه حسین** ولد خواجه جان عزیزان سیوجی بخاری اند
از جمله مریدان سعد الله خواجه قبر ایشان بجوار والد ایشان است **حضرت مولانا محمد**
طبیب والد بزرگوار حضرت آخوند محمد طاهر علیه الرحمه اند عالم و عامل و حافظ تنزیل
الحکیم و عارف کامل مکمل بوده اند و ایشان از اصحاب شیخ بابا حاجی بخاری سیوجی اند
چنانچه حضرت شیخ بابا حاجی از بخارا بخوارزم رفته اند بعصر سید انوشه خان حضرت
محمد طبیب بایشان مرید شده اند همگی عمر خود را بعبادت و طاعت حق سبحانه و تعالی گذرانیده اند
قبر ایشان در بلده خانقاه که از توابع خیوق است در انجاست در لب جوی نوجوان
در پیش مسجد جد بزرگوار ایشان و آبا و اجداد ایشان همه عالم متبحر بوده اند حضرت
مولانا محمد طاهر ابن محمد طبیب ابن مولانا باقی ابن حضرت مولانای وقت حضرت
دولت شاه ابن حضرت مولانا زهراب الخوارزمی رحمهم الله تعالی ایشان تحصیل علوم در اوایل

Marfat.com

بخدمت مولانا شاه ترکستانی نموده بعده بخدمت آخوند مولانا امان قاضی
تمام نموده اند و انتساب ایشان در طریقت بشیخ خواجه سعد الله قدس سره میرسیده است
چنانچه در ذکر شیخ مذکور اشارتی نموده ایم و دیگر بخدمت بسیار عزیزان رسیده اند
چنانچه در مجموعهٔ خود ارشاد میکنند فقیر بمزارات بخارا و سمرقند و تاشکند و کش و
نسف و حصار و میانکالات و خوارزم تمام و کمال رسیدم و طواف نمودم
در سبب تألیف مجموعهٔ خود میگویند که فقیر در تاریخ سنه ۱۱۳۳ یکهزار و یکصد و سی سه بود که
با همراهی قاضی مولانا امان علیه الرحمه بزیارة روضه متبرکه حضرت سید امیر کلال
قدس سره رفته بعد از طواف از زیارة در وقت مراجعت بفقیر فرمودند که دل ما میخواهد که
بطبقهٔ خواجگان عالیشان کتابی بنیاد کنی از اول تا آخر ایشان طبقه بعد طبقه بقدر
استعداد خود بیان کنی در مزارات شریفه سمرقند و بخارا و بلخ بلفظ فارسی تصنیف
سازی تا مردم استفاده برند در انوقت فقیر سی ساله بودم بنابر علایق در تعویق افتاد
و درین ایام که سنین عمر بشصت هفت رسید بناگاه بعنایات الهی در سال هزار و صد پنجاه
هفت بود که در ولایت خیوق که درین اوقات پای تخت شاهان خوارزم بعهد سید
ابو الغازی خان ست شروع نموده باتمام رسانیدم مخفی مباد که جناب آخوند محمد طاهر
بکتب مصنفهٔ خود اسمی نگذاشته اند از سخنان ایشان معلوم میشود که خالی از تکلفات بوده اند
رحمة الله علیه **حضرت خواجه اسحاق ابن حضرت مخدوم** علیهما الرحمة ایشان
از جملهٔ مریدان والد بزرگوار خودند بعد از وفات پدر عالیقدر مولانا لطف الله متابعت
کرده اند و دختر مولانا بدست ایشان بود ست قبر خواجه اسحاق در سمرقند در دهبید است
از قبر والد ایشان مقدار یکهزار قدم کمابیش بالاتر **خواجه صبور** از مشاهیر خلفا
خواجه اسحاق مذکور ست ایشان ولد امیر واحد اند و امیر واحد را در داخل
شهر بخارا در کوی ارک بسته مسجدی ست در غایت متانت صبور خواجه قدس سره
در بدایت حال بزیارت حرمین رفته مدت بست پنج سال در انجا اقامت نموده بعد
ازان بالهام غیبی بولایت ماوراء النهر آمده بحضرت خواجه اسحاق ارادت نموده سالها

Marfat.com

بخدمت ایشان بسر برده از ان حضرت ارشاد یافته بدرجهٔ تکمیل رسیده مدتی
بخدمت فرزندشان شیخ نشسته طالبان را هدایت نموده اند قبر مبارک ایشان در
موضع جلایل در جنوبی نهر ولایت کرمینه ست مسافت بینهما یک نیم فرسخت وفات ایشان
در سنه یکهزار پنجاه و یک هجری ست **تنکری بردی قدس سره**
از مشاهیر خلفاء اسحاق خواجه دهبیدی اند در موضع چهار منار کرمینه نشو نما یافته
اند در بدایت حال در بادیهٔ بجرایندن بمواشی شغل داشته اند روزی خواجه اسحاق
بدانجا عبور نموده اند چون چشم ایشان بروی مبارک آنحضرت افتاده علی الفور شیفتهٔ
ایشان شده بخدمت آنجناب شتافته بعد از خدمات لایقه بدرجهٔ تکمیل رسیده سالها
بر مسند شیخی وارشاد بهدایت خلق الله مشغول بوده اند قبر مبارک در چهار منار
حضرت امین خواجه چهار مناری قدس سره از مشاهیر
اسباط و نبایر تنکری بردی اند مدتها در مسند شیخی جلوس نموده طریقهٔ آداب را
بس رعایت مینموده اند و در مجلس شریف ایشان از اهل مجذوبان بسیا بوده اند
قبر مبارک ایشان در چهار منار میانکال ست **شیخ محمد جان قرامانی**
قدس سره از خلفاء عظام حضرت خواجه کلان ده بیدی و ولد نخستین حضرت
مخدوم اعظم اند ایشان را آثار ولایت و کرامت از طفولیت هویدا بوده و
حضرت خضر علیه السلام بوالد ایشان اشارتی بوجود این فرزند ارجمند نموده بوده
اند **شیخ یار محمد قدس سره** والد بزرگوار شیخ محمد قرامانی اند و مشهور
بشیخ نقره کنار و از اعاظم خلفاء عزیزان قاسم شیخ کرمینی بوده اند و ازان حضرت
مرخص و مجاز گردیده و شیخ محمد جان کاهی در مجلس تقریب از ولایت و والد خود حکایات
شگرف میفرموده اند نوبتی فرموده اند که والد ما از مدتی از فوت خود در واقعه
فرمودند که جسد مرا از قبر بیرون آرکه از آب جسد مرا ضرر خواهد رسید چون قبر
مبارک ایشان را کشادیم که آب نزدیک رسیده بوده بنابران بربالای آن تل
دفن کردیم مزار پر انوار شیخ محمد جان نیز بربالای تل مذکور در موضع قره مان از توابع

Marfat.com

رامتین بجوار والد خود ست **شیخ محمد سیونجی قدس سره**
از خلفای خواجه کلان دهبیدی اند شیخ محمد سیونجی ولد شیخ محمد که از خلفای حضرت
مخدوم خارزمی بوده وفات ایشان در سنه یکهزار چهارده بوده قبر مبارک در قریه
سیونج ست که از قرای رامتین بوده در سابق مانند غجدوان آباد بوده الحال
مندرس و ابتر ست که بجز مزارات مشایخ و تل ارک آن نشانی نمانده **خواجه
عبد الصمد قدس سره** ولد شیخ محمد جان قرامانی اند آنحضرت تعریف
این مخدوم زاده بسیار کرده اند **خواجه عبد القدوس قدس سره**
ایشان نیز فرزند ارجمند شیخ محمد جانند آثار بزرگی و کرامت از جبین مبین ایشان
هویدا بوده و از غایت تواضع باصحاب پدر بزرگوار خود همچون خدام خدمات
لایقه را بتقدیم میرسانیده اند و بمال و تن و بخلوص عقیده ارتباط تمام و سعی ما
لا کلام داشته اند **خواجه میر عزیزان قدس سره** از مشاهیر خلفای
شیخ محمد جان قرامانی اند نسب ایشان بهفت واسطه بحضرت سید قاسم انوار
میرسیده مولد و مسکن و مدفن ایشان قریه تیرک لیک ست و آن دیهه ایست از مشاهیر
قرای تومان کامات بخارای شریف بر شرقی قصبه وابکن ست **مولانا محمد شریف
مجذوب رازمازی قدس سره** از مشاهیر خلفای عزیزان خواجه میر ست
اجداد مولانا از مخلصان عزیزان قاسم شیخ کرمینه کی بوده اند و جد پدر
ایشان را صوفی سقا میگفته اند که سقائی خانقاه عزیزان بوی مفوض
بوده و بعد از ایشان بر مسند ارشاد نشسته در موضع رازماز لنگری
بنا نموده اند و مولانا محمد شریف را جذبه روی داده بود و ریاضات شاقه می کشید
و مدتی عمر بصیام و قیام گذرانیده نوبتی در اعتکاف عهد کرد که اصلا چیزی نخورم
چون این قضیه بسمع والده وی رسید وی حضرت عزیزان را شفیع ساخت بنابر
فرمان ایشان و خاطر اندیشی والده تا آخر ایام اعتکاف همان کاسهاییکه صوفیان
آش میخوردند آنها را میلیسید بهمان طریقه اعتکاف را گذرانیده از حضرت

Marfat.com

عزیزان اجازة وارشاد یافته اند و در طریق خفیه سلسلهٔ علیه نقشبندیه میل تمام
داشته اند بنابران بهمان طریقه اشارة کرده اند **صوفر عمکوی عرب**
قدس سره از اجلهٔ خلفای شیخ محمد جان قرامانی ست در بدایت حال از
خواجه مبارک بصحبت شیخ محمد سیونجر رسیده فیضها از آنجناب یافته بعد ازنحال
ایشان بشیخ محمد جان پیوسته واز خدمت آنجناب بدرجهٔ تکمیل رسیده بعد از
ایشان مدتی برمسند شیخ نشسته سر طالبان بتحقیق از ایشان مستفید شده اند
شیخ محمد جان میفرموده اند که فقیر را غیر از عرب عمکو هیچ کس بدین وجه بصیرت نشناخته
قبر مبارک ایشان در خواجه مبارک ست **مولانا عبد الرازق واعظ**
تراخی بخاری قدس سره مرید عمکوی و واعظ بخارا بوده اند
میفرمودند که چون بخدمت صوفر عمکوی ارادت تمام نمودم فرمودند که والد
شما در طریقه جهریه اند شما را هم دران طریقت رخصت ست مؤلف ثمرات المشایخ
گفته ست که از ان زمان که جمال صوفر عمکوی را دیده ام صورت دلبرت ایشان
از نظرم کمترست که بحو شود عظمت و بزرگی در ایشان ملاحظه نکردم که چندانی در کس
دیگر نمیدیدم گمان میکردم که جز یکی در نظر انور ایشان هیچ نمینمود وفات ایشان
در موضع خواجه مبارک در جانب شمالی حصار آن ست **صوفی محمد علی**
صوفیانی قدس سره از مشاهیر اصحاب شیخ محمد جان قرامانی ست که
سالها عمر شریف خود را بخدمت ایشان بسر برده تا که بمرتبهٔ کمال و تکمیل رسیده اند
لیکین برعایت ادب مدتی بتبعیت اخلف الخلفا صوفر عمکوی بوده و بعد از
ایشان مدت هژده سال برمسند ارشاد بمقام هدایت نشسته بارشاد
طالبان مشغول بوده اند قبر مبارک ایشان در موضع صوفیان ست که برشرقی
دیههٔ خواجه مبارک ست **صوفی همدان عرب قدس سره** از اصحاب
شیخ محمد جان قرامانی اند از قبیلهٔ عرب شیبان ست قدس سره از موضع خواجه
مبارک سالها بخدمت ایشان بسر برده بعد از ارتحال ایشان بنابر آداب مضمون

Marfat.com

الطریقه کلها ادب بصوفی عمکوی ارادت آورده انچنین بعد از ایشان بصوفی
محمد علی انابت و انقیاد نموده تا که مزیه کمال و تکمیل یافته بعد از ان مدة شانزده
سال بمسند شیخی نشسته بارشاد طالبان شغل مینموده اند و بغایت صاحب جود و احسان
بوده در موضع قرامان بکار زراعت پرداخته بوده اند و در همان موضع در سنه
یکهزار هفتاد بمقر اصلی خرامیده اند نعش ایشان را بخواجه مبارک برده
بجانب غربی مزار صوفی عمکوی دفن نموده اند **شیخ حسن عرب قدس سره**
از اصحاب شیخ محمد جان ست بعد از ایشان برعایت اهل طریق اول بصوفی
عمکوی بعده بصوفی محمد علی و صوفی همدان بیعت نموده اند از ایشان خوارق
و کرامت بسیار بظهور می آمده صاحب ثمرات المشایخ گوید سحری در اعتکاف
در پهلوی شیخ نشسته بودم بیعتر از درویشان را احوالی شگرف روی داد
که ضبط خودها را نتوانستند نمود درینحال بخاطر این اندیشه آمد که مقتدا چه نوع
ایشان را تصرف مینموده باشند که ایشان صاحب حال و وجد میشده باشند مقارن
اینحال سر از جیب برآورده بفقیر فتنند که بی شیخ آنچیز که همه کس در طلب آنند هیچ پدری
بفرزندی نمیدهد بگو که زود را بخدمت مهیا سازد تا آنچیز وی را میسر گردانند ازین
اشراق ایشان متعجب شدم **صوفی نیاز مقری پیر مستی قدس سره**
از قدمای مریدان شیخ محمد جان قرامانی بوده در بدایت حال شیخ محمد سیونجی را
مدتی خدمت نموده بعد از ان بخدمت شیخ محمد جان پیوسته اند میفرمودند که از ان
زمان باز که بحضرت ایشان قرامانی پیوسته ام مدة پنجاه سال هرگز مرا در خواب
غفلت نیافته ست و از انحضرت مجاز و مرخص شده و التفاتهای کثیره دیده اند
مزار پر انوار ایشان در دیهه چندری ست و این دیهه از اعمال قصبه غجدوان
صوفی کریم داد قدس سره از درویشان کارکرده صوفی نیازی اند
در ایام فتنه اهل خوارزم در مسجد کاسه گران میبوده اند وفات ایشان در سال هزار
نود و نه واقع شده قبر مبارک مبارک در تومان غجدوان در سر محن بر جنوبی مسجد آن

Marfat.com

موضع قریب بموضع چندری است **حضرت مولانا خورد عزیزان قدس سره**
از اعاظم اصحاب حضرت مخدوم اعظم خواجگی ده بیدی اند مجمع الفضائل والکمالات و مقتدای اهل
عرفان بوده اند بعد از تحصیل علوم ظاهری بخدمت مخدوم اعظم پیوسته بتوجه موجه ایشان بدرجه کمال و
تکمیل رسیده بنابر ملتمس پادشاه بلخ حضرت مخدوم اعظم مولانا را امر بارشاد مسترشدین بلخ
نموده اند ایشان در انجا ببلخ رفته بدعوت خلق اشتغال نموده اند وفات ایشان در سنه ۹۸۰ نهصد هشتاد
هجری است روضه فیض آثار در جوار خواجه روشنائی قدس سره در جانب قبله شهر بلخ است **مولانا مصطفی قه**
از اصحاب کبار مولانا علی عزیزان سمرقندی اند از خوارزم ببخارا رسیده چندی در مدرسه بتحصیل علم
مشغول بوده بعد از انکه بشرف بیعت مولانا مشرف گشته اند کتابها را بطالب علمان داده
حجره را تاراج کرده بهمراهی آنحضرت بسمرقند رفته بخدمت ایشان قیام نموده اند چون حضرت ایشان را وفات نزدیک
رسید امر خلافت بمولانا تفویض نموده سایر اصحاب را بر ایشان سپرده اند و مولانا اختیار تأمل نکرده در
عالم تجرید عمر بسر برده اند قبر مبارک مولانا در قریه سیونج بالا است **مولانا اکه شبرغانی قدس سره**
از خلفای مولانا خورد عزیزان اند کنیت و تخلص ایشان ابن یمین است گویند که همان زمان که مولانا اکه بشرف
صحبت مولانا خورد پیوسته اند بالفور ایشان را اجازت و رخصت کل داده اند بعضی از یاران را غیرتی رو
نموده عرض کرده اند که ما سالها بخدمت مشغولیم هنوز باین ارشاد نرسیده ایشان در یک مجلس لایق این نعمت
عظمی گشته اند مولانا عزیزان فرموده اند که خضر علیه السلام بما مکتوبی ارسال نموده اند که برسیدن خط باید اجازت
و ارشاد داد در سنه ۱۰۰۷ هزار هفت وفات نموده قبر مبارک در شبرغان است **حضرت آخوند ملا**
پاینده حسینی ملقب بشاه اخسوی قدس سره از اعزه خلفای
مولانا خورد عزیزان بلخی اند و از سادات حسینی بوده اند بدین طریقه که آخوند شیخ پاینده محمد بن امیر
شیخ درویش محمد بن حضرت امیر عابد الحسینی الاخسی الی آخر النسب در بدایت حال بخدمت مولانا صفا پیوسته اند بعد از ان
بامر ایشان بمولانا خورد عزیزان بیعت نموده بعد از خدمات لایقه بمقصود رسیده اند یکی از کمال استعداد تمکین آن
آنحضرت اینست که مدت سی سال در بخارا بر مسند شیخی نشسته قطعا اظهار سیادت نفرموده اند الا انکه در آخر بسبب
عارضه بجهت انکار منکران بتقریبی افاده کرده اند بعد از ان مشهور خاص و عام گشته گویند ایشان را در بدایت
قبولی بوده که هر کس را چشم بر ناصیه ایشان میافتاد شیفته ایشان گردیده میگفت که این ذات آفتابی خواهد

Marfat.com

شد که عالم را منور خواهد گردانید نقل است که فتح باب عرفان مولانا پاینده اولا از لطف
و تربیت حضرت خواجه بزرگ قدس سره بوده چنانچه بسال بعد از عشا هر چهارشنبه در مقابل روضهٔ شریف
ایشان مراقب می نشسته اند و وقت تهجد در دل شب مبارک برآورده تهجد میخواندند و متوجه شهر میشده
اند و در هر آمدن از حضرت خواجه بزرگ عنایت میشده است که ملا پاینده شما مقبول مایید و یاران شما مقبول مایند
و نیز مقبول حق اند مناقب العارفین نام کتابی در مناقب آنحضرت تألیف یافته وفات آنحضرت در سال هزار و
ده هجریست و مزار پر انوار در بیرون دروازهٔ مزار مشهور **بفیض آباد** است **امیر عوض**
رحمة الله علیه از اجلهٔ اقربای حضرت شاه اخسوی اند و منظور نظر آنحضرت بوده اند چنانچه اشارتی هم کرده
اند که بحسب روحانیت نیز میر عوض را تربیت خواهم کرد و در ایام طفولیت در شان امیر عوض میفرموده اند که
این مرغک ما روزی خواهد که بانگ زند پس بنا بر عنایت کثیرهٔ آنحضرت بعد ارتحال ایشان امیر عوض چندین
سال بمسند شیخی بجای آنحضرت نشسته اند و خلفای آنحضرت رعایهٔ ایشان را لازم داشته اند **مولانا میر**
رحمت الله قه از اجلهٔ اصحاب شاه اخسوی اند قدس سرهما ایشان سید عالی نسب و افضل فضلای
زمان خود بوده و مشهور بین الجمهور بآخوند ملا میر بن مولانا ناصر الدین محمد حسینی هروی قدس سره اند میفرمودند که
هیچ دلیلی روشن تر بر بزرگی حضرت شاه اخسوی از آن نیست که اصحاب ایشان اکثر طلبهٔ علم اند زیرا که رعونت
این طایفه را برهم شکستن بسی دشوار است و آن تصرف مخصوص اقویای اولیاء الله است **خواجه محمد**
یوسف قدس سره از اعاظم اصحاب شاه اخسوی اند بانواع علوم دینی و عقاید یقینی آراسته
بوده اند با وجود علم ظاهری از نسبت باطنی این طایفه بهرهٔ تمام داشته اند میفرمودند که در
بدایت حال مرا ضعفی عارض شد اطبا از معالجهٔ آن عاجز آمدند بحدیکه قطع امید از حیوة
نمودم اطبا پرهیز کلی از آشامیدن آب نموده بودند که مضرت مدتی مدید آب نخورده بودم شبی
در واقعه دیدم که گوینده میگوید که صحت تو در خدمت خوردن باز ماندهٔ مولانا پایندهٔ اخسوی است
مقارن اینحال آنحضرت بعیادت این فقیر آمدند کاسهٔ آب طلبیدند اندکی آشامیده بقیه آنرا
عنایت نمودند آنرا آشامیدم بخلاف فرمان اطبا علی الفور شفا یافته از فراش برخواستم
و بآنحضرت گردیدم **خواجه محمد ولی** قدس سره المشهور بحضرت خواجه خالدار بوده و از اولاد
خواجه محمد پارسا علیه الرحمه و از اجلهٔ اصحاب حضرت شاه اخسوی اند میفرمودند که هنگامیکه هوای خدمت آنحضرت

فیض آباد

داشتم درراه در خاطر آمد که اکراین را خوارزمیست در اول ملاقات بر سکته شیر ماحضر سازند چون باش
ملاقات و اتفاق بلا توقف خواستند و ماحضری آوردند چون ملاحظه شد اشکنه شیر بوده با انکه این عرف
در خانقاهکم سب بعد از صدور این واقعه بصدق تمام بیعت نموده بخدمت آنحضرت کوشیدم قبله مبارک خواجه محمد ولی در
بخارا در عهد مدرسه آنکه مشهور بمدرسه خواجه بارسا ست در ان عمارت اساس بنا نموده اند و در آنجا مقابر
قبایل و عشایر ایشان بسیارست **قاضی محمود** قدس سره از مخلصان شاه اخسوانده مدتی در بخارا بمسند ما شیخ
نشسته اند و با صحاب طریقت محالست نموده بانواع علوم خصوصا از علوم دینی بهره تمام بر دشته ایشان ولد قاضی
نورالدین اند که انتساب نسب ایشان بمولانا دلی که نور میرسد یاد خود ظهور کمال جذبه غلبه سکر و بیخودی در استغراق در
رعایه آداب شریعت کوشیده اند **خواجه محمد شیرینی** قدس سره از مشاهیر اصحاب شاه اخسوانده و از اولاد خواجه
محمود انجیر فغنوی بوده اند سالها در خدمت آنحضرت بخلوص نیت کوشیده مقصود رسیده مجاز و مرخص شده اند و خلق کثیر
بهدایت ایشان در زمره اهل طریقت در آمده سیر موضع شماخی در یاقراکون بر سه فرسنگ تومان کاما ماتنجار اقربا
ایشان در موضع سیرت **میر بزرگ** قدس سره از اولاد خواجه محمد شیرینی اند و از اصحاب حضرت شاه اخسوانده بعلو
بخدمت آنحضرت بسیر برده و بزیارت تربت ایشان نیز مشرف گشته اند مسفر مورند که در سفر حجاز بر کشتی بودیم صباحی واقعه
اهل کشتی از بیم در قلق و اضطراب افتادند در این اثنا مرا بنکی واقعه دیدم که حضرت ایشان بر سپر سوار ظاهر شدند
فرمودند که غم مخورید که بخیر میگذرد و همچنان بر روی آب میرانند تا غایب شدند فی الفور کشتی آرام گرفت و صباحی
برطرف شد **مولانا مستی** قدس سره از اجله اصحاب و خلیفه اولی از خلفای اربعه شاه اخسوانده بعلو
ظاهری و باطن آراسته مدتی بتحصیل علوم رسوم اشتغال داشته آخر بجذبه الطریق کما نموده تجرید اختیار نموده
در ظل تربیت آنحضرت بدرجه عالیه ولایت رسیده اند ایشان همیشه مستغرق بوده اند و علی الدوام در مراقبه
بوده بمجاورت عزلت کم میپرداخته باوجود درجه کمال تکمیل مادام الحیوة در سلک ملازمان آنحضرت منخرط
بوده در ترقی و تزاید حال مر بوده اند و آنحضرت ایشان را سجاده و عصا داده باز شاه طالبان اخسی مامور
نموده اند مولانا بعلت مهجور بعرض خدام ایشان رسانیده اند که مرا قلق فراق آنحضرت بالتماس ایشان باز ماند
بخدمت ایشان مشغول گردیده اند قبله مبارک مولانا مستی در داخل شهر بخارا در شرقی خانقاه متصل ایوان
آخوند کمال الدین ست مولانا آخوند کمال الدین فغانوی قدس سره المشهور بآخوند کمال الدین
اعاظم مشاهیر خلفای حضرت شاه اخسوانده و نسبت صوری ایشان بحضرت اویس قرا خان میرسیده اصل اجداد ایشان

Marfat.com

از تاشکند اند میفرموده اند که در بدایت حال که بخدمت حضرت شاه اخسوی رسیدم خلایق کثیره از صوفیه بخانقاه
ازدحام داشتند بتوجه تمام قلیلی جای در زیر آستانه یافته نشستم درینحال با خود اندیشیدم که اگر کسی
بایشان مرید شود در میان این جمعیت بحال او چنوع می پرداخته باشند مقارن اینحال آنحضرت سر مبارک از مراقبه برداشته
بسوی من متوجه گشته فرمودند که ای ملا آنکسکه شما را باین آستانه خانقاه آورده البته در حق شما خیرخواهی کرده
از این اشراق ایشان جذبه و میلی بخود یافته بذوق تمام بدست بوس مشرف گشتم بعد از آنکه بشرف بیعت رسیده اند
در اندک مدتی انجذاب قوی در ایشان طاری شده ترک تحصیل نموده تجرید و تفرید اختیار نموده
بریاضات شاقه پرداخته اند تا بدرجه کمال و تکمیل رسیده خرقه خلافت پوشیده اند با وجود آن هرگز زمانی
از ریاضت نمی آسوده اند چون بعد از گذشتن ساعتی از شب صوفیان را امر باستراحت مینموده خود نیز بموافقت ایشان در ظاهر
استراحت مینموده اند همین که صوفیان استراحت مییافتند ایشان برخواسته بعبادت حق مشغول میگشته اند مساجد کثیره در بخارا
و قرای او بامداد ایشان تعمیر یافته و طهارت خانها بر سر مزار خواجه جهان و خواجه بزرگ از اعانت
آنحضرت برپا شده نقل است که امام قلی خان بیکی از مقربان خود رنجیده حکم بقتل او نموده بود آن
شخص فرار کرده بخانقاه حضرت اخوند آمده است در آنوقت حضرت اخوند با مولانا مستی در مراقبه بوده اند قاصدان
خان با تیغهای برهنه در خانقاه در آمده گفته اند که خان با ما فرموده اند که آنرا بتعدی آرید چون خواستند که چنان نمایند دیدند که دو بزرگوار
مراقبه نشسته اند چون مقتضی آنکس شده اند آنحضرت سر از مراقبه برداشته بر خم آبیکه در کنج خانقاه بوده نظری انداخته اند
مقارن اینحال خم پاره پاره گشته باطراف خانقاه پران گشته بعد از آن بآنها فرموده اند که رفته بخان خود
گویید که بدرویشان این طریقه گستاخیها نکند و وجود خود را مانند خم داند چون قاصدان بخان عرض نموده اند
امام قلی خان به نیازمندی تمام آمده عذر تقصیر خواسته از آن مجرم عفو نموده اند از جمله تصنیفات
ایشان حواشی است که در بالای عقاید موضحه و نافعه و مقبول علما و مشهور است وفات حضرت اخوند در سنه هزار و شصت
واقع شده مزار فیض آثار ایشان در جوار مولانا مستی متصل ایوان در سمت غربی آن واقع شده است حضرت مولانا
محمد قاسم البخاری دروازه آبی قدس سره از مشاهیر احبای مولانا کمال الدین و از اجله اصحاب حضرت
شاه اخسوی اند امامت جنازه آخوند کمال الدین را بوصیه آنحضرت مولانا محمد قاسم بخاری ادا نموده اند و در
بدایت حال بتحصیل علوم شغل تمام داشته اند چون بصحبت شاه اخسوی مشرف گشته اند بیمن همت آنحضرت داعیه تحصیل علم
باطنی در خاطر افتاده لاجرم ترک اشتغال ظاهری نموده تجرید اختیار نموده بآنحضرت پیوسته اند بعد از آن حضرت شاه فرموده

اند که مولانا قاسم شمارا در سلک طبقه خواجگان منخرط کرد انیدند مصلحت در آنست که بعلوم هم
پردازید که جماعات کثیره از شما مستفید میگردند بنابران از اثر نفس انحضرت مولانا قاسم را علوم ظاهری و باطنی
میسر گردید اعلم العلماء و استاد الفقهائے زمان خود گردید اند نقل است که در شصت و یکهزار و شصت و دو هجری سال باران
نیامد انهار و عیون خشک گشته بود اهل مواشی عبد العزیز خان حکایت از بی آبی نمودند آن علما و فضلا و مولانا قاسم
امر باستسقا نموده اند اهل شهر و مجموع فضلا و اکابر و مولانا قاسم نماز گاه عید سر و شد دو رکعت نماز
باجماعت گذاریده بعد از ان خطبه واحدا دانموده بعد از ادائے خطبه مولانا قاسم بخشوع تمام و مسکنت مستقبل قبله
شده دست دعا بر آورد اند و خلایق بگریه و زاری در آمده بعد از اتمام دعا شهر مراجعت نموده اند اما اثر باران
ظاهر نبود کرد می که بخرق عادت اولیائے خدا مطمئنه بدد اشتند گفتند آخوند صاحب دعا شد هیچ باران نیامد
قال مقال سفها بسمع انحضرت رسید حاجی محمد ضیا دا مانگس گفته که بعد از ادائے نماز عشا اضطراب
عجیب در اثاث پیدا شد مانند کسی که چیزی گم کرده است هر زمان از خانه بیرون آمده باز داخل میشوند بناگاه قطعات ابر پیدا
شده انقدر باران بارید که رودخانها پر گشت نقل است که در مرض اخیر قریب ارتحال میفرمودند که باران بنظر ما
نزدیک نمیاید بسیا مشکل و فرتن بگیرن بزمین و سر دیگر بآسمان جمع میکونید که ملا شما را محل آن شده که از بن بزدان
بسوا آسمان نبعو د نماید بآن مینماید که فقیر را مرید شما یان که اهل مجالس مشید صبیت مینمایم که در نیمد العمر سر صبه بفقیر رفته
همه تقصیر خطا مرا از این اعمال شرم میاید که براست چو بین برداشته نکو برستان برند بلکه ریسمانی بگردن این عاصی بسته کشان
کشان بر قبر برید که جزای این سراین بیت و قبر مرا با علامت لاذت کنان رید شاید که در زمره انا عند المنکسره قلوبهم در
قبور هم محشور کردم و در آخرین رفیق الاعلی پیوسته اند قبر مبارک آن بزرگوار بر ضلع شمالی و غربی قبر شیخ
ابی بکر اسحاق کلابادی است چنانچه مشهور است که مستقی و تاریخ فوت آن سنه ۱۰۱۷ یکهزار و هفتاد و هجری است مولانا
صوفی ناصر الدین محمود البخاری قدس سره از مشاهیر اصحاب حضرت مولانا مشتهی قدس سره اند
عالم بعلوم ظاهری و باطنی بوده بظاهر با خلق و بباطن با حق بوده اند و دائم در ستر حال خود می
کوشیده اند آثار علامت بزرگی از جبین ایشان هویدا بوده هرگز در جمیع عمر خود بهیچ منصبی مقید نگشته اند
اگرچه در ابتدا اندکی بتدریس سه شرح مقلد گشته اند بعد از ان ترک نموده و در مسجد کوی خود که در
منار بخارا واقع است جمع کثیر را در پس خار صالوحه الله میفرموده اند منصب و وضیفه سلاطین را قبول نفرموده
اند مکرر بطریق هدیه رد نمیکرده اند شنیده آنحضرت را یاد داشته که هر کس فریفته صحبت ایشان شده از عبادت بتکلفی

Marfat.com

در مجلس ایشان فقیر و هر یکسان بوده فقرا و مساکین را نوازشها میکردند و بقلندران و مجذوبان میل تمام داشته اند نقل است که خواجه کلان سر نبی میفرمودند که وقتیکه در ترمذ مولانا ناصر الدین تلمیذ میکردم شخص فقیر تهمت کرد که خواجه کلان خدمتکار مرا تلف کرده است من ایشان خوشم آمد که فرار نمایم اول قضیه را بمولانا صورت واقعه را عرض نمودم ایشان فرمودند که ما قصد ملازمت حسن خواجه جویباری داریم با ما باشید چون بجانب جویبار متوجه شدیم یاره راه رفتیم بناگاه بگوشه چشم بر منظری نظر کرده فرمودند که خواجه کلان همان خدمتکار گم شده است شخص این نبا شد چون بدیم همان بود و بصاحب این خبر را رسانیدم و از ان بهتان نجات یافتم وفات ایشان در سال هزار و شصت و شش هجری پرانوار در جوار آخوند مولانا کمال الدین مولانا مستعلی در داخل بخارا حضرت اخوند مولانا عثمان طالقانی بخاری رحمة الله علیه از اصحاب مولانا ناصر الدین بخاری اند و در عصر بسیخان از اعاظم اکابر بخارا بوده و صحبت شریف ایشان طلبه علم تفسیر و حدیث و شطحی میخواندند و از غایت تواضع در شهر بخارا هرگز سواره نگشته اند و بی ضرورت بکلامی متکلم نمیشده اند در ابتدا در طریقه علیه نقشبندیه بوده اند بعد از وفات صوفی ناصر الدین بخضرت مولانا شریف سمه اند در ابتدا شاگرد علمی ایشان بوده اند چون ایشان تیردستی نموده اند بغضی از یاران ایشان را التماس دیگر جهت آنکه طریقه مولانا شریف قدس سره ست نموده اند ایشان بنا بر التماس آنها در خانقاه ذکر را بلند میگفته اند جماعت حاضرین که از اصحاب مولانا شریف بوده اند غزلها میخوانده اند و سماع و ذکر جهر مینموده اند آنحضرت بنفس خود قطعا ذکر بلند نگفته اند وقتیکه ایشان در سمه اند شیخ ابراهیم قفشه مزار پرانوار در جانب غربی خانقاه ایشان در کذر موسوم بقاآورده و نیز مشهور بکذر دا ملا عثمان است حضرت خواجه محمد بخاری المشهور بشیخ و ختر قدس سره از اجله اصحاب صدارت مآب آخوند کمال الدین بخاری اند شب و روز در خدمت آخوند مستعد و متمکن بوده اند از خلوص نیت ایشان هرگز در حضرت آنحضرت تقصیری ننموده اند گویند که حضرت آخوند در حالت مجذوبیت اکثر اوقات با اهل بکرده اند بنا بر ان خواجه محمد جمیع لوازمات آنحضرت را بتقدیم میرسانیده اند از نیوجه ایشان را ختران حضر گفته اند حضرت حاجی ترسون قدس سره از خلفای حضرت آخوند کمال الدین خواهرزاده ایشان بوده و صحبت مولانا مستعلی را بسیار دریافته اند و بزیارت شریفین مشرف گشته و از حضرت آخوند مجاز و مرخص دیده و بعد از ارتحال ایشان مدة با زده سال در خانقاه بسمه ارشاد نشسته اند و همه خلفا بیعت نموده بعضی از انها مرید گشته اند مانند شیخ زاهد خوارزمی

Marfat.com

و شیخ عبد الله و شیخ مظفر که هر یک چهل چله گذرانیده اند بریاضات شاقه قبر شریف ایشان
در جوار مزار آخوند کمال و مولانا مستی واقع شده است خلیفه میر محمد قدس سره خلیفه دوم حضرت آخوند
کمال الدین و برادرزاده عینی و داماد حاجی ترسون قدس سره اند از آوان طفولیت منظور نظر کیمیا اثر آخوند گردیده
اند و یکی از فضایل ایشان اینکه حضرت آخوند بامامت صلوة خمسه و مقتدای خویش منصوب نموده بوده اند بعد از انتقال عم
بزرگوار خود و حضرت آخوند مدة پانزده سال در مقام شیخی و خدمت فقرا نشسته اند حافظ کلام مجید بوده اند نقل است
که حاجی یار حسین که از یاران قدیم حضرت آخوند بودند میفرمودند که بفقیر معلوم شده است که از خلیفه میر محمد گناه
صغیره عمدا واقع نگشته است خانقاه حضرت آخوند کمال باعانت و امداد حضرات جویباری و بهمت و توجه
خلیفه میر محمد تعمیر یافته است قبر مبارک ایشان نیز در جوار حضرت آخوند کمال است امیر سید لطیف
میر کلالی قدس سره از مقبولان حضرت آخوند کمال است عالم بعلوم ظاهری و باطنی بوده سالها صحبت شریف
آنحضرت را دریافته استفاضه طریقه از دریای کرم نموده و نیز مشایخ بسیار را دریافته اند چنانچه میفرمودند که
ما در ولایت میان کان بزرگان طریقه جهریه را نیز خدمت کرده در عنان ایشان دویده استفاده یافته
ایم حضرت سید را استغراقی تمام بود و همیشه در مقام فقر و فنا بودند و همیشه در جیب ایشان مصحف شریف
بوده که بعد از فراغ مجلس بتلاوت مشغول میبوده اند وفات ایشان در سال هزار و پنج بوده مزار
پر انوار در جوار جد بزرگوار خود در سوخاریست امیر سید علی قدس سره از اجله اصحاب و
مخلصین مولانا کمال الدین اند اصل ایشان از قریه سیونجی که قریه ایست بر جانب غربی شهر از مضافات
رامیتن آراسته بعلوم ظاهری و باطنی بوده اند هر طالبی که بصحبت ایشان مشرف میگشت از برکه اثر
نفس کیمیا اثر ایشان قوی متأثر میگشت در بدایت حال مرید والد خود بوده اند و بدرجه کمال و تکمیل
رسیده اند و باشاره ایشان بسیاری از مشایخ عظام را دریافته اند و فواید کثیره تحصیل نموده اند
گویند که بعضی طالبان را اگر میخواستند طریق ذکر میفرمودند و بعضی را که همت بلند داشتندی
بطریق جذبه تربیت مینمودندی و در رسانیدن طریقه رابطه بمستندان نیز از ایشان دهشتر ملحوظ
نمیشد که ایشان مجذوب سالک بودند و این مقام مقامیست عالی گفته اند که حضرت رسول الله در ابتدا مجذوب
سالک بودند و اینچنین حضرت ابوبکر صدیق با کمال حال و استغراق رعایت ظاهر شرع شریف مینموده اند بر وجه اتم
وفات ایشان در ایام دولت سید سبحانقلی خان بوقوع آمده و مزار پر انوار در موضع سوسی

از مضافات تراجی تومان رامتین در جوار والد بزرگوار شیخ سونجی قدس سره میباشد
پوشیده نماند که اسم والد شیخ امیر سید علی شیخ سونجی قدس سره است که مرشد اهل عصر خود بوده اند
و از ایشان اشعار دلفریب در میانه اهل وجد و حال مشهور است دیوانی دارند در مقابل دیوان حافظ
شیرازی انتساب ایشان در نسبت معنوی در سلسله خواجگان بحضرت سعد الملة والدین الکاشغری واصل میشود
باین طریقه که ارادت شیخ سیونجی بحضرت حسین قلی عزیزان و ایشان را بحضرت امیر علی و ایشان را بحضرت
حافظ بصیر واعظ و ایشان را بحضرت مولانا علاؤ الدین آبیز مکتب دار و ایشان را بحضرت مولانا
سعد الدین الکاشغری قدس الله اسرارهم قبر مبارک ایشان نیز در تل سوسی است از مضافات تراجی رامتین
مولانا شاه محمد صراف از اجله اصحاب شاه اخسوی اند و از آنحضرت خرقه خلافت یافته مجاز
و مرخص گردیده سالها بمسند شیخی در مسجد کوی دروازه آب که در داخل بخارا مشهور است نشسته اند
مولانا صالح شهر قبائی المشتهر بمولانا صالح ترکیبی قدس سره از اعاظم اصحاب
و خلیفه دوم حضرت شاه اخسوی اند از خلفای اربعه ایشان درویش عالم و عامل و عارف
کامل و مکمل بوده اند نقل است که مولانا صالح قدس سره در داخل شهر بخارا در حوالی حوض خواجه زین الدین
قریب بحوض لیک مسجدیست که مشهور بمسجد مرحوم دوستم بی ارغون در آن مقام سالها در مسند ارشاد
و شیخی نشسته اند و بسی طالبان را هدایت نموده بدرجه کمال و تکمیل رسانیده اند و در آن لنگر شریف
چهل چله متواصلا گذرانیده اند نقل است که شیخ محمد جامباف قدس سره که از خلفای عزیزان کمال
شیخ اند در غاریکه در ماوراء النهر بغار تیریک بابا اتا موسوم است معتکف بوده اند و ایشان
در طریق جهریه بی نظیر زمان خود بوده اند در وقت سحری ورق سبزی ظاهر ساخته اند و در آن خطی نوشته
مطوی فرموده اند که دوش این خط شریف را در واقعه حضرت رسول اکرم صلی الله علیه وسلم بما دادند که این
تحفه را بمولانا صالح ترکیبی ارسال نمایید مضمون او آنکه ما مولانا را در مسند و مقام ارشاد نشانیدیم
و آن ورق متبرکه را در همان ساعت بعزیزان شیخ کلان عنایت فرمودند که ورقه را بخدمت مولانا صالح
رسانید مع ذلک جامه و عمامه مبارک خود را نیز ارسال نمودند ایشان در همان شب این انعام و پیغام
را بخدمت مولانا صالح رسانیده اند قبر مبارک ایشان در فیض آباد است مولانا پیر محمد قبادیانی قدس سره
از اجله خلفای مولانا صالح ترکیبی اند صاحب ریاضت و مقامات و عارف وقت خود بوده اند و در صفت

Marfat.com

ترک و تجرید و سخا بی نظیر و در علوم ظاهری و باطنی حظ وافر داشتند بعد از تحصیل علوم داعیه
طلب این راه از باطن ایشان سر زده قطع تعلقات نموده مشایخ بسیار را دریافته بالاخر
رخ نیاز بآستان مولانا صالح مالیده بنظر کیمیا اثر ایشان بدرجه کمال و تکمیل رسیده اند مؤلف
ثمرات المشایخ میفرماید که وقتی که با جمع کثیر در خانقاه شاه اخسی بودم اهالی خانقاه از اعتکاف بر
میآمدند سید عبد العزیز خان نور مرقده با اهالی بخارا نیز در آن مجلس تشریف نموده اند حضرت شیخ پیر محمد زانوی مبارک بزانوی
حضرت خان رسانیده جلوس فرموده اند در آن اثنا درویشان را جذبه در وقت سماع افتاده غلطیده
بعضی از آنها را پا بزانوی شریف حضرت خان میرسید بعضی از اهل مجلس میخواستند که مانع آیند حضرت
شیخ فرمودند که ایشان را بحال خود گذارید خوش بود گستاخی دیوانگان و گاهی لطایف و معارف که از
ایشان صادر میشد دستهای مبارک بر روی و کنار حضرت خان مانده لطف میفرمودند و خان را رقت زیاده میگشت
هیچکس را یارای آن نبود که بپادشاهان عالیشان اینچنین سلوک نماید مگر آنکس که بمقام فنا رسیده باشد
وفات ایشان در سال هزار و هفتاد و هفت واقع شده مزار پر انوار ایشان در جنوبی تل سورستان بر سر راه
مزار خواجه بزرگ در جانب غربی قبر مولانا صالح ترکیبی باندک مسافتی بوقوع آمده است امیر عبد الله زندوی
قدس سره خلیفه دویم از خلفای مولانا صالح ترکیبی اند که سالها در خدمت مولانا بسر برده در مجلس ایشان
مثنوی معنوی شریف مفوض بایشان بوده از اینجهت ایشان را عبد الله مثنوی میگویند و در مسجد مهتر قافلان
اعتکاف اربعین بسیار مینشسته اند صاحب ثمرات فرموده که فقیر را وقتی با امیر عبد الله صحبتی واقع شد در آن
وقت بخاطر دغدغه رسید که آن صدقاتیکه میان اجداد فقیر و مولانا صالح ترکیبی بود و آوردن ورقه سبز
از مزار تیریک بابا معلوم ایشان باشد مقارن اینحال بلا توقف متوجه فقیر گشته فرمودند که آن واقعه در
ذهن متصور گشته بود بتفصیل ایراد نمودند آن وقت نهایت حال ایشان بود در اواخر سلطنت عبد العزیز خان
نور مرقده وفات یافتند مزار فیض آثار در تحت مزار مولانا صالح ترکیبی است مولانا درویش
محمد میرآبادی قدس سره از کبار اصحاب و از کمل مجذوبان حضرت شاه اخسی اند میفرمودند که سبب توبه و پیوستگی
من بحضرت ایشان آن بود که در وطن خود میبودم بی هیچ سببی ناگاه سلطان جذبه در وجود من نزول فرمود
و مرا از خود ربود گاهی دو روز سه روز از خود غایب میشدم چنانچه در آن رفته گیها وقتی حضرت
خواجه بزرگ قدس سره با سه تن از اعزه ظاهر شدند و خواجه بزرگ بکرم عمیم ما را قبول کردند و بیکی

Marfat.com

ازین عزیزان سپردند و بتربیت من اشارت کردند درین واقعه فقیر با خود اندیشه
نمودم که عزیزی که مربی این فقیر اند بکجا باشند حضرت خواجه فرمودند که آن عزیز در بخارا
درگذر دروازهٔ سمرقند بتربیت مستعدان مشغول اند چون بخود آمدم بعد از جستجو بوالد
خود در بخارا بمنزل مذکور رسیدم چون بخانقاه در آمدم بمجرد نظر دانستم که آن عزیز ایشانند
نیازمندی پیش آوردم تبسم کنان اشارة بآن واقعه نمودند و مرا قبول فرموده ارائت
طریق نمودند و بتربیت من سعی مبذول داشتند و بسجاده و عصا سرافراز گردانیدند و حضرت
مولانا را بعمارت نیز شغل تمام بوده هر عزی را رفتاری و هر سالکی را کرداریست بر هیچیک از ایشان
انگشت اعتراض نباید نهاد از عمارات بقعات خیرات آنجناب بر سر مزار متبرکه حضرت خواجگان
عمارات بسیار کرده اند پنجرهٔ چوبین که سابق بدور روضه بوده ایشان از سنگ مرمر ساخته اند و
نردبان رفیع که در سر مزار است آن نیز از مصنوعات آنجناب است و بعضی از اولاد خود را در داخل حظیرهٔ مزار
آن بزرگوار دفن نموده اند و اینچنین عمارات که در اطراف مزار خود ایشان است مع اشجار بسیار که الحال
درین زمان آنرا در غجدوان درویش آباد مینامند اینهمه بامداد و عنایت سید محمد نذر خان بوده وفات
ایشان در ایام سلطنت سید عبد العزیز خان در هزار و شصت چهار هجری است روضهٔ فیض آثار در
چهار باغ ایشان قریب بمزار حضرت خواجه جهان بر سمت شرقی ایشان بمسافت یک تیر انداز است حضرت
صوفی میرزا خواجه ولد مولانا محمد قدس سرهما از مریدان شیخ درویش محمد غجدوانی
و هم از اجلهٔ اصحاب حضرت شاه اخسوی اند صاحب ریاضات و مقامات عالیات بوده قبیلهٔ ایشان در بخارا
در کوی حضرت خواجه اولیای غریب میبوده اند قریب بخانقاه حضرت شاه اخسوی از ایام طفولیت تا
موسم شباب در خدمت آنحضرت میبوده اند و بعد از انتقال ایشان مدة بیست سال تمام ساکن
خانقاه آن عالیجاه بوده اند علی الدوام صایم الدهر و قایم اللیل بوده اند بعده بالهام
اشارات ارواح طیبه بمدرسهٔ کوکلتاش متوطن گشته مدت پنج سال در آن مدرسهٔ شریف
بعبادت و ریاضات شاقه مشغولی داشته اند نقل است که وقتی صوفی محمد صدیق برادرزادهٔ خود را
بملازمت شیخ درویش محمد بجهت مهمی بغجدوان فرستاده اند او در خدمت ایشان تقصیری نموده
سیر کرده بوقت معهوده تأخیر کرده است درینوقت شیخ زند علی مؤلف ثمرات بایشان عرض نموده اند که

تقصیر محمد صدیق را عفو نمایند در جواب تند شده فرموده اند که تیر از کمان جسته است
فایده ندارد همان روز خبر آمد که محمد صدیق را در موضع غجدوان بکارد زده
کشته اند و ازین خارق عادات ایشان حاضران را حیرتی آمده قبر مبارک صوفی میرزا در تحت مزار فیض آباد حضرت شاه
اخسوی است بر ضلع شرقی جنوبی صفه خانقاه قریب در حرم افراغ که بجانب روضه ایشان آب میرود خواجه
مقیم قدس سره از قدمای اصحاب حضرت شاه اخسو اند در مقامات مذکور است که خواجه مقیم از مقبولان
حضرت شاه بوده اند که از کمال قبولیت امام پیش نماز خود ساخته بوده اند و مدت چندین سال در نماز
آنحضرت خود را در نماز بایشان پیوسته اند خواجه مذکور بعلم ظاهری و باطنی آراسته اند و تزکیه و تصفیه حاصل
کرده بوده اند قبر مبارک ایشان و مولا رحمت الله که نیز از مشاهیر اصحاب شاه اخسوی اند در بخارا در بیرون
دروازه مزار در تل شورستان در تحت امام بکر جا مدست شیخ مظفر قدس سره از اصحاب معروف
حضرت شاه اخسوی از اولاد حضرت خواجه احمد یسوی اند میفرمودند که شبی در واقعه دیدم که منزلیست بسیار
رفیع که بر همه منازل رفیعه مترفع است و در آن مقام خانه ظاهر شد و بآن مقام بلند بر آمدن کار هر کس نبود
من خود را در آن منزل دیدم آن روز حضرت ایشان بطریق ضیافت و مهمانی در منزل یکی از مخلصان تشریف داشتند
خواستم که واقعه شب را عرض کنم و اینجا در گرمی صحبت که عزیزان جمع یکرنگ و شیشه غافلان بسنگ آمده بود
آنحضرت رو بفقیر کرده گفتند که ای برادر در آن بلند که خود را دیدی مگر همین صحبت است چرا که یاران ما همه صاحب
وقت و حالند و بلند همت اند شیخ مظفر را اشعار دلفریب است که از آن دلهای سالکان روح و راحت می یابد
قبر حضرت ایشان در موضع سربل دریاست از پای رود بخارا که واقع است قریب بحرم دریای شاه رود بخارا
بر شمالی مزار حضرت خواجه بزرگ مسافت بینهما مقدار یک سنگ است تخمینا امیر ظریف مثنوی خان
قدس سره از اجله اصحاب حضرت شاه اخسوی اند عالم بعلوم ظاهری و باطنی و در زهد و تقوی و ورع بی نظیر
زمان خود بوده اند از اولاد امجاد سادات عظام اند مولد و موطن ایشان دار الفاخره است اشتهار
ایشان بامیر ظریف مثنوی است از جهت آنکه در وقوف رموز کتاب مثنوی و کشف استار اشارات مولوی فرید عصر و
یگانه دهر بوده اند میفرمودند که در وقت شریف صوفیه اقدام و اهتمام مینمودم و این معنی را از شیخ کامل
در طلب دریوزه بودم جذب صفت صفا کیشان بخدمت خانقاه حضرت ایشان منجذب بود که بیعت کنم و بازگشت نمایم
اما بواسطه لوازم بشریت و صغر سن در تعویق افتاد روزی نماز چاشت میگذاریدم حضرت ایشان را

Marfat.com

باین فقیر آشنائی ظاهر نبود نام مرا مذکور نساختند متوجه فقیر شده فرمودند کل نعل من النظر نیف ظریف
از ان نظر انت و کرامت و قت بین خوش گشت و داعیه طلب قوی تر گردید بعد ازان بخدمت ملا زمت سوم رفاقت
ایشان دراواخر عصر امام قلی خان نور مرقده واقع شده در قبر شریف در جوار مزار فایض الانوار حضرت خواجه
ابو حفص بخاریت حضرت شیخ سرخ قدس سره از مشاهیر اصحاب حضرت شاه خسو اند و از
اولاد بابا خنزی قدس سره که اثنان از فرزندان حضرت خواجه یوسف همدانی قدس سره بوده اند حضرت شیخ
سرخ قدس سره بسیار متقی و پرهیزکار بوده اند هر گز از زمانیکه مکلف شده اند نماز جماعت از ایشان
ترک نشده میفرمودند که روزی مرا بسبب واقعه ترک جماعت روی نمود بواسطه آن بسر انفعال گشته در ان
قبض بملازمت آنمخدوم رفتم ایشان در خانقاه فیض آباد تشریف داشتند صحبت شکر فی بود در خانقاه
نشستم و بسبب ازدحام اصحاب و انفعال ترک جماعت مانع در اندرون میشد در این اثنا بی اندیشه من ایشان نفلی
آنماز کردند که در نظر بود وعظ او تاثیر بسیار داشت عزیمت سفر حجاز نمود چون از کعبه باز آمد در نفس او آن تاثیر
و تصرف نمانده بود از دوستان پرسیدند قبل از رفتن حج در نفس شما تاثیر عجیب بود بعد از آمدن آن تاثیر
نمانده است سبب چیست فرمود که سبب نمیدانم غیر از انکه در وقت نماز جماعت از من فوت شد بنا بر آن فرمودند که
شیخا باکی نیست بدرون خانقاه عنایت فرمایید مرا از طهارت آنواقعه محبت بکمال انجامید ببرکت شیخ سرخ در
خیشرتی قریه ایست نزدیک از تومان کام ابو مسلم بر شمالی و غازی باند که مدفن حضرت شیخ
بابا محمد شکاری قدس سره از کمل اصحاب شاه خسو اند و مصنف کتاب مناقب حضرات ایشان که تسمیه
بمقامات العارفین یافته است و ایشان فرزند مولانا محمد المشتهر بشیخ فنا قدس سره اند در مناقب العارفین مسطور است که
حضرات ایشان روزی بزیارت مزارات شریف فرمودند بمزار حضرت خواجه بابا سماسی رسیدند بعد از فراغ زیارت
مزار شب در سر حوض خواجه میشاه که از جمله اصحاب ایشان بودند بتوته کردند آن شب مولانا محمد کلان
و مولانا حاجی محمد که از کبار اصحاب بودند بار اقم حروف بمزار حضرت بابا رفته بمزار قبر آنحضرت نشستیم بعد از
ساعتی مولانا محمد فرمودند که دسته گل سبز از قبر مبارک حضرت خواجه بابا است من دادند این را قم حروف
دیدم که قبر مبارک حضرت بابا شق شده و از ان قبر حضرات ایشان ما پر و آمدند و قعر را بیاران اغرض گرد م
شب آنجا احیا کردند صبح بملازمت حضرت ایشان آمده عنایت کرده پرسیدند که چگونه بیکاه بسر مزار رفته
بودند گفت شدیم بعد از ان فرمودند که بمزار رفتن جانبو دچرا که مادر حضرت بابا نقرشده بودیم دایان

نیز در ما منفی بودند و نسبت و صحبت یکی بود بعد ازین بسر مزارات از صحبت ایشان توجه
ننمودم تا ایشان در نشأهٔ دنیوی بودند **حضرت میرزا جان قاری قدس سره**
از مخلصان حضرت شاه اخسوی اند عالم بعلوم ظاهری و باطنی خصوصاً در علم قراءت بی نظیر زمان
خود بوده اند مدتها در مقام ارشاد نشسته بهدایت مسترشدین مشغول بوده اند نقل است که وقتی
در موضع تومان شافرکام سید عثمان خواجه که از اولاد سید اتا اند در خانقاه مشهور بخانقاه بالا است
اعتکاف خلوة نشسته بودند احصاء آن متعسر بود گویند در اعتکاف مبلغ نود هزار تنکه سید عثمان
خواجه انفاق نموده بودند در آن اعتکاف مولانا میرزا جان نیز تشریف داشتند روزی یکی از
اصحاب عزیزان عالم شیخ علیابادی در مجلس قرآن خوانده نواب عابد خوان ولد عزیزان در همان
محفل بوده اند در مقام تأدیب شده اند که چرا بی امر ما قرآن خواندی مولوی میرزا جان بدین سبب
فرموده اند که مسلمانی که قرآن خواند وی را ایذا کنند درین اعتکاف نمیتوان بود گفته از آنجا برآمده رفته
اند **خواجه محمد هی رامتینی قدس سره** از اولاد کبار خواجه اولیای غریب و از اصحاب حضرت خواجه
شاه اخسوی اند که مرخص شده در سمرقند در مقام ارشاد نشسته اند بعد از مدتی بعزم حرمین شریفین
برآمده بولایت بلخ در بیرون شهر در جوار مزار اولاد خود امیر سرخ که از اولاد امیر کلال اند مدفون گشته اند
مولانا محمد کلان نودکی تاشکندی قدس سره از اکمل اصحاب حضرت شاه اخسوی اند حضرت شاه
میفرمودند که از مولانا محمد کلان مرا بوی خواجه احرار میآید **مولانا ابراهیم کلان قدس سره**
از قدمای اصحاب حضرت شاه اخسوی اند مدة چهل سال صحبت شریف ایشان را دریافته اند و بر صفتهای جلالی
و جمالی مشرف گشته **مولانا نظر تاشکندی قدس سره** از قدمای اصحاب حضرت شاه بوده اند
اکثر مهمات که موقوف بزیارت پادشاه و مخادیم و ارکان اعیان باشد خدمت مینموده اند **مولانا
نامیرک سه پلانی قدس سره** از مقبولان حضرت شاه اند بحضرت سید ابوالحسن بندکشا که در درون
بخارا اند و استاد بخواجه محمد ترک جندی اند میرسند **حضرت خواجه برهان الدین زندی**
قدس سره از اجله اصحاب حضرت شاه اخسوی اند قدس سره صاحب مقامات و حالات بوده آنحضرت ایشان را امر بصحبت
و تربیت مریدان و طالبان کرده بوده اند مولانا بنابر التماس ایشان امتثالاً للامر بدان مشغول بوده اند گویند که
قریهٔ خیر اخری که دیهه بزرگی است از دیهات زندوی وقف خانقاه ایشان بوده **مولانا محمد**

Marfat.com

مکسمانی قدس سره معروف بملا خواجه عجم دامنی در بدایت حال از مریدان مولانا
خورد عزیز ان بود ه بلنجی بود ه بسی مرتاض بود ه بعد از ان بخسوی پیوسته از ان نیز بارشاد طالبان
و سالکان مأمور گشته اند **مولانا عبد الرحیم قاری** قدس سره از زمره یاران حضرت شاه و از سکنه
بخارا بود ه اند بانواع اصناف علوم آراسته و حافظ قران مجید بود ه حضرت صدر الدین ابی صفا الهروی
باکمال ارجمندی در نزد ان تصحیح کتاب شاطبی نموده اند و مولانا در مجاهده و سهر و مجاعت
و سایر ریاضات بی نظیر بوده شیخ باقی شکاری صاحب مقامات در حق ان تحصیل علم نموده
اند **مولانا عوض** قدس سره از اصحاب حضرت شاه اند بعد از شرف بار ادت و بیعت بایند ک
فرصتی مولانا را البسر تعریف کرده عصا و مسواک عطا نموده اند اصحاب مولانا مبارک یاد کرده اند ان
عنایت ان را اشارت بکمال مولانا زیرا که اکابر طریقت سلسله جلیله المناقب خفیه که طریقه
خواجگان عالیشان بر خصوص باخطار شادی خانجه رسم سلاسل دیگر است کالا ان را نمیدانند انکار
بعنایت عصا یی یا سجاده یا تعریفی اشارة بصاحب کمالی ان ذات میکنند **میر هاشم منارمی** قدس
مشهور بامیر هاشم هندی باکمال جذبه در نهایت استقامت و استوار بوده اند **امیر سید جار**
الله کرمینه قدس سره از مقبولان حضرت شاه اند مرین علوم ظاهری و باطنی و مکارم بسجاده و صحبت شرف
و مشرف بمشهود اهل طریقت و فرط از احوال باطن در انست ز صوری ان بسید جلال کرمانی امیر سید مولانا
شاه محمد کاتب قدس سره از اجله اصحاب حضرت شاه و از مجذوبان و محبوبان ان درگاه بوده اند خلیفه با
محمد قدس سره از مقبولان و مجذوبان اصحاب انحضرت اند بعد از تعلیم آداب طریقت و سلوک بازجمن حضرت
کشته بعد از مراجعت بولایت در هند صورت حضرت دیوانه خواجه که از کبار اولیا اند ارتباط یافته فرد زمانه
و مجذوب فرزانه و موحد یگانه گردیده اند **امیر هاشم دیوانه** قدس سره از کبار اصحاب و مجذوبان
و ابدالان انحضرت اند نسبت بحضرت شیخ عیاث الدین سید **امیر هاشم طبیب** قدس سره از مجذوبان
اصحاب عرفان و صاحب وقت و صاحب حد انحضرت بوده اند **مولانا حاجی محمد** قدس سره از کبار اصحاب حضرت شاه
اند **مولانا بالتوی میانکالی** قدس سره از فضلای اصحاب حضرت شاه اند و از موالی فاخره بخارا
آراسته بانواع و اصناف علوم رسمی خصوصاً در علوم دینی و عقاید تفسیر **مولانا صالح خرقانی**
قدس سره از جمله مقبولان حضرت شاه اند خرقان قصبه ایست بزرگ از دولایت میانکال **مولانا شاه بابا** قدس

Marfat.com

سره از موالی اصحاب آنحضرت اند ولد خواجه عبدالاول ترکستانی بوده مشرف بعلوم ظاهری
و باطنی گردیده اند حافظ بل قدس سره از موالی اصحاب و اهالی احتساب بخارا بوده اند آراسته بانواع
و اصناف علوم و از مقبولان اصحاب آنحضرت بوده اند با وجود تدریس مدارس و افادهٔ علوم رسوم در اغتنام
صحبت بجهت اهتمام خدمت و ملازمت بذل جهد مینموده حضرت مفتی ماه خواجه اعلم بخارا از احفاد حافظ بل اند انتساب
ایشان در نسب بحضرت شیخ ابوبکر اسحاق کلاباذی میرسید حافظ باقی مستوفی خان قدس سره از مقبولان
حضرت شاه اند ملا درویش محمد چراغ رندنوی قدس سره از یاران روشن ضمیر ایشانند
مدتی بچراغ داری محافل و صحبت اقدام نموده از جملهٔ مقبولان گردیده اند مولانا ابراهیم کلان قدس سره
از جملهٔ اصحاب آنحضرت اند ایشان را در جوانیها با مردی علاقهٔ محبت بوده روزی در مجلس حضرت شاه در خاطر گذرانیده
اند مقارن این حال آنحضرت فرموده اند که تا کی غم فرزندان مردم میخوری وی ریش سفید شد این بیت را خوانده اند
بی جام می صورت کشیدن بنازی جرعهٔ معنی چشیدن ولی باید که در صورت نمانی ازین پل زود خود را بگذرانی
چو خواهی رخت در منزل نهادن نباید بر سر پل ایستادن مولانا میر علی قدس سره از قدمای
اصحاب و یاران کار کرده حضرت شاه اخسوی اند انتساب ایشان بمولانا میر پوستین دوز میرسد که مزار وی مشهور در
ولایت اندجان است ملا شیر محمد زورقی قدس سره از یاران پر آه و کرم روان حضرت شاه اند شیخ
خدایقلی قدس سره از مقبولان و مجذوبان حضرت شاه بوده اند ملا عبدالسلیم قدس سره از
قدمای وکلای اصحاب آنجناب بوده اند و بمهمات خدمات سلاطین زادگان و اعیان اقدام مینموده اند و بیمن
انفاس مبارک بمفتاح توجه ابواب مشکلات میگشوده اند حافظ محمد حسین مستوفی قدس سره از مقبولان
و مجذوبان حضرت ایشانند درویش پاینده محمد ملتانی قدس سره یکی از درویشان صاحب وقت ایشان بوده اند
مولانا حاجی محمد علی قدس سره از منظوران و مقبولان ایشان اند که در مدرسهٔ میرزا الوغ بیک
آنحضرت را در خواب دیده رفته در سلک اصحاب ایشان منخرط گشته اند ملا کوکبی قدس سره از اعزهٔ اصحاب
حضرت ایشان اند در نفی وجود و انکسار و مسکنت و افتقار اهتمام تمام داشته خود را در میان اصحاب
فروتری دیده بعملی نشان مند نمیگردانیده اند مولانا عبدالعلی قدس سره از اصحاب جهان گردیده و مخادم دیده
و رنج سفر کشیده ایشانند ملا سید علی رندنوی قدس سره از اصحاب نیک اعتقاد و صاحب اعتماد حضرت ایشانند
درویش دوست محمد مستور قدس سره در بلخ در واقعه حضرت ایشان را دیده آمده در سلک

Marfat.com

اصحاب در آمده اند مولانا آدینه قدس سره از مقبولان و مجذوبان اصحاب معتمد الخواص صادق
العقیده و الاخلاص ایشان بوده اند مولانا آرتق نسفی قدس سره از مخلصان اصحاب حضرت ایشان اند روزی
در عنان حضرت شاه اخسوی میرفته اند که آنحضرت با ایشان التفات نموده این بیت را خوانده اند که چون مرا دیدی خدا را دیده
گرد کعبه صدق برگردیده ملا عبد الله سراج قدس سره از مخلصان حضرت ایشان اند روزی بعد از ارادت
بجوان امردی دل بسته شده در خلوة خواستند که بهوای نفس قدمی زنند بناگاه از غیب دست حضرت ایشان
ظاهر شده طپانچه سختی زده اند بعد از آن توبه نموده بطاعات و عبادات مشغول گشته اند مولانا عوض
سقا قدس سره از خادمان حضرت ایشان بوده اند مولانا طالب خادم قدس سره از کبار اصحاب و از قدمای
احباب حضرت ایشان اند بزیارت حرمین شریفین مشرف گشته در مدینه منوره متوطن گشته هم در آنجا مدفون گردیده اند
مولانا محمد حاجی سلاخ قدس سره از اصحاب حضرت ایشان اند که در مجاهده بطریق مقرره این سلسله شریفه که ذکر لا اله الا
الله است قیام مینموده اند مولانا حاجی محمد صلاح میانکالی و مولانا سعید زندنوی مولانا شاه
محمد زندنوی قدس الله اسرارهم از منظوران و مقبولان حضرت شاه اخسوی اند حضرت حافظ بصیر واعظ قدس سره
از ولایت خزار اند از توابع قرشی و نام ایشان محمد بن خواجه هندو بن خواجه کلان ابن محمد الخزاری المعروف بحافظ بصیر الواعظ
است از اصحاب حضرت مولانا علی باوردی قدس سره اند و نیز از حضرت رسالت پناهی صلی الله علیه وسلم بروحانیت تربیت و رخصت یافته
اند و بحضرت خواجه خضر و الیاس علیهم السلام صحبت داشته اند و از ایشان نیز رخصت یافته اند و از روحانیت خواجه بزرگ
خواجه بهاء الحق والدین نقشبند تربیت و رخصت کل یافته اند گویند که ایشان اویسی بوده اند و نیز تربیت ظاهر و باطن از
حضرت آغای بزرگ یافته اند چنانچه در کتاب مظهر العجایب خود فرموده اند که هفت ساله بودم که در بخارا در قریه
سیونج بالا در حظیره بابا الیاس خضر علیه السلام را دیدم و از مشکلاتهائیکه داشتم پرسیدم فرمودند که در این
سخنانکه تو ما را میگوئی تصرفی نیست از حضرت آغای بزرگ پرسید من آغای بزرگ را نمیدانستم باشاره خضر علیه السلام
بخدمت ایشان در قریه نراخی که نزدیک سیونج است رسیدم همه مشکلها بمن حل شد و نسبت علمیت آنحضرت بمثابه بود که قریب پنجاه
دانشمندان ماوراء النهر مشکلات بطریق امتحان با ایشان عرض میکردند ایشان هرگز در جواب عاجز نیامده اند و هرگز نبوده
که ایشان را جزوی یا کتابی بوده باشد که مطالعه کنند که این حالت بی تصفیه باطن بر وجه اتم صورت ندارد و مدت پنجاه
سال در میدان توکل بطریقی بوده اند که هرگز قوت یکشبانه روز ذخیره نداشتند و آنچه نصیب ایشان میگشت فی سبیل الله
صرف فقرا و مساکین مینموده اند نقل است که مولانا میر علی میفرمودند که در ایامیکه پیر محمد خان در بخارا بوده اند یک روز

Marfat.com

آنحضرت از یاران خود پسر کس گرفته همراه بنماز گاه بخارا متوجه شده اند بعد از شکه بنماز گاه
نزدیک رسیدند فرمودند که رجاالله در نماز گاه جمع آمده اند و انتظار ما میبرند میخواهند که پیر محمد خان را
از بخارا برارند چون بنماز گاه در آمدیم معلوم شد که رجال الله حاضرند خواجه عبد المومن مخدوم با آنکه امی بوده اند
در بر منبر آیه کریمه فلما فصل طالوت بالجنود الی آخره تفسیر میکردند چون آنحضرت از در رسیدند خواجه عبد المومن فرمایش کردند
که دیر آمدید همه منتظر شما ایم بعد از آن نیت نماز کرده فاتحه خواندند و مراجعت نمودند بعضی از یاران گفتند ما در نماز
گاه هیچکس را ندیدیم آنحضرت فرمودند که دیدن آنجماعه کسی را میسر نیست که دیده شهود او بکحل الجواهر سلیمانی بینا باشد در همان هفته
پیر محمد خان از بخارا بر آمده بجانب بلخ رفته و آنجا در گذشت بعد از نعش او را از آنجا بخارا آورده در موضعیکه موسوم بمزار شریف است بموی رسول علیه السلام مدفون نموده اند

در ذکر فرار منوره حضرت انحاء بزرگ علیها الرحمه

در کتاب مظهر العجایب چنین میفرمایند که واقعه رابعه در سبب تصنیف این کتاب متعالی خطاب
بعون ملک وهاب چنین است که روزی بسیدنا ذوالبر شار رسید جهت دوری از بخارا اسمر قند آمدم از بی نجربه یاران و
دوستان کار بجایی رسید که عمال کبرای سمرقند در حق ما بد گمان شدند و از سلاطین و غیر هم و طریقه مرضیه ما مسلوک را
بمذهب رد یه و ملاحده و زنادقه نسبت کردند فقیر را بحلول و اتحاد و تشبیه و تعطیل منسوب گردانیدند
تا غایتی که منافقان هم از جمله اصحاب قاصد قتل و باعث خون گشتند ربنا افتح بیننا و بین قومنا
بالحق و انت خیر الفاتحین باد ر لیله پنجشنبه بیست و دهم شهر جمادی الاول تاریخ نهصد هفتاد و سه وقت سحر و
ظهور کریمه قدیمه و هم بیصطرخون را بگوش فقیر خواندند و از مخمر خروش آن سرود کلمات غرایبه و حکایات
عجایبه در خاطر فاتر ما متمکن و متمثل گردانیدند و امر کردند تا رساله مظهر العجایب و مجمع الغرایب را
بنام نامی نظام فرزند امیر علی بن خواجه سلطان علی هروی و هو المؤید من الله الولی مرقوم و منشور گردانم جناب اعمای زر
شوهری بود موسوم بامیر فرخ در دوازدهم ماه شوال از رساله نهصد هفت بجوار رحمت الهی انتقال کرد انگاه در
سرداب باغ حرم دفن کردند و در سرداب را استوار کردن مغول خانیم همان روز از شهر بخارا آمدند اکابر حرا
تشریف آوردند اکابر بخارا تشریف نیز آمدند آن مجلس یکهفته بود و در همان هفته مراسم پاشا با تقدیم رسانیدند
اهل مصیبت را راضی و خوشوقت ساختند و بسبب اکابر مجلس شریف انعام فرمودند همه را خوشوقت و مرفه الحال گردانیدند
و لیکن میان فرخ و میان واقعه با یله حضرت خدیو ندم دو سال تمام نه بیش و نه کم یعنی در رساله بست نه بوده است

Marfat.com

وخانمه آنجناب صالحه عالمه رحمة الله عليها زينخا وكلشكر بوده وبي بي ازل بخت دكانه
ايشان ست والله فقير ميفرمودند كه چون كلشكر آن حال ديد هم برسر بالين ايشان جان بحق تسليم كرد سمندر
بي آش نديد ماهي آب نديد كانه نيابد وحسن اولنك رفيقاني ازل بخت چون حال را بدين طريق ديد هر دو خشم خود
كشنده وبرسر بالين ايشان جان بحق تسليم كرده سه رفقاي دفراندي صد قاوه بازينخا را وصيت به تغسيل خوش نموده
بودند وكنيزك شيرين دختر نيك شان دا آب بخت وبعد از اتمام غسل زهره اش عيب يافته وهم برسر تخته جان
بحق تسليم كرده كنيزك كلشكر دشيرين در پايان پاي ايشان مدفونند امير خضر برادر رضاعي ايشان از روي
وصيت امام جنازه ايشان شده بمزار وزعماي بخارا وخراسان باجمعهم تشريف آوردند قريب دو هزار كس نماز
جنازه ايشان گذاريدند وشب در سردابه باغ حرم همچون كنج ارم دفن كردند پيرمكوك پايه تابوت
بردوش گرفته جان بحق تسليم كرد اكنون قبر وي در باغ حرم سه رباب حوض سردابه مجلس را غيراز وي انعام را
نداده اند الا زوجه وي كه در پايان پاي اويست ودختر اوكه در بالاي سر اوست مزار دتبرك ديگر زنيكه بانجنا انا
آورده بود قبر وي پايان پاي ايشان ديگر رضيعه انجناب وسردابه انجناب كه دو سردابه بوده يكي سردابه باغ حرم آن
در زير حوض بطلسم بنا كرده اند حاليا جسد مبارك ايشان در انجا مدفونست نا بينست همچون مغاره سر من آظاهر
الا بر كسيكه خدا اش روزي كند دكذا مقابر اوليا الغيبة في الارض كلهم لا يظهرون الا ما شاء الله دوم سردابه
كه در خانه حرم ساخته بودند دوازده زينه بود بخارا وكلشكر كسيران اطلاع نداشت آن را ارامه حمله وبيت الوفا
وبيت الحزن ميخوانند خضر والياس وعيسي انجا نزول ميكردند وخواتين عصمت دران مقام صحبت ميداشتند فقير هم آنجا رفته
زينه اول را بهمراه كلشكر نزول ميكردم زينه ديگر را بهمراه از انجا فرود ميامدم ودر شش زينه آخرين خود فقير را ميگذاشته
بسردابه درون ميبردند من بعد هيچ كس محرم راز من شود كس را قوت نيست كه بارا چه جا دالله الهادي طلسم كه كفتم
اسامي سيلماني ست تخيلات دتوهمات حكماي يوناني والله الموفق واقعه رابعه دفات علي اصغر بود كه دوازدهم روز بعد
از ايام وفات هم بر در سردابه باغ حرم واقع شد حضرت ايشان مرا آواز ميكنند على الحال دريافت در پايان پاي
ايشان مدفون گشت انمقدار بطريق اختصار از مناقب جناب ايشان كه مسمر بمظهر العجايب والغرايب گرفته شد بنابر اشارت ابتداب
مناقب عليه پوشيده نگذاشتم هر كسي كه مفصل ميخواهد رجوع بمظهر العجايب نمايد مزار پرانوار ايشان تخمينا از بخارا شريف
سنگ يك يزار دتبرك

ذكر حضرت قدوة الواصلين قاسم شيخ غزنان

ايشان را نسبت از حضرت مولا ولي كوه نوري قدس سره بتواسطه ايشان را ارادت بحضرت شيخ خضر واديوده جناب عبد الله خان

ارادت بجناب قاسم شیخ بوده ست منقول است که روزی خان از کمال اخلاص از بخارا بقصد زیارت
حضرت شیخ اراده نموده بطرف کمینه متوجه شدند در ضمیر شیخ انگاشته بتوقف استقبال نموده میفرمایند که خان غازی
سر بسر منت و بسیار بر کردن بکمال عجز میآیند بعد از دولت نویسی حضرت شیخ صورت انحال را پرسیدند که حسب خان عرض نموده اند که
کرده بودم که از خان ربا تا خانقاه حضرت شیخ بهمین طریقه روم و روی زمین را بآستان قدس شان بسایم بعد ازان خواهم عرض
داشته که سلاطین و ولایت تاشکند دشت قبچاق خسرو سلطان برادرم را کشته و مرا قدرت نیست که بآنها معارضه نمایم
رخصت دهید بجانب کعبه معظمه روی آرم حضرت شیخ را رقت دل شده جبه و دستار خود را باخان سعادت پوشانیده با سوار
امر نمودند خان در زیر قدم شیخ خود را افکنده مرید شدن را جزم کردند حضرت شیخ فرمودند که از آمدن بچاکان و عاکوبت
دریغ نخواهیم داشت بعد ازان خان را بر اسوار کرده اند و گفته اند که ما ترا سوار کردیم بعد ازین که ترا از اسب فرود آرد کنیم
در ان ایام بمین دعای شیخ پادشاهان سمرقند و دیگر ولایت را مغلوب خود کردانیدند حضرت شیخ را کشوفات و خوارق عادات
بیشمار بوده در شهور سنه ۹۱۹ هشتصد و نوزده از عالم جسمانی بروضه ریاض رضوان خانقاه فیض الانوار حضرت شیخ
در دولاکر میته تاریخ فوت پیشوای ما قاسم شیخ رهنما خلق را بسوی خدا گشته متعرق بجا شهود چو شنیدی ارجعی
تا بیکدم نرسد لت جان بهر دو بست کرد فدا بود الحق بندگی باحق هم بمردن حق تکشت صد شد بتاریخ او ز عیب سرو سا
مقتدا ز ما شاکدا در نهصد شصت عمارت معبد عالی و بنای خانقاه حضرت شیخ را از روی ارادت و اخلاص عبد الله
خان بانی شد سعادتا بنا نمود الحق مسجد یست معلی و معبد یست اعلی چون قصر تاریخ تمام من نفس ذکر حالات و کمالات جنانقدوه
علمای اسلام محب اله محبوب اهل الله مولانا عصمت الله ولد مولانا محمود بن مولانا نعمت الله نسبت ایشان
باندک واسطه بحضرت خواجه عبد الخالق غجدوانی میرسد و والده آنجناب از اولاد شیخ خادم قدس سره جنانچه مولانا جامع علم
ادیان و ابدان و کاشف اسرار عرفان و بیان بوده اند چنانچه حضرت شیخ قاسم عنبرزان گفته اند که مولانا عصمت الله بزیور ولایت
آراسته و بعلم لدنی پیراسته آنان مرید مولانا مصطفی آنان مرید شیخ مرجان آنان مرید زین الدین خوافی مولانا عصمت الله را جهار طریقه
میگفتند حضرت عالم شیخ مصنف لمحات از تلامذه مولانا بوده اند مصنفات آن بزرگوار رسائل آنچنان اتقاری در قواعد
قرآن سوالات مسئله غریبه رساله حسینیه در آداب اطهارت رساله در تحقیق سلسله جهریه حاشیه بر فوائد ضیائیه
تا بحث فعل حاشیه بر شرح عقاید نسفی از مبحث عذاب قبر تا آخر آن سجره بر ثمره علم قریب صد رساله عمر دیده در سنه هزار هفت
از دار غرور بسرای سرور انتقال فرموده اند تاریخ عالم علم لدنی عصمت الله ولی چون ز عالم رفت در عالم دگر عصمت نماند
از دو تا آنفرید عصر یکتای ما ن عالمان را قدر رفت علم را قیمت نماند سال تاریخ وفاتش فتح ما تم زد نالها بکفتا در جهان

Marfat.com

عصمت نمایند قبر مبارک در جوار مزار فایض الانوار حضرت خواجه احرار است قدس الله اسرارهم ذکر بیان
حالات شیخ المشایخ قدوه علمای زمان مرجع اهل عرفان حضرت عالم شیخ عزیزان ولد ارجمند مومن
شیخ بن درویش شیخ بوده اند سلسله انتساب ایشان بصدف صلب حضرت خلیفه اول امیر المومنین صدیق اکبر رضی الله عنه می
پیوندد بهدایت توفیق دست ارادت بدامن پاک حضرت پیریم شیخ عزیزان زده اند ایشان جبهه اخلاص بآستان خاص الخاص
کرامت اختصاص حضرت قاسم شیخ عزیزان نهاده اند اما مشار الیه فنون علم دینی و مسایل یقینی از استاد العلما مولانا عصمت الله کسب
نموده اند از برکت انفاس طیبه ایشان محیط معرفت و ینابیع حکمت گردیده کتاب لمحات که در مناقب حضرات جهریه از ایشانست در سن
قریب هشتاد در تاریخ یکهزار چهل سه فوتیده اند تاریخ فخر العلما زبده اصحاب کرام افسوس که کرد در ته خاک مقام پرسند
کر اهل ملت و دین تاریخ برگوی جواب را که فخر الاسلام روضه مبارک در علی آباد که قریه ایست از توابع ولایت سمرقند ذکر
حضرت خواجه محمد امین ابن حضرت مخدوم اعظم قدس سره جناب قطب الواصلین مشهور بخواجه کلان بوده بعد از رحلت والد بزرگوار
باشارت والد خود چون سر در کنار خواجه جویباری آمدند در اندک فرصت بیمن توجه و تربیت آن برگزیده حضرت باری برتبه
اوتادی رسیده اند در سنه یکهزار پنج خلوت نشین صومعه خاک گردید قبر مبارک در جوار والد خود در قریه ده بید
یزار تبرک ذکر حضرت خواجه هاشم قطب سپهر ولایت مرکز دایره دیانت مخدوم اعاظم حضرت خواجه هاشم
ابن محمد امین ابن قطب الاقطاب حضرت مولانا خواجگی کاشانی قدس سره اند زیادت از حد بیان ذات مبارک ایشان را
کرامات و خوارق عادات بوده در سنه ۱۰۴۰ هزار چهل شش همای روح پرفتوحش در فضای عالم روحانی پرواز
نمود تاریخ ز فوت خواجه هاشم قطب عالم لباس ماه انجم نیلگون شد فغان مردم از افلاک بگذشت بنات النعش
قطب سرنگون شد مرا تاریخ فوت او خرد گفت ز فوت خواجه هاشم تا برون شد ذکر بیان و کمالات خواجه عبد الخالق
بن مولانا خواجگی قدس سره آنجناب قطب فلک هدایت و مهر درخشان ولایت بوده همیشه بنور هدایت عباد الله را از تاریکی
ضلالت بروشنایی شمع کرامت میرسانیدند فوت جناب ایشان با مولانا پاینده در یک وقت بوده تاریخ دو بزرگ از جهان
رفتند و بردند قرار و صبر از دلها سراسر بروی سینها از روی تاریخ رقم کردند آه دل مکرر مرقد پر شرافت
ایشان در قریه ده بید سمرقند بجوار والد خود ذکر بیان کمالات و شرح حالات شریعت انتساب رکن الشریعت و
الطریقت مدار الدین و الملة بحر الرائق مولوی قاضی محمد صادق رحمه الله مولد ایشان سمرقند است
کسب کمالات صوری و معنوی در آنجا کرده بعد از چندی بزیارت حج اسلام و بشرف زیارت مدینه منوره رسیده
بتصحیح مشکوة شریف روزی چند مقیم بوده در سنه ۹۹۴ بوطن خود که سمرقند است آمده اند مصنفات کثیر البرکات

Marfat.com

آن سعادت آیات بسیار است از انجمله حاشیه بر تفسیر قاضی بیضاوی و حاشیه بر
فوائد ضیائیه مولوی جامی قدس سره در سنه ۱۰۰۶ هزار شش برحمت حق پیوسته در ولایت سمرقند در مزار خواجه عبدی
درون مدفون گشته اند **ذکر حضرت شیخ خدای داد** قدس سره سلطان الاولیا و برهان الاتقیا
غوث الاوتاد حضرت شیخ خدای داد در سلوک تفرید و طریق تجرید متفرد و یگانه بود نسبت اراده او بشیخ جمال الدین
عزیزان بوده و ایشان در ظل تربیت مخدوم اعاظم شیخ خادم بوده اند زمانیکه شیخ خدای داد بوجود آمده اند
چهل شب از برای آن ماه آسمان ولایت و بدر سپهر کرامت چراغی از پرتو جمال الهی کماهی افروخته میشده و این امر اشاره
بوده بانکه چندی از مستعدان را از پرتو هدایت حضرت شیخ راه حق روشن گردیده بمراتب ابرار و مدارج اخیار
میرسانیده اند چنانچه عالم شیخ در کتاب لمحات بیان فرموده در سنه ۹۳۹ نهصد سی نه بمقام قدسی شتافته مرقد
مبارک ایشان در قریه عزیزه بدو فرسخ از سمرقند است یزار و یتبرک **حضرت اخوند ملا عزیزان**
کوه نوری قدس سره از اعظم خلفای حضرت شیخ خدایداد اند و جانشین ایشان بمخدوم اعظم ده
بیدی قدس سره معاصر بوده اند و با یکدیگر ملاقات میکرده اند روزی باهم ملاقات کرده هم صحبت
شده اند و در وقت مفارقت حضرت مخدوم اعظم عصای خود را بملا ولی عزیزان داده اند
بعد از ان هر دو یکدیگر را دریافته اند و وداع نموده همان سال آخوند ملا ولی از دنیا رحلت
کرده اند قبر مبارک ایشان در میانکال است در میدان خلیل قدس سره حضرت قاسم از مریدان
ایشانند **حضرت پیریم شیخ** خلیفه عزیزان قاسم شیخ قدس سره اند و هم تربیت
از والد خود قنبر شیخ یافته اند وقتی والد ایشان بصحبت شیخ خدایداد رفته اند مجمع عظیمی دران
روز بوده پرسیدند که پیریم را نیاوردی ایشان گفته اند که سواری نبود فرمودند پیاده چرا
نیاوردی عرض کرده اند که موزه نداشت گفتند چرا پا برهنه نیاوردی ظاهر شد که ترا بوی
التفاتی نیست وقتی شود که پیریم عاشق شود ازین عنایت ملقب به پیریم عاشق شده اند
حضرت پیریم شیخ میفرمودند که در اعتکافی در حلقه پیر خود نشسته بودم مرا غیبتی دست داد
دیدم که کاسه کلانی پر از شراب حقیقت از غیب بمن دادند من بحضرت داشتم ایشان
تمام نوشیدند چون بخود آمدم بخدمتشان عرض نمودم آنجناب بذوق و سماع برخواسته فرمودند که
آن کاسه اثر ریاضت شما بود که بشما آوردند شما تعظیما و ادبا بما عرض کردید ما شما را رخصت

گل دادیم که بر دوش ما و والدتان و حضرت عزیزان شیخ خدای دا عمل کنند بعد از انکه عمر شیخ
پیرم بهشتاد و هفت رسید فوتیده اند مزار ایشان در قریهٔ سید امعه متصل خانقاه ایشان است
حضرت سید احمد ولی از اصحاب شیخ کمال الدین بوده در ابتدا بعد ازین بجذبت عزیزان اخذ ارادت رسیده اند قبر ایشان در پیرون
سمرقند نزدیکی دروازهٔ پای قبابت حضرت آخوند شمس الدین ادرنی کنده آن جناب خلیفهٔ سید احمد ولی اند قبر مبارک ایشان در
پیرامن آن شیخ کمال الدین بخلص آفاقی مولد ایشان آفاق است که از نواحی ترکستان دست لها در موضع آباد
سمرقند میدود اند مدفن ایشان انجاست حضرت عزیزان اخادم شیخ از کمل اصحاب حضرت شیخ موجود اند و بحضرت خواجه احرار مصاحب
بوده اند و حضرت خواجه عزیزان را روزی بحضرت عزیزان ملا قاری دارد است خواجه فرموده اند از دست باعزیزان مجمع ملائکه میشوند و هم از عزیزان بدست
بدست تربیت یافته اند لا رشید اند از انجمله فرزندان شیخ علی شیخ مدقن حضرت خادم شیخ عزیزان او رجوع خواجه سمرقند و لا مشهور اند
شیخ علی شیخ در نواحی رست حضرت عزیزان عبد الحق فرزند سوم حضرت خادم شیخ اند تکمیل ایشان از والد بزرگوار ایشان
مولانا امان کیان از مریدان حضرت مولانا درویش محمد اند مدتها در خدمت ایشان بسر برده اند و از ایشان خرقه پوشیده اند
ایشان میفرمودند که علم باطن بیشتر از ایشان یافته ام روزی فرمودند که ملا درویش محمد ترک در تکلم میکوشد
کردم که بظاهر دست دادم چه لازم است فرمودند که پانچه در پنجه نهی مرا حاصل شود بعد مولانا درویش محمد ترک در خدمت عزیزان رسیده اند شیخ عبد الحق در جواب اینکه
اسوار فی بند المنبجین قید ده المتاب ابتدا خواندند العلما مولانا درویش محمد ترک در سمرقند میزیسته اند و علم را تحصیل
بوده اند و میگفته اند که بملازمت شیخ عبد الحق روزی بسیار میرفتم روزی فرمودند که آخوند شما پسر ما است شیخ را علما ظاهر
ما شما را علم باطن تعلیم کنیم فرمودند که هیچ ولی بشرط ما بخت ما چنان کنیم مولانا عرض کرده اند که فردا جواب گویم فردا آنکه
درست بیدین سبب مولانا بخود رفت و انتقال کفته اند که مرا در پدم شیخ عبد الحق دفن کنند و جواب ایشان مدفون است
شیخ نیز از ایشان ارشاد تکمیل یافته اند ازین مقدمه ایشان سلسله اند و شما در مقام ارشاد خلایق بوده اند و هم شیخ
فرزند برادر ایشان از ایشان تکمیل یافته اند این دو بزرگوار نیز در جوار عزیزان مدفون اند حضرت آلمین بابا خلیفهٔ شیخ و حضرت شیخ علی خلیفهٔ آلمین بابا اند این سه بزرگوار در جوار حضرت امام علی سعدی رحمة الله میباشند
فرموده اند که مزار آلمین بابا در قلعه از کند بسه نیم روزه راه است در بدر قلعه حضرت صمد اتا و حضرت بدر اتا
ایشان تا جا علوم ظاهر و باطنی از مزار این بزرگوار در قریهٔ یک که نزدیک بچهار سنگ تاشکند این نقل کرده اند
علیه الرحمه مرقد صمد اتا را در مجد ون تعیین نموده اند و مرقد حضرت بدر اتا را در میان کاول در قریهٔ فرخین نقل کرده اند حتی که در محمود خوجه میگویند که قبر محمد مزار ابدال
موضع مذکور است که حاجت خواهان مراد خود را از ابدال میخواهند حضرت اسمعیل اتا و اسحاق حوجه آباد الدین بزرگوار ایشان این دو بزرگوار

Marfat.com

بموضع تربت که اسم اصلی او خرزان است آسوده اند امیر موسی برادر امیر سید حسن خواجه عمارت کرده اند ذکر این حضرات که بکتابهای متقدمین
از فقیر مشهورتر از آفتاب است بنابر این فقیر حقیر آن را نیکه آسانی آنها بچند کلمه مسطور مختصر نوشت و متمنی است که اندک ذکر آن ما بین مردم
بکلمه مفصل تحریر نمود تا دیگر احوال این متقیان درگاه الهی و از صمیم قلب ملتجی شوند از این اسعد مندان دین و مذهب دعای خیر نمایند و
ذکر او را بانجام رسانند حضرت بابا حسین در عمر آخر درگذشت او پسر بابا حسین از خلفای خواجه احمد یسوی اند و چنانکه بموجب خلاصة الملفوظ
بهی دیشان رسیده که مرا بکوشفند مردم را بسنباذی میکرد چنگیز آمد و مربع کرد خود نمود تا همه دیه آن را بخورند کرد خود بخورد او در
بجمیع آنها را خورانید آنها را تو نمواند حضرت بابا حسین بعصای مبارکش نظام را شاره کرده اند که قحم باذن الله در آن زمین رسیده
بخواسته اند که روند چنگیز از وقوع این کرامات معتقد گردید گفته در لشکر من مردی ضرر بکوب حالا بمقصد رسیدم تو بشین رو لشکر من
از آن آنها گفته اند که ما مور این کار شیخ مصلح الدین بجنید آنجنان را بآن پیش رد نمود خود بهمراه رفته اند قبر آن در جهار
اسکنه ست لیکن بحقه الانساب دیگر طریقه آورده و فقیر بموقع آن نرسیده الا تقیا نوشتم حضرت خواجه ولیا بن خواجه محمود
بن باشم قدس الله سره خلیفه والد بزرگوار خود حسب کرامات و کاشف اخوات الا تو اند بعد وفات والد خود ایشان کرد با متعلقان اراده حرمین
شریفین نمود در اثنای راه بعد از سفاطون بهند رسیده متوطن گردیده اند بعد از آن با شاهجهان بزرگوار خود باشم قدس سره عازم بلد سمرقند شده تخریب عمارات آبای خود را
دیده و در قریه او زبک کشی منزل نموده بهدایت خلق الله مشغول گشته اند از برکات ایشان شیبانیه بقدم بوادی سیاحت رسیده و اندک مدتی
آن دیه را تاخت کرده گویند یک مرا دی قدغن آنحضرت را از خواب دیده اخلاص بهمرسانیده ساغر مخلصان فرستاده که هر قدر زر باز اختیار
نمایند بنده سفا خود میدانند اثنای راه جوانی فرموانند که مارا از دنیا هیچ در کار نیست اگر خواهش خشه دارید بقعه خیر بنا سازید
تا در آخرت بآن آبادانی بهشت بیجر دعنایت آن بزرگ سفا منده خانقاه با چشمه از زمان اخلاص بنا نموده چند در آن خانقاه بهدایت
طالبان مشغول بوده سنه وفات نموده در مزار بزرگوار خود مدفون گردیده اند خواجه شمس الدین نیز خلف بزرگوار خواجه
اولیا مدتها سازمان طالبان بهدایت خلق الله پرداخته در آخر عمر بدیه اکه در صحن خانقاه بوته رعنایی سبز شده فرمود که تا شکفتن این گل
عمر ما بسر میکند یا بعد چند روز برادر خود را طلب نموده فرموانند که از بدیه ما رسیدالحال بشما سیاهی رسیده بعد از ان رحمت ایزدی سو سنه
گویند که بعد وفات آن یکماهی گل بوته رعنایی بر سر مزار آن سبز شده شکفته تا یکهفته مانده بعد ازان از نظر مردم بیخانه مزار انوار
در جوار جد و آبای خود حضرت خواجه عبد الرسول بن حضرت خواجه اولیا اند خلیفه راشدین جانشین برادر خود آبشمس الدین
اند که سنها بهدایت طالبان مشغول گشته اند نقل است که در ایام ارتحال آن ماه سیما بر مسند هدایت بغاست بر بومنکان انقیاس نکرده
اکثر آن قطب وقت و قطب از عالم خواهند از دنیا که هو باعتدال اشتداد دارد از ستان قبیل و بعد وفات آن تا یکماه هوا بحد اعتدال بماند
در سنه ۱۱۳۴ برحمت ایزدی سو سنه بجوار والد بزرگوار خود آسوده اند حضرت عبد السلام مخدوم در ثمره شجره حضرت خلیفه محمد حسین اند

Marfat.com

بعد از تصحیح عقاید دینیه طریقه عالیه نقشبندیه سید را از والد خود اخذ نموده بسر حلقه صوفیه سیده
گردیده بانوار هدایت طالبان را از باد ضلالت هر شریعت و طریقت میدور ابعد و فاد لیل خود نمام مراصحاب احباب مرشد گشته
پسران خلفای او لادش نیز بمحبت آنحضرت بنقابت مجتمع گردیده قریب یکسال از اطراف اکناف جمع مذکور بر مطبخ آنان طعام
میخورانند طریقت آنان خلیفه حاجی محمد که در هر یک رکعت نماز یک سپاره از قرآن میخوانند و آنرا قوه باطن بر کمال
بوده که بیک توجه کاطالب را کامیاب ساخته اند نقل کرده اند که پادشاه عصر عالم منقبت از نجا رانسمر رفته اند از انجا بیده دل فرمودند
در آن روز خلیفه حافظ در خانقاه بصلوة قایم بوده اند باوجود ازدحام خلایق در نماز آنان خللی نشده پادشاه بعد از ملاقات
بخدمت خلیفه رسیده خلیفه بعد ملاقات بمنزل خود تکلیف نموده اند و بخدمت حضرت پادشاه بدستور دنافی و یک کاسه جغرات او را ند
حضرت پادشاه نان جغرات را از سر صدق و اخلاص نوشیده اند پادشاه باصدق آنان را از جمله اولیا شمرده اند قبر آن در بیده در
سنگ حضرت مخدوم اعظم خلیفه محمود از اصحاب کبار حضرت موسی خان قدس سره آنجا خرقه نقشبندیه احرار یه را از انجا خرقه نموده
بکمالات رسیده اند گویند که تمام اهالی شهر سبز بموجب ارشاد او رفته اند بالتماس آنها خلیفه محمود برای هدایت طالبان آنجا رفته
و اهالی شهر بان بیعت نموده اند و بهمان موضع از عالم رفته مزار آن در شهر سبز است خضر خلیفه محمد امین المعروف بان
پیرده نیز از اصحاب کبار حضرت موسی خان بوده که با وجود صغر سن بتقریب افتقار و نیکی بر من غالب بود چون بتحصیل علوم ظاهر
مشغول بودم بقصد نقشبندیه دل خود مایل میدیدم چون حضرت سید موسی خان از هند بدیدن پدر تشریف آورده بر من شوق آن کامل مکمل غالب گردید
بشرف ملاقات مشرف شدم در آن اثنا خضر بر من غالب آمده توقف اراده آوردم ایشان باهم دو الملقبین و تعیین نموده نوقت نزدیک
ساعت بوم بعد از سیر بطالبان بامر فروشانیدن تعیین نمودند که خاطر از غیر شان پاک دارد تا بنابران تعیین را بوکار دارم ایام بخلوه خانه نهاده
این عبد خلوه کردم با وجود یکه خلوتیان مذکور تاریک و پیم تاریک بر من و هم طاری میشد و در اصل خود بنوعی کرده بخاطر دشمان سیطاری نیافتم بغیر
ماسوای حق تعالی منتفر میکردم که از اثر کدورت قوه بر اعضای من حاصل میشد کاهلی از اختیار از خلوتخانه میبرامدم و بخدمت
مرشد بزرگوار ایام مینمودم تا که چشم مبارک حضرت ایشان بر من افتاد و بر حال من توجه میکردند که از ان دیار رو میداد بعد از ذلک بعد از خدمت
طریقت و تکمیل از دیده برای بازگشت دین بنجات تالیف او رنجا نقشاه خیر رو فرمودند و بعد چند گاه بدیده تشریف نموده
خلایق مشغول شده اند در سنه ۱۲۲۱ یکهزار دویست و بیست و یک خلیفه عبد الرحمن خلیفه ملیه حواکه کمال طریقت داشته تمام اصحاب را باو خلیفه
سپرده مقام ارشاد در حال حیوة خود در نقاده بدیده شاه در حال مرقبه انجوار رحمت ذوالجلال پیوسته اند قبر مبارک در پیروی
مزار مولانا خواجگی مخدوم اعظم کاسانی بوده در برج جنوبی آنان در مابین دو چنار واقع شده است خلیفه عبد
الرحمن قدس سره فرزند ارجمند حضرت خلیفه محمد صدیق نور مرقده از اصحاب کبار حضرات ایشان بپرده اند و از سلسله شریفه

Marfat.com

بهرهٔ تمام یافته اند در زمان فترت خطای قبچاق ازبکیه بولایت نسف مراجعت نموده در ولایت نیاز مشرک و خانقاه
نموده بدان منسوب در نسف سکونت اختیار نموده اند و در انجا امر اعاشهٔ ایشان تا حال گشته با وجود آنکه فیض بلاشک بر جمله ظاهر
هویداست بوجه خصوصیت خلیفه ملله خواجه از اصحاب کبار حضرات ایشان بوده در مقام انحصر بر مسند ارشاد متمکن میبوده اند و آثار
بر آن غالب بوده ازاولاد انحضرت مخدوم اعظم کاسانی اند در زمان خود شیوخ معتبر بوده اند طالبان را بیک توجه کامیاب
زنگ از دل طالبان میزدوده اند و بمعالم زیادتی موصوف میشده اند آمدهای بزیارت احوال میشوانده اند قبر مبارکشان در تحت حضرات ایشان است

خلیفه انش خواجه از اصحاب کبار حضرات ایشان بوده بنظر که آن حواله این خواجه آن حضرت میشود خاطر خواهد شد
از خلیفه ملله خواجه تفاوت مقام مرجوع شده حلقهٔ یاران اطراق نموده اند قبر مبارکشان بدان وضع واقع است

خلیفه محمد طاهر از اصحاب کبار حضرات ایشان اند بمقامات بلند مشرف گردیده انکسار اطوارشان غالب بوده اکثر
جانین را باستانشان میاورده اند بهمین توجه بحنای صحیح الوضع و سلیم العقل مرکز دیده منزل اثنان قریهٔ سفیدک که مقام
اباواجداد ایشان در انجا سر حلقه صوفیه بوده اند در سنهٔ یکهزار و صد و نه هجری رحلت یافته اند خلیفه عبد الرسول قدس سره
از جملهٔ اصحاب حضرات ایشان در ده بکذر شاقلاد در خانقاه خود مقیم بوده در رمضان نخانقاه آمده بهمدیت اوقات شان
مشغول میشوانده اند خلیفه عبد الرحمن تنبز قی از کبار اصحاب حضرات ایشان زاهد عابد و صاحب کشف و کرامات بوده اند بالتماس حضرت
امیر نور الله مرقده ایشان را بانجا اقرار فرموده اند اثر ایشان در خانقاه خواجه دولت برسند ارشاد و هدایت نشسته مرجع خلائق بوده اند

حاجی اکرمین البشر نفین خلیفه دانا قلی از اصحاب حضرات ایشان کب کمالات طریقهٔ علیهٔ نقشبندیه از حضرات ایشان
حاصل نموده در اواسط تقیب بوده اند بعد وفات حضرات ایشان بزیارت حرمین شریفین مشرف گشته اند و از انجا ببلاد کاشغر رفته
از انجا سلوک را بطریقهٔ نقشبندیه در زمرهٔ اهل طریقت داخل نموده از انجا بزیارت بخت سلیمان رفته در انجا از عالم رفته اند قبر ایشان در شهر خوقند
در قبرستان کلان متصل دروازهٔ کور عمر خان علیه الرحمه بنا بر توجه خاص حاکم انجا عفر ابت عنه خلیفه نیاز کشمیری از اصحاب کبار حضرت
ایشان بوده در اصل از کشمیر اند لهذا ایشان خلیفه کمال اند که از اصحاب کبار حضرت سید موسی خان خوجه امیشوانده اند خلیفه نیاز بعد از فوت والد
خود باشارهٔ ایشان بمجدمت حضرت ایشان در ده سید آمده بکسب کمالات طریقهٔ نقشبندیه کوشیده خرقهٔ خلافت پوشیده بوطن مراجعت نموده بتی
در کابل بارشاد طالبان مشغول بوده در انجا از عالم انتقال نموده اند خلیفه عبد الکریم خواجه از اصحاب کبار حضرات ایشان بوده اند
در سمت بعت و طریقت مقیم کور یاد مجا تمام داشته اند وطن ایشان در قریهٔ تیرپونت از قرای مشهور سمرقند بوده اند ایشان نیز انجا است
خلیفه عبد الرحیم قدس سره از اصحاب حضرات ایشان اند دارا ولاد عزیز ایشان فقر و مسکنت براطوار ایشان غالب بوده
در هر سال یک کلام الله بدست خود مرقوم نموده و مبلغ چند هدیه اخذ نموده صرف معیشت مینموده اند خلیفه عبد الخیر خواجه

Marfat.com

صدوقه از اصحاب حضرت ایشانند و از اولاد شیخ خدایداد در سفر و حضر قیام لیل و صلوة و تلاوت قران اصلا از ایشان
متروک نگشته گویند که حضرت امیر بخارا در سفر سمرقند در نصف لیل فرموده اند که از اهل قوشون درین وقت کسی قیام دارد
ملازمان یک یک تفحص نمودند سوای خلیفه عبد الحی همه در خواب بود و ایشان بتلاوت قران مشغول بوده اند کتابی مسمی بقانون سلطانی
باسم سامی امیر نصر الله انور مرقده تالیف نموده اند و در انجا بسی لطایف و مواعظ درج نموده اند بالآخر بمنصب صدوری
و حکومت قلعه عزیزه منصوب شده اند و در سر مزار جد بزرگوار خود بنای خانقاه نموده بتاریخ یکهزار و دو صد
پنجاه شش وفات نموده اند **حضرت خلیفه محمد شریف بلخی** قدس سره از اصحاب حضرت ایشان اند در ابتدا بصحبت
خلیفه میر رحمت شهر سبزی رسیده بعد از ان بحضرت ایشان پیوسته اند و از برکت انفاس ایشان باذن ارشاد و اجازت
مشرف گشته در بخارا بمسجد زبده مقتدا و مرجع الیه خلایق گشته اند فقر و فنا بر اطوار ایشان غالب بوده اصل
اجداد ایشان از ام البلاد بلخ بوده اند **خلیفه شاه رستم خواجه** از اصحاب کبار حضرت ایشانند اکتساب کمالات علیه
نقشبندیه را از حضرت ایشان حاصل نموده اند بعد از وفات حضرت ایشان بریاضات و مجاهدات پرداخت کار وی در طریقت
رونق یافت و در تومان آفرین کنت بنای خانقاه و حجرات نموده مرجع الیه خلایق بوده اند تحصیل کتب متداوله بخدمت
اقضی القضاة عطاء الله خواجه شیخ الاسلام بخاری نموده بدرجه کمال رسیده اند **خلیفه صنعت الله خواجه** قدس سره
از اصحاب کبار حضرت ایشانند همیشه حافظ اوضاع خود بوده بعبادات و ریاضات شاقه عمر خود گذرانیده اند در رساله
قاضی زاده سمرقندی است که ایشان بعد از سن چهارده سالگی اسحاب شب در خواب پهلو بزمین ننهاده بآب گرم طهارت نکرده
اند دوام مستغرق انوار و احوال میبوده و از اولاد حضرت مخلص خان قدس سره اند در قریه سوغانچی از تومان
آفرین کنت بوده اند چون سن شریف ایشان بهفتاد رسید در حالتیکه نزع روح گشته اند بوی سیب از ایشان ظاهر گشته
و حاضرین از ان بوی متلذذ گشته اند که در ان وقت موسم سیب نبوده مزار ایشان در جوار مزار مخلص خان عزیزان در
قریه سوغانچی است **خلیفه عبد المؤمن** قدس سره از اصحاب کبار حضرت ایشانند از خدمت حضرت ایشان مبشر به بشارت
تلاوة قران گردیده بعد از ان بعد از وفات حضرت ایشان بخلیفه محمد حسین قدس سره رسیده اجازه تعلیم طریقت از
ایشان حاصل نموده و نیز بخدمت خلیفه عبد الرحمن مخدوم در نسف رسیده مبشر به بشارات گردیده بعده در ده بندیان
منزل نموده در خانقاه فیض آگاه مقیم الحال گردیده **خلیفه ملا نیاز بلخی** قدس سره از اصحاب حضرت ایشانند بعد از اجازه
و ارشاد ببلاد خویش مراجعت نموده بهدایت خلق الله مشغول گردیده اند **خلیفه عطاء الله خواجه** حصاری قدس سره
از اصحاب حضرت ایشانند کسب طریقت از خدمت آنحضرت حاصل نموده در استقامت شریعت و طریقت مقیم بوده ریاضت و مجاهده تمام داشته اند

Marfat.com

وطن اثنان حصار بوده بعد از تکمیل ارشاد بنابر التماس مریدان بلدهٔ مذکور حضرت ایشان بهدایت امر شدن بحصار
فرستاده اند مدتے در انجا سر صومعه بیدیه صفا کردید در ان ابلده مدفون گردیده اند حضرت عبد الله خان نور مرقده از جمله اصحاب
حضرت مخدوم اعظم و سید اعظم در شیوهٔ عدالت او مجاهدت کوشیده و در اعلای اعلام دین و ترویج شریعت و تقویت بیعت اهتمام
تمام نموده و در انهدام ارکان بدعت و بنیان ضلالت سعی بلیغ نموده از دقایق هیچ فضلے از فضائل انے را از انحضرت در نغ
نداشته اثنان را مجمع الفضایل و الکمالات و مصنف الرسایل فی العبادات میخوانند و عنوان اجوبهٔ ارادت بمولانا خواجکی کاسانے
در تصفیهٔ باطن چنان کوشیده اند که کویند در اقتدا فرایض پنجگانه فرصها میکذشت بعد از همه مقتدیان دست بسته اند روز
با امام کفته اند که دیکر از اچه سعادت عظمے کمتر بمجرد توجه بسوے قبله خانهٔ مبارک را دیده اقتدا میتوانند و من در ین مقصد تعب میکشم
آله خانه منظور من میکرد و امام در یافته حضرت خان را بانجا خود میبرده اند معروض داشته که ظاهر انجا را در تصفیهٔ باطن جهد
کمتر میشود هر کس مطابق یافت باین سعادت زود مشرف میشود بعد ازان در تصفیهٔ باطن بجدے کوشیده اند که مولانا خواجکی در رساله های
خود کاهے عالیات مانوشته و از انحضرت مرخص مجاز کشته اند در اغاز تولد باستدعای والد اثنان حضرت خواجه احرار
قدس سره از عمات بنا عمر نامے خود خوانده اند مبنا بانکه آن بود که انهمه آثار نتایج نیکنامے از اثنان در عالم فانے باقی ماند منقول است که
مدت سلطنت انحضرت چهل سال بوده بست شش سال از اول سلطنت از سعر معما همت انحضرت هزار یک بقعهٔ شریفه از مشهد و خوانق و رباط
و سرا و سرائے تعمیر تا کنون اثرات انها باقی و در بقیه چهل سال دیکر تیز از سعر پیمائے اثنان چقدر یکه بوقوع آمده اند تا چنانچه و لا قلعهٔ بلخ
را که منهدم شده بود در مدت شش ماه تعمیر جدید در غایت استواری نموده عمارات کاسی و کنبدے که بر سر مزار خواجه ابو نصر پارسا که
سیاحان عالم معترفند که در هیچ بلادے بان مثابت عمارتے واقع نشده عمارت مزار خواجه عکاوظ و دروازه ابلخ و دیکر مزارات حضرت شاه
مردان او چهار سوے با بانیاز مستعد تا امروز بهمت انحضرت و قت اثنان در سنه الف و الف بوقوع آمده قبر مبارک در جوار حضرت خواجه بزرک در بیرون
دروازه سمنکان بلخ و سنک لوح مقبرهٔ اثنان از عمارات نفایس ممتاز حضرت سید سبحانقلی خان نور مرقده از اعاظم اصحاب حضرت
میرزا هاشم بلخی اند در اغاز جوانے در زمان بلخ بود روزے بصحبت میرزا هاشم رسیده اند در ان اصحبت اندکی ربوده خوانده اند و در ان باره دیده اند که
چیغه که بر سر خان خریده بود سر او با سمان رسیده چون شنا شده اند فی الفور با نحضرت بیعت نموده طریقهٔ نقشبندیه کرفته بهره مند شده اند انتساب معنوی انحضرت در
طریقهٔ حضرت خواجه بسبب خدمت میرزا هاشم بلخی ایشان را بحضرت میرزا هاشم بلخی ایشان را بحضرت خان اثنان را خلیفه بلخ خان اثنان را بمولانا
صحاف ایشان را بحضرت مولانا خواجکی کاسانے بعد از ارادت طریقهٔ در دو پشت را مرعی داشته همه در زیر لوای تفرید و تجرید بوده شده بعد از ان همان خصوص هنکام
تهجد با انفاد داشته هر نفس را دم دانسته شمرده در حیرت باشا پیر بزرکوار خود در ارادت از طالبان را کرفته اند و اکثر صوفیهٔ ماوراء
النهر بسبب بانحضرت دارند در علوم ظاهر با خوند ملا حالدین شاکرد کرده در هرات صاحب کمال شده اند و در ان محل شریف بحث تفسیر و

Marfat.com

و دیگر علوم میکرد اندیشه کلامش بلند رسید و ذهنش از دریافت آن باز نیامد انحضرت خود در حل آن میکوشید سن مبارک آنزمان بهفتاد و هفت رسیده در سنه ۱۲۰۱ الف و مئین بر تخت بلخ متمکن شده مدت سی سال در آنولایت حکم رانی نموده بسال ۱۲۳۱ بر تخت ماوراء النهر متمکن گردیده و آنرا احیاء الطب نام تألیف کتب مقبول طبایت دار سعی معمار انحضرت در بلخ مدرسه در مزار خواجه ابو نصر پارسا دار الشفای دبالای حوض و مسجد جامع آرد و کورش خانه از انحضرت بود در سنه ۱۲۱۱ وفات خواند قبر مبارک در خواجه بزرگ در قبه تمثیل

الکتابه هذه کلام محمد انجام محمد واجب الوجود کز قبضه خاک پاک طینت سعادت فطرت آنی الفجوی افاض صورکم باحسن الوجوه بیارست او بتوقیع وقیع لقد کرمنا بنی آدم تارک افتخار او را بعنوان بر افراشت پاکی که خار اسر او بر فلک رسید بلکه فلک زیر تو خاک نوردیست نمود مرحبا بر کسکه بکنج ازل نهان آندم که نور آدم خاطهویا بود رفت بمقام خاتم سعادت مقام تحف درود و ثنای بمقدم بیجش اصفیا خاتم الانبیاء رسل هادی سبل حبیب اله اعز اکرم محمد مصطفی علیه التحیة و الثنا که وجود مسعودش در ابتدا باعث ایجاد کاینات و در انتها غایت خلعت باسعادتش موجب وسیله عصات نظم شفیع امم جواد دون نور هدی حبیب خدا رسید انام مقصود ذات او سبب کرهای طفیل منطوق نور او در کرهای ظلام و سلام علی آله و خلفائه و اصحابه الکرام الی یوم القیام **اما بعد** چنین میگوید محرر این رسائل و مسوده این فضائل عرض از جمع اوراق این زرکان آنبود که بدرخواست رفیق از ملازاده فقط استاد مرقد زرکان جمع نمودم دیدم که از زرکان دلیل کامل عظام از حضرت عبد الخالق عجد وانی تا الی یومنا هذا که سنه ۱۳۲۱ است ذکر اثنای موجب نزول رحمت چنانچه بزرگی فرموده که هر که اولیا را شناخت این نعمت خاص بی بهاء را شناخت بس شکر بکفت آن نگرفت میدان بقین که او خدا را شناخت فاید هر که این تحفه الزاین را با خود دارد و همین بشناسد کفایه که طبقه بشر را از عامه مردمان فرق میکند و بسط از بعد معرفه بجان زرکمال اخلاص و عقد اثنا یاد میکرد این گنج روان که بس نهان بود نوبنا نخ نی ثان بود پیر امن او نگشته ذکری اندیشه او نکرده فکری تا که چو رود نمود توفیق آورد مشار کمال تحقیق الحسنه بعشرة و صلاة تتمم الصالحات که بعون و عنایت خلاق زمین و زمان و سعادت حضرت آنحضرت سید همت این برگزیدگان ملک امکان و سکان لکان منابع عرفان این مطلب عمر و مقصود قلبی بانبک زمان مآبشیرازه جمعیت جون کهر رشته امنیت در آرد بحمد که بر رغم زمانه بپایان آمد این دلکش فسانه سرم برداشت از زانو گرانی سبک شد خاطر از بار گرانی خوش آن سر و کاشت ساکارش رسانید بر مراد نیکو انش زجانش بسر زند سری عالی زجیب آرد برون دست دعایی زند جوش بحر الطاف الهی تشنه لب را قطره خواهی چو آرد تازه کلها را گشاید نکرد و با عجبان برد و فرامرش قطعه تاریخ لمحرره الرسالة یافت چون اتمام این کتاب غنچه طبعم بشادی بر شکفت کشت بر احباب و اصحاب فقیر تحفه تبیان مسرت تکامفت جستم از پیر خرد تاریخ آن کرده کل این نخل بر اصحاب گفت ۱۳۲۴ اکنون تو قع از قارئین و سامعان این رساله چنان دارم که اگر از نسیان سهو و نقصانی در مسوده نموده باشد بمحض لطف و کرم در تصحیح آن کوشند عند الله سعیشان مشکور و ذلوشان

Marfat.com

مغفورست ع احسان هنری نیست بامید تلافی نیکی بکسے کن کہ بکار تو نیاید
کریم را نظری نیست بر تلافئ خدمت چہ کردہ بود گلستان کہ سبز کرد بہارش مناجات
اکھی دران دم کہ شبستان حیات ما بدیباچہ مطلع صبح ممات رسد ونم حسرت
بدیدۂ ما جلوہ دہد شربت شیرین شہادت ایمان از لب بای بیان وسین سعادت
جاودان از تنای تن عریان والف الفت احسان از نون نفس بی سامان
دور مداری نظامی ای زنہیب حکم تو خم زدہ قامت فلک خطبہ کبریای تو
وحدہ لاشریک لک قطرۂ ابر رحمت کز بچکد بکام دل ابر نیاز کو مبار اشک
امید کو مچک الحمد للہ اولا وآخرا ظاہرا وباطنا وصلواتہ علی سید الخلق
محمد وآلہ وصحبہ وسلامہ اللھم اغفر لمؤلفہ ولکاتبہ ولمن قرأ ولمن دعا لہم
بخیر ولسایر المسلمین والحمد للہ وحدہ وصلی اللہ علی سیدنا محمد وعلی آلہ
وسلم حسبنا اللہ ونعم الوکیل تمت ہذا الکتاب بعون ملک الموت والحیات
بید العبد الفقیر الحقیر اضعف العباد اقل اہل البلاد الراجی بلطف الملک
الحق المبین محمد ناصر الدین الحسینی ابن الحسین غفر اللہ عنا وعن جمیع المسلمین فی یوم
عرس حضرت سید المرسلین صلی اللہ علیہ وعلی آلہ وصحبہ اجمعین الی الیوم الدین فی سنہ ۱۳۲۴

تاریخ

لطف خداوند سد یاد مخدوم — شکر و ستایش ز حد بیشمار
بہرہ ور از لطف او کثرت صنعا — کرد چنین نسخۂ طبع بملک نخار
یافت چو اتمام طبع از پی تاریخ اد — کرد رقم کلک من تحفہ خوبی بیار ۱۳۲۸

بر نعم ذوالمنن بر کرم کردگار — رای متینش چو شید سال این امر
سال ۱۳۲۸

للہ الحمد کہ این نسخۂ متبرکہ نادرۂ دوران از روی نسخۂ الاصل آن در سنہ ۱۳۲۸ در سلک
کتابت در آمدہ باختتام انجام یافت مثنوی در بدر میکرد میرو کوبکو
جستجو کن جستجو کن تا توانی زاویہا رو بر متاب جہد کن واللہ اعلم بالصواب

الحمد للہ کل الحمد علی کل حال والصلوٰۃ والسلام الاتمان الاکملان علی سید الانبیاء والمرسلین کلما ذکرہ الذاکرون وکلما غفل ذکرہ الغافلون
اللھم صل علی محمد وعلی آل محمد وسلم علیہم کل کلمۃ احسان تہانا نیز ان سالہ المسلمون وارزقنا غنی وعن جمیع المؤمنین والمؤمنات یا رحمن یا رحیم

Marfat.com

Marfat.com

Marfat.com

Marfat.com